

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح
۳	۱۰۳	۱۳	۱۰۳	فی المصدر	فی المصدر
۶	۱۰۵	۱۴	۱۰۴	کیفیت ذات کازو	کیفیت ذات کازو
۱۹	۱۰۶	۲۲	۱۰۷	یعنی	یعنی
۱	۱۰۷	۲۳	۱۰۸	ووجب التوحد	ووجب التوحد
۲	۱۰۸	۲۴	۱۰۹	مفهوم	مفهوم
۲-۴	۱۰۹	۲۵	۱۱۰	نظر	نظر
۱۳	۱۱۰	۲۶	۱۱۱	یکدیگر و به تنج	یکدیگر و به تنج
۲۵	۱۱۱	۲۷	۱۱۲	حقیقی یا حکمی و از	حقیقی یا حکمی و از
		۲۸	۱۱۳	حقیقی یا حکمی بمقابلہ	حقیقی یا حکمی بمقابلہ
		۲۹	۱۱۴	یکدیگر	یکدیگر
۱	۱۱۵	۳۰	۱۱۵	یہ عبارت مکرر تحریر ہو گئی	یہ عبارت مکرر تحریر ہو گئی
۳	۱۱۶	۳۱	۱۱۶	موجود	موجود
۴	۱۱۷	۳۲	۱۱۷	موجود	موجود
۱۶	۱۱۸	۳۳	۱۱۸	و اگر ایچہ	و اگر ایچہ
۲	۱۱۹	۳۴	۱۱۹	الاجزاء	الاجزاء
۳	۱۲۰	۳۵	۱۲۰	منطبقہ و غیر منطبقہ	منطبقہ و غیر منطبقہ
		۳۶	۱۲۱	نوصفا	نوصفا
۲	۱۲۱	۳۷	۱۲۲	جنس	جنس
۱	۱۲۲	۳۸	۱۲۳	و بنا برین گفته شود	و بنا برین گفته شود
۳	۱۲۳	۳۹	۱۲۴	صفتہ الذاتیہ و لا	صفتہ الذاتیہ و لا
		۴۰	۱۲۵	ماہیہ	ماہیہ
۹	۱۲۶	۴۱	۱۲۶	محیل	محیل
۲	۱۲۷	۴۲	۱۲۷	معرفہ	معرفہ
۴	۱۲۸	۴۳	۱۲۸	علم البعین باضافہ	علم البعین باضافہ
		۴۴	۱۲۹	علم الیقین باضافہ	علم الیقین باضافہ
		۴۵	۱۳۰		
		۴۶	۱۳۱		
		۴۷	۱۳۲		
		۴۸	۱۳۳		
		۴۹	۱۳۴		
		۵۰	۱۳۵		
		۵۱	۱۳۶		
		۵۲	۱۳۷		
		۵۳	۱۳۸		
		۵۴	۱۳۹		
		۵۵	۱۴۰		
		۵۶	۱۴۱		
		۵۷	۱۴۲		
		۵۸	۱۴۳		
		۵۹	۱۴۴		
		۶۰	۱۴۵		
		۶۱	۱۴۶		
		۶۲	۱۴۷		
		۶۳	۱۴۸		
		۶۴	۱۴۹		
		۶۵	۱۵۰		
		۶۶	۱۵۱		
		۶۷	۱۵۲		
		۶۸	۱۵۳		
		۶۹	۱۵۴		
		۷۰	۱۵۵		
		۷۱	۱۵۶		
		۷۲	۱۵۷		
		۷۳	۱۵۸		
		۷۴	۱۵۹		
		۷۵	۱۶۰		
		۷۶	۱۶۱		
		۷۷	۱۶۲		
		۷۸	۱۶۳		
		۷۹	۱۶۴		
		۸۰	۱۶۵		
		۸۱	۱۶۶		
		۸۲	۱۶۷		
		۸۳	۱۶۸		
		۸۴	۱۶۹		
		۸۵	۱۷۰		
		۸۶	۱۷۱		
		۸۷	۱۷۲		
		۸۸	۱۷۳		
		۸۹	۱۷۴		
		۹۰	۱۷۵		
		۹۱	۱۷۶		
		۹۲	۱۷۷		
		۹۳	۱۷۸		
		۹۴	۱۷۹		
		۹۵	۱۸۰		
		۹۶	۱۸۱		
		۹۷	۱۸۲		
		۹۸	۱۸۳		
		۹۹	۱۸۴		
		۱۰۰	۱۸۵		
		۱۰۱	۱۸۶		
		۱۰۲	۱۸۷		
		۱۰۳	۱۸۸		
		۱۰۴	۱۸۹		
		۱۰۵	۱۹۰		
		۱۰۶	۱۹۱		
		۱۰۷	۱۹۲		
		۱۰۸	۱۹۳		
		۱۰۹	۱۹۴		
		۱۱۰	۱۹۵		
		۱۱۱	۱۹۶		
		۱۱۲	۱۹۷		
		۱۱۳	۱۹۸		
		۱۱۴	۱۹۹		
		۱۱۵	۲۰۰		
		۱۱۶	۲۰۱		
		۱۱۷	۲۰۲		
		۱۱۸	۲۰۳		
		۱۱۹	۲۰۴		
		۱۲۰	۲۰۵		
		۱۲۱	۲۰۶		
		۱۲۲	۲۰۷		
		۱۲۳	۲۰۸		
		۱۲۴	۲۰۹		
		۱۲۵	۲۱۰		
		۱۲۶	۲۱۱		
		۱۲۷	۲۱۲		
		۱۲۸	۲۱۳		
		۱۲۹	۲۱۴		
		۱۳۰	۲۱۵		
		۱۳۱	۲۱۶		
		۱۳۲	۲۱۷		
		۱۳۳	۲۱۸		
		۱۳۴	۲۱۹		
		۱۳۵	۲۲۰		
		۱۳۶	۲۲۱		
		۱۳۷	۲۲۲		
		۱۳۸	۲۲۳		
		۱۳۹	۲۲۴		
		۱۴۰	۲۲۵		
		۱۴۱	۲۲۶		
		۱۴۲	۲۲۷		
		۱۴۳	۲۲۸		
		۱۴۴	۲۲۹		
		۱۴۵	۲۳۰		
		۱۴۶	۲۳۱		
		۱۴۷	۲۳۲		
		۱۴۸	۲۳۳		
		۱۴۹	۲۳۴		
		۱۵۰	۲۳۵		
		۱۵۱	۲۳۶		
		۱۵۲	۲۳۷		
		۱۵۳	۲۳۸		
		۱۵۴	۲۳۹		
		۱۵۵	۲۴۰		
		۱۵۶	۲۴۱		
		۱۵۷	۲۴۲		
		۱۵۸	۲۴۳		
		۱۵۹	۲۴۴		
		۱۶۰	۲۴۵		
		۱۶۱	۲۴۶		
		۱۶۲	۲۴۷		
		۱۶۳	۲۴۸		
		۱۶۴	۲۴۹		
		۱۶۵	۲۵۰		
		۱۶۶	۲۵۱		
		۱۶۷	۲۵۲		
		۱۶۸	۲۵۳		
		۱۶۹	۲۵۴		
		۱۷۰	۲۵۵		
		۱۷۱	۲۵۶		
		۱۷۲	۲۵۷		
		۱۷۳	۲۵۸		
		۱۷۴	۲۵۹		
		۱۷۵	۲۶۰		
		۱۷۶	۲۶۱		
		۱۷۷	۲۶۲		
		۱۷۸	۲۶۳		
		۱۷۹	۲۶۴		
		۱۸۰	۲۶۵		
		۱۸۱	۲۶۶		
		۱۸۲	۲۶۷		
		۱۸۳	۲۶۸		
		۱۸۴	۲۶۹		
		۱۸۵	۲۷۰		
		۱۸۶	۲۷۱		
		۱۸۷	۲۷۲		
		۱۸۸	۲۷۳		
		۱۸۹	۲۷۴		
		۱۹۰	۲۷۵		
		۱۹۱	۲۷۶		
		۱۹۲	۲۷۷		
		۱۹۳	۲۷۸		
		۱۹۴	۲۷۹		
		۱۹۵	۲۸۰		
		۱۹۶	۲۸۱		
		۱۹۷	۲۸۲		
		۱۹۸	۲۸۳		
		۱۹۹	۲۸۴		
		۲۰۰	۲۸۵		
		۲۰۱	۲۸۶		
		۲۰۲	۲۸۷		
		۲۰۳	۲۸۸		
		۲۰۴	۲۸۹		
		۲۰۵	۲۹۰		
		۲۰۶	۲۹۱		
		۲۰۷	۲۹۲		
		۲۰۸	۲۹۳		
		۲۰۹	۲۹۴		
		۲۱۰	۲۹۵		
		۲۱۱	۲۹۶		
		۲۱۲	۲۹۷		
		۲۱۳	۲۹۸		
		۲۱۴	۲۹۹		
		۲۱۵	۳۰۰		
		۲۱۶	۳۰۱		
		۲۱۷	۳۰۲		
		۲۱۸	۳۰۳		
		۲۱۹	۳۰۴		
		۲۲۰	۳۰۵		
		۲۲۱	۳۰۶		
		۲۲۲	۳۰۷		
		۲۲۳	۳۰۸		
		۲۲۴	۳۰۹		
		۲۲۵	۳۱۰		
		۲۲۶	۳۱۱		
		۲۲۷	۳۱۲		
		۲۲۸	۳۱۳		
		۲۲۹	۳۱۴		
		۲۳۰	۳۱۵		
		۲۳۱	۳۱۶		
		۲۳۲	۳۱۷		
		۲۳۳	۳۱۸		
		۲۳۴	۳۱۹		
		۲۳۵	۳۲۰		
		۲۳۶	۳۲۱		
		۲۳۷	۳۲۲		
		۲۳۸	۳۲۳		
		۲۳۹	۳۲۴		
		۲۴۰	۳۲۵		
		۲۴۱	۳۲۶		
		۲۴۲	۳۲۷		
		۲۴۳	۳۲۸		
		۲۴۴	۳۲۹		
		۲۴۵	۳۳۰		
		۲۴۶	۳۳۱		
		۲۴۷	۳۳۲		
		۲۴۸	۳۳۳		
		۲۴۹	۳۳۴		
		۲۵۰	۳۳۵		
		۲۵۱	۳۳۶		
		۲۵۲	۳۳۷		
		۲۵۳	۳۳۸		
		۲۵۴	۳۳۹		
		۲۵۵	۳۴۰		
		۲۵۶	۳۴۱		
		۲۵۷	۳۴۲		
		۲۵۸	۳۴۳		
		۲۵۹	۳۴۴		
		۲۶۰	۳۴۵		
		۲۶۱	۳۴۶		
		۲۶۲	۳۴۷		
		۲۶۳	۳۴۸		
		۲۶۴	۳۴۹		
		۲۶۵	۳۵۰		
		۲۶۶	۳۵۱		
		۲۶۷	۳۵۲		
		۲۶۸	۳۵۳		
		۲۶۹	۳۵۴		
		۲۷۰	۳۵۵		
		۲۷۱	۳۵۶		
		۲۷۲	۳۵۷		
		۲۷۳	۳۵۸		
		۲۷۴	۳۵۹		
		۲۷۵	۳۶۰		
		۲۷۶	۳۶۱		
		۲۷۷	۳۶۲		
		۲۷۸	۳۶۳		
		۲۷۹	۳۶۴		
		۲۸۰	۳۶۵		
		۲۸۱	۳۶۶		
		۲۸۲	۳۶۷		
		۲۸۳	۳۶۸		
		۲۸۴	۳۶۹		
		۲۸۵	۳۷۰		
		۲۸۶	۳۷۱		
		۲۸۷	۳۷۲		
		۲۸۸	۳۷۳		
		۲۸۹	۳۷۴		
		۲۹۰	۳۷۵		

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱۲۱	۲۲	جزر جزر	نه جزر جزر	۱۲۷	۹	مرالپت ش	مرالپت ش
۱۲۲	۱۰	بیان کیفیت جبر	بیان کیفیت جبر و قدر	۱۲۸	۱۳	همچین	همچین
		و قدر الخ		۱۲۹	۱۱	لا نهما	لا نهما
	۱	قنی کاسبه	قنی کاسبه	۱۳۰	۱۳	لا نه بمقابله	لا نه بمقابله
	۸	و سبتی	و سبتی	۱۳۱	۱۲	لمترم اذا اختیار	لمترم اذا اختیار
	۱۲	بوسے خود	بوسے خود	۱۳۲	۱۴	آنگه	آنگه
	۲۵	عمر است	عمر است	۱۳۳	۱۵	فقی الایجاد	فقی الایجاد
	۵	حقیقت جبر و قدر	حقیقت جبر و قدر	۱۳۴	۱۶	خطا مبتدا مع	خطا مبتدا مع
	۱۲۳	ای مخلوق	ای مخلوق	۱۳۵	۱۷	خطا مبتدا مع	خطا مبتدا مع
		ان تفکر	ان تفکر	۱۳۶	۱۸	ایں خطا است	ایں خطا است
	۱۰	اسم	اسم	۱۳۷	۱۹	فراق	فراق
	۱۸	معلوم باشد	معلوم باشد	۱۳۸	۲۰	اشترک وحدت	اشترک وحدت
	۱۹	بش به	بش به	۱۳۹	۲۱	شد پس درین	شد پس درین
	۲۲	بعدم خود است درد	بعدم خود است درد	۱۴۰	۲۲	ان قائل الا اعتبار	ان قائل الا اعتبار
		احتیاج بعلم خود است	احتیاج بعلم خود است	۱۴۱	۲۳	بما هیئت	بما هیئت
		درد احتیاج بقیام	درد احتیاج بقیام	۱۴۲	۲۴	عینیتها	عینیتها
		حقیقی است به محض	حقیقی است به محض	۱۴۳	۲۵	ان همه متغایر	ان همه متغایر
	۲۳	اسماء	اسماء	۱۴۴	۲۶	الغصب تفکر	الغصب تفکر
	۲۴	در مرتبه	در مرتبه	۱۴۵	۲۷	از حیثیت وجود	از حیثیت وجود
	۱۴۶	ان الکلام	ان الکلام	۱۴۶	۲۸	ایچه که او است	ایچه که او است
	۲۰	وان له	وان له	۱۴۷	۲۹	معنی غرض	معنی غرض
	۱۲	تجاوز کردن	تجاوز کردن	۱۴۸	۳۰	در میان قدیم و جدید	در میان قدیم و جدید
	۱۹	نیایدو	نیایدو	۱۴۹	۳۱	یعنی آنکه در میان قدیم و جدید	یعنی آنکه در میان قدیم و جدید
	۵	تجرد الطریق	تجرد الطریق	۱۵۰	۳۲	مگر مخلوق است مرتبه السیف	مگر مخلوق است مرتبه السیف

[illegible]

عنوان	موضوع	صفحه	موضوع	موضوع	موضوع	موضوع
۱۸	آیا	۱۶۸	آیا	آیا	آیا	آیا
۱۵۰	اجتماع نقیضین	۱۹	اجتماع نقیضین	اجتماع نقیضین	اجتماع نقیضین	اجتماع نقیضین
۱۲	قیام	۱۱	قیام	قیام	قیام	قیام
۱۹ ح	باشد پس و نه	ح ۱۰۱	باشد پس و نه	باشد پس و نه	باشد پس و نه	باشد پس و نه
۱۵۸	هر دو اوصاف	۱۹	هر دو اوصاف	هر دو اوصاف	هر دو اوصاف	هر دو اوصاف
۱۶۰	که اصناف ذاتیه	۱۶۹	که اصناف ذاتیه	که اصناف ذاتیه	که اصناف ذاتیه	که اصناف ذاتیه
۳ ح	الشائیه	۱۶۱	الشائیه	الشائیه	الشائیه	الشائیه
۱۶۱	یقین او	۱۶۱	یقین او	یقین او	یقین او	یقین او
۱۶۳	ولا تشبه	۱۶۳	ولا تشبه	ولا تشبه	ولا تشبه	ولا تشبه
۱۵	یعنی فرسیده	۱۶۲	یعنی به فرسیده	یعنی به فرسیده	یعنی به فرسیده	یعنی به فرسیده
۱۴	سوئی ظل	۱۶۲	سوئی ذی ظل	سوئی ذی ظل	سوئی ذی ظل	سوئی ذی ظل
۱۶۵	بر تبع	۱۵	بر تبع	بر تبع	بر تبع	بر تبع
ح ۱۰۰	بیان آنکه هر یک از اینها	۱۴	بیان آنکه هر یک از اینها	بیان آنکه هر یک از اینها	بیان آنکه هر یک از اینها	بیان آنکه هر یک از اینها
۹	افتقار جامع و حدود	۲۱	افتقار جامع و حدود	افتقار جامع و حدود	افتقار جامع و حدود	افتقار جامع و حدود
۱۳	مانع و بطور اصل برای	۲۲	مانع و بطور اصل برای	مانع و بطور اصل برای	مانع و بطور اصل برای	مانع و بطور اصل برای
۱۶۴	نبی در رسول است و بطور	۱	نبی در رسول است و بطور	نبی در رسول است و بطور	نبی در رسول است و بطور	نبی در رسول است و بطور
۲	عرض و تبع برای اولی است	۲	عرض و تبع برای اولی است	عرض و تبع برای اولی است	عرض و تبع برای اولی است	عرض و تبع برای اولی است
۹	عقرب	۵	عقرب	عقرب	عقرب	عقرب
۱۵	و آنکه	۲۱	و آنکه	و آنکه	و آنکه	و آنکه
۱۳	در غیره باشند	۱۴۵	در غیره باشند	در غیره باشند	در غیره باشند	در غیره باشند
۱۶	نه آن نگویند	۱۱	نه آن نگویند	نه آن نگویند	نه آن نگویند	نه آن نگویند
۱۶۴	و علی	۲۲	و علی	و علی	و علی	و علی
۱۶۴	مگر آنکه یکسان است او	ح ۹	مگر آنکه یکسان است او	مگر آنکه یکسان است او	مگر آنکه یکسان است او	مگر آنکه یکسان است او
۲۱	و بدانکه جز این	۱۶۹	و بدانکه جز این	و بدانکه جز این	و بدانکه جز این	و بدانکه جز این
۱۶۸	مشتبه	۱۶۸	مشتبه	مشتبه	مشتبه	مشتبه
۱۵۰	صفت از ظل	۱۹	صفت از ظل	صفت از ظل	صفت از ظل	صفت از ظل
۱۲	یا فته می شود	۱۱	یا فته می شود	یا فته می شود	یا فته می شود	یا فته می شود
۱۹ ح	بیان آنکه عصمت نبی را	ح ۱۰۱	بیان آنکه عصمت نبی را	بیان آنکه عصمت نبی را	بیان آنکه عصمت نبی را	بیان آنکه عصمت نبی را
۱۵۸	لازم است که مشتبه	۱۹	لازم است که مشتبه	لازم است که مشتبه	لازم است که مشتبه	لازم است که مشتبه
۱۶۰	در مقابل	۱۶۹	در مقابل	در مقابل	در مقابل	در مقابل
۳ ح	و کفر که او	۱۶۱	و کفر که او	و کفر که او	و کفر که او	و کفر که او
۱۶۱	و فارق در فعل عجز	ح ۱۰۱	و فارق در فعل عجز	و فارق در فعل عجز	و فارق در فعل عجز	و فارق در فعل عجز
۱۶۳	و کرامت و معونه و	۱۶۳	و کرامت و معونه و	و کرامت و معونه و	و کرامت و معونه و	و کرامت و معونه و
۱۵	استدراج	۱۶۲	استدراج	استدراج	استدراج	استدراج
۱۴	بد آنکه	۱۶۲	بد آنکه	بد آنکه	بد آنکه	بد آنکه
۱۶۵	سوره صفت	۱۵	سوره صفت	سوره صفت	سوره صفت	سوره صفت
ح ۱۰۰	ایمان بیاوردند	۱۴	ایمان بیاوردند	ایمان بیاوردند	ایمان بیاوردند	ایمان بیاوردند
۹	از هیچ مشتبه به	۲۱	از هیچ مشتبه به	از هیچ مشتبه به	از هیچ مشتبه به	از هیچ مشتبه به
۱۳	حدوث کرده	۲۲	حدوث کرده	حدوث کرده	حدوث کرده	حدوث کرده
۱۶۴	بجوز	۱	بجوز	بجوز	بجوز	بجوز
۲	بند سجا	۲	بند سجا	بند سجا	بند سجا	بند سجا
۹	فتر	۵	فتر	فتر	فتر	فتر
۱۵	تحقق نیاید	۲۱	تحقق نیاید	تحقق نیاید	تحقق نیاید	تحقق نیاید
۱۳	و آنکه	۱۴۵	و آنکه	و آنکه	و آنکه	و آنکه
۱۶	نماز سجا	۱۱	نماز سجا	نماز سجا	نماز سجا	نماز سجا
۱۶۴	بر بنای	۲۲	بر بنای	بر بنای	بر بنای	بر بنای
۱۶۴	و صالحین	ح ۹	و صالحین	و صالحین	و صالحین	و صالحین
۲۱	میشبت	۱۶۹	میشبت	میشبت	میشبت	میشبت

۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲																																																																														

صفحہ	سطر	عناص	صحیح	صفحہ	سطر	عناص	صحیح
۱۹۵	نام	سکے بعد صفحہ ۱۹۴	مطالعہ کیجیے	۲۰۴	۱۹	بجواز	بجواز
۱۹۶	۴	لتعقیب	لتعقیب	۲۲	۲۲	براه راست	براه راست
۱۹۷	۱۲	نواں شناسید	تو نواں شنائید	۳	۳	بمعنی	بمعنی
۱۹۸	نام	سکے بعد صفحہ ۱۹۶	مطالعہ کیجیے	۲۱	۲۱	بعث پس جگہ	بعث پس جگہ
۱۹۹	۱۶	آیا از کسی از شما	آیا کسی از شما	۵	۵	بحدفہ	بحدفہ
۱۹۰	۱۰	فخرت البزار	فخرت البزار	۲۲	۲۲	یعنی برآناں	یعنی تو برآناں
۲۰	۲۰	مر یاری	مر یاری	۱۲	۱۲	مقدم	مقدم
۲۱	۲۱	و فرمودند	و فرمود	۱۴	۱۴	واگر	واگر
۱۹۸	۱	اللہ رحیم اللہ	اللہ رحیم اللہ	۲۰	۲۰	واگر	واگر
۲۰۱	۵	از عباد با شند	از عباد خاصہ و احیاء	۲۳	۲۳	مقدم	مقدم
۲۰۲	۱۱	تختینا	تختینا	۲۱	۲۱	دیکھ انکے	دیکھ انکے
۱۹۹	۲۵	باطل بابت	باطل بابت	۴	۴	و ذہنا	و ذہنا
۲۰۰	۲	ارتفاع	ارتفاع	۱۰	۱۰	یفعلا یا شاء	یفعلا یا شاء
۲۰۱	۵	والنہایت	والنہایت	۱۴	۱۴	اولو الغر می نوت	اولو الغر می نوت
۲۰۲	۱۹	بعث اسامو اسما	بعث اسامو اسما	۲۵	۲۵	حیات دنیا و آخرت	حیات دنیا و آخرت
۲۰۳	۲۳	بیا سسی موتی از رتہ	بیا سسی موتی از رتہ	۲۶	۲۶	جواز الاختیار	جواز الاختیار
۲۰۴	۵۵	عن الاثبات	عن الاثبات	۶	۶	در ہر زمان	در ہر زمان
۲۰۵	۲۳	تسم کما شارت	تسم کما شارت	۲۲	۲۲	بر دست	بر دست
۲۰۶	۵	و الموتر	و الموتر	۶	۶	خبیثہ	خبیثہ
۲۰۷	۱	لا بہندی	لا بہندی	۱۶	۱۶	رضی اللہ عنہما	رضی اللہ عنہما
۲۰۸	۱۰	عدم السخا	عدم السخا	۱۹	۱۹	خبیثہ	خبیثہ
۲۰۹	۱۰	و اشارت	و اشارت	۱۹	۱۹	و مثل سخن گذر	و مثل سخن گذر

م	ک	غسل	صحیح	م	ک	غسل	صحیح
۲۳۳	۱۶	غیب عام از انبیا	غیب عام از انبیا	۲۳۳	۸	تحقق علم	تحقق علم
"	۱۸	منه المسیح	منه اسمہ المسیح	"	۲۱	پیش	پیش
"	۲۳	مرکزیت	مرکزیت	"	۱۱	و تکمیل بهم	و تکمیل بهم
۲۳۴	۲	و تخصیص	و تخصیص	"	"	عالم الشہود	عالم الشہود
۲۳۶	۱	بصلح	بصلح	"	۲ ح	بیان الشخص	بیان الشخص
۲۳۷	۴	و اختصاص	و اختصاص	"	۲	رغت	رغت
"	منہ	ذکر کیفیت العلم	ذکر کیفیت العلم	"	۱۷	مقصود بہ دلالت	مقصود بہ دلالت
"	"	ذکر در بیان	ذکر در بیان	"	۲۳	ہر دو	ہر دو
۲۳۸	۱	ای مرتبہ - لا ہما	ای مرتبہ - لا ہما	"	۲۴	و ظل	و ظل
"	۱۷	خود سوئے	خود سوئے	"	۳	اعتبار فی	اعتبار فی
۲۳۹	۱	حادث	حادث	"	۱۲	المعصیۃ	المعصیۃ
"	۱۷	ولو وجود	ولو وجود	"	"	او مجہول	او مجہول
"	۲۴	کہ مفعول او است	کہ او مفعول او است	"	۳	موجودات	موجودات
"	۲۷	بجو اثر مخلوق است	بجو اثر او مخلوق است	"	۲۰	آنکہ از ظل است	آنکہ ظل است
۲۴۰	۷	شیئی	شیئی	"	۲۳	خمہ	خمہ
"	۱۰	لحتجاج	لحتجاج	"	"	و می یابد	و می یابد
"	۱۸	در و برد	در و برد	"	۱۲	بجاستیہ	بجاستیہ
"	۱۹	وجود کہ	وجود کہ	"	۱۸	مومن آئینہ مومن	مومن آئینہ مومن
"	۲۲	بتاخر رتبی	بتاخر رتبی	"	"	است	است
"	۲۴	بیان علم	بیان علم	"	۲۲	مذکور آمد	مذکور آمد
"	۲۵	بتاخر رتبی است	بتاخر رتبی است	"	۱۰ ح	ہدایت	ہدایت
۲۴۱	۵	التصدیق	التصدیق	"	۱	للمنقصة	للمنقصة
"	۱۸	فروضن	فروضن	"	۱۱	و یتشابهہ	و یتشابهہ
۲۴۲	۳	بجنا	بجنا	"	۱۹	اچہ کہ گفتہ شد	اچہ کہ گفتہ شد
"	۱۵ ح	بنا	بنا	"	"	نیز	نیز

صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ
من اہم	من اہم	۲۸۰	۵	من اہم	من اہم	۲۸۲	۷
اللہ تعالیٰ نے سورہ تحریمہ	اللہ تعالیٰ نے سورہ تحریمہ	۲۸۹	۱۱	عالم و دانا ہیں	عالم ہیں	۱۲	۸
تحریمہ	تحریمہ			فرمایا اللہ تعالیٰ نے	فرمایا اللہ تعالیٰ نے	۲۱	۹
ذکر بیان لفظیم	بیان ذکر لفظیم	۶	۱۲	سورہ احزاب رکوع	مکان الخ		
برے خطاب	بروئے خطاب	۱۷	۱۳	پنجم میں صلاک الخ			
منواں کرد	منواں کرد	۲۹۰	۹	من نقبہ	فی نقبہ	۲۹۵	۵
مشاجرت	مشاجرت	۲۹۱	۱۱	ترجمہ و تباہ	ترجمہ تباہ	۸	۱۰
مشاجرت	مشاجرت	۱۲	۱۲	کیری بیٹی کا تخت حکم	کیری بیٹی کا تخت	۱۹	۱۱
سیاہم فی وجہ ہم من اثر	سیاہم من اثر	۲۹۱	۲	رسول صلعم ہونا	حکم رسول صلعم ہونا		
مختص	مختص	۲۹۲	۷	و بیان لفظیم	بیان لفظیم	۲۹۷	۷
دیکھو تو فرق	دیکھو تو فرق	۲۰	۱۴	و ہم ازینجا است	و ہم ازینجا است	۲۸۰	۲
زیرین	زیرین	۲۹۵	۲	چہ نیست	چہ نیست	۱۸۱	۵
مقتدی ثابت است	مقتدی ثابت است	۸	۱۵	منع رفع صوت	منع صوت	۱۰	۱۶
حدیث	حدیث	۱۱	۱۶	دلالت ثابت ہو رہی ہے	دلالت ہو رہی ہے	۱۳	۱۷
استعجاباً	استعجاباً	۱۲	۱۷	ترجمہ کسانیکہ	ترجمہ کسانیکہ	۲۸۳	۱۰
خدایٰ عزوجل	خدایٰ عزوجل	۲۹۶	۳	ذات اللہ سبحانہ	ذات سبحانہ	۲۸۴	۱
ازینجا رد و تخریر است	ازینجا رد و تخریر است	۲۹۷	۴	یواسطہ غیرہ سبحانہ	یواسطہ غیرہ		
مشاجرت	مشاجرت	۲۹۸	۲	نفی نہیں ہو سکتی	نفی ہو سکتی	۲۸۵	۱۹
منتسب	منتسب	۲۹۸	۲۱	میں	میں	۲۸۶	۸
نہ در کثرت اعمال	نہ در کثرت اعمال	۳۰۰	۳	و حذر ازینجا و غیرہ	و حذر ازینجا و غیرہ	۱۰	۱۸
متنازعہ کا نتیجہ چند	متنازعہ کا چند	۳۰۱	۸	خود است	خود است		
تعمیم ضروری	تعمیم ضروری	۳۰۲	۱۰	اور یہ یقیناً ادب ہے	اور یہ ادب	۲۸۷	۲۲
یائبات است	یائبات	۳۰۳	۵	اور خیر کیلئے مفید ہے	اور خیر کیلئے مفید ہے		
حضور کی والدین	حضور والدین	۲۱ و ۲۲	۱۱	گرمی کہ دور کنند	گرمی کہ دور کنند	۲۸۷	۵
اقتضای	اقتضای	۲۵	۱۲	لابد مند ہے	لابد مند ہے	۱۹	۱۹

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
اور جو دین انکی خاص کر	اور جو دین	۹۷	۳۶۲	ادار و ترک میں	ادار و ترک میں	۱۶	۳۶۸
میں نصیلت				بیان شان نزول کہ یہ	حاشیہ		
الشقاۃ	الانشاۃ	۱۳	۱۶۳	مساکن لبشر الخ			
ہیچے میں	پہنچے ہیں	۳۷	=	اولیٰ تر	اولیٰ تر	۵	۲۵۰
ہوئی ہے	ہوئی	۲۷	۳۶۴	ہو وے	ہوئی	۲۰	=
بھیجنے میں	پہنچنے میں	۳۷	=	یہ کہ ان دونوں	یہ اور دونوں	۲۵	=
اور اوصیال متغذر کو	اور متغذر کو	=	=	شامل ہے + اس تغیر	شامل ہے +	۲۷	۳۵۲
کہانا اور کہلانا	کہانا کہلانا	۲۷	۳۶۵	پر عبارت نظم شریف			
ہر وقت میں سب کے لیے	ہر وقت میں سب کو	۱۵	۳۶۶	کہ یہ ہوگی ولیفوق			
درست نہ جیسے کسی نے جو	شامل ہے			بالمیت العنیق یعنی			
اسد ایشمال سے در سبجاری				اور چاہیے کہ وہ اللہ کا			
کر کے خود بھی انہیں تعلیم کی				طواف واسطہ بیت			
اور دوسروں کو بھی درس کیا				عنایت کریں۔			
اور آئینہ کیلئے اسکا صرف بھی				تبرک فعل	تبرک	۵	۳۵۴
مقرر کر دیا پس یہ خبر ہر قسم کی				اشارہ ہے	اشارہ	۲۱	=
خیر کو یعنی مالی و دینی و روحی				عمل حکیم علی ثابت ہوگا	عمل نکایت نہ ہوگا	۲۵	۳۵۶
ہر شخص کے واسطہ خواہ آپ ہو				اگر لفظ بہا میں	اگر بہا میں	۱۳	۳۵۵
یا خیر زندہ ہو یا موتی ہر وقت				کرنا ناممکن ہے	کرنا ناممکن ہے	۲۳	۳۵۷
میں سب کو شامل ہے				و اگر ہوا	و اگر ہوا	۶	۳۵۸
اسپر اور زیادہ	اسپر زیادہ	۲۵	=	و المحققون	و المحققون	۶	=
کردند و ہر کر	کردند و ہر کر	۱	۳۶۸	قائدی کو کبھی متاثر	قائدی کو کبھی متاثر	۱۸	۳۵۹
یا شد پس او	بل شد او	=	=	والطرقان لم یخیروا	والطرقان	۱۸	۳۶۱
القصات	القصات	۴	=	و المیش	و المیش	۲	۳۶۲
در شب عید برأت	در شب برأت	۵	۳۶۹	پنا پر	پنا پر	۵۷	=
ایسا کہ	ایسا ہو کہ	۱۵	۳۷۰	راجع	راجع	۶۰	=

صفحه	سطر	عناط	صحیح	صفحه	سطر	عناط	صحیح
۲۱۰	۱۶	شد اجمال	شد اجمال	۲۶۱	ح ۱۸	قیاس لتظیم و تفریع ذکر ذکر	صحیح
۲۱۱	۲۵۷	قیاس	وقیاس	۲۶۲	۲۶۲	بر جی که نیگو	بر جی که نیگو
۲۱۱	۴	بیمارض	بیمارض	۲۶۲	۱۳۳	فوت عمل شود و	فوت عمل شود و
۲۱۲	۸	الذی	الذی	۲۶۲	۱۴	خدا می صلعم	خدا می صلعم
۲۱۲	۲	میلاد صلعم	میلاد النبی صلعم	۲۶۳	۴	علیه وسلم	علیه وسلم
۲۱۳	۱۰	لا یبطئ	لا یبطئ و حتی لا یبطئ	۲۶۳	۱۲	چاره	چاره
۲۱۳	۲۳۳	بشار	بشار	۲۶۳	۹	انبه ننی	انبه ننی
۲۱۳	۲۴۴	باطل نکند	باطل نکند و تا آنکه	۲۶۴	۲۰	این حدیث را	این حدیث را
۲۱۳	۲۴۴	فرمود صلعم در بنام	فرمود صلعم در بنام	۲۶۴	۲۱	ساخته کرد	ساخته کرد
۲۱۳	۲۴۴	یوسف حمادی لا یبطئ	یوسف حمادی لا یبطئ	۲۶۴	ح ۳۰	احادیث در شیون و قو	احادیث در شیون و قو
۲۱۳	۲۴۴	المؤکد یعنی عمل بود را	المؤکد یعنی عمل بود را	۲۶۴	۱۹	او صلعم بر قبور مریدین	او صلعم بر قبور مریدین
۲۱۳	۲۴۴	باطل نه کنی	باطل نه کنی	۲۶۴	۲۱	و کسند دیگر	و کسند دیگر
۲۱۳	۲۴۴	برائی	برائی	۲۶۴	۲۱	یعنی سلامتی باد	یعنی سلامتی باد
۲۱۳	۱	الفرض المطلق	الفرض المطلق	۲۶۴	۲۴	پیشینیان و	پیشینیان و
۲۱۳	۱	یعنی لمؤمن	جزء المطلق اولی	۲۶۴	۲۴	پشتیان	پشتیان
۲۱۳	۱	لا یبطئ	لا یبطئ و قیاس	۲۶۴	۵	با جنتهم	با جنتهم
۲۱۳	۱	المؤمن	المؤمن	۲۶۴	۱۱	عند الاسطوانة	عند الاسطوانة
۲۱۳	۱	و المنظره الشئال	و المنظره الشئال	۲۶۴	۲۴	و همین است	و همین است
۲۱۳	۱۶	او صای الد	او صلی الله	۲۶۴	۱۶	در و آوری	در و آوری
۲۱۳	۱	کرا بیه	کرا بیه	۲۶۴	۱۳	افضل مراتب	افضل مراتب
۲۱۳	۱۴	قیام کردند	قیام کنند	۲۶۴	۸	بصدوه	بصدوه
۲۱۳	۱۱	قیاس این تعینید	قیاس این تعینید	۲۶۴	۱۵	حالت حیات	حالت حیات
۲۱۳	۱۵	بند سوزی	بند سوزی	۲۶۴	۲۲	بگوشت	بگوشت

[illegible]

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
مفید	مفید	۱۵	۴۸۳	صلعم را و داخل کرد	صلعم را و دال
بیان نقص تاویلات در	۲	۱۷	۴۸۳	اورا در جوف کعبه	او اور جوف کعبه
کریمہ مذکورہ				دروغ لبستن برادر	دروغ لبستن برادر
و چون در لحد	چون در لحد	۲۲	۴۸۴	اسد عتہا گفت حضرت	اور رضی اللہ عنہا
مارتا ہے	مارتا ہے	۱۸	۴۸۴	عائشہ رضی اللہ عنہا	
وہ طلب	وہ مطلب	۱۲	۴۹۰	قیام شکر از صلعم بر	(چھوٹ گیا)
ذکر بیان تفسیر	ذکر بیان تفسیر	۱۰	۴۹۱	ختم قرآن بروایت ابوہریرہ	
از انجملہ	الی از انجملہ	۱۲	۴۹۵	و ابو جعفر از جبر و پند خود	
مع من احببت	مع احببت	۷	۴۹۸	رضی اللہ عنہم	
طرف	طرف	۱۲	۴۹۸	شکرہ صلی اللہ علیہ وسلم	شکرہ
از پنجا ست	از انجاست	۵	۵۰۰	المرحوم ای الزجیع	الضروری
از متشابہات	متشابہات	۸	۵۰۱	و فرود دہندہ	شردہ دہندہ
نظر کے	نظر کر کے	۱۵	۵۰۱	و مقفی مراد	و مقفی مراد
رسول سے تھا بغرض ہوا	رسول سے تھا	۱۷	۵۰۲	افضائے	القضائے
نفس دلیل اختیار کرنا نہیں	ای حضرات			خفاق معنی کریمہ تحقیق	(چھوٹ گیا)
ہو سکتا ہے یعنی فعل حضرت				الفاظ چنانچہ اذا بشرط	
عثمان رضی اللہ عنہ ہوا				مخصوص بزمانہ عام و	
نفس کے لیے دلیل نہیں گردانا				محقق الوقوع است	
جا سکتا جو مصداق دین کی				و تعلیم و معاہدہ پر	
ضرورت پر مبنی نہا کہ مقبول				قرابت مخصوص صلی	
اسکا بعث رسول صلعم سے				شود	
تھا۔ ای حضرات				استعارہ	استعارہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مباحث تذكرة الحق از حضرت مصنف رحمه الله عليه

صفحه	مباحث کتاب	صفحه	مباحث کتاب
۴	و بیا شرح	۶۱	اصل ذکر کیفیت اللفظ
۵	و بیا کتاب	۶۲	اصل ذکر کیفیت الاسم و الفعل و الحرف
۶	عزیز داشت بسوی محبوب باریک الله تعالى فی جماله	۶۳	اصل ذکر کیفیت الصفات
۷	ذکر کیفیت عقائد اهل سنت و جماعت رضی الله تعالی عنهم	۶۴	اصل ذکر کیفیت الاسناد
۸	ذکر کیفیت اصول الفاعل عن خطیبات الفهم فی الحقائق	۶۵	اصل ذکر کیفیت معارض الثابت
۹	انحصار و الكلام نسبیها +	۶۶	اصل ذکر کیفیت النقیض بالضم و المتخالف
۱۰	اصل ذکر کیفیت حقائق الاشیاء ثابته	۶۷	اصل ذکر کیفیت الامر
۱۱	اصل ذکر کیفیت الاقتراح +	۶۸	اصل ذکر کیفیت النہی
۱۲	اصل ذکر کیفیت الاختصاص -	۶۹	اصل ذکر کیفیت الخلافات
۱۳	اصل ذکر کیفیت المحو و العرض	۷۰	اصل ذکر کیفیت المعارض یا الخلاف
۱۴	اصل ذکر کیفیت معنی المصبر	۷۱	اصل ذکر کیفیت العکس
۱۵	اصل ذکر کیفیت الوجود	۷۲	اصل ذکر کیفیت الوجود الخارج
۱۶	اصل ذکر کیفیت الثبوت	۷۳	اصل ذکر کیفیت الوجود الذمّی
۱۷	اصل ذکر کیفیت العدم	۷۴	اصل ذکر کیفیت الوجود البدیّی
۱۸	اصل ذکر کیفیت النقیض	۷۵	اصل ذکر کیفیت الوجود النظری
۱۹	اصل ذکر کیفیت السلب	۷۶	اصل ذکر کیفیت تغییر الخارج و الذمّی
۲۰	اصل ذکر کیفیت الوضع	۷۷	اصل ذکر کیفیت تغییر البدیّی و النظری +

صفحة	مباحث كتاب	صفحة	مباحث كتاب
١٣٧	مطلب ان مفهوم الذات وصداني الخ	١٤٥	الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راعون ه ومن يقول الله ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون ه في سورة المائدة -
١٣٥	مطلب ما عرفناك حق معرفتك الخ		
	مطلب عرفناك حق معرفتك الخ -	١٨١	مطلب فان لم يفضل بالاستقلال والاضافت الخ
١٣٤	ذكر كيفية اثبات مرتبة الحجاب بين القديم والحادث المخلوق +	١٨٢	مطلب التولي بالولي يلزم تبعه الخ
١٣٢	ذكر كيفية تحقيق حقيقت القرآن المجيد -		تفسير كريمه ولواهم اذ ظلموا انفسهم حيا وك فاستغفر الله واستغفر لهم الرسول لوجدهم اسدوا بارحيا في سورة النساء -
١٣٤	ذكر كيفية معرفة الله تعالى وقربته واحاطة بخلقته	١٨٤	تفسير الحديث الشريف من له حاجة فيلحسن وضوءه وليصل ركعتين واليقرا اللهم اني اسئلك ان تهب اليك بنبيك محمد بنبي الرحمة يا محمد اني توجهت بك الى ربي في حاجتي هذه لتقتضي الي اللهسهم
١٣٣	ذكر كيفية نسخ تغيير السبيل من ذات الله سبحانه والصور من خلقه -		نفسه في الحديث
١٥٨	ذكر كيفية الرسالة والنبوة والولاية والاخبار والكرامة والاستدراج والاستئانة وما فيها من مطالب الخ	١٨٩	مطلب استقص الحصر في اياك نستعين في سورة الفاتحة وتفسيره -
	مطلب في الرسالة والنبوة والولاية وصفهم فيهم الخ		تفسير كريمه ولا تنزع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك الخ
١٢٥	مطلب بديل يذات على دعوى رساله الرسول الخ	١٩٠	تفسير كريمه وان يمسهك الله يضرك فاكاشف له الامور وان يردك بخير فلا راد لفضله ط
١٢٤	مطلب انما النبوة صفة مائة للنبى صلعم في اخبار الخ	١٩٢	مطلب فالاستغانة بالانبياء ونذاهم
١٢٩	مطلب الولاية التابعة صفة مائة الخ فهي كرامة -	١٩٣	مطلب واما الاستغانة بالاولياء ونذاهم
١٤٠	مطلب الايمان وصف مانع الخ فهو معونة		اثبات سماعت الموتى عقلا ونقلًا من الآيات القرآنية والاحاديث الشريفة
١٤١	مطلب الكفر وصف مانع الخ فهو استدراج	٢٠٥	الحجة القاطعة في سماعة الموتى
١٤٢	مطلب ان الاستغانة تقتضي الدعوة الخ ليست بشرك مخصوص ه		
	تفسير كريمه يا ايها الذين آمنوا كونوا الصابرين كما قال عيسى بن مريم للمخواريين من نصارى الى الله في سورة الصف -		
١٤٥	تفسير كريمه انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا		

نصف	مباحث كتاب	نصف	مباحث كتاب
٢٥٩	بيان منشار في موجودات حادثه هو حادث اول فيها منشار	٢٦٧	بيان منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا
٢٦٠	استزاع لغيره كله تضمننا والشرائعه	٢٦٨	بيان ان التوسع بتعدد المثال والجسم لا ياتي وحدته
٢٦١	الآية الكرمية قل يا عبادي الذين اكرموا على انفسكم لا تقطعوا من رحمة الله	٢٦٩	الشخص فلا يابس في قول الذي نسب الى ابن عباس رضي الله تعالى عنهما في تحت تفسير الآية الكرمية
٢٦٢	ان الله يعقر الذنوب جميعا	٢٧٠	الله الذي خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن الاية سبع ارضين في كل ارض نبي كنبيكم
٢٦٣	بيان لابن اول في كل واحد من المركز والاول الذي في موجودات حادثه هو	٢٧١	وادم كما دكم الخ وتفسير الآية الكرمية مع بحث آخر
٢٦٤	الذي في موجودات حادثه هو	٢٧٢	ذكر كيفية تعظيم واراد ومحبت حضرت عيسى عليه السلام
٢٦٥	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٧٣	مطلب تفسير قوله تعالى اني اولى بالمؤمنين
٢٦٦	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٧٤	الفسح
٢٦٧	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٧٥	مطلب تفسير قوله تعالى ولا يرعبوا بانفسهم
٢٦٨	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٧٦	عن نفسي
٢٦٩	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٧٧	مطلب تفسير قوله تعالى انا ارسلناك شاهدا و
٢٧٠	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٧٨	مبشرا ونذيرا - لتؤمنوا بالله ورسوله
٢٧١	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٧٩	وتعزوا له وتؤفروه ولسبحوه بكرة و
٢٧٢	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٨٠	اصيلا
٢٧٣	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٨١	مطلب تفسير قوله تعالى فاما الذين امنوا وعملوا
٢٧٤	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٨٢	ونصروه واستعواذوا الذي انزل معه
٢٧٥	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٨٣	اولئك هم المفلحون مع توضيح
٢٧٦	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٨٤	مطلب تفسير قوله تعالى يا ايها الذين امنوا
٢٧٧	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٨٥	لا تقعدوا بين يدي الله واتقوا الله
٢٧٨	بيان في منشار في مسلوبات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمننا	٢٨٦	ان الله سميع عليم

نمبر	مباحث کتاب	نمبر	مباحث کتاب
۳۴۳	مطلب تفسیر حدیث شریف قال دخل رسول الله صلى الله عليه وآله مكة حائطا لا يضارى الى ان قال فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ينبغي لاحد ان يسجد لاحد الا لله تعالى .	۳۴۳	مطلب ایصال نفع اعمال از اجبار بموات - و از اموات با حیار و از اموات بموات -
۳۴۴	مطلب تفسیر حدیث شریف عن قیس ابن سعد رضی قال انبت الحبیرة الى ان قال فقال لی امرأت لو مررت بقبری اکتل شجدا انه فقلت لا فقال لا تفعلوا	۳۴۴	تفسیر کریمه کل نفس بما کسبت رهینة و ان لیکن للانسان الا ما سعى - و از ملائکه بالنسان و از انسان بملائکه - و از تسبیح سبزه برگزیده بصاحب گور -
۳۴۵	مطلب در کیفیت طواف و تفسیر کریمه و لیطوفوا بالبيت العتیق الایه - و ان الصیفا والمرقة من شعائر الله الخ	۳۴۵	و تفسیر حدیث شریف ان رسول الله صلى الله علیه و سلمه هجر علی قبرین الخ
۳۴۶	مطلب بیان در دخول علیه لاجتراح - و طلب بیان شعائر -	۳۴۶	مطلب در تحقیق معنی کریمه ما اهل به لغير الله و ما اهل لخیر الله به
۳۴۷	مطلب در کیفیت جواز انتساب لغير الله تعالى بوجه تعالی و فصل تخصیص موهوب به و موهوب له و تخصیص زانی و أصابة نفع عمل لغيره علی بادر دیگر مطالب -	۳۴۷	مطلب معنی کریمه ما اذبح علی المصعب -
۳۴۸	مطلب تفسیر کریمه یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقیضوا بین یدی بنحو مکر صدقة الخ -	۳۴۸	مطلب معنی کریمه ذلکم فنیق
۳۴۹	مطلب فضل تخصیص موهوب له و موهوب به -	۳۴۹	مطلب معنی کریمه ما جعل الله من بحیرة ذکر کیفیت فضل ذکر میلاد حضرت سید العالم صلی الله علیه و سلم
۳۵۰	مطلب تعیین زمانی سنت مستحبه است	۳۵۰	مطلب وقت الموالدات اکرم الاوقات بکرامه کلّیة فیومها و لیلها و شهرها -
۳۵۱	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ	۳۵۱	مطلب البرقة کلها سینه و تفسیر الحدیث کل بدعة ضلالة
۳۵۲	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۲	مطلب بیان المفسد لقول عمر بن الخطاب علیه السلام
۳۵۳		۳۵۳	مطلب فی یشیات ان ذکر ولادته صلعم حسن الذکر و تفسیر کریمه و اذکروا نعمة الله علیکم و ما اتزل علیکم من الذنب و الحکمة یعطکم به
۳۵۴		۳۵۴	مطلب التظیم لصلعم بما ادبنا الله تعالی -

صفحه	مباحث کتاب	صفحه	مباحث کتاب
۴۱	مطلب انکار اجابت دعا کفر است	۴۹۶	تفسیر حدیث شریف لا یخفد و اقبر فی عیدنا
۴۱	ذکر کیفیت تفسیر حدیث شریف لا یخفد و اقبر فی عیدنا	۴۹۷	تفسیر کرمه یا بنی ادم صعدوا من بینة کعبه عند کبرئیل و شفاء
"	و حدیث شریف لا یخفد و اقبر فی عیدنا	"	بیان آنکه هجوم و زینت بخود حضرت مسلم ناگزیر است
"	تفسیر حدیث شریف لا یخفد و اقبر فی عیدنا	"	ذکر کیفیت منع نوشن قرآن مجید از نجاست و سون
۴۹۷	تفسیر حدیث شریف اللهم لا تجعل قبری و ثنای	"	آن بادیگر مطالب

فهرست مطالب ترجمه ماهیة الحق کتاب تذکرة الحق از جانب حسین

۱	دیباچه کتاب ماهیة الحق ترجمه تذکرة الحق از ترجم	۴۶	اصل ثبوت حقائق اشیاء و معاینش مع اشغال و
۴	ترجمه دیباچه شرح مع علامات و روابط		حدود و غیره و معنی وسم-
۴	ترجمه دیباچه متن کتاب	۵۰	اصل تحقیق انتزاع مع اقسام و معنی او- و ثبوت
۵	عرضداشت مصنف کتاب بسوی محبوب بابرک		قیام مع اقسام او- و تقریب لغزش و التزام
	السدقانی فی جماله-	۵۲	اصل بیان اختصاص مع حدود و اقسام شان الخ
۱۱	ذکر کیفیت عقائد اهل سنت و جماعت مبنی بر کتاب	۵۵	اصل بیان جوهر و عرض و تقریب شان مع کیفیت
	الانقائیر نظامیه ترجمه حضرت مولانا محمد فخر الدین		جزر لا یتجزی و کیفیت قیام حقیقی و مجازی در بیان
	دہلوی رحمة الله علیه از فقه اکبر حضرت امام اعظم		شان- و آنکه اطلاق شان در حوادث است
	ابو حنیفه کو فی رضى الله عنه مع محقق		در ذات- و آنکه صفات باز بتعالی توفیقی اند-
	دیباچه مصنف رح-	۵۷	اصل بیان معنی صمد و تقریب و مراتب و تقدیم
۱۳	ترجمه دیباچه کتاب عقائد نظامیه حضرت مولانا		و تاخر او بر فعل-
	ممدوح رم مشعل بک صدر صمد عقیده-	۵۸	اصل بیان وجود و الہی پر و بیان ضد او و باریتاد
۲۹	ذکر کیفیت اصول عائدہ الخ مشعل بر خواجه و یک اصول		

ردیف	مطالب کتاب	فصل	مطالب کتاب
	فصل صد و نهم بر تنبیه است - اصل بیان آنکه خلاف وجود مثل وضد و عکس است بلکه غیر مثل او باشد خلاف خلاف و اجتماع هر دو ضلّا در محل واحد -	۴۹	بش با اتحاد مجازی است نه حقیقی - ثبوت تجرد و تجزید بر مفهوم جدید بر بقای مفهوم قدیم و تعلیق بینهما بجهت تجرد نه از دیگر اگر چه باشد - بیان ظهور حدوث از تجرد و بعد هم سابق و حالت وجود حادث و زمان حال -
	اصل بیان معارض و اقسام او مع تاویل و عدم تاویل اصل بیان عکس که وجود مثل او است بعکس - اصل بیان وجود خارج و اقسام او بمصادیق متقدم و متاخر و تعریف هر دو مع دلایل -	۵۰	تعریف تشخص مع فانی و بقای و اقسام او - بیان حقیقت تجرد و مثل فانی و نفی وجود و بقای غیر محتاج مع دلایل بسیطه -
	اصل بیان حصول وجود و ذهنی و احتیاج و توفیق او بر مصادیق متقدم و آنکه ذهنی را وجودی است نیست اصل بیان بدیهی مع تعریف و تقسیم و اقوال دیگر بر و نظر آن با دلایل -	۵۱	دلیل اول نفی خود فانی و بقای غیر محتاج - محل غوارض اقامت به است نه اقامت فیه که بدو اول بقای شال متعین است بسبب قیام حقیقی - قیام ماهیت بنفس خود است حاجت محل ندارد و فانی
	اصل بیان وجود نظری و انتزاعی و تعریف او بذات او و آنکه خارج از علم بدیهی است با دلایل و امثال انتزاع و نسبت و انباء و جبهین و بطوریکه و آنکه نظری را حالت قبله است قبل نیات - و اجتماع هر دو بنیاد ثبوت او که -	۵۲	نفس او غیر مسلم و برای ماهیت محل اقامت فیه لغو است - بیان آنکه محل را محل نیست -
	اصل بیان تغییر خارج و ذهنی و وصف شال که در آن بماط علم است بوجود شال - اصل بیان تغییر بدیهی و نظری و وصف شال که در آن بماط وجود است فقط -	۵۳	دلیل دوم نفی خود فانی و بقای غیر محتاج مع وجود دو بر براسه دهر به -
	اصل بیان تجرد مثل و غیر و غیره با مطالب دیگر تجرد و صفت تجرد است که در غوارض مع الذات بقیام حقیقی باشند نه صفت وجود سابق از - و تجرد	۵۴	بیان وجود و ظهور ماضی و مستقبل - تجرد و مثل بدیهی است و فانی فانی بنفس خود است تفسیر آیه مَا نَشْرُکُ مِنْ اٰیَةٍ اَوْ نُنْسِیْهَا نَاثِر بِحَدِّ وَصْفِ الْاَلْغ تفسیر کرمیه افضیة بالخلق لا و لا بل هم فی الکیس الخ -
		۵۵	بیان تجرد حسی و نظری - بیان تفسیر در و در شریعت که از صفت رح است

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
۹۴	واجب از بمقابل کل خود و افراد بمقابل در میان خود پس نیست یکی دیگر است - اصل بیان مفهوم جنس که بر افراد است در فرد واحد بمقابل یک ذکر موصوف بعینیه منطبق با غیر منطبق بنابر توصیف وصفی که عارضی باشد یا اصلی یا مجازی مجازی در میان شان که شرط مثبت است مفهوم جنس را مع تقریف و بیان افراد حقیقی و مجازی او و مصدر جعلی و اصلی و حاصل و وصف انفرادی اصل بیان مفهوم نوع مع حدود و صفات او اصل بیان هویتی و صورت بمقابل ماهیت و عارض نسبت بقیام حقیقی که ثابت با ماهیت باشد مع اقسام عرض - و اگر عارض بقیام مجازی است از ماهیت مسلوب است و از صفات مسلوب پیشیه افکار یعنی تواند که اجتماع اعداد لازم آید اصل بیان اطلاق و تقید و معرفت شان اصل بیان اضافت و معرفت او اصل بیان دلالت و تصدیق و تسلیم و یقین مع اقسام یقین و معنی شان اصل بیان حکم تصدیق - ایمان اجمالی و تفصیلی مع اجمال و تفصیل مصدق - وجود واحد و کثرت و تعدد کثر و عکس بر او ترجمه متن ذکر بیان توحید حق سبحانه و تعالی شرح و توضیح مع ایراد متن بر تفصیل لوقت علم قدیم بدالات حادث	۱۰۴	تقریف حادث و آنکه غیر ماده از عدم کیفیت مجهول آمده و لا تجزئ بنفسه و بغیره است و قدم بر می است مع دلائل - بیان کیفیت تجزئ بنفسه و بغیره - معنی لفظ بدایع - تفسیر کرمیه ام خَلْقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ اِنْ شَاءَ اللَّهُ معنی غیر شئی و تقریف لفظ شئی - تقریف وصف جامع و مانع شیء ذات حاصل نمیشود مگر بعد از ارض او و مرتبه و احد مصادقش متقدم است و سپس واسطه احداث است و در دو است تمام صفات بنابر زیادت بر ذات که مرتبه لا عین است - مرتبه احدیت و واسطه احداث و در دو تمام صفات بنابر لزوم عینیت نه غیریت - منزوح بود و خود لزوم وحدت و در دو تقدیر انشائی تقریف توافق مع اقسام او - توافق متوافقتین و متخالفین - تقریف تقرض - اشترک در نفس نسبت قیام نیست و در نسبتین برای قیام وجود مشترک یا شده و نه وجود برای وجه ثابت گردد که به نسبت دیگر ثابت آید - تحقیق معنی وحدت در کثرت و عکس او - تحقیق معنی مثل - ترکیب لفظ سببها فانه
۱۰۰	اصل بیان مفهوم نوع مع حدود و صفات او اصل بیان هویتی و صورت بمقابل ماهیت و عارض نسبت بقیام حقیقی که ثابت با ماهیت باشد مع اقسام عرض - و اگر عارض بقیام مجازی است از ماهیت مسلوب است و از صفات مسلوب پیشیه افکار یعنی تواند که اجتماع اعداد لازم آید اصل بیان اطلاق و تقید و معرفت شان اصل بیان اضافت و معرفت او اصل بیان دلالت و تصدیق و تسلیم و یقین مع اقسام یقین و معنی شان اصل بیان حکم تصدیق - ایمان اجمالی و تفصیلی مع اجمال و تفصیل مصدق - وجود واحد و کثرت و تعدد کثر و عکس بر او ترجمه متن ذکر بیان توحید حق سبحانه و تعالی شرح و توضیح مع ایراد متن بر تفصیل لوقت علم قدیم بدالات حادث	۱۱۰	تقریف وصف جامع و مانع شیء ذات حاصل نمیشود مگر بعد از ارض او و مرتبه و احد مصادقش متقدم است و سپس واسطه احداث است و در دو است تمام صفات بنابر زیادت بر ذات که مرتبه لا عین است - مرتبه احدیت و واسطه احداث و در دو تمام صفات بنابر لزوم عینیت نه غیریت - منزوح بود و خود لزوم وحدت و در دو تقدیر انشائی تقریف توافق مع اقسام او - توافق متوافقتین و متخالفین - تقریف تقرض - اشترک در نفس نسبت قیام نیست و در نسبتین برای قیام وجود مشترک یا شده و نه وجود برای وجه ثابت گردد که به نسبت دیگر ثابت آید - تحقیق معنی وحدت در کثرت و عکس او - تحقیق معنی مثل - ترکیب لفظ سببها فانه
۱۰۲	اصل بیان اطلاق و تقید و معرفت شان	۱۱۳	تقریف توافق مع اقسام او -
۱۰۳	اصل بیان اضافت و معرفت او	۱۱۴	توافق متوافقتین و متخالفین -
۱۰۴	اصل بیان دلالت و تصدیق و تسلیم و یقین مع اقسام یقین و معنی شان	۱۱۵	تقریف تقرض -
۱۰۵	اصل بیان حکم تصدیق - ایمان اجمالی و تفصیلی مع اجمال و تفصیل مصدق - وجود واحد و کثرت و تعدد کثر و عکس بر او	۱۱۶	اشترک در نفس نسبت قیام نیست و در نسبتین برای قیام وجود مشترک یا شده و نه وجود برای وجه ثابت گردد که به نسبت دیگر ثابت آید -
۱۰۶	ترجمه متن ذکر بیان توحید حق سبحانه و تعالی شرح و توضیح مع ایراد متن بر تفصیل لوقت علم قدیم بدالات حادث	۱۱۷	تحقیق معنی وحدت در کثرت و عکس او -
		۱۱۸	تحقیق معنی مثل -
		۱۱۹	ترکیب لفظ سببها فانه

صفحہ	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۱۳۷	قاعدہ حرف اذا و اخوات او کہ متضمن معنی شرط و موضوع برای زمان است	ذکر بیان تحقیق حقیقت قرآن مجید
۱۳۸	بیان آنکہ امر و ارادت و قول او تعالی از فعل قدیم او بہ تعلقی کہ در میان شان است و بقا مدیہ	بیان آنکہ یکے قرآن مجید کلام قدیم و صف نفس قدیم او است تعالی زائد بر ذات
	اذا حادثی است ظاہر از فعل فاعل قدیم زحار است کائن اثر امر الخ	بیان آنکہ شنیدن کلام قدیم و ادراک حقیقت او از حادث ممکن نیست و این کم و بیش نمی شود و نہ بعض تواند و نہ نفی
	تعریف حادث ظاہر کہ از فعل فاعل قدیم است	بیان آنکہ یکی قرآن مجید حادث غیر مخلوق است در مرتبہ
	تعریف حادث کائن کہ اثر امر است	حجاب مع حروف و ترکیب صوت ایچہ لائق او است
	بیان حادث غیر مخلوق کہ حجاب است در میان فعل فاعل قدیم و حادث مخلوق	تعالی و انہم و صف نفس کریم قدیم زائد بر صفت ذاتہ
۱۳۹	بیان آنکہ حادث مخلوق دلیل است بر حجاب قدیم	معنی کریمہ ماکان لبشر ان یکلمہ اللہ الا وحیاً الخ
	بیان آنکہ حجاب واسطہ تعلق است میان قدیم و حادث و بغیر او حفظ حدین عقلاً ممنوع است	بیان تکلم روح بصفت ذاتہ است کما فی انفسکم
	بیان آنکہ امر و اثر او قدیم نیست مع دلائل او	الایہ کہ میجو کلام حجابی است
	معنی حدیث شریف کان اللہ و لکرم معہ الخ	کلام حجابی بسبع عالم مثال شنیدہ می شود و تحقیقش مفہوم بصل کریمہ
	بیان آنکہ کونیت حادثہ اثر امر است	و تفسیر کریمہ لا یسمی الا المظہر و لا الایہ و الخ
۱۴۰	تفسیر کریمہ لا الہ الا الخلق و الا امر الخ	لا یسمیہ بمعنی مضارع است
	بیان آنکہ تجلی مذکورہ کریمہ فلما تجلی ربہ للمجبل الخ حجاب حادث است	و این کلام حجابی کم و بیش میشود و بعض تواند و ہم نفی
۱۴۱	بیان آنکہ حجاب معبر بطل است بقیام حقیقی بری ظل چنانچہ قول او سبحانہ کیف مکن الظل الایہ و مخلوق ظل الظل او	کتاب ہادی او تعالی و کلام او بانیار و اولیاء و غیرہ حادث غیر مخلوق مع عروض و مجرہ است حسب حیثیت او است کہ لائق شان او است تعالی از مرتبہ حجاب
	بیان امکان آنکہ ظل کہ در کریمہ است ہر دو ظل تعبیر شود ب تفاوت لحاظ قیام حقیقی و مجازی	دلیل بر کلام حجابی حدیث حضرت عبد اللہ بن مسعود رض است اذا تکلم اللہ بالوحي سمع اهل سماو الدنیا کجملہ السلسلۃ الخ

ردیف	مطالب کتاب	نوع	مطالب کتاب
۱۵۳	بیان آنکه عارض زائد بر صفت ذاتیه بقیام حقیقی عرض ماهیت است بواسطه صفت ذاتیه و این از هر دو حادث است مع امثال -		برای هیولی قدیمه که باطل است و اثباتش هم نمیکردم - در صورت عدم تسلیم تفسیر مذکوره و اقرار حدوث اجتماع نقیضین در هیولی بصورت متضاده پیش آید که اینهم محفول نیست -
۱۵۴	بیان آنکه ماهیت آنست که قائم بنفس خود باشد و عارض با و در مغایرت خود -	۱۵۷	ادعای وحدت وجود هیولی قدیمه مع صورت ابقیای مجازی یا فنی وجود غیر این باطل است -
۱۵۵	بیان ماهیت و عارض هر دو با هم نسبت بقیام حقیقی دارند نه نسبت بقیام مجازی -	۱۵۸	ماهیت با هم چنانکه بطور عرض عارض نشود و نه ماهیت بجز نام نهاده شود - و نه در هر دو قیام مجازی باشد - و نه ماهیت برای ماهیت بقیام حقیقی عارض است - پس صورت برای هیولی چگونه است -
۱۵۶	محدوده هیولی و صورت در ذات و صفات او سبحانه بمرتبه حجاب موافق آید ولیکن ارباب اجتناع محاوره مثال در کلام نباید -	۱۵۹	ذکر بیان رسالت و نبوت و ولایت و اعجاز و استدراج و استقامت و آنچه در و است بادیگر مطالب -
۱۵۷	نور او صلعم که مخصوص نباتات اوست مخلوق است از عدم که منسوخ از موجودات قدیمه بقیام مجازی بطور مشبه است -	۱۶۰	بحث رسالت و نبوت و ولایت و صفت و لغت آنها - معنی لغوی رسالت و نبوت مع حاصلش - معنی اصطلاحی هر دو مع حاصلش - بیان وقوع مرکز و مشار لغینات این هر دو - بحث لغینات که در و مقدم لغین ذات است - بیان لغین صفات حقیقیه - بیان لغین صفات شانیه - بیان لغین صفات فعلیه - بیان لغین صفات تمیزیه - بیان مشار اولی العز می و غیر اولی العز می و لغین رسالت و نبوت و ولایت - الخ - بیان حقیقت ابراهیمی اولیت مشار نموده اوست میرود مشار
۱۵۸	و غیر او صلعم بچنین از و است صلعم که از لغین موجودات او صلعم یا از لغین مسلوبات ملتمز موجودات او استزاع یافته و مخلوق از عدم است	۱۶۱	تفسیر هیولی از موجودات قدیمه و صورت از نور او صلعم و غیر او موافق نیاید مگر در حد ذات او و عوارض او صلعم بسبب قیام حقیقی و برود - درین صورت مذکوره که تفسیر هیولی و صورت از ذات و عوارض او صلعم شود هر دو حادث مخلوق اند و نه انکار آید از مرتبه خلق که او بدلایل لغیه و عقلیه ثابت مذکور آمده - یا از و هم مسلوبات آید

<p>۱۶۵</p> <p>۱۶۴</p> <p>۱۶۳</p> <p>۱۶۲</p> <p>۱۶۱</p>	<p>۱۶۵</p> <p>۱۶۴</p> <p>۱۶۳</p> <p>۱۶۲</p> <p>۱۶۱</p>	<p>۱۶۵</p> <p>۱۶۴</p> <p>۱۶۳</p> <p>۱۶۲</p> <p>۱۶۱</p>	<p>۱۶۵</p> <p>۱۶۴</p> <p>۱۶۳</p> <p>۱۶۲</p> <p>۱۶۱</p>
<p>۱۶۵</p>	<p>۱۶۴</p>	<p>۱۶۳</p>	<p>۱۶۲</p>

ردیف	مطالب کتاب	ردیف	مطالب کتاب
۱۴۱	بحث تعریف و حقیقت کفر و استدراج یقیناً و طنائی بنا بر سجده عبودیت در ازل -		نه بختی محبت و قرب که اول واجب است مقصوداً و سبباً و دوم با اضطرار
۱۴۲	استدراج از کفر غیر منقطع است یقیناً و طنائی	۱۴۸	بیان آنکه اباحت یا خبیثا است
۱۴۳	انچه از وصفت کافر در هیچ وقت یافتن نشود است از خداست عزیز و حکیم -	۱۴۹	بیان آنکه تولی با اعتبار منعی و ولایت علم را با اختیاری خواهد بنا بر شعور و قدرت
۱۴۴	تاریق در میان اعجاز و کرامت و معونیت و استعانت بهمین وصف مانع است +	۱۵۰	بیان ترکیب کیمیه مذکوره بالا آنکه اولی که با آن میان آنکه اعجاز و کرامت گاهی بعلم واقع شود و گاهی بجهل و غلبه یقینی هدایتی راست که ظهورش بتضمن از صفات او در اوصاف اولی - و نه از خطاب تقسیم و ولایت علم برای خدا باطل و چگونه عجز است سوئی که اسے خلق فعل عباد و شرک مخصوص سوئی رسول و مؤمن بعفت جامع
۱۴۵	بیان آنکه اعراض از نصرت نبی کفر است -	۱۵۱	بحث آنکه در مستحکم با استقلال و اوصاف آن فصل نکرده شود در استقلال عدم شرک و مجاز شرک لازم نیست
۱۴۶	تفسیر کریمه یا ایها الذین آمنوا کونوا انصارا لله الخ	۱۵۲	بحث آنکه تولی بولی ترجیح ولی را لازم کند و نصرت برین موقوف که شورش با حقیر آمده -
۱۴۷	تفسیر کریمه اقموا الله و امره و سنو له و الذین آمنوا الخ -	۱۵۳	استقامت از کافر چنان نیست اگر چه سوئی کفر نکند و از مؤمن فاسق تا آنکه سوئی فسق نکند بکرامت چنان نیست - و از اولیاء و اعیان و غیبت و قرب و نکو بیایی شای اولی ترجیح بیان نفی آیات و ترکیبیه شان -
۱۴۸	بیان معنی لغوی ولایت و تحقیق و تخصیض و انحصار مقصودیت عامه برای خدا و رسول و مؤمنین صاحبین ازین آیه کریمه بالا اشارت و انتقاد را - و تخصیص ایسان بر کونج بعضی ولایت وجود و نصاری کنایه +	۱۵۴	تفسیر کریمه و کونوا انصارا لله الخ و انصارا لله الخ
۱۴۹	تفاوت بین عبادات بدیهیه و زکوة و عبادات بیهیه و صلاح و تقسیم بر دو بخش عبادت و انصارا لله الخ	۱۵۵	تفسیر کریمه و کونوا انصارا لله الخ و انصارا لله الخ
۱۵۰	تفاوت بین عبادات بدیهیه و زکوة و عبادات بیهیه و صلاح و تقسیم بر دو بخش عبادت و انصارا لله الخ	۱۵۶	تفسیر کریمه و کونوا انصارا لله الخ و انصارا لله الخ

[illegible]

ردیف	مطالب کتاب	ردیف	مطالب کتاب
	موتی وَمَنْ فِي الْقُبُورِ کافران مرادند و از اسماع معنی مجاز انفعال یا اسماع در وجه مقصود ایمان بر لغت مرادند تخصیصاً که در تعلیم ایمان معنی موضوع است بر لال یعنی قرآنی +	۲۰۵	بیان آنکه اسماع برای لغت مخصوص ماول بمعنی مجاز یعنی انفعال با جواب الحق بالاسماع است و در نه بمعنی مجاز صحت نفی و لغت نیاید و محال لغت ثابت و بدیه است مقصود لغت و اجمال لغت نبود -
۱۹۹	تفسیر کریمه وَمَا أَنْتَ بِمَادِي الْعَصَى الْجَنَّةِ که درین از اعمی معنی مجاز مراد اند نه موضوع که اشتباه اعمی از قرآن ثابت است	۲۰۶	بیان معنی موتی از روی موضوع و مجاز -
	بیان آنکه نفی اسماع عام ازین آیت کریمه ان تسمع لکلام من یؤمنون الحق ممکن نیست که بمعنی موضوع بیان حاصل معنی آیت ان تسمع الامن یؤمنون الحق -	۲۰۷	تفسیر کریمه لَا تَسْمَعُ الْمَوْتِ وَلَا تَسْمَعُ الصَّوْتِ الَّذِیْ عَاءَ الْجَنَّةِ
۲۰۰	بیان آنکه در سمع و اسماع برای موتی احوال معروف است و تعلق روح بحدیث کبفیت دیگر بمقابل اولی -	۲۰۸	بیان معنی موضوع عام اسماع که به لغت مختص نشوند که این لغت بجز آخر آیت انهم لسمع +
	بحث آنکه اگر گفته شود که مدد نه کردن و نشنیدن در وقتی چند از اوقات ممکن است بعدم عصمت و احتمال سلب حفظ با تفصیل جوابش -	۲۰۹	بیان مایل معنی مختص اسماع بمعنی مجاز که اوافعال با جواب حق است بجهت سبب بجای مناسب آمده -
۲۰۱	بحث آنکه اگر گفته شود دیاری کردن و شنیدن در وقت ممکن است با احتمال حفظ مع جواز ثبوت بعقل و نقل تفصیلاً الی آخره -	۲۱۰	بیان معنی موت و موتی و قسم و عا و ادبار و اولیبت مجاز و حقیقتاً الجنه
	بیان آیات کریمه در ثبوت حفظ و سلب او از اولیا و اهل بیت	۲۱۱	بیان اختلاف کیفیت تشبیه موتی به قسم و عقی بنا بر اختلاف مشبه و شبه به و بیان تفاوت و فرقی تشبیه بهم
۲۰۲	بیان استقامت از اهل قبور بنا بر حدیث و بقول امام حجت الاسلام محمد طهرانی +		ماحصل ترجمه آیت کریمه فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتِ
۲۰۳	بیان ثبوت استقامت و قلم و شعور و قدرت و لغت برای اهل مقبره بوضوح اولیا و امداد مختصه طبیبی -		
	بحث آنکه اعجاز و کرامت هر دو از لغت آنهاست بحیط امد و در وجه حادش خارجی و ذهنی با تحت مرکز خود ظاهر و با و نه با اهل و اقامه صفا و تعاد و در ذهنی		

بیان آنکه اسماع بمعنی انفعال در حدیث خود در این باب و در این باب

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
	در ذوق و رازق و مرزوق به و آنچه و او شانرا مطلق و عام است بعموم نشان و آثار از بیرات امر اند +	۲۲۵ =	ذکر بیان غیب و علم او به آنچه در و است + اقسام غیب و تعریف او که بمعنی حضور و شهود است تعریف خلاف و غیب که بمعنی خلاف حضور است + تعریف معنی غائب و حاضر و استعمال مجازی او + بیان جواز و عدم جواز استحضار و جودش و تنبأ غیب و غائب مع تعریف حقیقی نشان - اقوال در تعریف غیب و غائب وجوب استحضار غیب و غائب و علم او سبحانه بیان غیب بمعنی خلاف شهود بیان فضیلت نشان از ملائکه و تمازضات شهود و مثال در و و تمازض ظاهر و باطن + بیان شناخت قدیم و ایمان غیب و اوتقایی - بیان فرق غیب خلاف شهود و خلاف حضور و تفسیر عالم الغیب و الشهادة - بیان حضور غائب بمعنی خلاف حاضر - بیان حضور غائب بمعنی خلاف شهود بیان انکشاف مغیبات که بر رفع حجاب است با آنچه که رسول آورد و اینکه انجمن کشف را رسول اولی است و رسول ما صلعم اعلی و خدای برتر احق و احاطه ال بعلم آتی و جوباً غیر او تعالی را ممنوع و بطور جواز با صلعم در آوان جائز + بیان آنکه کشف مغیبات در خلاف حکم خدا در و استدراج است که موصل بمساوات است و مشترک الاسم و در ادائی حکم الهی موصل بوجودات و مشترک الوصف +
۲۲۱	بیان آنکه حیات و جملة صفات ذاتیه روح با مقتول و غیر مقتول بهر کسی عموماً در بر رخ باقی مانند علی السویه بخلاف حیاتی که بر اسے مقتول مخصوص فی سبیل الله است +	=	
۲۲۲	بیان آنکه از موت تعطل برای جسد لازم نیاید بیان آنکه در قتل نفس که از قتل جسد اولی و اعظم است نصرف جسد شهودی و مثالی مستبعد نیست و انبیاء بنابر اصل اعلی الحیات از قتل نفس فی سبیل الله + قتل نفس جهاد اکبر است از قتل جسد در ساه خدا که جهاد اصغر است + بیان آنکه انبیاء در گورهای خود زنده و نماز خوانا هستند بجسد و روح و تصرف و سیر در ملکوت و این عالم همچنان میکنند که پیش از وفات و زمین جسدشان نمی خورد و باین مسئله قطعی است بقرائن اخبار + تفسیر کریمه و اعید ربک جنتی یا تبارک الیقین + بیان آنکه از یقین موت مراد نیست لیکن بر مقصودی مراد شود و از موت عبادت مطلقه ساقط نشود بلکه سقوط معنی و وجوب عبادت و یقین +	۲۲۸ ۲۲۹ =	
۲۲۳			

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
۲۴۶	بیان آنکه بعد از نظری جائز است بعد حقیقی و نه فنائی حقیقی -	۲۵۳	بیان آنکه مثل تقیید تنزل و صورت بر هیولی آنچه تفاوت چهار حقائق است نیست اما تقیید ذات بصفا تا غیر تا و تنزل ذات بصفا لا عینها و تنزل صفات امریه حجاب متغییر در در خود ما صحیح است و صورت بر هیولی بر مرتبه حجاب اصل خود صادق
۲۴۷	درب و طاعت نظری است یا قضائی و غیره	۲۵۴	تقیید و تنزل در ذات بحث و نه در هیولی مرتبه سفلیه تحت امر که تفاوت چهار حقائق امریه بیان اعتقاد در مسئله وحدت وجود -
۲۴۸	بیان انتهائی تحقیق مسئله رویت +	۲۵۵	بیان آنکه اختلاف صوفیه در مسئله وجود و تنهید و کیفیت وجودی -
۲۴۹	کیفیت تنهید -		کیفیت راجع حاشی تقیید با تنزل حقیقی و مجازی از غایت قیام بهات نظریه است که معذور اند نه در قدیم با سواد و صفات او مگر پیوسته به کیفیت صفات در عین و غیر بذات پس در اصل بیان اجمالی توجیه که بغیر کیفیت ربط است تراعی نیست و لیکن از خطا در تفصیل بطلاق صحت صواب اجمال است -
۲۵۰	احوال مشاهرات -	۲۵۶	بیان کافر دعا بدینست او و منبره برای او و خذلان و وجود کافر و تعلق خذلان
۲۵۱	بیان معنی حدیث شریف من عرف ربک و تکمل لسانه - و المؤمنین صرعه	۲۵۷	بیان حجاب کافر از موجودات بنا بر وصل و رجوع باصل خود -
۲۵۲	المؤمنین در ضمن کلام		بیان معنی حدیث شریف کل شیء یرجع الی اصله المحدث و کل مصیر لما خلق له الحدیث و من عرف فقد عرف ربک الحدیث در ضمن کلام +
۲۵۳	بیان اختلاف احوال در وحدت وجود -		اطلاق با هیئت و تقیید بوصف صادق نمی آید
۲۵۴	اکتشاف وجود ذات اولیائی بطور براهیت در مرتبه حق الیقین +		اطلاق و تقیید بر همینین بیانیه و نه قدم وحدت بر آورد درست آید +
۲۵۵	اکتشاف مرتبه حجاب -		
۲۵۶	اکتشاف با هیئت بنا بر علت -		
۲۵۷	بیان وجود خاص و عام -		
۲۵۸	بیان اطلاق و تقیید و تنزل و صورت بر هیولی در باب قدم و تنهید او -		
۲۵۹	اطلاق نیست زایوت بخلاف تقیید که ترا بر هیئت خدای سبحان از اطلاق و تقیید در ذات و صفات خود انزه است -		
۲۶۰	اطلاق با هیئت و تقیید بوصف صادق نمی آید		
۲۶۱	اطلاق و تقیید بر همینین بیانیه و نه قدم وحدت بر آورد درست آید +		

صفحہ	مطالب کتاب	صفحہ	مطالب کتاب
۲۷۲	تفسیر کریمہ النبیؐ اُولٰٓئِکَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ اَلْقِسْمِ صَحَّحَ الْاٰیۃ	۲۷۷	الخ و دلائل بر تعظیم و ادب حضور صلعم۔ تفسیر کریمہ فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِهِمْ وَعَزَّرُوْهُ وَنَصَرُوْهُ الخ مذکورہ آیہ کی تائید میں۔
۲۷۳	بیان یہ کہ نبی کو مطلق بہتری حاصل ہے ہرگز پر ہر وجہ میں ولایت کے معنی لغوی کے اعتبار سے بصراحت و اقتضاء و التزام آیت +	۲۸۰	دبیان تعظیم و توقیر حضور صلعم میں۔ و بیان جوع ضائر کا حضور صلعم کی طرف سے دلائل و توضیح بیان مذکورہ۔
۲۷۴	بیان رد اسیات کا کہ وہ دنیوی امور میں اپنی مصاحت میں حضور صلعم سے زیادہ دانا ہیں دلیل حدیث سے حالانکہ حدیث بمقابلہ نص آیت میں ماول موع بیان تاویل +	۲۸۱	تفسیر کریمہ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ لَا تَقْدِمُوْا عَلَیْکُمْ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَاَنْتُمْ اَللّٰهُ ط الخ۔ تفسیر کریمہ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَلَا تَرَ کَیْ اَصَوَاتُکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ الخ بیان رد کلام آنکہ تعظیم حضور صلعم سچو تعظیم برادگان است یریل حدیث شریف کہ اَنْ ماوُلٌ بِاَشَدُّ جَوِّی وَرَدِ مَخَارِضَ بَعْضِ قَطْعِی شُوْد۔
۲۷۵	بیان یہ کہ محبوبیت بقدر محبت حضور صلعم ہے اور یہ کہ حضور کے حقوق ساری آپس کے حقوق کے ہر وجہ میں غالب ہیں اور یہی صحت ایمان ہے بحکم حدیث۔	۲۸۲	تفسیر کریمہ اِنَّ الَّذِیْنَ یَفْعَلُوْنَ اَصْوَاتًا مِّمَّ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ الخ۔ ذکر بیان ایضاً حضرت حبیب الرحمن صلعم کہ جب نقصان ہر دو جہان است مع فوائد دیگر۔
۲۷۶	قول حضرت صدیق بفرغہ حقوق پر حضرت صلعم کے سبب غلبہ محبت و ایمان کے تمام اشیاء پر تفسیر کریمہ وَلَا یُکْرِهُوْا بِاَنْفُسِکُمْ عَنْ نَفْسِیۡہِ الْاٰیۃ۔	۲۸۳	تفسیر کریمہ اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَہٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالاٰخِرَةِ الخ وَوَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالمُؤْمِنَاتِ یَعْلَمُ مَا اَلْکَسَبُوْا الخ +
۲۷۷	فوائد محبت حضور صلعم سب آیت ذلک بِاللّٰہِمْ لَا یُعِیْبُہُمْ ظَمًا وَلَا نَصَبًا وَلَا مَہْنًا تفسیر کریمہ اِنَّا اَرٰ سُلٰکَ شَہَادَہٗ وَاٰیٰتِہٖ	۲۸۵	سبب آنکہ مصداق اخوت ایمانی بحضور صلعم منع است رد دلیل حدیث بمقابلہ آیت ماول انا کہ ایمان بنفس خود خاص و ایمان بر غیر فرق بین و تخصیص رسول ظاہر۔

صفحہ	مطالب کتاب	صفحہ	مطالب کتاب
۲۹۸	بیان وجوب تعظیم و محبت سلطان عادل	۳۰۳	پس بخلاف حقیقت چگونہ متضمن شرکت نشود۔
۲۹۹	بملاحظہ نسبت دائرہ تاحضر صلعم نبوی صلوٰۃ اللہ علیہ	۳۰۴	آذن زیارت مقتضی ایمان است و مشرکین را ممنوع مبض قرآن۔
۳۰۰	بیان معانی عالی و جانی کہ الفاظ حدیث اند۔	۳۰۵	بیان آیات و احادیث متوافق نسبت نفاست نسب اجداد نبوی صلعم۔
۳۰۱	تفسیر کریمہ اخفَضَ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ	۳۰۶	تفسیر کریمہ الذی یریدک حین تقوم لا و نقبلک فی الشاکہدین ۵ مع حدیث متوافق مصنون در باب نگاہداشت نوزیدی صلعم بصلب ساجدین۔
۳۰۲	و این مجموعہ مگر آنچه قطعیات معلوم در اعتقادات است برائی محاصمہ در مقابل ذکر بیان ایمان والدین رسول اللہ صلعم حاصل قضیہ متنازعہ موقوف بر اصل جنید۔	۳۰۷	بیان آنکہ البوت از رسم الکفر ممنوع المغفرت نسبت بابرہیم علیہ السلام حقیقتاً صحیح نیاید مگر مجازاً از آنکہ پدر حقیقی تاریخ است و از رحم کہ مشہور و محقق است +
۳۰۳	بیان تحقیق نزول کریمہ ماکان للنبی و الذین اصغوا ان یشغفوا و الخ کہ ابوطالب را است نسبت والدین حضور صلعم	۳۰۸	تفسیر حدیث شریف جس میں حضور کے والدین کی نسبت آپ کا سوال ہے ان کے لیے اعطای حق کا نذرہ۔
۳۰۴	بیان آنکہ کلیہ است کہ اجتماع دو امر در یک وقت مستلزم اشتراک ہر گز نمونہ مگر اشتباہ ہے تواند آورد کہ بمقابلہ وجہ اتحاد و اختلاف رنمش تواند شد۔	۳۰۹	حدیث احیاء و ایمان آوردن والدہ او صلعم۔
۳۰۵	منع ضروری استغفار تخصیصی نسبت بانی کتاب در تعظیم منع ضروری استغفار مشرکین را با اتحاد حقیقت الفع شرکت نتواند شد۔	۳۱۰	حدیث احیاء و اسلام آوردن والدین او صلعم ہر دو بروایت بعض اصحاب۔
۳۱۰	تخصیص چون در تعظیم با اتحاد حقیقت مندرج نشود	۳۱۱	قاعدہ تقدم دخول جنت نتواند شد بمنع خروج مگر تقدم دخول بار بخرج لازم پس رفع تعارض مثبت ایمان است +
		۳۱۲	قاعدہ بعد ثبوت اخبار نبوی صلعم و آثار قولی و فعلی و حالی فالذی المسکونین صلعم اخبار دخول نار

نمبر	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۳۱۶	بیان یہ کہ اعتبارات شخص نہ رہے میں رویت حجیا کا فرق نہ ہے گا۔	بیان آنکہ مکہ معظمہ محل نور حجابی و مسجود الیہ است مع تفصیل نور حجابی۔
۳۱۷	بیان فضیلت انبیاء کا اولیاء پر۔	۳۱۷
۳۱۸	بیان نماز تراویح میں رکعت۔	۳۱۸
۳۱۹	بیان یہ کہ بمقام اہل بدعتین دیگر آثار اہل سنت و جماعت اور بھی ایسے ہیں جو مذکورہ بالا پر محصور نہیں ہو سکتے۔	۳۱۹
۳۲۰	ذکر بیان تعظیم و محبت شہداء و رسول و غیرہ تعظیم و محبت قبلتین بمض کریمہ اور جو ان دونوں سے متعلق ہیں۔	۳۲۰
۳۲۱	تعظیم و محبت کتب منزلہ حق۔	۳۲۱
۳۲۲	تعظیم و محبت دین خدا بافہام بقاوت مرتب تعظیم و سجود مع حقوق متعلقہ سجدہ بمض کریمہ	۳۲۲
۳۲۳	بیان ملائکت بے ادبی شہداء خدا بمض کریمہ تعظیم و محبت آثار انبیاء و اولیاء اور تبرک از ان بادلائل۔	۳۲۳
۳۲۴	تعظیم و تبرک آثار رسول اللہ تعالیٰ صلعم بمض حدیث۔	۳۲۴
۳۲۵	تعظیم و تبرک آثار صحابہ رضی اللہ عنہم و پیران طریقت بدلیل عمل صحابہ و بمض کریمہ کہ نسبت تابوت سکیہ است۔	۳۲۵
۳۲۶	تعظیم و محبت مدینہ منورہ و مکہ معظمہ مخصوص احادیث اخلاقیات فضیلت در بیان مدینہ و مکہ مکرمہ و معظمہ بمض حدیث مع قول فیصل۔	۳۲۶
۳۲۷	۳۲۷	۳۲۷
۳۲۸	۳۲۸	۳۲۸
۳۲۹	۳۲۹	۳۲۹
۳۳۰	۳۳۰	۳۳۰
۳۳۱	۳۳۱	۳۳۱
۳۳۲	۳۳۲	۳۳۲
۳۳۳	۳۳۳	۳۳۳
۳۳۴	۳۳۴	۳۳۴
۳۳۵	۳۳۵	۳۳۵
۳۳۶	۳۳۶	۳۳۶
۳۳۷	۳۳۷	۳۳۷
۳۳۸	۳۳۸	۳۳۸
۳۳۹	۳۳۹	۳۳۹
۳۴۰	۳۴۰	۳۴۰
۳۴۱	۳۴۱	۳۴۱
۳۴۲	۳۴۲	۳۴۲
۳۴۳	۳۴۳	۳۴۳
۳۴۴	۳۴۴	۳۴۴
۳۴۵	۳۴۵	۳۴۵
۳۴۶	۳۴۶	۳۴۶
۳۴۷	۳۴۷	۳۴۷
۳۴۸	۳۴۸	۳۴۸
۳۴۹	۳۴۹	۳۴۹
۳۵۰	۳۵۰	۳۵۰
۳۵۱	۳۵۱	۳۵۱
۳۵۲	۳۵۲	۳۵۲
۳۵۳	۳۵۳	۳۵۳
۳۵۴	۳۵۴	۳۵۴
۳۵۵	۳۵۵	۳۵۵
۳۵۶	۳۵۶	۳۵۶
۳۵۷	۳۵۷	۳۵۷
۳۵۸	۳۵۸	۳۵۸
۳۵۹	۳۵۹	۳۵۹
۳۶۰	۳۶۰	۳۶۰
۳۶۱	۳۶۱	۳۶۱
۳۶۲	۳۶۲	۳۶۲
۳۶۳	۳۶۳	۳۶۳
۳۶۴	۳۶۴	۳۶۴
۳۶۵	۳۶۵	۳۶۵
۳۶۶	۳۶۶	۳۶۶
۳۶۷	۳۶۷	۳۶۷
۳۶۸	۳۶۸	۳۶۸
۳۶۹	۳۶۹	۳۶۹
۳۷۰	۳۷۰	۳۷۰
۳۷۱	۳۷۱	۳۷۱
۳۷۲	۳۷۲	۳۷۲
۳۷۳	۳۷۳	۳۷۳
۳۷۴	۳۷۴	۳۷۴
۳۷۵	۳۷۵	۳۷۵
۳۷۶	۳۷۶	۳۷۶
۳۷۷	۳۷۷	۳۷۷
۳۷۸	۳۷۸	۳۷۸
۳۷۹	۳۷۹	۳۷۹
۳۸۰	۳۸۰	۳۸۰
۳۸۱	۳۸۱	۳۸۱
۳۸۲	۳۸۲	۳۸۲
۳۸۳	۳۸۳	۳۸۳
۳۸۴	۳۸۴	۳۸۴
۳۸۵	۳۸۵	۳۸۵
۳۸۶	۳۸۶	۳۸۶
۳۸۷	۳۸۷	۳۸۷
۳۸۸	۳۸۸	۳۸۸
۳۸۹	۳۸۹	۳۸۹
۳۹۰	۳۹۰	۳۹۰
۳۹۱	۳۹۱	۳۹۱
۳۹۲	۳۹۲	۳۹۲
۳۹۳	۳۹۳	۳۹۳
۳۹۴	۳۹۴	۳۹۴
۳۹۵	۳۹۵	۳۹۵
۳۹۶	۳۹۶	۳۹۶
۳۹۷	۳۹۷	۳۹۷
۳۹۸	۳۹۸	۳۹۸
۳۹۹	۳۹۹	۳۹۹
۴۰۰	۴۰۰	۴۰۰

<p>مطابق</p>	<p>مطابق</p>	<p>مطابق</p>
<p>۳۲۵</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۲۴</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>
<p>۳۲۳</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>
<p>۳۲۲</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>
<p>۳۲۱</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>
<p>۳۲۰</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>
<p>۳۱۹</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>
<p>۳۱۸</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>
<p>۳۱۷</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>
<p>۳۱۶</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>
<p>۳۱۵</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>	<p>اشتراک صفت کفایت و مبادی و احوال</p>

۳۴۶

۳۴۸

۳۴۹

۳۵۰

۳۵۱

۳۵۲

۳۵۳

۳۵۵

تفسیر حدیث حضرت ابی خزیمه در خود باب
سجده نمودن بر چنین مبارکش صلعم بنا بر
تقدیر روایر -

تفسیر حدیث شریف از حضرت عاقله نظر در سجده
شتر و سوال صحابه و جواب آنحضرت صلعم مع
ثبوت سجده بخجنت بدلائل مستنبطه حدیث
ومع رد و قدح بتقظیم +

بیان جواز سجده بخجنت و قیام دست بسته
و سلام یا مختار و تدریجی و قربانی برای
اکرام مکرّم -

تفسیر حدیث شریف حضرت انس در سجده غنم
مع جواب حضرت صلعم بر سوال حضرت صدیق
نسبت سجده بخجنت مع بیان رد و قدح در جواز -

بیان استعمال آنکه لفظ ینبغی و لا ینبغی
در محل جواز است و در وجوب -

تفسیر حدیث شریف حضرت قیس بن سعد در
قیاس سجده بخجنت رسول بر سجده برای مرزبان
و سوال از صلعم و جواب بر همین مشتمل بجواز
مع رد و قدح بجواز +

بیان آنکه منع که بعضی دیگر مخصوص است نه در
ذاتش آن منع مخصوص بسبب منع عموم
ثابت قوی را معارض نشود -

تفسیر حدیث شریف از حضرت صهیب نسبت
معاذ رضی در سجده بخجنت بحضور صلعم بر قیام

یهود و نصاری که بر اسم علماء و غطای خود میگردند
بیان احکام در سجده بخجنت و عبودیت آنچه
فقهای فرمودند -

سجده بخجنت در زمین بوسی پیش سلطان گناه کبیره
است نه کفر - از عبارات فتاوی هندیه -

سجده عبودیت سلطان کفر است - از جوهر خطای
در سجده عبودیت با کراه سجده نه کردن افضل است
چنانکه اقرار کفر با کراه صبر افضل است از گفتن و
در سجده بخجنت و تقظیم با کراه سجده کردن افضل
است - از فتاوی قاضی خان -

زمین بوسی پیش علماء و زما در فعل جهل است و
فاعل در اصتی گنهگار اند - از غرائب -

سوائی سجده تقظیم بر قسم چو قیام و دست بستن
و خمیدن برای عزیز بطور خدمت جائز است -
از غرائب +

حاصل و مختار آنکه سجده بخجنت کفر نیست و در وجوب
نزاع نیست ولیکن بر کبیره بودنش انتظام
صحت و ثبوت اصله بر آن است +

حکم کفر بر سجده بدون تحقق نیت مخالف حدیث
لَا تَعْمَلُوا هَذَا مَا لَا يَنْبَغِي أَنْ تَعْمَلُوا
بر کفر بودنش باید بر قول ابو جعفر مرجع -

استادن و خمیدن و دست بردن همچو احوال
بغراق نیت جائز است بخیر را و بدین عبادت کفر نیست
براست نشاء سجده از جواز بدلیل باید آورد +

<p> ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ </p>	<p> ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ </p>
--	--

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
۳۵۶	جسم شریف انبیاء و بعض اولیاء ائمه شریف رست از صفا و مروه از آنکه محل قلب است و قلب محل نور حجابی بر او است است بچوبیت عقیق در اجرة	۳۶۱	نذر و نسبت بغیر خدا مشرف و لا بد منه است و تفسیر کریمه یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول الخ
۳۵۷	قاعده ثبوت شئی بشئی از وجه نفی بیاورش نکته تا نفی صریح نباشد الخ	۳۶۲	صدقه هدیه رسول معظم صلعم را مقبول لکن ... صدقه غیر هدیه محذور
۳۵۸	بیان جواز طواف قبر مؤمن صلح و اولویت طواف برای اخیار صالحین	۳۶۳	اثبات استدلال عرض حاجت و مناجات و هدیه بمضور صلعم بقایای حیات و تصرف و نفرت دامی صلعم
۳۵۹	بیان اخلاف علمای مشهور و محققین در تحریم و کراهت و در اباحت و استحباب طواف	۳۶۴	هدیه مخصوص برای صلعم مکرم تعظیماً و تکریماً اولی است
۳۶۰	قبر شریف و تقبیل آستانه علیاء و حسن و حسین مالیدن دس و دیوار طواف و غلطیدن بر آستانه و غیره و آنکه حکم تحریم و کراهت بغرض احتیاط است و کراهت و کراهت است	۳۶۵	بیان فضل تخصیص موهوب به موهوب به بیان آنکه تعیین زمانی سفت مستحب است و در ایصال ثواب و نذر و نیاز و زیارت
۳۶۱	ذکر بیان جواز انتساب غیر فدائی را برای وجه او و تقبیل و فصل تخصیص موهوب به موهوب به در تخصیص زمانی و اصابت تقبیل محل بغیر عاجل یا دیگر منافع	۳۶۶	روز سوم بخانه اهل عزت رفتن و دعای خیر کردن و طعام فرستادن سنت است
۳۶۲	پایانی که ساخته فاشی خفصیت نماز روزه که مؤمنی که ثواب پیشانیان اولویت فاشی خاص چینی	۳۶۷	تفسیر بیستم و نهم و فاشی خواندن بطعام پیش از خوردن در دفع بدین اسم برده و تقسیم و اعلام و ایصال ثواب از جهادت مالی و بدنی همه سنت است
۳۶۳	اثبات اخلاص چیزی از خود و غیر از کمالی میسر	۳۶۸	بیان تفسیر کریمه واقف علیاً الخ تحریم از روزه در هر وقت نموده درست است
۳۶۴		۳۶۹	روز سوم و نهم و بیستم و چهلیم و غیره بخوردن و نهی سخت است

نمبر	مطالب کتاب	تفصیل	مطالب کتاب
۳۸۳	اللہ۔ و مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهٖ معنی لغوی اہلال و اطلاق و تقید او و تعبیر و غیرہ۔ و معنی ہلک و مفلوہ و غیرہ مع امثال۔		العين است تا آنکہ غیر ماکولہ اللهم ہم منزلی شود در حد خود نہ بہم خوردن۔
۳۸۴	بیان تقید اہلال بربح باقوال مفسرین۔		۳۸۹ تفسیر و معنی کریمہ مآذیج علی النصیب و آنکہ تعیین مکان ذبح سبب حرمت و کراہیت نیست
۳۸۵	بیان وجوہ و اقسام اہلال بہ نیت خدا و غیر خدا بنام خدا و بنام غیر خدا۔ و تفصیل حکم حلت و حرمت براو۔	۳۹۰	بجز افضال بت بہ نیت۔ و توافق کفار توافق و تفارق ہر سر کریمہ مآذیج علی النصیب
۳۸۶	حاصل معنی کریمہ مآ أَهْلٌ بِهٖ لِّغَيْرِ اللَّهِ عموم ہلک و فاعل بافادہ نسبت صلہ لام۔	۳۹۱	و مَا أَهْلٌ بِهٖ لِّغَيْرِ اللَّهِ الخ و مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهٖ۔ تعلق معنی آلاء مآذیج کہ بتوافق مفسرین معنی ذلکہ فہم فیہم الخ بمخاطب مومنین مع
۳۸۷	حاصل معنی کریمہ مآ أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهٖ و خصوص ہلک مع عموم فاعل بافادہ نسبت از صلہ لام۔	۳۹۲	افادت صراحت و اشارت معنی ذلک تفسیر معنی کریمہ مآ جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَیِّنَاتٍ وَلَا مَسَاسٍ لِّهٖ وَلَا وَصِيَّةً وَلَا حَامٍ لِّهٖ۔
۳۸۸	رجوع ضمیر منقلب سوی بعید خلاف نصت ہست بغير فائدہ بلاغت مرام۔ ثبوت افادہ نسبت از صلہ لام۔	۳۹۳	سائبہ و ہم جانوزے کے مرفوع الانتقاع بغير خیر گذاشتہ شوند سچو سائبہ حرام نیست در حد افترایہ ہر یک کفار است۔ و پیمان جانوزے کے بنام بزرگان مخصوص باشند حرام نیند و نہ حکم سائبہ اند۔
۳۸۹	افضل ضمیر مفید تخصیص است و رندہ لزوم اہمال ضمیر است۔ از اہل بر انستاب کہ امر منوی است و لا نیت پس بر بنائی معنی نسبت از اہل ثبوت حرمت نیست۔		ہمہ افعال ظاہر و باطن لوجہ اللہ معلق بغير او تعالیٰ ہستند بجز ایمان و نماز و روزه مع متعلقات او بنفس حدیث و امثال۔
۳۹۰	در مقابلہ خصوص فہم تہم لفت غیر مختار است پس زعم تہم مآ موصولہ مرتفع است۔ تسمیۃ باللہ شرط ذبح و ذرکی مآذیج غیر نجس	۳۹۴	خروج ہزارہ شے از ملک مخرج بشرط قبض فالض غیر ش نیست لکہ لہ فرض قصد شرط بیان حقیقت قبض کہ امر منوی است بطور حدیث حقیقت قبض بجز اہل معرفت از روح سمع است و این قبض

نمبر	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۴۰۶	بیان مراد قول حضرت عمر بن الخطاب علیه السلام و فطش من ترأخ از جماعت اعاده است در برعت -	حسن هموست که در کتاب و سنت است بطرح و اقتضای یا باشاره یا قیاس بقول رض کریمه قیاس بر حسن حسن است در ضمن اكمال دین است
۴۰۷	تقریف برعت و مسامحت به تشبیه حسنه - در بیان اثبات آنکه ذکر ولادت او صلعم حسن و کرامت و تفسیر کریمه	از رفتار و اكمال تا قیاس است در رفتار بر احادیث شریفه عرویه - تقریف منالیت - و اینکه برعت در اصول اولیه مسئله بنیانه شده و اجماع بر ذکر میلاد بقول او صلعم
۴۰۸	و اذکروا نعمه الله الیه - و کریمه لفظ من الله علی المؤمنین اذ بعثت فیهم محمدا ذکر او صلعم فرض مؤبر است و او صلعم نعمت خدا است	برعت حسنه بقول او صلعم ثابت نه بلکه حسن و سنت حسنه - خواب ثقات هم دلیل صحت عمل و اینکه محسن است بر اصل حدیث که او را بنیاده بخواب دید و عمل حضرت مصنف رحمه الله
۴۰۹	ذکر فضائل و شایسته صلعم و سبیل تقرب خدا عموما و اخصا هم از اینها است - و در مجالس انبیاء و اهل کماله هم ذکر او بنص کریمه و سبیل شایسته ذکر است با خلاف احکام و افعالت و ولادت او صلعم اعظم اخبار از غیر مستحبه بعضی نقل و بعضی ذکرش موجب شفاعت و رحمت و استغفار طایفه	روای مصنف رحم در احادیث او صلعم بخوابانی محفل میلاد شریف - و روایت او صلعم بخواب روایت حقه است - امر بخواب دلیل صحت عمل است و دلیل عمل باو بنص کریمه - ذکر ولادت شریف بعد ادائی فرض مطلق مستحب است و هر که او را لازم گرفت باطل نگند و فرد نگذارد بنص کریمه - مهرت شخص او صلعم - و غیر اینهاست و او دیگر ولادت و اولین او صلعم بر آید
۴۱۰	ذکر ولادت در قرون اولی اثبات حسن است بر حاصل شرح مع دلائل اصول بنص احادیث حدیث نقالی صلحا و تقریف او که حسن است بنابر سنت حسنه موجب حصول اجر خود و آسیر عامل او است - و حسن نزد مسلمانان حسن نزد خدا است - و اگر است او صلعم بر ضیالان جمع نه مشور -	

ردیف	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۴۴۸	بیان اتفاق علما بر حیات و علم او صلعم در قبر	بیان آداب زیارت اهل بیت نبوت و سلام بر او رض
۴۴۹	شریف و زود آوردن باو و پشت دادن بکعبه و خطیب را پشت بکعبه بنست و غیر را استیبار کعبه و استقبال بحدس مستحب است	بیان آداب زیارت اهل بیت نبوت و سلام بر او رض بیان آفرات و تقریب که هر دو حرام کرده و دم کرده شده اند - ولیکن بیان آفرات در تعظیم الخ بیان تقریب و تعظیم
۴۵۰	بیان دست راست بر چپ نهادن در زیارت یحیی	بیان امور مشتبیه در بیان آفرات و تقریب که در روایات معارض آمده و اقوال مختلف
۴۵۱	اتفاق جمهور بر وقوف زائر بنی صلعم بهیئت نماز - وقوف زیارت بنی صلعم همچو وقوف عرفه و مزدلفه و مشاعر عظام است که خدای راست -	بیان راه صواب در بیان آفرات و تقریب طبع آقا مستنده
۴۵۲	احادیث و آثار بسلام و در سلام بحضور و از حضور صلعم و علم او صلعم از رو - تاکید ادب و پشتن در زیارت شریفه بحضور قلب	بیان آنکه در احادیث بنی قیام و ثبوت قیام هیچ تناسب نیست و بیان ضعف و تاویل آنها - قول شیخ الاسلام حافظ ابن حجر در شرح و تفسیر حدیث قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ
۴۵۳	و جوارح طریق صلوة و سلام بر او بر اصحاب و آل او - طریق سلام بحضور سرور عالم صلی الله علیه و سلم از صلحا و علماء و -	جواب طبری بحديث لا تقفوا صواكما تقفوا الامام جهم الخ و من احب ان يقتل الخ فیما ما الخ - جواب ابن قتیبه در معنی حدیث عدم قیام که همچو عجیبان است -
۴۵۴	بیان طریق ادب و سلام در زیارت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه - بیان طریق ادب و سلام در زیارت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه -	حجت ابن بطال در جواز قیام از حدیث حضرت عائشه رضی الله عنها نسبت حضرت سیده - قول علامه طاهر فتنی در استحباب قیام مع تاویل آن معنی حدیث قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ الخ
۴۵۵	بیان بازگشتن سوسه نزد روی بنی صلعم و از دست بردار و استغفار و استسقاء عافیه خود - و زیارت حضرت سیده رضی الله عنها و آداب زیارت -	قول قاضی در تاویل احادیث بنی قیام مع تاویل آن تفسیر طاعلی قاضی در حدیث قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ مع اقوال تاویلی علمای
۴۵۶	بیان آداب زیارت اهل بیت و شهداء اعدای رضی الله عنهم	

نمبر	مطالب کتاب	نمبر	مطالب کتاب
۴۸۴	ذکر بیان دعا و اجابت مع دیگر مطالب	۴۸۷	بیان آنکه از خیر و شر و نفع و ضرر از و نقای را هیچ بسوی حکمت معلوم از نقای است نه بوجوب و حق و غرض که مستلزم خبر و اضطراب باشد بمقتضای کرم و رحم و سبحانه و کرامتی بحال بعضی حقیر واجب که شایسته از بوجوب دارد در وقایع که بحق فلاں گفتن ممنوع است تا بر نقای از کسی حق نباشد الخ
۴۸۵	کیفیت اجابت دعا	۴۸۶	بیان الزام ترتیب اثر دعا با اجابت و سبحانه
۴۸۶	تفسیر حدیث شریف لا یرد القضاء الا الله	۴۸۸	بیان انصابت دعوات کفار
۴۸۷	تحقیق معنی قضاء و دعا مع حدود	۴۸۹	تفسیر کریمه فیکشف ما تدعون الیه ان شاء الله
۴۸۸	بیان قضاء بمعنی اجراء	۴۹۰	تحقیق معنی آیت کریمه و مبادع الکافرین الا فی ضلاله
۴۸۹	قضاء قدر هر یک صفت مخصوصه بمعنی مخصوصه است نه بمرتبه اجمال و تفصیل	۴۹۱	انکار مقبولیت دعا کفر است بنا بر انکار ارض قطعی
۴۹۰	تفسیر آیت کریمه و اذ استلک عبادی عنی فانی قریب الخ	۴۹۲	ذکر بیان هر دو حدیث لا تتخذوا قبوری و ثنأ و لا تشتموا و افتری عیدا
۴۹۱	ترجمه کریمه از مصنف رحمه الله	۴۹۳	تفسیر حدیث شریف لا تتخذوا قبوری و ثنأ
۴۹۲	مطلب و خلاصه از مترجم	۴۹۴	بیان لفظ اقد و اتخاذ که مفید معنی بوازد و تاکید است بنا بر اصل لغت و همی مقتضی ثبوت مقدم است
۴۹۳	بیان آنکه ایمان صفت اختیاری بنده است	۴۹۵	بیان لطائف با اختیار لفظ و ثن با حذف حرف تشبیه و اسم غیر صفت را بر تفع مفعول اول مفعول ثانی آمدن منع است
۴۹۴	مقائن معنی کریمه تحقیق الفاظ چنانچه آداب شرط مخصوص بزبان عام و محقق الوقوع است	۴۹۶	دلیل توسل و استغاثت ازین کریمه بوسیله انبیا و اولیا و ملائکه و به توسل مقیمان عالم ارواح و مشهود و برزخ مع ثبوت با حدیث نبویه
۴۹۵	و تقسیم دعا بطریق که در و قربت مخصوص حاصل شود		
۴۹۶	ترکیب نحوی آیه کریمه مذکوره		
۴۹۷	آیات و احادیث دیگر در تأیید دعا در باب دعا و استجابت بواسطه او صلعم		
۴۹۸	بیان دفع دخل از دیگر معانی آیه مذکوره		
۴۹۹	بیان نقص تا و بلاست در کریمه مذکوره		
۵۰۰	دلیل توسل و استغاثت ازین کریمه بوسیله انبیا و اولیا و ملائکه و به توسل مقیمان عالم ارواح و مشهود و برزخ مع ثبوت با حدیث نبویه		

رَبِّهِ كِتَابُكَ يَا هُدَى الْحَقِّ تَرْجُمُ ذِكْرَ الْحَقِّ بِزُيُومِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدى بنا طراداً وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله * فأرسل
رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله * ولو كفر المشركون
والصلاة والسلام على جيبه * ورسوله محمد بن المصطفى رحمة للعالمين خاتم
الأنبياء نور من نور الله * فهو سيد المرسلين شفيع المذنبين حبيب
على المؤمنين شاهداً ومبشراً ونذيراً * ذلك من اتخذ عند الرحمن عهداً
لقد من الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم يتلو عليهم
آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتب والحكمة * ومن آمن بالله وبنوره
فقد استمسك بالعمدة الوثقى * والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم
فل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون * وعلى الله و
أصحابه نجوم الهدى ومصابيح الدنيا والأخيرة * خصوصاً خلفاء
الراشدين المهديين وبقية العشرة المبشرة * والسبطين المقبولين
الحبوبين مع إمام الزهراء البتول الطاهرة بنت رسول الله * وجميع
أهل البيت المؤمنين أزواج خيرة خلق الله * وعلى أتباعهم التابعين و
تبع التابعين خيار أهل الأرض إلى يوم الأخرة * وأولئك الذين آمنوا
وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن وداً * لهم ما يشاؤون عند ربهم
فيا غلهم ربهم في رحمته * ذلك هو الفوز المبين * رضوان الله تعالى

وَأَمَّا فِي مَقَامِ الْمُكَارَمَةِ أَمْثَلُ الْإِنْسَانِ لَمَّا كَانَتْ أَعْيُنُهُ عَلَى الْغُلَامِ مُطَوِّبَةً وَلَهُ فِي مَقَامِ الرَّبِّ الْأَعْلَى ذَلِكِ الْمَقَامُ بِمَا أَخْبَرَ الْمَلَأَ الْأَعْيُنَ وَأَخْبَرَ الْمَلَائِكَةَ وَالْانْسَانَ أَنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ أَهْلُ سَكِينَةٍ وَمَخْرُجُهُمْ إِلَى الْأَعْيُنِ مُطَهَّرٌ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْمُذَكِّرُ

شرمسار که نه بهره ادب و نه از علم بایه دار - و شوق دامنگیر که بگریه بر آید - که بکار آید - پس یکم یابی و از
 بے استغرافی خود در خود نگویسار - و از محبت و شوق خود بقتل و کرم حق افتتاح کار را طلبکار -
 سحر اند که نسیم رحمت حق و زید و غنچه باب امید شگفتند و اگر دید شمع رحمت هزار جان بامید مآلی
 محروم از درت نه شود هیچ سائل - ناچار دیدم بعض مسائل که بزبان فارسی بعبارت سهل آمده نظر
 بر چینم و اورا بزبان اردو نگاشتم شمع هر چه هست از قامت ناساز و بے اندام ما است - و در نشر
 تو بر بالائے کس کوتاه نیست - و همت و فیضان حضرت مصنف رحمه الله که مؤیدین الله است یا
 آید رهبری فرمود و بسی اشتیاق شوقم افزود کشتاں کشتاں بتدبر و تفکر برگوشه کتاب در هر مسئله
 بخوض آوردم همت که یکم کار فرما آمد - اگر چه حل مشکل از هر چه باید نیامد اما ترجمه اش بزبان اردو از فارسی
 و بعباری از عربی کرده آمد - آنقدر بر استغداد خود سنجیدم از پیروں یافتیم - شکر نعمت باری بجا آوردم
 شمع مشت منده که خدمت سلطان همکنم - دست بردار اینکه بخدمت برداشت -
 باز و دوسه بار نظر نمودم تبسم در آوردم - رحمت خدا بر و باد که همش مرا یار آمد و در نه ازین بے مایه چه
 آید - الحمد لله علی ذلک - پس کتاب تذکرۃ الحق با ترجمه اش که ناش صاهیه الحق با هر دو
 به ترتیب فوق و تحت علیحدہ علیحدہ ازین ناچیز دوست محمد جمیری که یکے از بندگان خواجه بزرگ
 حبیب الله محمد معین الدین حسن چشتی بهجری جمیری است قدس الله سره العزیز
 نوشته آمد - و درین مجلد دو فهرست نهادیم یکی از مصنف رحمه الله تعالی که برای اصل کتاب ترتیب داده -
 و دوم از مترجم که او را بسط نموده تا هر یکی را در طلب مقصود آسانی شود و بالله التوفیق و هو خیار
 الرقیق تمنا از انصاف مدبران ناظرین است که اگر سهو و خطائے در ترجمه این بسامه بمطالعہ کتاب
 ملاحظه فرمایند بفرمائی کریمه اذا قرؤ بالبعوض اگر اما خب عائی متن صحت فرموده بجان منت نهند
 العفوعه کرام الناس و مولی را که فرموده در گزارند که انسان پشیمان نداده - و چون ازین جمیع
 کشف مطالب کتاب بر آید و بهره از و بیا بند و حفظ و نفع بردارند از دعای خیر این فرومایه را فراموش
 ندارند و الله و التوفیق یهدی من یشاء و انه لذو الفضل العظیم - و الحمد لله رب العالمین آمین

الیہ مضمنا و از موصوف صو و از صفت صف و از مینر هم و از تمیز تم
 و از ذوالحال فی پیوستہ و از حال حا و از معطوف علیہ صمع و از
 معطوف صمع و از متعلق بہ متعجب و از متعلق صمع و از مزد و ہر
 و از مزد وید قو و از تبدل منہ صبد و از بدل بد و از اسم ان و شلہا لغم و از
 خبر ان و شلہا حجب بر لفظ و از متن ہم و از شرح متن نش و از حاشیہ ح میان سطر و از
 رابط ہر گر علامت ہندسہ موافق بر نش و از مقدم ہم و از موخر رخ بر علامت و از
 مرکب در مرکب خطی۔۔۔ بر علامتین و از مرجع ضمیر ہندسہ موافق زیر نش ہنہی تا نہ در
 متن و در شرح جدا ازال و در حاشیہ جدا ازال۔۔۔ و باید کہ ترتیب نگاہ دارد و بطور
 رجوع بدو رسابق تکرار ہندسہ و چون بسر آید از سر آید و ہن اللہ العلی التوفیق
 اللہ صلی و بارک وسلم علی محمد بنی الرحمة و علی جماعہ کما تحبہ و ترصاہ
 و شفعا فینا و ترحمنا

ترجمہ الیہ کی مضمنا اور موصوف کی صو اور صفت کی صف اور مینر کی ہم اور تمیز کی تم اور
 ذوالحال کی فی پیوستہ اور حال کی حا اور معطوف علیہ کی صمع اور معطوف کی صمع اور متعلق بہ کی
 متعجب اور متعلق کی صمع اور مزد کی تا اور مزد وید کی قو اور تبدل منہ کی صبد اور بدل کی بد اور
 اسم ان اور اسکے مثل کی سم اور خبر ان اور اسکے مثل کی حجب یہ علامتیں مذکورہ لفظ کے اوپر ہیں۔
 اور متن کی ہم اور متن کے شرح کی نش اور حاشیہ کی ح یہ سطر کے درمیان ہیں۔ اور علامت کی پس
 رابط کی غرض ہے انہر اسی کے موافق ہندسہ کر دیا گیا ہے اور علامت مقدم کی ہم اور موخر کی رخ علامت
 کے اوپر۔ اور علامت مرکب در مرکب کی ایک خط ایسا۔۔۔ دو علامتوں پر ہے۔ اور مرجع کی ضمیر کا
 موافق ہندسہ اسی ضمیر کے نیچے کہ نہ ۹ تک پورا ہوتا ہے متن میں علیحدہ ہے اور شرح میں اس سے جدا
 اور حاشیہ میں اس سے جدا۔ اور چاہیے کہ ترتیب نگاہ رکھے اور ضرورت کی صورت میں تکرار ہندسہ کا
 اسی پہلے دور پر رجوع کرتا ہے کہ جب عدد مذکور نہ ۹ تک تمام ہوتے ہیں تو ابتدا سے شروع ہوتے
 ہیں۔ اور خدا سے برتر سے ہے توفیق کا ملنا۔

خداوند رحمت اور برکت اور سلامتی بھیج محمد صلی اللہ علیہ و علی وسلم پر جو نبی رحمت ہیں اور آپ کے جمال پر
 جیسا تو اس محبوب رکھتا ہے اور اس پر جنتی ہو اور اسکو ہم میں شفیع کر اور اس کے سبب ہر پھر رحم کرے

١٠٠

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم

72

مرغیہ دہا پتین کتاب میرزا الحق

و حضرت علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ تفضلہ آن و کفایت کرد در صفات اصحاب و آل رضی اللہ تعالیٰ عنہم بر ترتیب تخصیص حقیقہ شان کہ موقوف این اسرار را در مجلس تواند دریافت والا کار دشوار تر از دشوار۔

ہم اما بعد این مکتوب مسنی بتذکرۃ الحق از درویند عائد موسوم بہ محمد عبد الوحید از والدیہ بش ابن محمد نور الاحد ابن مولوی محمد حسین ابن قاضی محمد نعیم ابن مولوی محمد عبد القادر رحمہم اللہ تعالیٰ ہم و مخاطب بہ امیر از مرشدیہ بش یعنی جناب حضرت سید شاہ غلام رسول رضی اللہ تعالیٰ عنہ و جناب حضرت مولوی محمد عبد الرزاق رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہم قریشی نسباً کیانی لقباً بش از عمی حضرت عبد الاحد رحمہ اللہ تعالیٰ شہیدم کہ یکی را از بنار حضرت جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ سلطنت کیاں مسلم از اولادش ہستیم ازین باعث قریشی نسب و کیانی لقب ہستیم واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب ہم کرسوی وطن بش کرسی قضیہ است قریب لکھنؤ۔ ہم اجپری مسکن بش بامر خواجہ غریب نواز حضرت محمد معین الدین حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ بدرالخیر اجپری مسکن گرفتہ

نویسندہ اور حضرت علی کرم اللہ وجہہ تفضلہ اسکے ہیں۔ اور اصحاب اور آل رضی اللہ عنہم کی صفات میں انکی حقیقت کی ترتیب تخصیص پر کفایت کی یعنی ایسی خاص ترتیب پر کہ انکی حقیقت مرتبہ کہ صاحب توفیق ان مجید و مکمل کے محل میں معلوم کر سکا ہے ورنہ کام مشکل سے بھی زیادہ مشکل ہے۔

اسکے بعد معلوم ہو کہ یہ کتاب جس کا نام تذکرۃ الحق رکھا گیا اس درویند عائد یعنی پناہ ڈھوڑھن و آسویہ مسکن نام والدین کی طرف سے محمد عبد الوحید ہے۔ اس نسب نامہ کے ساتھ کہ ابن محمد نور الاحد ابن مولوی محمد نعیم ابن قاضی محمد نعیم ابن مولوی محمد عبد القادر رحمہم اللہ تعالیٰ اور لفظ امیر کے ساتھ اپنے دونوں مرشد یعنی حضرت سید شاہ غلام رسول رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ اور جناب حضرت مولوی محمد عبد الرزاق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی طرف خطاب پای ہو ہے۔ نسب میں قریشی اور لقب میں کیانی ہے۔ کہ میرے چچا حضرت عبد الاحد رحمہ اللہ تعالیٰ عنہ نے سنا ہے کہ حضرت جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی اولاد سے کسی ایک کو کیانی سلطنت مسلم و حاصل حق ہم انکی اولاد سے ہیں اسی باعث سو قریشی نسب اور کیانی لقب ہیں واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔ اور وطن کے اعتبار سے کرسوی کہ کرسی ایک قضیہ ہے لکھنؤ کے قریب اور مسکن کے اعتبار سے اجپری ہے کہ حضرت خواجہ غریب نواز محمد معین الدین حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے حکم سے دارالخیر اجپری میں مسکن اختیار کیا۔

اللَّهُمَّ أَنْتَ حَقٌّ وَخُحُّ الْحَقِّ فَيَا أَيُّهَا النَّاطِرُ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ
وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ تَنْبِيهِ بِهِ بَايَدُ النَّاسِ خَيْرٌ كَثِيرٌ كَ عِبَارَتِ اسْتِ از علم حقائق خبر با

بِخَشْتِ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى
لِّلْمُتَّقِينَ ۝ الْآيَةُ - پس بے ادب را نہ سزد کہ تقصیباً یا کلام در د و ریزہ در چہ دلالت لفظی بے

علم باہیت مختصہ نتواند شد۔ ہما کریمہ یُضِلُّ بِہِ کَثِیرًا وَیُہْدِیْ بِہِ کَثِیرًا
وَمَا یُضِلُّ بِہِ إِلَّا الْفَاسِقِیْنَ ۝ الدِّینَ یَقْضُونَ عَمَّا دَلَّ اللہُ مِنْ

بَعْدِ مِثْلَاقِہِ ۝ الْآیَةُ تَنْبِیْہِ فرماست بیت معشوقہ چوں نقاب زرخ بر

نہ کردہ است ۛ ناداں حکایتے بقصور چہرا کند ۛ و ظاہر آنست نہرا تچہ نہاند صبر چوں

تواند آن آداب دانی فائز الحقائق مؤید العلم اگر در تحقیق حقائق ۛ یا تعبیرش

خطائے دریا بد بکرم عظیم در اصلاح التفات فرمودہ بے نحو عبارت محررہ رابط

مناسب تحریر فرماید بجان منت ازاں انصاف مند و دعا بخیرش ازیں در دمند

تَرْجِمَہُ اے میرے خدا تو حق ہے اور حق کو حق کرتا ہے۔ اور اے دیکھو والے تو اس کتاب

میں یہ نہ دیکھ کہ کس نے کہی بلکہ جو کچھ کہا اُس میں نظر کر۔ تَنْبِیْہِ سمجھنا چاہیے خیر کثیر کہ عبارت حقائق

علم سے ہے وہ بجز آداب دانوں کے غیر کو نہیں بخشتے ہیں جیسا کہ فرمایا حق سبحانہ ذَلِکَ الْکِتَابُ الْیَقِیْنِ یہ وہ

کتاب ہے جس میں شک و شبہ نہیں اُس میں پرہیزگاروں کے واسطے رہنمائی ہے۔ پس بے ادب کو لائق نہیں کہ در دمند

کے کلام میں تقصیب کی راہ سوا اُسے کہ لفظی دلالت بغیر علم باہیت کے منعقد نہیں ہو سکتی ہے یعنی خصوصیت

نہیں پاتی ہے۔ یہی وجہ ہے کہ کریمہ یُضِلُّ بِہِ کَثِیرًا وَیُہْدِیْ بِہِ کَثِیرًا الہ جو سورہ بقرہ کو ع ۳ میں تَنْبِیْہِ

فرما رہا ہے۔ یعنی اُسی سے بہتر نہ گراہ کرتا ہو اور بہتر نہ راہ پر لاتا ہو۔ اور نہیں گمراہ کرتا ہو اس سے گمراہیں بچاؤں

کو جو خدا کے عہد کو مضبوط کر کے بعد میں توڑ ڈالتے ہیں بیت معشوقہ نے نقاب نہالتا ابھی رخ سے ۛ

نادان بات کرتا تصور یہ ہر کیسے ۛ اور یہ بات ظاہر ہے کہ جو چیز نہیں جانتا ہے اُس پر صبر کیسے کر سکتا ہو۔ آن

کوئی آداب دال کہ حقائق کو پہنچا ہو اور علم سے قاید پائے ہو سہ ہو اگر حقائق کی تحقیق یا اُس کی

تعبیر میں کچھ خطا معلوم کرے تو بخشش عام سے اصلاح میں التفات فرما کر لکھی ہوئی عبارت

کو بغیر مثلے مناسب رابط کے ساتھ تحریر فرمادیوے تو اُس صاحب انصاف کا احسان جان پر

ہے اور دعاے خیر اُسکے لیے اس درد مند سے ہے ۛ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

عوضہ شدہ اصفیاء محبوبہ ایک
اسد شمس کے فی تمیز ال۔

+++ ایامی سحر

حسب راء و خبری و آنکه که از آن است

سحر و ایامی و آنکه که از آن است

نوع و ایامی و آنکه که از آن است

نوع و ایامی و آنکه که از آن است

نوع و ایامی و آنکه که از آن است

نوع و ایامی و آنکه که از آن است

نوع و ایامی و آنکه که از آن است

نوع و ایامی و آنکه که از آن است

نوع و ایامی و آنکه که از آن است

نوع و ایامی و آنکه که از آن است

نوع و ایامی و آنکه که از آن است

سحر و ایامی

نوع و ایامی

نوع و ایامی

نوع و ایامی

نوع و ایامی

نوع و ایامی

نوع و ایامی

نوع و ایامی

نوع و ایامی

نوع و ایامی

نوع و ایامی

(41)

نوع و ایامی

مختصر کتاب عقائد نظامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حاجید و ثنائی بیحد مرخانی و دودجل شانہ راہ و درودنا محمد و در مجسود
گوین رسول الثقلین محمد مصطفیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و برآل و اصحاب او
اما بعد ہر گاہ این مؤلف بے بضاعتہ محمد فخر الدین کہ تولید صوری و معنوی
در بین السالکین شیخ المشائخ تاج الواصلین محمد العاشقین حضرت نظام الدین
اورنگ آبادی قدس سرہ العزیز دارد و برائے زیارت قدوۃ العارفین
حربق الحجتہ شیخ الاسلام و المسلمین حضرت مخدوم فرید الدین شکر بارسعود الوجود
ایمانی اللہ بطیفہ الحنفی و الحسلی کہ در حق طالبان حق کبریت احمر است از اورنگ آباد
نجدتہ بنیاد حضرت پاک پٹن رسیدہ بہرہ یاب سعادت جناب ہدایت مآب گشت اکثر
اعزہ آنحضرت از راہ کرم و عنایت فرمودند کہ عقائد اہل سنتہ و جماعتہ کہ پنج قدوہ انام

ترجمہ کتاب عقائد نظامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعارف جس کا پانہ ہوا اور تاج کا شمار ہو خاص خالق و دودجل شانہ کو یعنی پیدا کرینو الیکو کہ دوست و ہرمان ہو
اسکی بہت بڑی شان ہو اور سجدہ و درود محمد و گوین یعنی دودجل شانہ کو سہر ہو پیر اور رسول الثقلین یعنی عربی و انسا
ہر دو مخلوق کیلئے صحیح ہو کہ نام پاک آپ محمد مصطفیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ہو اور انکی آل و اصحاب پر ہو جو ہو سکے
بیان ہے کہ جب یہ مؤلف ہمایہ محمد فخر الدین جنکی ظاہری اور باطنی پیدائش میں السالکین شیخ المشائخ تاج الواصلین
فخر العاشقین حضرت نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرہ العزیز سر ہو ہے زیارت کیلئے قدوۃ العارفین حربق الحجتہ
شیخ الاسلام المسلمین حضرت مخدوم فرید الدین شکر بارسعود الوجود صحتی کی (خدا بزرگ کے لطف غنی و صلی سہ میری مدد کری)
کہ زیارت حق کے طلبکار ہو کہ حنفی کبریت ام یعنی الیسر اورنگ آبادی بنیاد ہو در گاہ پاک پٹن میں پیکار و جناب ہدایت
مآب کی سعادت بہرہ یاب ہوا اس شانہ کے اکثر اعزہ نے کرم و عنایت کی راہ ہو فرمایا کہ اہل سنتہ و جماعتہ کے عقیدے
جو خلق کے پیشوا

ترجمہ کتاب عقائد نظامیہ

ترجمہ کتاب عقائد نظامیہ

عقیدہ - اصل توحید و مایضہ الاعتقاد بہ ترجمہ خیریکہ صحت
می یابد اعتقاد بآن ہے اس است کہ زبان را موافق دل ساخته بگوید کہ ایمان آوردن
بتوحید حق تعالی در ذات و تفرید در صفات و بلا لنگہ کہ بندہ مائے حق تعالی اند و
مبرا اند از ذنوب و معاصی و منترہ اند از ذکورت و انوثت و بجا بہائے حق تعالی
مثل نوریت و انجیل و زبور و فرقان و غیر ما بلا تعین عدد و جمیع انبیا و رسل و بزرگ
بعد موت و آمدن قیامت و تقدیر خیر و شر از اللہ تعالی یعنی تقرر جمیع مخلوقات
بمرتبہ کہ یافتہ می شود بشصمیر عاید بسوئے مرتبہ ہم از حسن و قبح و نفع و ضرر
بش اینہ بیان مرتبہ بصلہ از بیانہ ہر بقید زمان و مکان - **عقیدہ** حساب
افعال و ترازوئے اعمال و بہشت و دوزخ و صراط و حوض حق است -

عقیدہ حق تعالی واحد است بش نہ بطریق عدد کہ توہم شود بعد
او دیگر ہر یعنی کسے اور اشریک نیست نہ در ذات و نہ در صفات - **عقیدہ**
و مشابہ نیست اور کسی از مخلوقات قال نعیم ابرجھا من بشب اللہ بشی من مخلوق

ترجمہ - **عقیدہ** توحید کی اصل اور جس سے اعتقاد صحیح ہوتا ہے یہ ہر کہ زبان کو دل کے موافق کر کے
یوں کہو کہ میں ایمان لایا حق تعالی کو ذات میں ایک جانی پر او صفات میں یکتا سمجھتا ہوں - اور میں ایمان لایا ہوں
پر کہ وہ حق تعالی کے بند ہیں - اور گناہوں اور نافرمانیوں سے بری ہیں - اور مرد اور عورت ہونے سے پاک ہیں اور میں
ایمان لایا حق تعالی کی کتابوں پر جیسے نوریت اور انجیل اور زبور اور قرآن مجید وغیرہ جکا شمار تقرر نہیں
اور میں ایمان لایا تمام نبیوں اور رسولوں پر - اور میں ایمان لایا ہر نیکے بعد زندہ ہونے پر - اور میں ایمان
لایا قیامت پر - اور میں ایمان لایا خداے تعالی کی طرف سے نیکی اور بدی کے اندازہ کر دینے پر
یعنی تمام مخلوقات کا ایسے مرتبہ میں ٹھہرا جس میں زبان و مکان کی فید کے ساتھ بھلائی اور برائی اور
نفع اور نقصان پایا جاتا ہے - **عقیدہ** فعلوں کا حساب اور عملوں کی ترازو اور بہشت اور
دوزخ اور بیل صراط اور حوض کوثر حق ہے **عقیدہ** حق تعالی ایک ہے نہ ایسا کہ کئی کیطرح
اسکے بعد دوسرے کا وہم پیدا ہو یعنی کوئی اس کا شریک نہیں ہے نہ ذات میں اور نہ صفات میں
عقیدہ اس کا مخلوق سے کوئی مشابہ نہیں ہے کہ کہا ہے نعیم ابن حمار نے جس نے خدا تعالی کو
اسکی مخلوق سے کسی کے ساتھ مشابہ کیا یا تشبیہ دی کسی خیر کے ساتھ اس کی مخلوق میں سے

عقیدہ ۵۔ صفات حق تعالیٰ ازلی اند غیر حادث و نہ مخلوق ہے پس ہر کہ گفت صفات حق تعالیٰ مخلوق اند یا حادث یا توقف کرد یا شک کرد درین مسئلہ بر ابرست کہ طرفین او مستوی باشند یا ترجیح دہد یک طرف را پس کافر است **عقیدہ ۶۔** قرآن مجید لفظی درینجا از قرآن مجید کلام نفسی مراد است از شرح فقہ اکبر ملا علیؒ ہر کہ شان او از ہمہ بزرگ است در مصاحف مکتوب است بہستہا بواسطہ نقوش حروف و اشکال کلمات و رد ہا محفوظ است نزدیک تصور معنیات لفظی آنچہ غائب باشند و شاید کہ این لفظ معنیات باشد ہر بالفاظ متبذلات و برز با نہا مقروء است از حروف محفوظ کہ مسموع می شود و بر نبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم منزل است بواسطہ حروف مفردات و مرکبات در حالات مختلفات **عقیدہ ۷۔** تلفظ باقرآن مجید مخلوق است و کتابتہائی ما قرآن مجید را و خواندنہا بے لفظی شاید کہ بجائی لفظ خواندنہا لفظ حفظ باشد از شرح فقہ اکبر ملا علیؒ ہر ما قرآن شریف را مخلوق است

ترجمہ ۵۔ عقیدہ ۵ حق تعالیٰ کی صفات سب ازلی ہیں۔ حادث اور مخلوق نہیں ہیں تو جس نے کہا کہ حق تعالیٰ کی صفات مخلوق ہیں یا حادث ہیں یا اس مسئلہ میں توقف کیا یا شک کیا خواہ حالت شک میں آکر شک کی دونوں طرفیں برابر ہوں مآں اور نہیں کہنے میں یا شک کی ایک طرف کو ترجیح دیتا ہو حادث کے مآں یا نہیں کہنے میں تو وہ کافر ہے۔ **عقیدہ ۶۔** قرآن مجید کہ اس سے مراد بیان کلام نفسی خدا تعالیٰ ہی جیسا شرح فقہ اکبر ملا علی قاری ہیں ہے۔ اسکی شان سب بڑی ہے۔ کتابت میں با حقوں سے لکھا گیا ہر نقوش حروف کے واسطہ سے کلونکی صورتوں میں۔ اور دلو میں حفظ کیا گیا ہے غائب چیزوں کا تصور کر کے یا معنی دار کا تصور کر کے خیالی لفظوں میں۔ اور زبانوں پر پڑھا جاتا ہے انہیں خیالی لفظوں کے حروف کے ذریعہ سے کہ سننے میں آتا ہے۔ اور نبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم پر مختلف حالتوں اور وقتوں میں مفرد اور مرکب حروف کے وسیلہ سے اتارا گیا ہے اور نازل ہوا ہے **عقیدہ ۷۔** ہمارا لفظ یعنی لفظ کر کے بولنا قرآن مجید کو مخلوق ہے اور ہمارا لکھنا قرآن مجید کو۔ اور ہمارا پڑھنا یا حفظ کرنا جیسا شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں ہے قرآن شریف کو مخلوق ہے۔

حقیقت ۱۶۔ تحقیق بود اللہ تعالیٰ متکلم در اول و نہ بود کلام باموسی بل اصل موسیٰ۔ **حقیقت ۱۷**۔ تحقیق بود اللہ تعالیٰ خالق در ازل پیش از پیداکردن خلق **حقیقت ۱۸**۔ ہر گاہ کلام کرد اللہ تعالیٰ باموسی کلام کرد اللہ تعالیٰ موسیٰ را بکلام قدیم خود کہ حق تعالیٰ را قبل از خلقت موسیٰ بود۔ **حقیقت ۱۹**۔ صفات حق تعالیٰ بنامہا واقع اند بخلاف صفات مخلوقین کہ صفات ایشان ہیچ وجہ مشابہت اختیار منترہ نیستند اگرچہ اشتراک اسمی واقع است۔ **حقیقت ۲۰**۔ اللہ تعالیٰ میدانہ حقائق اشیا را و کلیات اشیا را و جزئیات اشیا را و ظاہر اشیا را و باطن اشیا را بعلم ذاتی کہ ازلی است و ابدی است نہ مانند علم ماتمیر کہ مابعد انیم اشیا را بالآلات و تصور صورتہائے کہ در ذہنہا موافق فہمائے ما حاصل آید۔

حقیقت ۲۱۔ قادر است اللہ تعالیٰ نہ مانند قدرت مازیر کہ قدرت اقدیم است بدون آلات و بدون مشارکت و با مخلوقان قادر نیستیم مگر بر بعضی اشیا انہم بالآلات و مددگار۔

ترجمہ ۱۔ **حقیقت ۲۲**۔ بیشک خدا تعالیٰ متکلم تھا ازل میں اور یہ کلام موسیٰ علیہ السلام کے ساتھ تھا بلکہ اصل موسیٰ علیہ السلام کے ساتھ تھا۔ **حقیقت ۲۳**۔ بیشک خدا تعالیٰ خالق تھا ازل میں مخلوق کے پیداکرنے سے پہلے **حقیقت ۲۴**۔ جب خدا تعالیٰ نے موسیٰ علیہ السلام کو کلام کیا تو اسے کلام قدیم کے ساتھ خدا تعالیٰ نے کلام کیا کہ وہ کلام قدیم حق تعالیٰ کا موسیٰ علیہ السلام کی خلقت سے پہلے کا تھا۔

حقیقت ۲۵۔ حق تعالیٰ کی ساری صفاتیں مخلوقات کی صفاتوں کے برخلاف واقع ہوئی ہیں کہ ان کی صفاتیں کسی وجہ میں اس جناب پاک کے مشابہ نہیں ہیں اگرچہ اسمی یعنی فقط نام کا اشتراک واقع ہے **حقیقت ۲۶**۔ خدا تعالیٰ جانتا ہے چیزوں کی حقیقتوں کو اور ان کی کلیات کو اور ان کی جزئیات کو اور ان کے ظاہر کو اور ان کے باطن کو علم ذاتی سے جو ازلی اور ابدی ہے نہ ہمارے جاننے کی مانند کیونکہ ہم چیزوں کو جانتے ہیں اپنے حواس کے آلوں سے اور ضرورتوں کے تصور کرنے سے جو موافق ہمارے فہموں کے ذہنوں میں آتی ہیں۔ **حقیقت ۲۷**۔ خدا تعالیٰ قادر ہے نہ ہماری قدرت کی طرح کیونکہ اس کی قدرت قدیم ہے بدون آلوں کے اور بدون مشارکت کے کہ اس کو ان کی احتیاج نہیں۔ بخلاف ہمارے کہ ہم مخلوق قادر نہیں ہیں مگر بعض چیزوں پر وہ بھی آلوں کے وسیلہ سے اور مددگاروں کی مدد سے۔

[illegible][illegible]

اثبات وجود ذات حق تعالیٰ بغیر جسم و بغیر عرض و جوہر است چنانچہ اشار
صاحب جسم اند و عرض اند و جوہر۔ و حق تعالیٰ از ہنم منزہ است و لا شریک
لہ در ذات و در جمیع صفات۔ **عقیدہ ۲۳**۔ نیست حد و نہایت حقیقی تعالیٰ
و نیست ضد و منازع و مانع در بدایت نہ و نہایت و نیست شبیہ حقیقی تعالیٰ
عقیدہ ۲۴۔ حق تعالیٰ را بد است و وجہ است و نفس است چنانچہ لائق
ذات او است **قَدْ كَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ مِنْ ذِكْرِ الْوَجْهِ** كَقَوْلِهِ
تَعَالَى **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**۔ **وَالْيَدِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى**
يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَالنَّفْسُ كَقَوْلِهِ تَعَالَى حَكَايَتًا عَنْ
عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمْ مَا فِي نَفْسِكَ
وَلَهُ صِفَاتٌ بَلَا كَيْفَ تَرْجِمُهُ از آنچه ذکر کردہ تعالیٰ در قرآن از
ذکر وجہ یعنی رومثل فرمودن او تعالیٰ ہر چیز فانی شونده است مگر رومے او۔ و
از ذکر بد یعنی دست مثل فرمودن او تعالیٰ دست خدا بردستہائے شان است۔
و از ذکر نفس مثل فرمودن او تعالیٰ حکایتا از حضرت عیسیٰ علیہ السلام میدانی آنچه در نفس من

ترجمہ ۲۵۔ ذات حق تعالیٰ کی وجود ہستی کا اثبات بغیر جسم اور بغیر عرض اور جوہر کے ہے جیسا اشار
صاحب جسم اور عرض اور جوہر ہیں۔ اور حقیقی تعالیٰ ان سے پاک ہے۔ اسکا ذات میں اور تمام صفات میں کوئی
شریک نہیں ہے۔ **عقیدہ ۲۶**۔ حق تعالیٰ کی حد اور انتہا نہیں ہے۔ اور ضد اور منازع یعنی کوئی جھگڑ
والا اور مانع یعنی کوئی متعثر نہیوالا اسکا نہیں نہ انتہا میں نہ انتہا میں۔ اور نہ حقیقی تعالیٰ کے کوئی شبیہ و شکل ہے
عقیدہ ۲۷۔ حق تعالیٰ کے بد اور وجہ اور نفس مبارک ہے جیسا اسکی ذات کے لائق ہے
ہے سب سے کہ خدا کے برتر نہ قرآن مجید میں ذکر کیا ہے وجہ یعنی منہ کی نسبت یہ ذکر چنانچہ
اُس کا قول ہے **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** یعنی ہر شے ہلاک ہونے والی ہے مگر رومے مبارک
اُس کا۔ اور بد یعنی ماتہ کی نسبت یہ ذکر جیسا اُس کا قول ہے **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**
یعنی خدا کا ماتہ ان کے ماتھوں کے اوپر ہے۔ اور نفس کی نسبت یہ ذکر جیسا خدا تعالیٰ کا یہ قول
کہ عیسیٰ علیہ السلام کی بابت بطور حکایت **تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي** یعنی تو جانتا ہے جو میرے جی میں ہے

حالانکہ خلقت بعض اشیاء از مواد منافی عقیدہ سابق نیست زیرا کہ اصل مواد از مخلوق غیر موجود است۔ عقیدہ ۳۱۔ بود اند تعالیٰ عالم در ازل باشیاء قبل وجود اشیاء در ازل حال کہ مفتر کرده است اشیاء را موافق ارادہ خود و حکم کردہ مطابق علم خود در اشیاء پس علم اللہ تعالیٰ قدیم است و بعض متعلقات آن علم حادث است چنانچہ نص صریح دال اوست وَلَا یُعْرَبُ عَنْهُ مَثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ترجمہ پوشیدہ نگردد از و برابر ذرہ در آسمان و نہ در زمین و نہ خورد و نہ ازل و نہ بزرگتر از ازل مگر آنکہ مکتوب است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ خلاصہ از تفسیر حسینی۔ عقیدہ ۳۲۔ نمیشد در دنیا و نہ در آخرت هیچ موجودی حادث در جمیع احوال مگر بمشیت او و علم او و قضاء او یعنی حکم او و قدر او یعنی بمقدار تقدیر او و کتابت او در لوح محفوظ کہ بوصف است نش اے بوصف موجود حادث ہر نہ بحکم یعنی نوشتہ است تحت تعالیٰ در جمیع اشیاء۔

ترجمہ ۱۔ تو اس کلیہ میں مادہ بھی داخل ہے اور مادہ کا خالق بھی وہی ہے پس ابتدا ہر چیز کی بے مادہ ہے۔ حالانکہ پیدائش بعض چیزوں کی بعض مادوں سے پہلے عقیدہ کی نفی نہیں کرتی کیونکہ اصل مواد مخلوق کا غیر موجود ہے۔ عقیدہ ۳۱۔ خدا تعالیٰ جانتا تھا اشیاء کو ازل میں اشیاء کے وجود کے پہلے احوال میں کہ مفتر کیا ہے اشیاء کو اپنی ارادہ کے موافق اور حکم کیا مطابق اپنی علم کے اشیاء میں۔ پس علم خدا تعالیٰ کا قدیم اور اس علم کے بعض متعلقات حادث ہیں جیسا نص صریح اسکی دال ہے کہ سورہ سبأ میں ہے وَلَا یُعْرَبُ عَنْهُ مَثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ اور اس سے چھپا نہیں ذرہ برابر آسمانوں میں اور نہ زمین میں اور نہیں ہے اس سے خورد تر اور نہ اس سے بزرگتر مگر یہ کہ کھا ہوا ہے کتاب روشن میں یعنی لوح محفوظ میں۔ یہ خلاصہ ہر تفسیر حسینی کا عقیدہ ۳۲۔ نہیں رہتا ہے یا ہوتا ہے دنیا میں اور نہ آخرت میں کوئی موجود حادث تمام احوال میں مگر اس کی مشیت اور اس کے علم اور اس کی قضاء سے یعنی اس کے حکم سے۔ اور اس کے قدر سے کہ موافق مقدار اس کے اندازہ کرنے کے ہے۔ اور اس کے لکھ دینے کے ہے اور محفوظ میں جو موافق وصف موجود حادث کے ہے۔ نہ موافق حکم کے۔ یعنی حق تعالیٰ نے ساری اشیاء کے حال میں یہ بات لکھ رکھی ہے کہ

و امثال آل از افعال پیدا می شود در مخلوقین ۳۶ - پیدا کرد حقیقتاً
 خلق را سادہ از آثار کفر و انوار ایمان باینکہ گردانید ایشان را قابل اینکہ ازینہا
 عصیان و احسان نش عبادت بحضور دل هر واقع شود بعد از ان خطاب
 کرد حق تعالی ایشان را در وقت تکلیف نش اینوقت در شرع بلوغ است
 کہ تقدیر کردندش علماء یہ پانزدہ سال ہر عبادت و امر کرد ایشان را با ایمان و طاعت
 و منع کرد ایشان را از کفر و معصیت پس ہر کہ کفر کرد کفر کرد بہ فعل خود و اختیار خود
 و انکار خود و اصرار خود بر جہل و استکبار خود بخدایان اللہ تعالی یعنی ترک نصرت
 اللہ تعالی اورا و ہر کہ ایمان آورد بفعل خود و انقیاد خود و اقرار بر زبان خود و
 تصدیق بچنان پس بفتح جیم بمعنی دل ہم خود موافق امر اللہ تعالی از توفیق
 اللہ تعالی آنرا و یاری اللہ تعالی اورا بمقتضائے فضل خود حکما قال اللہ تعالی
 اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ ترجمہ تحقیق اللہ تعالی ہر آئینہ صانع
 فضل است بر آدمیان ۳۷

ترجمہ ۳۷ اور اس جیسے افعال کے مخلوقات میں پیدا ہوتا ہے۔ محقق ۳۶ پیدا کیا حق
 تعالی نے خلق کو سادہ آثار کفر اور انوار ایمان سے یعنی بے رنگ کفر و ایمان اس طرح کہ انکو قابل اسکے
 بنادیا کہ انہیں عصیان اور احسان واقع ہووے یعنی نافرمانی اور عبادت جو حضور دل سے ہو۔ بعد
 اسکے خطاب کیا حق تعالی نے انکو تکلیف کے وقت میں عبادت کے ساتھ۔ اور وقت تکلیف کا شرع
 میں بلوغ ہے جس کا اندازہ علمائے پندرہ برس کیا ہے۔ اور حکم کیا انکو ایمان اور طاعت کا اور منع
 کیا انکو کفر و معصیت سے۔ پھر جس نے کفر کیا کفر کیا اپنے فعل سے اور اپنے اختیار سے اور اپنے
 انکار اور اپنے اصرار سے اور اپنے جہل و استکبار پر یعنی نادانی اور غرور پر خدا تعالی کے خدایان
 سے یعنی اسکے لینے خدا تعالی کی نصرت و مدد کے ترک یعنی چھوٹ جانے ہے۔ اور جو گویا ایمان
 لایا ایمان لایا اپنے فعل سے اور اپنے اصرار اور عقیدے سے اور اپنی زبان پر اقرار کرنے اور
 اپنے دل سے تصدیق کرنے یعنی سچ ماننے سے موافق حکم خدا تعالی کے خدا تعالی کی توفیق
 اور اسکی مدد سے اسکے لیے اپنے فضل کے موافق جیسا فرمایا خدا تعالی نے اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ
 عَلَی النَّاسِ یعنی یقینی خدا تعالی البتہ صاحب فضل ہے لوگوں پر ۳۷

[illegible]

حقیقہ ۳۹۔ جبر نہ کر دہا ہے کہ اسے پیچس را از خلق خود بر کفر و نہ بر ایمان و سپردا
نہ کر دہا ہے کہ اللہ تعالیٰ ایشان را مومن و نہ کافر بلکہ پیدا کر دہا ہے کہ ایشان را
اشخاص **حقیقہ ۴۰**۔ ایمان و کفر فعل عبد است یعنی باعتبار اختیار ایشان نہ
بر وہ مضطر **حقیقہ ۴۱**۔ می داند کہ تعالیٰ شخصی را کہ کفر میکند کافر
در حالت کفر و ہر گاہ ایمان می آرد بعد از ارتکاب کفر میداند کہ تعالیٰ او را
مومن در حال ایمان او از غیر تغییر علم او تعالیٰ و صفۃ او تعالیٰ بش یعنی غضب
در منا جنین است در شرح فقہ اکبر ملا علی۔ ہم یعنی از کفر بندہ و ایمان بندہ علم
حق تعالیٰ متغیر نمی شود و نہ صفۃ او تعالیٰ بش یعنی غضب و برضا ہر۔

حقیقہ ۴۲۔ جمیع افعال عباد از کفر و ایمان و طاعت و عصیان کسب ایشان
است بر سبیل حقیقہ و نیست بر طریق مجاز و نہ بر سبیل اکراہ و غلبہ بلکہ اختیار ایشان است
بر فعل ایشان باعتبار اختلاف و میلان ذاتہائے ایشان لہما ما کسبت و
علیہما ما اکسبت ترجمہ ہر اکراہ باشد آنچہ کسب کرد از بیکو یہا و بر وہ باشد آنچہ کسب کرد

ترجمہ ۳۹۔ **حقیقہ ۳۹**۔ خدا تعالیٰ نے جبر نہیں کیا ہے کسی کے لیے اپنی مخلوق کو کفر پر اور نہ
ایمان پر اور نہ انکو مومن پیدا کیا ہے اور نہ کافر بلکہ پیدا کیا ہے انکو اشخاص۔ **حقیقہ ۴۰**۔ ایمان
و کفر بندہ کا فعل ہے یعنی باعتبار ان کے اختیار کے نہ مضطر کی وجہ پر **حقیقہ ۴۱**۔ خدا تعالیٰ
اس شخص کو جو کفر کرتا ہے کافر جانتا ہے کفر کی حالت میں۔ اور جب کفر اختیار کر نیکی کے بعد ایمان
لاتا ہے تو خدا تعالیٰ اسکو مومن جانتا ہے اس کے ایمان کے حال میں یعنی متغیر ہونے خدا تعالیٰ کے
علم کے اور خدا تعالیٰ کی صفت کے یعنی صفۃ غضب و برضا کے۔ شرح فقہ اکبر ملا علی قاری ہیں اسی
طرح ہے۔ یعنی بندہ کے کفر و ایمان سے حق تعالیٰ کا علم متغیر نہیں ہوتا ہے اور نہ اسکی صفۃ غضب
و برضا۔ **حقیقہ ۴۲**۔ بندوں کے تمام افعال خواہ کفر و ایمان کے ہوں خواہ طاعت او
عصیان اپنی بندگی اور ناقربانی کے حقیقت کی راہ سے یہ انھیں کا کسب ہی۔ اور مجاز کے طریق
پر نہیں ہے اور نہ زبردستی اور غلبہ کی راہ سے بلکہ ان کے فعل میں انکا اختیار ہونے کے اختلاف کے
اعتبار سے اور ان کی ذاتوں کے اسطوف میلان کرنے سے لہما ما کسبت و علیہما ما اکسبت
یعنی جو کچھ نیکیاں انھوں نے کسب کیں وہ انھیں کے لیے ہو گئی اور جو کچھ کوشش کر کے ہوئی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وَبَشِّرِ الصَّادِقِينَ الَّذِينَ إِذَا أُتُوا بِالْحَقِّ قَالُوا هَذَا الَّذِي كُنَّا نَقُولُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ۝ ترجمہ تحقیق اللہ تعالیٰ دوست بنیدارد کافران را دوستند
 معاصی برضائے حق تعالیٰ لقولہ تعالیٰ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ سورہ زمر
 رکوع ۱۰۷ نہ بامراو تعالیٰ چنانچہ در کلام مجید واقع است اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 ترجمہ تحقیق اللہ تعالیٰ حکم نمی فرماید بہ ہجیائی بد عقیدہ جمع انبیاء علیہم
 السلام پاک اند از صغائر و کبائر و قباہ ما ندر قتل و زانی و لواطت و سرقہ و قذف
 محصنہ و سحر و فرار از جہاد و ظلم بر عباد و قصد فساد در بلادش عہدا و سہوا از
 کبائر نہ سہوا از صغائر بعد تشرف بہ نبوت نہ قبل و معصوم اند از کفر قبل از نبوت
 و این ہمہ بالا جماع است خلاصہ از شرح فقہ اکبر ملا علی ہم

عقیدہ - تحقیق بود از بعض انبیاء علیہم السلام قبل از ظهور نبوت یا بعد
 مناقب رسالت زلات و خطیبات - عقیدہ محمد رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ابن عبد اللہ ابن عبد المطلب ابن ہاشم

ترجمہ محبت الکافرین ۵ یعنی یقینی خدا تعالیٰ کافر و مکود و دوست نہیں رکھتا ہی۔ او
 معصیتیں خدا تعالیٰ کی رضا اور خوشنودی سے نہیں ہیں بسبب فرمانے خدا تعالیٰ کے سورہ زمر
 اول رکوع میں وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ یعنی خدا تعالیٰ اپنے بندوں کے لیے کفر کو پسند نہیں کرتا
 اور نہ یہ خدا تعالیٰ کے حکم سے ہیں جیسا کلام مجید میں واقع ہے اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 یعنی خدا تعالیٰ بے حیائی کے لیے حکم نہیں دیتا ہے عقیدہ ۲۵ تمام انبیاء علیہم السلام صغیرہ
 اور کبیرہ گناہوں اور برائیوں سے پاک ہیں جیسے قتل اور زنا اور لواطت اور چوری۔ اور پارسی
 عورتوں پر ہتھ پائی باندھنے۔ اور جادو اور جہاد سے بھاگنے۔ اور بندوں پر ظلم کرنے۔ اور شہر و
 دیہات پھیلانے سے انہیں کبیرہ گناہوں سے جانکر اور بھوکہ دہنوں طرح گناہ کرنے سے انہیں پاک
 ہی۔ اور صغیرہ سے جانکر پاک ہیں دھوکہ لکر نبوت سے بزرگی حاصل کرنے کے بعد یعنی نبی ہونیکے بعد
 اس سے پہلے۔ اور معصوم ہیں انبیاء کفر سے نبی ہونیکے پہلے بھی۔ اور یہ سب مسائل بالا جماع ثابت ہیں۔
 اور یہی خلاصہ ہے شرح فقہ اکبر ملا علی قاری کا - عقیدہ ۲۶ بیشک ہو ہیں بعض انبیاء علیہم السلام سر زلات
 یعنی لغزشیں اور خطیبات یعنی خطا میں تیرہ ظاہر ہونے سے پہلے یا مناقب رسالت کے بعد یعنی رسالت کے اوصاف حمیدہ کے بعد
 عقیدہ ۲۷ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابن عبد اللہ ابن عبد المطلب ابن ہاشم

بنام خداوندگار عالم که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار

بنام خداوندگار عالم که در این روزگار

بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار

عقیدہ - بعد خلفاء اربعہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم باقی دوام بتبعیت حق
 اند چنانچہ بودند در زمان ماضی یعنی حضور جناب نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ
 وسلم تغیر حال ایشان و نقصان در کمال ایشان شد نقصان عظیم است بر
 تغیر یعنی بے نقصان ہمیں ہو قورع مشاجرات وغیرہ تغیر کے بحال و نقصان
 در کمال واقع نشد **عقیدہ** دوست پیدار ہم با اصحاب رضی اللہ تعالیٰ عنہم
 را شال نیز شامل اصحاب است ہم وزشت نمیگوئیم کہ را از ایشان بخلاف
 روافض و خواص لقولہ تعالیٰ وَ السَّائِقُونَ إِلَّا وَلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
 وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُواهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
 وَ رَضُوا عَنْهُمْ ترجمہ پیشی کنندگان پیشینان کہ از ہجرت کنندگان انداز
 کہ ہجرت نہ و اند مددگار ان کہ اہل مکہ را مدد کردند و آنانکہ متابعت کردند سابقان را در
 ایمان و طاعت مراد سائر صحابہ خوشنود شد خدا تعالیٰ از ایشان بقبول طاعت ایشان
 و خوشنود شد از ایشان از خدا تعالیٰ با نچہ یافتند از نعم و مینویہ خلاصہ از تفسیر حسینی

ترجمہ - **عقیدہ** بعد چاروں خلیفہ یعنی اللہ تعالیٰ عنہم کے باقی اصحاب حضور صلعم کے ہمیشہ
 حق کی پیروی پر ہیں جیسا گذشتہ زمانہ یعنی حضور جناب نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم میں تم بھی بغیر تغیر ہوئے
 حال کے اور بدون نقصان کے انکے کمال میں ہیں مشاجرات وغیرہ معرکوں کے واقع ہونے کے سبب کچھ تغیر انکے ظاہر
 اور کچھ نقصان انکے کمال میں نہیں واقع ہوا۔ **عقیدہ** ہم اصحاب رضی اللہ تعالیٰ عنہم کو پست
 رکھتے ہیں۔ اور آل بھی شامل اصحاب میں ہیں۔ اور ہم ان میں سے کسی کو برا نہیں کہتے ہیں۔ بخلاف روافض
 اور خارجیوں کے کہ اول اصحاب کی جناب میں اور دوم آل کے حضور میں گستاخ و بے ادب ہیں۔ اور ان کی
 دوستی اس فرمان خدا تعالیٰ کے سبب **وَ السَّائِقُونَ إِلَّا وَلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ**
وَالَّذِينَ اتَّبَعُواهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُمْ انکوں میں آگے رہنے والے ہجرت کرنے والے ہیں مدینہ کو اور انصار یعنی مدد کرنے والے
 جنہوں نے اہل مکہ کی جو مہاجر ہو کر آئے تھے مدد کی۔ اور جنہوں نے آگے رہنے والوں کی متابعت اور پیروی کی
 ایمان اور طاعت میں کہ مراد تمام صحابہ ہیں رضی ہو گیا خدا تعالیٰ ان سے انکی طاعت کو قبول فرما کر۔ اور رضی ہو
 گئے خدا تعالیٰ سے اس چیز پر جو دینی اور دنیوی نعمتیں انھوں نے پائیں۔ یہ خلاصہ ہے تفسیر حسینی کا۔

شش اسے وصفت ایمان از شرح فقہ اکبر ملا علی ہم چنانچہ معتزلہ گویند شش کہ مرتکب کبیرہ بیرون شود از ایمان و نہ در آید در کفر پس ثابت نمیکند مرتبہ میان کفر و ایمان بآنکہ اتفاق دارند برینکہ صاحب کبیرہ ہمیشہ در دوزخ ماند از بشرح فقہ اکبر ملا علی ہم بلکہ نام میداریم مرتکب کبیرہ را مومن از روی حقیقتہ از روی مجاز۔ **عقیدہ ۵۳**۔ نمیکوئیم کہ ضرر نمیکند مومن را گناہ بعد حاصل شدن ایمان و مومن گنہگار داخل نخواہد شد در دوزخ شش چنانکہ مرجیہ و ملاحدہ و اباحتہ گفتہ اند از شرح فقہ اکبر ملا علی **عقیدہ ۵۴**۔ مسح بر خفین ثابت است از سنت برائے مقیم یک روز و یک شب و برائے مسافر سہ شب و روز۔ **عقیدہ ۵۵**۔ تراویح در شہائے ماہ رمضان سنت است۔ **عقیدہ ۵۶**۔ نماز عقب صالح و طالح از مومن جائز است۔ **عقیدہ ۵۷**۔ مومن گنہگار ہمیشہ در دوزخ نخواہد ماند اگرچہ فاسق باشد در آنحال کہ مردہ باشد بحسن خاتمہ **عقیدہ ۵۸**۔ ماقال نیستیم باینکہ تحقیق حسنات ما مقبول اند و سیئات ما مغفور مانند قول مرجیہ

ترجمہ جیسا معتزلہ کہتے ہیں کہ گناہ کبیرہ کر نیوالا ایمان سے باہر ہو جاتا ہے اور نہ کفر میں داخل ہوتا ہے پس روئے در میان ایمان اور کفر کے ایک مرتبہ ثابت کرتے ہیں۔ باوجود اسکے انکار سیات پر اتفاق ہے کہ مٹا کبیرہ ہمیشہ دوزخ میں رہتا ہے چنانچہ شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں اسی طرح ہے۔ بلکہ گناہ کبیرہ کر نیوالو کا نام ہم مومن رکھتے ہیں حقیقت کی راہ سے زنجاری کی رو سے۔ **عقیدہ ۵۹**۔ ہم نہیں کہتے ہیں کہ مومن کو بعد ایمان حال ہو نیکی گناہ ضرر نہیں کرتا ہے اور مومن گنہگار دوزخ میں داخل نہ ہوگا جیسا کہ فرقہ مرجیہ اور ملاحدہ اور اباحتیہ نے کہا ہے۔ اسی طرح شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں ہے **عقیدہ ۶۰**۔ مسح بوزوں پر سنت ہے ثابت ہے مقیم کے لیے ایک دن اور رات اور مسافر کے لیے تین رات دن۔

عقیدہ ۶۱۔ تراویح ماہ رمضان کی راتوں میں سنت ہے۔ **عقیدہ ۶۲**۔ مومن نیک بخت اور گنہگار دونوں کے پیچھے نماز جائز ہے۔ **عقیدہ ۶۳**۔ مومن گنہگار ہمیشہ دوزخ میں نہیں رہے گا اگرچہ فاسق ہو وے مگر اس وقت کہ اچھے خاتمہ کے ساتھ مرا ہو وے۔ **عقیدہ ۶۴**۔ ہم اس بات کے قائل نہیں ہیں کہ سہاری نیکیاں یقینی مقبول ہیں اور برائیاں بخشداری ٹھنی ہیں مانند قول مرجیہ کے۔

محمد متنبه

7501

باینکہ دیگر سیئات الباطل حَسَنات نمیکند از مخرج فقه اکبر طاعی ص ۶۳
معجزات از انبیاء علیہم السلام و کرامات از اولیاء رضی اللہ تعالیٰ عنہم ثابت
گردیده است از کتاب و سنت - عقیدہ ۶۲ - خرق شش دریدن یعنی خلافت
عادت هم عادت کہ ظاہر شود از اعدائے حق تعالیٰ مثل ابلیس در طغی ارض و فرعون
در ردائی نیل و دجال در کشتن و زنده کردن و چنین روایت کرده شدہ است
در اخبار کہ بودند بعضی خوارق از ایشان پس نام مبنی نہیم آن خوارق را بمعجزات
نیز کہ معجزات محض یا نبیاء علیہم السلام اند و نہ بکرامات نیز کہ کرامات
محض یا صغیا اند لیکن نام میذاریم آن خوارق را از قضا و حاجات مراعدارا
از روی استدراج مگر یُصْرِفُ الدُّنْيَا وَ عَقُوبَةُ لَوْحِ فِي الْآخِرَةِ
ترجمہ فریب است بآنها در دنیا و عذاب است برائے آنها در آخرت و کما
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ترجمہ نزد

ترجمہ اس بات کہ کہ دوسر گناہ نیکو کو باطل نہیں کرتے ہیں جیسا شرح فقه اکبر طاعی قاری ہیں - عقیدہ ۶۱
معجزے انبیاء علیہم السلام کے اور کرامتیں اولیاء رضی اللہ تعالیٰ عنہم کی ثابت ہو چکی ہیں کتاب اور سنت سے -
عقیدہ ۶۲ - خرق عادت - خرق کے معنی لغت میں پھٹنے کے ہیں اور مراد یہاں خلافت عادت کی ہیں جو حقیقتاً
کے دشمنوں سے ظاہر ہوتی ہیں مانند ابلیس کے زمین کے ٹکے کرنے میں اور فرعون کے دریائے نیل جاری کرنے میں اور
دجال کے ارڈائے اند جلانے میں اور اسی طرح اخبار میں یعنی حدیثوں میں مروی ہے کہ ان سے بعض خوارق ہو
میں - پس ہم ان خوارق کو معجزات کے نام سے نہیں پکارتے ہیں کیونکہ معجزات انبیاء علیہم السلام کے ساتھ خاص
ہو گئے ہیں - نہ ان کا نام ہم کرامات رکھتے ہیں کیونکہ کرامات اصغیا یعنی برگزیدہ اور پرہیزگار لوگوں کے
ساتھ خاص ہو گئے ہیں - لیکن ہم ان خوارق کو استدراج کہہ کر پکارتے ہیں اور یہ دشمنانِ خدا کے لیے
انہی حاجتیں پوری کر کے خدا تعالیٰ کا انکو دھیل میں ڈال رکھنا ہے گویا صَدْرُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ عَقُوبَةُ
لَوْحِ فِي الْآخِرَةِ دنیا میں ان کے ساتھ فریب ہے اور آخرت میں ان کے لیے عذاب ہے کَمَا قَالَ اللَّهُ
تَعَالَى سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ جیسا فرمایا خدا تعالیٰ نے عنقریب ہم انکو آہستہ آہستہ
یعنی مخفی و اچھوڑ کر کے پکڑے لیتے ہیں اور ہلاکت سے نزدیک کیے دیتے ہیں ایسے دھنک ہو کہ دیکھنا نہ سکیں گے

[illegible]

وہاں پہنچ کر اس نے اپنے دوستوں کو بتایا کہ میں نے ایک نیا علاقہ پایا ہے۔

[illegible]

حقیقہ ۲۹ ایمان اہل ایمان از ملائکہ و اہل جنت و اہل زمین از انبیاء و اولیاء و سایر مومنین زیادت و نقصان نمی پذیرد **حقیقہ ۳۰** - جمیع مومنین مستوی اند در اصل ایمان توحید و ستفاضل اند در اعمال - **حقیقہ ۳۱** - اسلام تسلیم نشی اے قبول باطن هم و انقیاد نشی فرمانبری ظاہر هم امر و نہی اللہ تعالیٰ را میگویند پس در طریق لغت اسلام و ایمان فرق است لیکن در شریعت یا فتنہ نمی شود و ایمان بغیر اسلام پس ایمان و اسلام مانند شے است کہ ہرگز نیک دیگر جدا نمی شود چنانچہ پشت با شکم **حقیقہ ۳۲** - دین اطلاق نشی گفتن یا صدق تفسیر هم کرده میشود برایمان و اسلام و شریعت بتجامہ -

حقیقہ ۳۳ - می شناسیم حق تعالیٰ را چنانکہ حق معرفت است حسب مقدور خود و طاقت خود چنانچہ وصف کرده است حق تعالیٰ نفس خود را بتمام صفات ثبوتیہ - نشی اے صفاتی کہ در ذات اوست تعالیٰ هم و سلبیہ نشی او صفاتی کہ در ذات او تعالیٰ نیست هم در کتاب خود و در قرآن مجید آئین است

ترجمہ - **حقیقہ ۲۹** ایمان ایمان و الوتخاکم و زیادہ نہیں ہوتا ہر دسے فرشتوں میں و پہلے یا جنت والوں میں سے یا زمین والوں میں سے از قسم انبیاء ہوں خواہ اولیاء یا تمام مومنین **حقیقہ ۳۰** تمام ایمان والے اصل ایمان توحید میں برابر ہیں اور اعمال میں ایک دوسرے پر فضیلت رکھتے ہیں - **حقیقہ ۳۱** - اسلام خدا تعالیٰ کے امر و نہی کے تسلیم کرنے یعنی باطن یا دل سے قبول کرنے اور انقیاد یعنی ظاہر میں حکم بجالانے کو کہتے ہیں - پس لغت کے طریق سے ایمان اور اسلام میں فرق ہے لیکن شریعت میں ایمان بغیر اسلام نہیں پایا جاتا ہے - پس ایمان اور اسلام مانند ایک شے کے ہے کہ ایک ہونے سے ہرگز جدا نہیں ہوتا ہے جیسے پیٹھ پیٹ سے - **حقیقہ ۳۲** دین اطلاق کیا جاتا ہے یعنی یوں لایا جاتا ہے یا بے قید ہوتا ہے ایمان اور اسلام اور تمام شریعت پر سبکیو **حقیقہ ۳۳** ہم حقتعالیٰ کو پہچانتے ہیں جیسا پہچاننے کا حق ہوا اپنے مقدور اور اپنی طاقت کے موافق جیسا کہ وصف کیا ہے حق تعالیٰ نے اپنے نفس کا تمام صفات ثبوتیہ اور سلبیہ کے ساتھ اپنی کتاب میں - ثبوتیہ وہ صفات ہیں جو خدا کر تعالیٰ کی ذات میں موجود ہیں اور ثابت ہیں اور سلبیہ وہ صفات ہیں جو خدا تعالیٰ کی ذات میں موجود نہیں ہیں بلکہ اُس سے منسوب ہیں - اور قرآن مجید میں آیا ہے

[illegible]

عقیدہ ۷۔ اللہ تعالیٰ فضل کثندہ است بر بعض بندگان بفضیل خود و عذاب کثندہ است بر بعض بندگان بعد از خود بے زیادت بر استحقاق و گناہ عطا میکند از ثواب و اجر و چنداں چیزیکہ مستحق ہست ہاں از فضل خود و گناہ ہے می پوشد گناہ از فضل خود بواسطہ شفاعتہ و بلا واسطہ۔ **عقیدہ ۸۔** شفاعتہ جملہ انبیاء علیہم السلام و شفاعتہ پیغمبر مصلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم ہر اسے مؤمنین گنہگار ان و برای اہل کبار از مؤمنین کہ مستوجب عقاب اند حق است۔ **عقیدہ ۹۔** شفاعتہ ملائکہ و علماء و اولیاء و شہداء و فقراء و اطفال مؤمنین صابرین علی البکوی ثابت ہست **عقیدہ ۱۰۔** وزن اعمال بر ترازو کہ ہر دو کفہ خواہد داشت در روز قیامتہ حق است **عقیدہ ۱۱۔** قصاص میان نوع انسان در روز قیامتہ حق است یعنی حنات ظالم مظلوم خواہند داد بمقابلہ ظلم اذ لیس هناك الدارہم والدنائر ترجمہ برائے اینکہ نیست اینجا در مہا و دینار با یہ **عقیدہ ۱۲۔** حنات اگر نخواہد بود ظالم راسیات مظلومین بگردن ظالمین بہاد حق است۔

ترجمہ ۱۔ عقیدہ ۱۱ خدا تعالیٰ قتل کر نہوالا ہے بعض بندوں پر اپنی قتل سے۔ اور عذاب کر نہوالا ہے بعض بندوں پر اپنے قتل سے نیز زیادتی کے استحقاق پر۔ اور کبھی عطا کر تاہو و گناہ ثواب و اجر ان چیز کا جسکے کو مستحق ہیں اپنے فضل سے۔ اور کبھی چھپا تاہو گناہ کو اپنی فضل سے بواسطہ شفاعتہ یا بلا واسطہ۔ **عقیدہ ۱۲۔** شفاعت تمام انبیاء علیہم السلام کی اور شفاعت ہمارے پیغمبر مصلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم کی گنہگار مؤمنین کے لیے اور مؤمنین کو گناہ کبیرہ کرنے والوں کے لیے کہ لائق سزا ہیں حق ہے۔ **عقیدہ ۱۳۔** شفاعت ملائکہ اور علماء اور اولیاء اور شہداء اور فقراء اور اطفال مؤمنین صابرین کی یعنی ان مؤمنین کے بچوں کی جسکے والدین نے انکی وفات پر صبر کیا اپنے والدین کے لیے علی البکوی ثابت ہے یعنی اس شفاعت کے ثابت ہونے پر سب کا اتفاق ہے **عقیدہ ۱۴۔** اعمال کا وزن ہونا یعنی ثلث ترازو نہیں جسکے دو پل ہونگے قیامتہ کے دن حق ہے۔ **عقیدہ ۱۵۔** قصاص یعنی بدلہ ملنا درمیان بنی نوع انسان کے قیامت کے دن حق ہے یعنی نیکیاں ظالم کی مظلوم کو دینگے مقابلہ ظلم اذ لیس هناك الدارہم والدنائر اسلئے کہ وہاں درہم اور دینار نہ ہونگے کہ اسے انکا بدلہ ہو سکے۔ **عقیدہ ۱۶۔** اگر ظالم کی نیکیاں نہ ہونگی تو بدلہ ظلم میں مظلوم کی ہدایاں ظالموں کی گردن پر رکھنا حق ہے۔

[illegible]

عقیدہ (۸۸) سوال منکر و کبر صبح ربک و صادقاتک و من نبیک ترجمہ کیت رب تو وحیت دین تو و کیت پیغمبر تو در قبر یا برستقر شائے جائے قرار یعنی ہر جا کہ باشد چنانکہ عزیز و حریق و خوردہ اگر گنہگار حق است **عقیدہ (۸۹)** اعادہ روح بسوی جسد بندہ در قبر حق است **عقیدہ (۹۰)** صغطہ شش ہندی دبانہ - صغطہ قبر برائی مومن مانند معائنہ و شفقت بہت از شرح فقہ اکبر طاعلی ہر قبر جمیع مومنان راحق است **عقیدہ (۹۱)** عذاب قبر حق است جمیع کافران را و بعضی عصات مومنین را - و بعضی تنجیم بعض مومنین حق است **عقیدہ (۹۲)** در تعبیر تمام اسماء کہ ذکر کردہ اند از اعلام بزرگان فارسی از صفات حق تعالی عزت اسماء و تعال صفاتہ جائز است مگر یکد کہ تعبیر یکد بفارسی جائز نیست - **عقیدہ (۹۳)** جائز است کہ گوید بروئے خدا بلا تشبیہ و بلا کیف - **عقیدہ (۹۴)** نیست قرب اللہ تعالیٰ از ارباب طاعت و لبس اللہ تعالیٰ را از اصحاب معصیت

عقیدہ (۸۸) سوال منکر و کبر صبح ربک و صادقاتک و من نبیک ترجمہ یعنی کون ہے تیرا رب - اور کیا ہے تیرا دین - اور کون ہے تیرا نبی - قبر میں یا برستقر میں یعنی پھر بھی جگہ جہاں کہیں کہ ہو وہ جیسا کہ دیکھا میں ڈوبا ہوا - اور آگ میں جلا ہوا اور جو پیرے کا کھایا ہو وغیرہ **عقیدہ (۸۹)** روح کا قبر میں بندہ کے جسد کی طرف خود کرنا حق ہے **عقیدہ (۹۰)** صغطہ قبر یعنی دبانہ قبر کا نسب مومنین کے لیے حق ہے - مومنین کے لیے صغطہ قبر شفیق ہاں کے گلے لگا لینے کی مانند ہے شرح فقہ اکبر طاعلی قاری میں اسی طرح ہے **عقیدہ (۹۱)** قبر کا عذاب سب کافروں کے لیے حق ہے اور بعض گنہگار مومنین کے لیے - اور اسی طرح بعض مومنین کو نعمت دینا حق ہے **عقیدہ (۹۲)** تمام نام باری تعالیٰ کی صفات کے عزت اسماء و تعال صفاتہ یعنی غالب اور بزرگ میں نام اسکے اور بزرگ میں صفات اسکے - علماء نے بھی بقبر فارسی میں بیان کی ہے وہ تعبیر اسماء کی جائز ہے مگر یکد کہ تعبیر یکد کی فارسی میں دست کے ساتھ جائز نہیں ہے **عقیدہ (۹۳)** جائز ہے کہ کہے بروئے خدا بلا تشبیہ و بلا کیف یعنی خدا کی روئے کے سامنے جو تشبیہ و تشبیہ اور بدون کیف ہے **عقیدہ (۹۴)** خدا تعالیٰ کی نزدیکی فرمان برداروں سے اور دوری گنہگاروں سے

ولیکن بعض آیات را فضیلت ذکر و مذکور است مانند آیت الکرسی نیز کہ مذکور در
آیت الکرسی جلالت و عظمت اللہ جل جلالہ و صفۃ اللہ تعالیٰ است کہ خاص ثناء
حق تعالیٰ است پس مجتمع شد در آیت الکرسی دو فضیلت یکی فضیلت ذکر و دوم فضیلت
مذکور و بعضی آیات را فضیلت ذکر است فقط نہ فضیلت مذکور چنانچہ سورہ تہ
یٰ اَیُّهَا النَّبِیُّ اِنْ اَحْوَالِ فَحَسْبُكَ عَقِیْبُ ۵۔ اسماء اللہ تعالیٰ چنانچہ اللہ و احمد
وصفات حق تعالیٰ چنانچہ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحُكْمُ بِمَا سَمِعْتُمُوهُ اِنَّهُ فِي فَضِيلَةٍ وَ
عظمتہ شش مطلقاً یعنی بقطع نظر از وجود فضیلت بعض بر بعض ہم نیست
تفاوت در اطلاق آنها بر ذات و صفات حق تعالیٰ و این منافی عظمتہ بعضی
اسماء و صفات بر بعضی اسماء و صفات نیست شش عظمتہ جزئیہ یعنی مع لحاظ
وجه فضیلت و عظمتہ بعض بر بعض هم عقیب ۹۹۔ و آیدین رسول اللہ تعالیٰ
صلی اللہ علیہ وسلم مژدند بر کفر شش درین مسئلہ اختلاف علماء است و جاز
صحیحہ ایمان والدینہ المکرمین صلعم مرتج بدلائل و زیادۃ فریق است هم

ترجمہ ولیکن بعض آیات کو ذکر و مذکور دو نوع کی فضیلت پر جیسے آیت الکرسی اسلیک کہ آیت
الکرسی میں خدا کے جل جلالہ کی جلالت و عظمت اور اسکی اس صفت کا ذکر ہے جو حق تعالیٰ کی ذات کے
ساتھ خاص ہے۔ پس آیت الکرسی میں دو فضیلتیں جمع ہو گئیں ایک فضیلت ذکر کی دوسری فضیلت مذکور کی
اور بعض آیات کو فقط فضیلت ذکر حاصل ہے نہ فضیلت مذکور جیسا سورہ تہ یٰ اَیُّهَا النَّبِیُّ اِنْ اَحْوَالِ فَحَسْبُكَ عَقِیْبُ ۵۔ اسی جیسی اور
آیتیں پرکاروں کے احوال کی نسبت۔ عقیب ۹۹۔ خدا تعالیٰ نے نام جیسے اَفْعَدَاوُا حَمْدًا اور
خدا تعالیٰ کی صفیت جیسے لَهُ الْمُلْكُ اور لَهُ الْحُكْمُ یعنی اُسی کے لیے رکھ کر اور اُسی کے لیے حمد
ہے۔ یہ خلق فضیلت اور عظمت میں برابر ہیں یعنی ان وجوہ سے قطع نظر کہ جس وجہ سے بعض کی
بعض پر فضیلت ہے۔ اور ذات و صفات حق تعالیٰ پر ان کے بولے جانے میں تفاوت نہیں ہے۔ اور
یہ مساوات منافی نہیں ہے بعض اسماء و صفات کی عظمت کی جو ان کو بعض اسماء و صفات پر جزئی
عظمت کے طریق پر ہے یعنی مع لحاظ وجہ فضیلت و عظمت بعض کے بعض پر۔ عقیب ۹۹۔ والد
رسول خدا تعالیٰ صلی اللہ علیہ وسلم فوت ہوئے کفر پر۔ اس مسئلہ میں علماء کا اختلاف ہے ولیکن
خصوصاً صلی اللہ علیہ وسلم کے والدین مکرمین کے ایمان صحیح ہونکی جانب دلیلوں کی ترجیح پائی ہوئی ہے

عقیدہ خروج و جمال و یا جوج و طلوع و غروب و نزول
عیسیٰ علیہ السلام از آسمان و سائر علامات روز قیامت بنا بر چیزیکہ وارد است
بآں اخبار صحیحہ بلکہ آیات صریحہ حق است و ثابت است۔

عقیدہ ۳۰۔ اللہ تعالیٰ ہدایت میکند ہر کس را کہ می خواهد پسوند صراط
ستقیم نشانی ختم شد عبارت فقہ اکبر از شرح ملا علی۔ زیر پس
دعا است از مترجم و صلوة از درود سند صراط

اللَّهُمَّ اهْدِنَا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَدِينًا قَيِّمًا
يُخْرِجُهُ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
اللَّهُمَّ صَلِّ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ دَائِمًا اَبَدًا
عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُوْلِكَ وَحَبِيْبِكَ وَعَلَى
اٰلِوَارِهِ كَمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَ
شَفِّعْهُ فَيُنَاوِلَ تَرْجُمَانِي

ترجمہ عقیدہ ۳۰ خروج یعنی نکلنا و جمال کا۔ اور یا جوج و جوج کا۔ اور طلوع ہوا وقت
کا مغرب سے اور اترتا عیسیٰ علیہ السلام کا آسمان سے۔ اور ساری علامتیں روز قیامت
کی حق ہیں اور ثابت ہیں اس بنا پر کہ اخبار صحیحہ حدیث کے بلکہ صاف آیتیں اسکی نسبت وارد ہیں
عقیدہ ۳۰۔ اللہ تعالیٰ جس کیلئے چاہتا ہے سیدھے رست کی طرف ہدایت کرتا ہے۔ عبارت
فقہ اکبر شرح ملا علی قاری کی ختم ہو گئی۔ اس کے بعد مترجم کی دعا ہے اور درود مذکور درود

دعا کے مترجم
اللَّهُمَّ اهْدِنَا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَدِينًا قَيِّمًا يَخْرِجُهُ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
اللَّهُمَّ صَلِّ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ دَائِمًا اَبَدًا
عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُوْلِكَ وَحَبِيْبِكَ وَعَلَى
اٰلِوَارِهِ كَمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَ
شَفِّعْهُ فَيُنَاوِلَ تَرْجُمَانِي

راستہ کے۔ اور جانوں کے پالنے والے قبول فرما۔ درود درود اللہ صلی و باریک
و سلمہ دایمہ ابد علی محمدی رسولک و حبیبک و علی ائوارہ کما تحبہ و ترضاہ و
شفعہ فینا و ترحمنایہ خدا یا رحمت اور برکت اور سلامتی ہمیشہ ہمیشہ کن بھیج محمد صلعم
تیرے رسول اور میرے حبیب پر اور ائوارہ جیسا تجھ وہ محبوب اور تو اس سے خوشنود ہو اور اسکو سب بار سفارش کن کر اور

[illegible]

١
اعل ان كركفيت حقايقا
الاشيا انا

٢
ذكر كرفيت الوصول العاصم عن خيليات الفهم في الحقايق
الحققة واكلالهم سبحانه

والعلم بما متحقق ش فیہ اشارۃ الی ثبوتہا بل ثبوتہا بالاحصافۃ
اذا العلم لا یتحقق بالعدم فاذا تحقق فصہ الحکم فالحقیقۃ
اما بمعنی الذی ہو مصداق متقدم حصول شئ لصنع شئ
فہو ثابت۔ واما بمعنی علت معلول کما فی قیام محتاج بمحتاج
الیہ قیاماً حقیقیاً او مجازیاً و ہوا ظہر ش ای لا یحتاج الی
دلیل ہر واما بمعنی ماہیۃ شئ و ہی وجود نفسہا الواقع
فان تکن وہمیۃ ای متحصلاً من وہم فمعنی وہمیۃ
اما ان لا یكون لہا وجود مطلقاً فالعدم مجهول فیکف حکمہ
واما ان یكون لہا وجود منتزعا غیر مستقر بذاتہ فالوجود
بہذا الوجه واقع ش وان لم یکن واقعاً فالعلم بہ منتزع

ترجمہ

و علم بانہا متحقق است۔ و درین اشارت است بہ ثبوت حقایق اشیا بلکہ ثبوت ہر دو بنا بر
ربط اضافت از آنکہ علم بعد ممتحقق نمی شود و ہر گاہ کہ تحقق یافت پس حکم صحیح شد کہ آن ہر دو ثابت اند یعنی اشیا
و حقایق اشیا۔ اکنون حقیقت یا بمعنی آنکہ او مصداق متقدم است برای حصول شئ یعنی چیزے
پیش شونده کہ از و برای صنع و ساخت دیگر شئی شبہ حاصل کنند تا او مصداق یعنی تصدیق کنندہ پیشین باشد
و ثابت است و برہ شبہ از کجا حاصل آید۔ یا حقیقت بمعنی علت معلول است یعنی علت اشیا چنانچہ در قیام
محتاج بمحتاج الی این علت ظاہر تر است کہ احتیاج دلیل ندارد و خواہ قیام حقیقی باشد چوں قیام عرض بوجہ یا فعل
بصفت و صف بذات۔ یا بخارجی چوں قیام حادث بقدم و سیاہی بکافور یا حقیقت بمعنی ماہیۃ شئی است و
او بودن نفس شئ است کہ واقعی باشد۔ پس اگر آن ماہیت وہمی است یعنی از وہم حاصل شدہ چنانچہ بعض
عقیدہ کردند۔ پس معنی وہمیہ یا آنکہ او را وجود مطلق نباشد۔ پس عدم مجهول است و در حکم چگونہ باشد
و یا آنکہ او را وجودے منتزع باشد کہ غیر مستقر بود بذات خود یعنی بذات خود قرار پذیر نباشد۔
پس درین وجہ وجودے کہ منتزع است گو بذات خود قرار ندارد اما واقعی است چرا کہ اگر واقع
نست پس علم بہ و منتزع است حالانکہ علم بہ است پس این وجود ضرور واقع است ہ

فاما الكلام في وجود خارج من علم ووجود ذهني فان لم
يكن لمعلومات حادثة وجود خارج فالحس اي المكس وان كان
منزعا بقيام مجازي من حاس وحسوس او بقيام حقيقي من روح و
جسد باطل لان الحس لا يوجد الا في وجود خارج وهو مجمع على
وجوده به اهتيا واما بمعنى اثر شي في مثالا في مبرد برودت فان
قيل الاثر بالنسبة لا بالحقيقة فنحقق الاثر بالنسبة بسلب الاثر
بالحقيقة من الطرفين باطل فكيف واما الشبوت متقدم
على السلب بش لان السلب لا يوجد الا يتقدم الشبوت
محقق انه ثابت بحقيقته ومسلوب بنسبة ش
لان الحقيقة اقدم من النسبة اذ النسبة لا تقوم
الا بالحقيقة واما التأثير وسلبه بالنسبة لا بالحقيقة

نترجمه ولكن سخن است در وجود خارج از علم ووجود زمینی - پس برای معلومات حادثه اگر چه
خارج نیست - پس حس یعنی مکس که سودن است باطل باشد اگر چه این حس از حاس و محسوس بقیام
مجازی منزع است یا بقیام حقیقی از روح و جسد از آنکه این حس یافته نه شود مگر در وجود خارج
حال آنکه بر وجود او مجمع است که او از بهر اهت است -
یا حقیقت بمعنی اثر شے است چون در مبرد برودت یعنی خنکی در خنک شے - و اگر گفته شود که اثر ثابت
بشبهت است بحقیقت که قول بعض حکما است این چگونه راست آید - از آنکه تحقق اثر که بنسبت است بسلب اثر
بحقیقت از طریقین باطل است و بهر ثبوت به پیوسته که اثر بحقیقت از این هر دو اشیا که در و این نسبت قائم
است اگر سلب بود بدو نش اثر به نسبت - تحقق یا بهر پس اثر به نسبت بدون اثر بحقیقت نمی راست شود
و همین است که ثبوت متقدم است یعنی پیش مشونده بر سلب و تا وقتی که ثبوت پیشتر آید بر سلب
از کجا آید لهذا سلب بغیر تقدم ثبوت یافته نه شود - پس حق است که اثر ثابت بحقیقت خود
است و مسلوب به نسبت است از آنکه حقیقت از نسبت اقدم یعنی پیشتر است زیرا که نسبت
بدون حقیقت قیام نیاورد - و جز این نیست که تاثیر و سلب تاثیر به نسبت آمده نه بحقیقت

ཕྱི་རྒྱལ་གྱི་སྐད་ཀྱི་འབྲེལ་ཆུང་།

[illegible]

ان الله لا يهدي القوم الضالين
والله اعلم بالصواب

و الزیادت شرطیه فیہ لان الاشتساب لا یحقق الا فی
الموجودین و مجازی و هو لیس كذلك ش ای کتحقق
النسبة بالعینة بوجه مع الزیادت هر بل مع المغایرت
ولا یحقق الا یحقق واسطه ما بالقیام الحقیقی الذی یسبغ
فهو حاجب موصل بین القایم و القایمیه - فاما من جهة
ش ای الاستزاع الذی یحقق من جهة هر اما تضمنی
وهو استزاع من وجود من حيث ترتب الوجود نظما منه
فاما قیاما حقیقا كالفعل من الصفة والصفة من الذات
فلزم حد و تشمما ش ای المنترع و المنترع منه
هر او قدما سبما علی حکم منترع منه و حد و ت منترع
کوجود الحاجب الموصل و قدّم منترع منه علی سألهمما

ترجمه و وجه زیادت در قیام حقیقی اوان شرط کرده شد که اشتساب متحقق نیاید
مگر در موجودین پس نسبت در میان موجودین که مشوب و مشوب الیه باشند زیادت را میجویم
و قیام حقیقی عینیه را و دیگر قیام مجازی که او را تمجین نیست که مذکور آمد یعنی تحقق نسبت بعینیه
و وجه زیادت بلکه تحقق این نسبت با مغایرت آمده - و این نسبت متحقق نباشد مگر تحقق واسطه
چیزه که با مشوب الیه قیام حقیقی دارد و مشوب مجازی را هم در خود فرد گیر و یعنی او را گنجایش
و فراخی دارد پس او حاجب موصل است که در میان قائم و قائم به وصل و پیوند دهد و نیز مجاز
آورد - و این است که از جهت متحقق - یا تضمنی است و آل استزاع و اتخاذ است یعنی بیرون کشیدن و
فرا گرفتن بحیث ترتب وجود از وجودی بضمفش در گرفته یعنی این استزاع با اینطور است که وجود
از وجودی ترتب دادن است بعضی او در گرفته - و این استزاع تضمنی با قیام حقیقی است چون
فعل از صفت و صفت از ذات پس بقیام حقیقی حدوث هر دو لازم یا قدیم هر دو بنا بر حکم منترع
منه و منترع یعنی اگر منترع منه قدیم است قدّم منترع هم لازم آید و اگر آل حادث این هم حادث
و حدوث منترع چون وجود حاجب موصل و قدّم منترع منه چون ذات و صفات واجب
بقالی پس در حدوث یا در قدّم هر دو بر حال خود اند +

تاریخ: ۱۴۰۱/۰۵/۰۵ (۱۵)

اصل ذکر کیفیت اختصاص

ش ای الاختصاص الحقیقی هر لا محتاج فیما فیہ ش
ای فیما وقع فی الاختصاص الحقیقی هر الی اختصاص محض
فی شرط علم محتاج من جهة محتاج الیه ضرورتا ش ای
وجوبا هر لا عکسه و هذا ش ای الاختصاص الحقیقی هم بمقتضی
ربط بینهما ش ای بین الشیئین او بین المحتاج والمحتاج الیه
هر و هنا الاختصاص بمعنی لازم ش ای الذي بمقابله متعد
هر و بمعنی اختصاص محض ایضا فی شرط علمها بربطهما
الدائر ش ای بینهما قیل اختصاص المحض هر و هنا
الاختصاص بمعنی متعد ش ای الذي بمقابله لازم هر فی شبه
مجازی ش ای الذي بمقابله الحقیقی هم و مجازی و هو اختصاص
مخصص شیئا بشیء ولا احتیاج بینهما قیاما حقیقا ولا مجازیا

ترجمه در این اختصاص حقیقی محتاج بسوی اختصاص محض نباشد یعنی بسوی خاص گردانید خاص
کننده در اینجا که او در این اختصاص حقیقی واقع آمده پس علم محتاج از جهت محتاج الیه ضرورتا شرط باشد یعنی
این شرط واجب است نه عکس او یعنی از جهت محتاج علم محتاج الیه که این شرط واجب نیست - و این اختصاص
حقیقی بمعنی ربط است در میان روشنی یا در میان محتاج و محتاج الیه - و اینجا اختصاص بمعنی لازم است یعنی
خاص شدن که مقابل متعدی باشد چون اختصاص فعل به صفت و صفت بذات که در این اختصاص لازم
بسبب ربط در بیانی ذات را علم صفت یعنی دانستن صفت واجب است نه عکس او - و این اختصاص حقیقی
معنی اختصاص محض هم آید پس بسبب ربطی که پیش از اختصاص محض در میان هر دو دائر است علم
محتاج و محتاج الیه هر دو شرط باشد - و اینجا اختصاص بمعنی متعدی است یعنی خاص گردانیدن که مقابل
لازم باشد - و این اختصاص مشابه مجازی میشود که در مقابل حقیقی آید که بیان من می آید چون اختصاص
اسم زبیر به زبیر که پیش از محض باو خاص است - پس در این اختصاص متعدی مشابه مجازی
و نسبت اختصاص - محض را علم ذات و اسم هر دو بسبب ربطی که در میان ذات و اسم پیش از اختصاص
محض دائر است مشروط باشد - همچنین علم اختصاص لفظ الله بذات واجب -
دوم مجازی و او خاص کردن محض چیزی را بچیز است - و در میان این هر دو احتیاج قیام حقیقی و مجازی نیست

هم یتحقق الاختصاص بتحقق شرط المعلومات معا وقت
 الاختصاص لا بشرط المعلومات معاً قبل الدلالة والى الممكن
 ليس كذلك **نشد** ای تقاب العلم الى محتاج اليه هو الممكن
 محتاج ليس بضروري لعدم حصول الدلالة القطعية
 فيتحقق الاختصاص بتحقق شرط المعلومات معا وقت الاختصاص
 مع شرط المعلومات قبل الدلالة وفي ما يشبه بحقيقى يكون
 تقدم علم للماهيتين متعاضداتهما والبحث مشتمل في
 اختصاص الذى بدلالة والذى لا بها **نشد** ای بدلالة هم
اصل - ان الجوهر والعرض موجودان معا بان الخصوصية
نشد ای خصوصية النسبة فيهما وخصوصية اللفظ للمعنى
 هو الا فاهيتان موجودتان وبالحال لا حاجة في تعبيرها هية
 بانها جوهر او عرض فقد يطلق لفظ الجوهر على عينها لا يراد فيها
 الخصوصية المذكورة فهى التى لا يتجزئ اذ هى غير متجزئة

اصل ذكر كيفية
 الجوهر والعرض

نشد ليس این اختصاص متحقق می شود باین شرط که معلومین معا وقت اختصاص متحقق باشند زانکه
 که معلومین معا پیش از دلالت متحقق باشند و سؤی که این چنین نیست یعنی تقاب علم بسو محتاج الیه که ممکن
 است متعلق را بسبب عدم حصول دلالت قطعی ضروری نیست پس این اختصاص متحقق می شود باین شرط که معلومین
 معا وقت اختصاص متحقق باشند بشرطیکه معلومین پیش از دلالت موجود باشند و در آنچه که مشابه بحقیقی است
 تقدم علم برای هر دو ماهیت متعاضد می باشد و این بحث مشتمل است در اختصاص که او بدلالة است و آنکه
 بدلالة نیست

اصل بر آینه جوهر و عرض هر دو البته موجود اند که تغییر کرده شوند بخصوصیت نسبت که بیان
 هر دو است و خصوصیت لفظ برای معنی - در نه این دو ماهیت اند که هر دو موجود اند - و در بیان
 در تغییر ماهیت این که این ماهیت جوهر است یا عرض حاجت نیست - و گاهی لفظ جوهر
 بر عین ماهیت گفته شود که در خصوصیت مذکوره مراد نه بود - پس اوها نیست که لا
 یجتنای باشد یعنی جزیره جزیره شود -

اصل كيفية جوهر و عرض
 و تعریف شان مع كيفية
 و حقيقة جزو لا يتجزئ و
 كيفية قيام حقيقى و مجازى
 فيما بين شان و انيكة
 اطلاق شان در جوارش
 است نه در ذات و صفات
 باری تعالی که آن توصیفی اند -

[illegible][illegible]

والمسئلة تشير الى مسئلة قیام الہ فعال بالصفات والصفات بالذات والصورة بالهیولی فی وجه القیام تلخیصاً فاقصرت علی الإشارة فان قصدت فهمت لکنہما یطلقان فی حوادث واسمائہ وصفائہ سبحانہ توفیقیة فلا یجوزنا اطلاقہما فی ذات وصفائہ واسمائہ سبحانہ۔ او تجازاً فی الحال موجود و افع لا نأید بل مغائر فی حقیقتہ لا تحقق عینیتہ فالجواز لا یتحقق الا بان یتضمنہ بإقیام حقیقی فی موجود الخ و هو استعدادہ لقیام النسبة بہ والاخر یجوہر شئ ای یعبّر بجوہر ہر و هو محل قیام عرض فقط فالجواز لا یتحقق بمرتبة قدیمة *

اصل۔ ان المعنی المصدر هو صفة لمنبئ علیہ من فعل فاعلہ لانہ منشاء انتزاعہ فهو قوۃ واستعداد بالفعال فی فاعلہ ولا نعیا للہ بہ

ترجمہ و این مسئلہ در وجه قیام بطور تلخیص اشارت میکند سوی مسئلہ قیام افعال باصفات حقیقیہ و صفات حقیقیہ باذات۔ و قیام صورت باہیولی۔ پس بریں اشارت کوتاہ کردم اگر قصد کنی نفہمی۔ و لیکن ہر دو معنی جوہر و عرض در حوادث اطلاق کردہ شوند۔ و ہما در وصفات حق سبحانہ توفیقی ہستند یعنی بواقف گردانیدن شائع متوقف آمدند و از بریں غیر کہ شائع از وجودہ گشتہ نشدند اگرچہ در وجود خود محصور نیامدند پس اطلاق ال ہر دو معنی جوہر و عرض در ذات و صفات و اسمائ حق سبحانہ جائز نیست۔ یا قیام عرض بجوہر خود کہ اس جوہر از وجود دیگر است بطور مجاز باشد بخلاف قیام حقیقی کہ او چنانست کہ گذشت۔ پس این عرض کہ یا خود قیام مجاز می داریم در حال موجود و واقع است نہ زائد بلکہ در حقیقت خود مغائر کہ عینیتش متحقق نمیشود۔ پس این مجاز متحقق نمیشود باینکہ متضمن باو نمیزی باشد کہ در موجود آخر قیام حقیقی است و ہماست استعداد او بر قیام نسبت باو۔ و ال آخر کہ موجود دیگر است بجوہر تعبیر کردہ شود۔ و ہمہ محل وجاع قیام عرض است فقط پس مجاز بمرتبہ قدیر ثابت نشود

اصل۔ آئینہ معنی مصدر کہ او صفت است کہ از فعل فاعل او برود البتہ آگہی کردہ آید از آنکہ آن معنی مصدر انتزاع فعل را شفاء ہست کہ نشود فعل از اینجا است۔ پس آن معنی مصدر قوت و استعداد است بالفعال خود در فاعل فعل یعنی قوت و استعداد بفعل را آمدن و بکار بردن من خود است در فاعل فعل۔ و نیز قوت و استعداد ہست بالفعال فاعل بالفعال یعنی ہر کار کردن فاعل بواسطہ قوت الفعل معنی مصدر۔ جاصل آنکہ معنی مصدر در قوت

اصل ذکر کیفیت
معنی مصدر

اصل کیفیت معنی
کہ تعبیر و مرتبہ و
تقدیر و تاخر ثبوت
در وجود کور است

ولا يقتضي نقيضاً بمقابلته الا سلباً فالشكوت هو بوضع
 خارجاً بمقابلته سلباً عن موضع فالتشكوت بدقيق
 اصل ان العدم كعدم الوجود فلا يقتضي الوجود ولا يمتنع
 به فنبني عليه من معدوم حقيقي او حكمي شك الحقيقى بعدم
 لاحق والحكمي بعدم سابق هو ملزماً بوجود حادث من جهة
 حدوثه لا منترع منه لان الانتزاع لفي اتحاد فالعدم
 نظري

اصل ذكر كيفية العدم

اصل ان النفي لا يجري على عين ثابت وشك
 الواحالية لبيان حالات الشكوت وحكمته في ضمن
 الثابت عطفاً على الشكوت المنفي عليه منه ثابت
 ولا على عدم فقط شك لانه عليهما عيب بمعقول

اصل ذكر كيفية النفي

ترجمه واثبات شكوت بمقابلته نظري را سلباً بر سلب را پس شكوت آنكه او بر معنی باشد بطور خارج
 بمقابل سلب خود از موضع (يعني شكوت در خارج بر معنی است كه سلبش بمقابل او از موضع است پس شكوت
 سلب یعنی عدم خود در خارج ثابت بر معنی آنكه بر شكوت از ثابت آگهی است بنا برین در ضمن ثابت
 او هم ثابت است) پس معلوم شد كه این شكوت كه بر او از ثابت آگهی است بر معنی است

اصل بر اینكه عدم البینه عدم وجود است پس وجود را نمی خواهد در باو گرد آید (كه متجاوز حدین
 منع است) و او از معدوم حقيقى يا حكمي منفي عليه است یعنی آگهی داده شده یا اینکه این عدم ملزم آمده
 یعنی لازم شده است وجود حادث را از جهت حدوث آن وجود نه از منترع است از آنكه انتزاع وجود
 یعنی گرفتن شیء ز شیء بر آئینه در اتحاد آید (و در وجود و عدم متعارضت کلی است بحد پس اتحاد چگونه بر آئینه
 وجود حادث را این عدم از جهت حدوث التزام یافته كه حدوث را از عدم سابق و لاحق چاره نیست معلوم
 حقیقی آن باشد كه عدم و لاحق بود یعنی بدنبالش پیوسته و با هم شده باشد و حكمی آنكه در سابق او عدم
 یعنی عدم پیش او سبقت کرده پیشش حكم عدم کرده شد پس معلوم شد كه این عدم كه بر او از معدوم حقيقى
 حكمی آگهی است بالترام وجود حادث) نظری است نه بر معنی اصل بر آئینه یعنی بر عين ثابت و ضمن
 شكوت هر دو جاری می شود كه از این ثابت بر شكوت كه او هم ثابت است آگهی داده شده است پس در ضمن
 ثابت شكوت هم ثابت است پس باعتبار بیان حالات شكوت كه وصف و حالش گذشت در ضمن ثابت شكوت

اصل كيفية عدم وصف
 او و آگهی بود و تشریف
 معدوم حقيقى و حكمی و
 اینکه عدم نظری است

اصل كيفية نفي و شكوت
 بقدم و معنی و تشریف
 او و اینکه نظری است كيفية
 آگهی بود و اینکه نفي بر ثابت
 و شكوت عدم جاری نمی شود و
 بر ترتب اثر متاخر و آنكه نفي بوصف می شود نه ذات و به وصف
 منطقی العدم

اصل كيفية نفي و شكوت
 بقدم و معنی و تشریف
 او و اینکه نظری است كيفية
 آگهی بود و اینکه نفي بر ثابت
 و شكوت عدم جاری نمی شود و
 بر ترتب اثر متاخر و آنكه نفي بوصف می شود نه ذات و به وصف
 منطقی العدم

و شكوت عدم جاری نمی شود و
 بر ترتب اثر متاخر و آنكه نفي بوصف می شود نه ذات و به وصف
 منطقی العدم

[illegible]

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

ولا بالوصف المنطبق بالذات عیناً اذ هو مع الذات عیناً
 ثابت + اصل - ان السلب لا یجری الا علی ثبوت الذی
 هو منبئی علیه من ثابت و یقتضیه قبله و بمقابله خارجاً
 فالسلب هو عن موضع بمقابلة ثبوت بموضع خارجاً فمبئی
 علیه من مسلوب ملزماً بثبوت مما ثبتت شئ ای مثبتاً
 حاصل مما ثبتت هو فالسلب نظری - اصل ان الواضع بالتخصیص
 شئ شیئاً لشیء حال الوضع هو لتحقق دلالة شئ من شئ
 علی شئ هو لیقتضی دلالة استلزماً والدلالة لا توجد الا بالوضع
 شئ المعرف علی وصف التخصیص هو اصل ان اللفظ بالوضع
 الدال ان اعتبر فیه دلالة علی معنی مفرد فهو کلمة ولو
 کان مرکباً علی اصل معنی فان دل علی معنی ای مفرد اقام بنفسه
 ولم یفهم به تقید زمان کالذات فهو اسم

اصل ذکر کیفیت السلب

اصل ذکر کیفیت الوضع

اصل ذکر کیفیت اللفظ

ترجمه و زنفی از وضعی باشد که با ذات منطبق بعین باشد از آنکه او یا ذات عین ثابت است و ثابت
 نفی نکرده شود - حاصل وصفیکه از ذات منطبق بعین باشد در ثابت پیچو ذات است و نفی از عوارض
 باشد از ذات و ذات وصفیکه با ذات منطبق بعین باشد چرا که ذات بحث کرده نشود مگر از عوارض +
 اصل - بر آئینه سلب جاری نمیشود مگر بر ثبوت یک و نبی علیه از ثابت است یعنی از ثابت برواگهی است - و این سلب ثبوت
 در خارج پیش از خود نموده و بمقابله خود - پس سلب آنست که او سلب است از موضع بمقابله ثبوت که او در خارج است
 موضوعی - و این سلب از مسلوب منبئی علیه است یعنی از مسلوب برواگهی است - و این ملزم آمده یعنی لازم شده است
 ثبوت را که او از چیز حاصل است که ثابت آمده - پس سلب معلوم که نظری است نه بر بی چیز که از مسلوب برواگهی است
 و باینکه او بر ثبوت ملزم آمده که از ثابت برواگهی حاصل است - اصل بر آئینه وضع که خاص کردن چیز بر بی چیز است
 تا دلالت از چیزی بر چیزی ثابت و متحقق شود این وضع دلالت را البته بطور استلزام میخورد و همچنانکه گفتم - باینکه
 دلالت نیافته شود مگر باین وضع - پس این وضع بنابر وصف تخصیص معرفت است یعنی خاص کردن چیزی بچیز معرفت حاصل
 کرده معر کرده شد و همین است که بلام تقریب اینجا آورده شد + اصل بر آئینه لفظی که بنا بر وضع دلالت کننده است
 چون در دلالت بر معنی مفرد اعتبار کرده شود پس آن کلمه است اگر چه آن لفظ بر اصل معنی مرکب باشد - و اگر دلالت کند بر معنی

اصل کیفیت سلب و اگر
بر بی و اینکه نظری است
و تعریفش و التزائم

اصل ذکر کیفیت تحقیق
وضع و دلالت و لزوم
نیابین تخصیص و وضع

اصل ذکر کیفیت تحقیق
و انضمام او و حدود
و عمل و حرف و کلام
مشبه مع دلالت حق و تحقیق قیام بعین

[illegible]

اصل ذکر کیفیت الحقیقه

اصل ان الصفة تكون عيناً للذات من وجه قياها الحقيقي بها فبها الاخبار اثباتاً او نفياً فقد تكون عيناً منطبقاً بالذات من كمال وجوده فلا يمكن نفيها لزومها نفى الذات وعنهما الاخبار

اصل ذکر کیفیت الاستناد

اصل ان الاستناد هو اقامة نش على المجاز مرشئ بشئ نوعان نش احدهما الاستناد الحقيقي وهو بقيامه الحقيقي بمسند اليه واخره التكرار بمسند به اصلاً فيحكمه مضمناً وتخصيصاً على حكم مسند اليه عرضاً ونش

ثانيهما الاستناد المجازي وهو بقيامه المجازي بمسند اليه ولكن الاستناد المجازي لا يتحقق الا بان يتضمنه ما بالاستناد الحقيقي فهما يصحان في المعرفة بالاصل

اصل کیفیت اخبار صفت
بشيء واثبات بوجه تبيين
وعشيت ذات وبيان
منطبقه بذات وعدمه
نفى از وجه

ترجمه اصل هر آینه صفت برای ذات عین باشد بوجه قیام حقیقی خود بذات پس بدو است اخبار بطریق اثبات یعنی خبر دادن اثبات و نفی ب صفت است و پس و گاه این صفت عین باشد منطبق بذات چون وجود پس نفی این صفت نمی تواند بود بسبب لزوم نفی ذات را یعنی این صفت با ذات چنان منطبق عین باشد که نفی این صفت نفی ذات لازم آرد پس بسبب لزوم نفی صفت نفی ذات را نفی این صفت ممکن نباشد حال آنکه اخبار از ذات است یعنی از ذات خبر داده شود بواسطه صفت از آنکه ذات خود بحث کرده نشود مگر بعوارض پس اخبارش از و بعوارض وصفیات باشد و از آن صفات که منطبق بعین باشد چون کل صفات خبر داده شود لکن این صفات که بطور عین منطبق بذات شده اند نفی کرده نمیشوند مثل دیگر صفات که از آنها اثبات و نفی هر دو کرده آید

اصل کیفیت استناد
و خود او و لزوم تکرار
و تریف و تخصیص
مع استانی و تفصیل
و تخصیص و تکرار
و تریف معرف و تکرار
منکر و تخصیص معرف و تکرار
منکر و تخصیص معرف و تکرار

اصل هر آینه استناد که اوقایم کردن چیز کوچکتر است بنا بر مجاز او بر دو قسم است یکی از آن هر دو استناد حقیقی است و او بمسند الیه بقیام حقیقی خود باشد و او را تکرار بودن لازم است با مستند بطور اصل یعنی مسند به فعل و صفت باشد جو استناد بدو کرده شود بسبب لزوم استناد بمسند به که در اصل خود نگرفته است استناد حقیقی را تکرار بودن نیز بدو لازم است پس بنا بر قیام حقیقی حکم کرده شود بر حکم مسند الیه از روی تعریف و تخصیص بطور عرض و دوم از آن هر دو استناد مجازی است و او بمسند الیه بقیام مجازی خود باشد ولیکن استناد مجازی ثابت و تحقق نباشد مگر با تکیه منفی باشد بدو چیز که با استناد حقیقی است پس هر دو یعنی استناد حقیقی و مجازی صحیح می

و بقیرینه رجل قائم - و المجازی هذا الغلام للرجل و
 الغلام لرجل - و غلام رجل فالمقصود في الكلام بالاستناد
 المختص بقیرینه من هو قائم - و من هو مملوك لرجل ما اليك
 لا الجنسية فتعلق العلم بالمعلوم بوجه الذي لا يزيل العموم
 هو التقریف تعيين من حيث الذات فلا يقبل التعميم اصلاً
 فالعرف منه - و التذكّر تعميماً من حيث الوصف فلا يقبل
 التعيين اصلاً فالمنكر منه - و التخصيص تعيين يقتضي العموم
 بمقابلته لا يزيله - فتقریف المعرف تأكيد و تقریف المنكر
 ش لاقتضائه التعميم اصلاً فالتمارض و لكن جازاً
 تخصیصه لاقتضائه العموم

ترجمه و بقیرینه رجل قائم بوجه تقرینه من هو قائم یعنی بوجه کسی که برپا است که او
 استاده است گفته شده استاده است - و برپا است مانند استاده حقیقی از دو جهت صحت یافته - و مثال استاده
 مجازی و مختص مذکور نیست چون باسم هذا الغلام للرجل یعنی این غلام برای مرد است و معرف و
 الغلام لرجل یعنی غلام خاص برای مرد است - و بقیرینه غلام رجل بوجه تقرینه من هو مملوك
 لرجل مالک یعنی کیست او که مالک کرده شده براسے مردی که مالک اوست گفته شود
 غلام لرجل یعنی غلام مرد است - و برپا است مانند استاده مجازی از دو جهت صحت پذیرفته
 پس مقصود درین کلام باسناد که بقیرینه خاص کرده شده بقیرینه من هو قائم است یعنی کیست
 که او قائم است و بقیرینه من هو مملوك لرجل مالک است یعنی کیست که او مملوك است
 براسے مردی که مالک اوست - پس مقصود در کلام ازین قرائن تخصیص است نه جنسیت که تخصیص را
 نشاید و بسبب تنگ استاده مهمل گردد - پس علم بالمعلوم با چنین وجهی متعلق شده که عموم را آنچه را ازل نمیکند
 پس حاصل آنکه تقریف تعین است یعنی مقرر کردن است از جنسیت ذات پس تعین ازل تعین از دو جهت
 پذیرد و از دو جهت این معرف - و تکیه تعین است یعنی عام کردن است از جنسیت و وصف پس تعین را در اصل خود تعین
 می پذیرد - و این منکر او است - و تخصیص تعین است که عموم را بمقابل خود می پذیرد و ازل نمیکند ازل تعین - و تقریف
 اکریم است - و تقریف منکر مهمل است از آنکه خواسته و تعین ازل و اصل است - پس تعارض پیدا می شود و بر این تعین
 و تقریف - و تعین حاصل از منکر است تقریفاً یعنی مهمل گرداند - و تعین تخصیص منکر جاز است بجز او و عموم را

حد تقریف و تکیه تخصیص
 و مقصود تقریف معرف
 و تخصیص معرف و منکر

[illegible]

وخصيصة العرب شتموا زوالا وخصيصة بني
 ٢٤ اى شتموا زوالا وخصيصة بني
 ٢٥ اى شتموا زوالا وخصيصة بني
 ٢٦ اى شتموا زوالا وخصيصة بني
 ٢٧ اى شتموا زوالا وخصيصة بني
 ٢٨ اى شتموا زوالا وخصيصة بني
 ٢٩ اى شتموا زوالا وخصيصة بني
 ٣٠ اى شتموا زوالا وخصيصة بني

لا شئ يجوز ان المنكر هو المخصص بالاسم والحرف اذ
 هما كصفتين بلذات في ثابت شئ ولا نفى عن نفس ثابت
اصل ان معارض الثابت ياوّل بهما لا يعارضه
 لا الثابت لتقدمه على المعارض والا الثابت باطل
 وكيف بطلانه -

اصل ذکر کیفیت معارض
 اثبات +

اصل - ان نفياً بضد ثابت باطل شئ اذ لا يجري
 نفى بضد ثابت على ثابت فعدم والعدم لا يحكم باطل
 هو بخلافه شئ اى ثابت هو ما دل شئ اذ له الوجود
 فيحكم بتاويله بما لا يعارض ثابتاً فليتأمل في الضد و
 التحالف فيضيب ان شاء الله تعالى - **اصل** ان الامر طلب
 لترتيب اثر جائز امكان من ثبوت ذهني صالح له حاصل
 من ثبوت متقدم خارج معلوم شئ امر و ما مورا.

اصل ذکر کیفیت نفی
 بالعدم والتخالف

اصل ذکر کیفیت الامر

ترجمه وقتی منکر که باسم و حرف مخصوص یعنی خاص کرده شده است جائز نیست از آنکه آن در
 در ثابت چیزی معروف بالذات اند - نیست نفی از نفس ثابت یعنی از نفس ثابت نفی نیاید - **اصل** بر آئینه
 معارض ثابت تاویل کرده شود با آنچه که آن ثابت را معارض نباشد نه ثابت تاویل کرده شود که او بر معارض
 تقدم و پیشی یافته است و نه ثابت باطل است و بطمان او چگونه می شود که از پیشتر ثابت آمده
اصل - بر آئینه نفی که ضد ثابت است نفیش باطل است از آنکه آن نفی بر ثابت جاری
 نمی شود پس آن نفی عدم است و عدم حکم کرده نه شود پس باطل آمد - و نفی که بخلاف
 ثابت است ماوّلی است از آنکه براسه او وجود است پس تاویل حکم کرده شود با آنچه که ثابت
 را معارض نباشد پس باید که در ضد و بخلاف فکر کنی و اگر خواست خدا تعالی است پس سبی
اصل - بر آئینه امر طلب است برای ترتیب اثر جائز امكان یعنی آن اثر که ترتیب شد
 بر اثرش در در امكان بود - از ثبوت ذهنی که آن براسه ترتیب اثر صلاحیت دارد و آن از
 از ثبوت متقدم حاصل شده باشد - و این ثبوت که در خارج متقدم
 از ثبوت ذهنی است معلوم امر و ما مورا باشد +

اصل کیفیت در تاویل معارض
 ثابت و نه ثابت بسبب طلب

اصل کیفیت نفی بنسب و نفی بخلاف
 و بطمان نفی بنسب سبب عدم
 اجزای حکم بعدم و اثبات نفی بخلاف
 و امكان تاویل او بنا بر وجود او
 و عدم معارضت ثبوت -

اصل کیفیت تقریباً هر تغییر و تبدیلی
 بسبب وجود آن دلیل ظاهر و عدم اختیار
 جواز ما مورا و در حد و تعیین امر پس
 موجود و معارض و در موضوع امكان بنا بر
 طلب و ترتیب البته با ترتیب خطاب
 بر او تاویل - و انتفاع - امر برای مجهول ثبوت متقدم و اینک معلوم
 نظر داشت - و امر بعد از آن حق که است

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سنہ ۱۹۶۱ء
 ۷۷
 ۱۹۶۱ء

حاصل من ثبوت متقدم خارج معلوم بشی ناه و منهی
 ممن در اهل المنع و یقصد و لا یجوز الجوز باختیار
 للمنهی و لا دلیل علی استعلاء المنع و عدم استعلاء ظاهر
 فمن هو لا یقصد تنبیه احتمالاً لا مکان القصد لا المنع
 فالتمی عن عین موجود معلوم و عن ممنوع امکان متنعاً و
 ترتباً لغو و قصداً ایضاً بشی ای ممنوع امکان قصد لغو
 ممکنه قد یأول تشریفاً بالخطاب و عن مجهول ثبوت متقدم
 خارج موجوداً او متعدياً و متنعاً فالتمی به نظری + اصل
 ان الخلاف خلافه شی الضمیر الی الخلاف ای وجود غیر مثله
 و لیس بصدده فیقتضی وجوداً غیر مثله هر و لیس بعکسه
 فهو جدان فی حاصل واحد +

اصل ذکر کیفیت الخلاف

ترجمه و از ثبوت متقدم حاصل شده باشد - و این ثبوت که در خارج متقدم از ثبوت نهی است معلوم نمی شود
 باشد یعنی آنکه منع کننده است و آنکه منع کرده شده است با دو انشعاب باشد پس این منع ترتیب از آن کسی است که او را
 منع آن الهیت داشته باشد و در یک قصدش بداند و این برای آنست که نهی یعنی نهی کرده شده جو از اختیار را اجازت نمیداند
 یعنی نهی را بعد از نهی اختیار نیست و در جواز تعلیل و برای استعلاء منع یعنی بر غلبه آن و بر استعلاء نبودن آن از رد
 ظاهر و لکن ثابت نیست پس از آن کسیکه او منع ترتیب اثر را قصد نمیکند پس نهی تنبیه است برای قصد کردن بنا بر افعال برای
 امکان قصد یعنی تنبیه از این احتمال است که ممکن است که قصد کند و باز خانه نهی در صورت برای قصد کردن اگر است
 نهی برای منع است پس نهی از عین موجود معلوم و از ممنوع امکان که از روی منع و ترتیب است یعنی آنکه منع و ترتیبش
 غیر ممکن و محال است لغو باشد و از ممنوع امکان قصد یعنی آنکه قصدش غیر ممکن و محال است نهی او نیز لغو باشد اگر
 باشد در آن قصد گاه تاویل کرده شود چنانچه متن فرموده لکن آن قصد که ممنوع امکان است از روی تشریف خطا
 گاه او تاویل کرده شود و نهی از مجهول ثبوت متقدم خارج که از راه موجود باشد یا معدوم متنع است یعنی نهی
 در خارج متقدم است و مجهول ای نهی که ثبوتش خواه از موجودش بود یا از معدومش نهی متنع است پس نهی آن
 نظری است + اصل بر اینست خلاف خلاف خلاف است یعنی وجودیکه غیر مثل او باشد و شش نباشد و قصدش
 نباشد پس وجودی که در غیر مثل خود و این خلاف خلاف است عکس خلاف نیست پس این بر دو خط در محال یافته شود

اصل کیفیت خلاف که در موردش و ضد و عکس از نباشد
 بلکه مثل او باشد خلاف خلاف و عکس بر دو خط
 محال و عکس

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱

وَلَا يُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ لَيْسَ لِلذَّهْنِ وَجُودٌ أَيْ وَجُودٌ مُسْتَقِلٌّ وَأَنْ يُقَالَ لِلذَّهْنِ وَجُودٌ أَيْ وَجُودٌ غَيْرُ مُسْتَقِلٍّ فَإِنْ يُفْهَمُ كَذَا فَلَا نَزَاعَ وَالْأَفَالِقُولَانِ بِاطْلَانِ وَعِلْمِهِ مِنْ هَذَا أَنَّ الذَّهْنَ فِي حَالِ مَعْلُومِيَّتِهِ خَارِجٌ لَا لَهُ مَصْدَقٌ مُتَقَدِّمٌ لِمَا فِي عِلْمِهِ لَمْ يَشَأْ أَيْ لِلذَّهْنِ هُوَ مَصْدَقٌ مُتَقَدِّمٌ أَيْ عِلْمُ آخِرُهُ مَرُورًا لِجُودِ الذَّهْنِ إِنْ كَانَ مَصْدَقٌ مُتَقَدِّمٌ مَعْدُومًا لَا مُتَأَخِّرًا أَصْلًا إِنْ الْوُجُودَ الْبَدِيَّيَ مَا مُحَقَّقٌ وَجُودُهُ قَدْ حَسِبْنَا وَغَيْرِهِ وَأَنْ لَمْ يُمْكِنَ غَيْرُ حَسْبِي بَدِيَّيَا فَمَا أُطْلِقَ عَلَى ائْتِزَاعِي صَنِيعِهِ لَمْ يَشَأْ أَيْ قَوْلُهُ لَمْ يَشَأْ الْبَدِيَّيَ مَا يَدْرِكُ بِنَفْسِهِ وَالنَّظَرِيَّ مَا يَدْرِكُ بِدَلَالَةِ فَحْسِيٍّ بَدِيَّيٍّ وَغَيْرِ حَسْبِي نَظَرِيٍّ فَيَقُولُ الْحَاجِبُ إِنْ لَمْ يَنْظُرْ فِي تَعْرِيفِ النَّظَرِيَّ وَجَدَتْهُ بِعَرَضٍ دَلَالَتِي وَتَفَكَّرِي كَمَا قَالُوا تَوَقَّفَ ادْرَاكُهُ عَلَى دَلَالَةٍ وَتَفَكُّرٍ فَقَطْ

اصل ذکر کیفیت الوجود
البدیہی +

ترجمہ و آریں رو ممکن است گفته شود که برای ذهنی وجودی نیست یعنی مستقل نیست و اینکه گفته شود ذهنی را وجودی است یعنی غیر مستقل پس اگر بچنین گفته شد فهمیده شود درون را نیست و نه پس هر دو قائل اند و آریں دانسته شد اینکه ذهنی در حال معلوم شدن خود خارج است از اندک این ذهنی مصادق متقدم است برای آنچه که در علم است که برای ذهنی این علم آمده یعنی این علم آخر که برای ذهنی است این علم آخر یعنی مصادق متقدم واقع شده و آریں وجود ذهنی حاصل نیاید اگر مصادق متقدم معدوم باشد مصادق متاخر یعنی این وجود ذهنی برای حصول شئی خود موقوف بر مصادق متقدم است زیرا مصادق متاخر پس بر وجود مصادق متقدم حاصل نیاید بلکه در حصول شئی با مختلج است لهذا در صورت معدوم شدن مصادق متاخر و برکت مصادق متاخره او را اختیار نمی است و نه بر موقوف است + اصل ماہیت وجود بدیہی آنکه وجودش از روی واقع بطور حسی یا غیر حسی محقق آمده و اگر غیر حسی بدیہی نباشد پس بر وجودش اثری که از غیر حسی است چه گفته و اطلاق کرده شود یعنی قول آنان اینکه بدیہی آنست که بنفس خود ادراک شده باشد و نظری آنکه بدالات ادراک شود پس حسی بدیہی است و غیر حسی نظری و تمیز بدیہی از نظری که تقریف نظری اگر تو نظری را بر عرض دالات و تفکر باالی یعنی موقوف بعارض شدن اینها و ادراک باالی چنانچه گفته اند که ادراکش بر دالات و تفکر موقوف آمده و پس

اصل کیفیت بدیہی
مع تقریف تقسیم او
و اقوال دیگر آں که گفته
اد است و نظر بر ال
مع دلائل +

— ۱۴۰ —

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page from a historical document or book.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳

هذا التعريف بذاته ^{بشيء} اعم مما قال في المتن فاذا تحقق وجود
 ما هو بائناؤه خارجا من علم فواقع بوصفه فهو في الحال بدیهی
 بل قال ما قال ففيه نكتة ای ما هو بالانتزاع في علم حكما عقليا
 الى ان يتحقق انتزاعيته ^{لا يشترک} خارجة من علم نظري فاذا تحققت
 خارجة من علم فواقع بوصفها فهو في الحال بدیهی لان منشاء
 الثبوت للنظر هو الانتزاع الحال بين المنتزع والمنتزع منه
 لا وجود المنتزع المتحقق ولكن كما تحقق فتتحقق انتزاعيته
 خارجة من علم بمجمله به بدیهی ^و وكذلك نسبة وانباء
 مثل مثلا ان الملك مفهوم انتزاعي من جهتين من ماله وملك
 فالي وان لا يتحقق خارجا من علم نظري فاذا تحققت انتزاعيته
 خارجة من علم فهو في الحال بدیهی ^{فان} مثال للنسبة والانتزاع
 والانباء كلها في الجهتين ومثلا ان فعلا لان ما مفهوم انتزاعي
 من جهة من صفاته وذات

فزحمة این است ^{بشيء} تعريف وجود نظري كذات اوست - بل انك دري تعريف نظري كه گفته شد این
 نگفت كه چون وجوديكه او بائناؤه خود خارج از علم تحقق شد پس بوصف خود واقع آمد پس او في الحال
 بدیهی است - لیکن گفت آنچه گفت كه درو نكتة است یعنی آنچه كه او بائناؤه است و در علم از روی حكم
 عقلي تا آنكه انتزاعیتش خارج از علم متحقق شود نظري است و چون خارج از علم متحقق شد پس
 بوصف خود واقع آمد پس او في الحال اسے در این حال بدیهی است از آنكه منشاء ثبوت
 بر مبنای نظر هو انتزاع است كه در میان منتزع و منتزع منه حال است یعنی فرو و آید -
 نه وجود منتزع متحقق - لیکن چون متحقق و ثابت شد پس ثبوت و تحقق انتزاعیتش خارج
 از علم متحقق خروج از علم او بدیهی گرداند - و همچنین است نسبت و انباء - مثلا آنكه ملك مفهوم
 انتزاعي است از جهتين كه از مالک و مملوك است پس تا آنكه او خارج از علم متحقق نیاید نظري است
 و چون انتزاعیتش خارج از علم متحقق شد پس او در این حال بدیهی است - و این مثال نسبت
 و انتزاع و انباء همه كه در جهتين باشند - و مثلا آنكه فعل لازم كم مفهوم انتزاعي از جهت است كه از صفت و ذات

[illegible][illegible]

هو ان السجّيع النظري والبداهة شئ واحد اي ما هو بلا تنازع
في علمه تجوابه انما اذا كان النظري قبل البداهة فما استجيبها
هو على الاصل العلميات بدئية في حدها

اصل - ان تغيير الخاج والذهني بوصفهما مع لحاظ العلم
بوجودهما اصل - ان تغيير البدئي والنظري
بوصفهما لحاظ وجودهما فقط وكلا الجهولين

اصل - ان التجدد لا يوجد بوجود الذي وجود
الا بوجود الذي يتجدد مجازاً ^{نفس} متميزاً من تجدد
الذي مصدر لفعله اي تجدداً ومجازاً ^{نفس} متميزاً
بالتجدد مجازي لا حقيقيتاً ^{نفس} متميزاً من تجدد الذي

اصل

ترجمه اینجا این توهم پیدا اند که نظری و بدیه است هر دو جمع آمده شی واحد برآمد یعنی نظری و بدیه
شی واحد است که جمع آوردن آن نیست یعنی آنچه که اجاباً متراع است و علم هرگاه که در علم نظری نماید و چون
خارج از علم شد بر کسی گفتند پیش و احداً باعتبار محل نامش بود گفتند و در خارج همان اند که در علم بود پس
جوابش همین است که چون نظری پیش از بدیه است ثابت شد فما استجیبها لهما یعنی نظری و بدیه است هر دو
مضمون این جمله آنچه که او با متراع است جمع نیارود از آنکه نظری پیش از بدیه است و این پیشی پس
در میان هر دو قاری است - و این قاعده مسلم بر بنای اصل است که علمیات در حد خود همه بدیهی هستند

اصل - هر آینه تغییر خارج و ذهنی بوصف خود با لحاظ علم است بوجود هر دو یعنی
تغییر خارج و ذهنی بوصف این هر دو است مع لحاظ علم بوجود هر دو

اصل - هر آینه تغییر بدیهی و نظری بوصف خود با لحاظ وجود هر دو است فقط
اگر چه هر دو مجهول نیند یعنی تغییر بدیهی و نظری بوصف همین هر دو است فقط با لحاظ وجود
هر دو اگر چه مجهول هر دو نیستند و لحاظ علم درین هر دو در کار نیست

اصل - آینه تجدد یافته نشود بوجودی که یافته شد بگر بوجودی که متجدد میشود از رو سجد و مجازاً
وجودی که یافته شد بسبب اتحاد مجازی - نه بوجودی که از راه خبر حقیقی خبر میشوند و نه با راه خبر حقیقی

اصل ذکر کیفیت تغییر الخاج و البدئي

اصل ذکر کیفیت تغییر البدئي و النظري

اصل ذکر کیفیت التجدد

اصل کیفیت تغییر خارجی و بدئی که توصیفشان شد در این لحاظ علم است بوجود هر دو

اصل کیفیت تغییر بدیهی و نظری که هم بوصف است و در این لحاظ وجود است فقط

اصل کیفیت تجدد و غیره بطابق دیگر

ای وجود الزمان حال صرح بقاء تشخص حاصل نہ اندک علی
 الماہیۃ منہا ولا ہو عین نفسہا بشخص التشخص هو لغین معین
 من غیر اعتبار عرض بآئی وجہ من زیادت علی الماہیۃ فلا
 یجدد معہا او عینیتہ بالماہیۃ فیجدد معہا ہر التجدد
 بمثل فانی حق لا یعود فانی عن محل و آن لم یست
 ای ان لم یکن التجدد بمثل فانی و هو یستلزم عداً سابقاً
 حقاً و کان عود الفانی عن المحل ہر بقاء غیر محتاج فی
 مستقر بشخص المحرور متعلق ثابت خبر المبتدئ فجزاء
 الشرط ہر فنی جہۃ الموجود شرک افعال و فی جہۃ
 الموجد تعطل و ہذا باطل

ترجمہ وجود زمان حال ازینجا است۔ و آنجاالت مع بقا تشخص حاصل کہ ازماہیت
 است و اندرماہیت است۔ و دہ این تشخص عین نفس ماہیت است یعنی حادث را در میان عین و نفس
 و لاحق کہ بریں ہر و بجا دہ آگہی حاصل آید حالتی است فرارکنندہ کہ گاہی اورا قرار نیست و ہمیں حالت وجود
 زمان حال است باوجود آنجاالت تشخص او باقی ماند و این تشخص عین نفس ماہیت نیست بلکہ زاید برماہیت
 است حالانکہ ازماہیت حاصل است۔ و این تشخص کہ اولتین معین است کہ معین از غیر اعتبار عرض یک
 وجہی آمدہ یعنی تشخص تعین معین است حالانکہ آن معین از غیر اعتبار عرض ہیج وجہی معین آمدہ
 است ای در لغتین خود آن معین ہیج وجہی اعتبار عرض ندارد۔ این تشخص یا از زیادت است برماہیت
 پس با ماہیت متجدد نشود یا از عینیت است با ماہیت پس با ماہیت متجدد یابد۔ پس متجدد کہ بمثل فانی است
 حق است نہ یعود فانی از محل یعنی متجدد بہ متجدد کہ کچھ شئی فانی یا شر حق است نہ ایک متجدد یعود فانی یا شر
 بعد فاشان شرفانی خود کرد و متجدد یعود فانی شد این لغو است ہرگز راست نیاید و حق نباشد۔ و اگر بریں
 متجدد بمثل فانی نیست حق نباشد حالانکہ او عدم سابق را مستلزم است بولوش خواہ بلکہ عود فانی باشد از محل یعنی
 ہر کہ از محل فنا شدہ عود کرد پس فانی از محل عود کرد و در خصوص بقاء غیر محتاج ماہیت درستقر باشد یعنی در قرار گاہا
 ثابت آید کہ محتاج کسی نباشد۔ پس در جہت موجود یعنی مخلوق شرک افعال پدید آید و در جہت ہر وجود یعنی فانی
 کہ آورندہ مخلوق است تعطل و نماید یعنی بیکار ماندن و این بقاے غیر محتاج درستقر باطل است

تعریف تشخص من فانی و

بقاے او و اقسام او

و حقیقت متجدد بمثل فانی

و نفی یعود و بقای غیر

محتاج مع دلائل بسیطہ

در سوره بقره آیه ۱۷۷ که میفرماید: وَاِذَا قُلْتُ لِلْعِبَادِ صَدَقُوا بِعَهْدِي

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

محمد سیف

(V7)

۱۰۵

لان التجدد واقع في نفس المتجدد لا من حيث انتقال من المكان والزمان والقيام والبقاء فيها ولزم البقاء غير محتاج لعدم التجدد في نفسها ^و التجدد باطل ^ش ان تقرر عن انتقال المكان والزمان والقيام فيهما فالجديد الذي انما لا يقع الا في نفس المتجدد باطل ^و ليس المحل للحل ^ش ولو من ماقامت به او ماقامت فيه لان المحل متجدد وليس له محل اخر لقيام ما فني ^و ان العلم بالمعلوم في حده ان انتقال منه فعاد اليه فكيف في علم المعلوم الذي لا ينفك عنه ^و لو لا الجهل في حده من الانتقال الى العود ^ش ان معطوف على ان مجرور اللام علة نفي عود فاني ومن الابتداء الانتقال والى لغاية العود ^و فالدهر موجود واقعا في زمان حال واقعا ^ش لان التجدد لا يقع الا في وجود واقعا في زمان حال

ترجمه از آنکه تجدد واقع است بر نفس متجدد نه از حيث انتقال از مكان و زمان و نه از حيث قيام در هر دو است. و بقای غیر محتاج بسبب عدم تجدد و نفس باهیت لازم آید. و تجدد باطل شود یا اینکه انتقال مكان و زمان و قيام در هر دو فرض کرده شود پس تجددی که او جز این نیست که واقع نشود مگر بر نفس متجدد باطل است. و بر آنکه محل نیست اگر چه از ماقامت به یا از ماقامت فيه باشند از آنکه هر آینه محل متجدد است و برای او محل دیگر نیست بسبب قيام ما فنی یعنی محل تجدد را محلی دیگر نیست از آنکه قيام بجزی است که فانی شد در تجدد خود. این اول و دلیل از مصنف بر آن نفي عود فانی از محل. و بر آن نفي بقا در محل از محل که سابق در شرح عبارت عربی بدو اشارت فته از الفاظ تحلیل نفي عود فانی الخ و در ترجمه بهندسه اینجا او را با تمام رسانید.

و دلیل دوم بطور عطف از اینجا در بیان آورد چنانچه گفت. و از اینکه هر آینه علم به معلوم در هر دو است اگر از او منتقل شده باز سوئی او عود کرد پس چگونه این انتقال و عود است در علم معلومی که از معلوم انفاک نمی پذیرد یعنی جدائی نمی یابد اگر چه در حدی که از انتقال تا عود است جهل نیست پس این دهر است که موجود واقع است در زمان حال که واقع است او از آنکه تجدد واقع نمی شود مگر در موجود واقع در زمان حال.

بنا بر آنکه محل را محلی نیست

دلیل دوم نفي عود فانی و بقا غیر محتاج به وجود و باطل بر آنکه دهریه

کتابخانه

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا اور وہی ہے جس نے ان کو مرانا بھیج دیا۔

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَأَعْلَمَ أَنَّ النِّسْخَ يَتَنَاوَلُ بِخَيْرِ مِمَّا أَوْ مِثْلَهَا لَا شَيْءَ أَحْكَمُ مِنَّا وَلَا يَتَنَاوَلُ هَرَجًا وَلَا يَصْدُقُ بِمِثْلِهَا فَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْقَدِيرَ هُنَا يَدْفَعُ لِبَسِّ عَجْرِ فِي خَلْقِ عَجْرِ بِالْعَوْدِ شَيْءٌ يَتَخَلَّقُ بِلِبْسٍ هَكَذَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ هُمْ يَرْجِعُ إِلَى مَشْهُمَاتٍ مَوْجُودَةٍ بَعْدَ فَا فِي وَفِي لِبْسٍ أَيْ التَّبَاسُ بِالْعَانِي بِتَجْدِيدِ مِثْلِهِ ذُنَاوَعْرَضًا أَوْ فِي لِبَاسٍ آخَرَ قَبْلُ لَتَرْفِي أَوْ هُمْ إِلَى الْكَفَارِ وَفِي لِبْسٍ أَيْ فِي شَيْءٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ أَيْ خَلْقٍ يَوْمَ الْبَعْثِ قَبْلُ لَا ضَرْبَ عَلَى قَوْلِ الرَّسُولِ

ترجمہ: مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (در سورہ بقرہ رکع ۱۳) یعنی چوں کہ آیتوں سے منسوخ و موقوف کنیم یا اور فراموش گردانیم بہتر از او یا مثل او یا آریسم یا برسانیم یا بازمانشی کہ ہر آئینہ خدا کو برتر برہمہ چیز قادر بر بزرگ است۔ پس بداند کہ ہر آئینہ منسوخ فرماید و شامل شود بخیر مِمَّا أَوْ مِثْلَهَا یعنی بہتر از او یا مثل او۔ نہ تجدد کہ فراموش کرد و شامل نہیں شود مگر صادق شود فقط بمثلہا یا یعنی تجدد بمثل است و بس۔ و لفظ بخیر مِمَّا و لفظ قَدِيرٌ اینجا لبس عجر در خلق مجد و عجر را دفع و دور میکند یعنی التباس و شک عجر در خلق مجد یعنی نو آمدہ کہ از عود و پیدای شد از بس ہر دو الفاظ دفع میشود چنانچہ فرمود خداوند سبحانہ (در سورہ ق رکع ۱) أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ یعنی آیا پس مانده شدیم با فراموشی اول۔ انجین نیست۔ بلکہ ایشان از فراموشی نو در لبس یعنی شک افتادند۔ اینجا ضمیر ہم سوئی شخصاً از دیگر دو کہ بعد فانی موجود آمدہ۔ و مراد از فی لبس التباس است بقافی بسبب تجدد بمثل او کہ از خود ذات و عرض است۔ یا مراد بہ فی لبس فی لباس آخر است یعنی در لباس دیگر است و لفظ بَلْ برائے ترفی است۔ حاصل اینکه مانده شدیم از خلق اول بلکہ این شخصاً موجودہ کہ بعد فانی از خلق جدید ماند در لباس دیگر اند۔ یا این شخصات موجودہ بعد فانی اول بسبب تجدد مثل خود در التباس و شک اند بقافی کہ آیا فانی شدہ اند یا نہ۔ یا ضمیر ہم راجع کفار است۔ و بہ فی لبس مراد فی شکی است یعنی خلق جدید است یعنی خلق یوم البعث۔ و بَلْ برائے ترفی است یعنی روگردانیدن از قول کفار۔ حاصل اینکه مانده شدیم از خلق اول بلکہ کفار در شک و شبہ مانده اند از

تفسیر: مَا نَسَخَ
مِنْ آيَةٍ الْخ

تفسیر: أَفَعَيْنَا
بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ الْخ

ش لا نهما ان تغايرتا حقیقتاً فالافتاد بينهما مجازاً فكيف المتغاير
 في حدهما يتحدان حقیقتاً یا رب الا مجازاً بوصف جامع صر و
 حقیقة واحدة لا تقتضي التغاير والافتاد في حدها فكيف هي دائرة
 فيما به الامتياز وهو التغاير وفي ما به الافتاد وهو في شیین
 یا رب واما اشتراك العارضین فالعارضان اما بقیام حقیقی
 واما بقیام مجازی علی حقیقة او حقیقتین فيما منع اشتراك
 الحقیقتین من منع الافتاد ومن دونه ان یکن العارضان في
 ماهیة قديمة فلزم حدوهما بتغایرهما عن حدیها فرضاً
 باطلاً ^{بما لا یغیر} لان الاشتراك یغیرهما عن حدیها الذي یمتاز
 به وهما لا یغیران ^{بما لا یغیر} وان یكونا في ماهیة حادثة
 فانقضاء لا یصلهما حتی یستحیلا وما ترى مستحیلاً
 ش كما فی قوله تعالى

ترجمه

اذا كبر دو اگر متغایر بحقیقت اند پس اتحاد در میان هر دو بطور مجاز است - پس می پروردگار من
 دو متغایر در حد خود با از دو حقیقت چگونه متغیر شوند مگر بطور مجاز بوصف جامع متغایر - و حقیقت واحد
 تغایر و اتحاد هر دو در حد خود نمیخواهد پس ای سر پس او در چیزی که امتیاز بدو است و او تغایر است و
 در آنچه که اتحاد بدو است و این در دو چیز باشد چگونه دگر شود یعنی این حقیقت واحد در تغایر و اتحاد با دو
 چنین امتیاز و بعد شیین موجودین چگونه دگر باشد - ولیکن اشتراك عارضین پس این هر دو عارضان
 یا بقیام حقیقی و یا بقیام مجازی بر حقیقت یا حقیقتین عارض شده اند - پس با آنچه اشتراك حقیقتین مجموع
 است اشتراك عارضین ممکن آمده مگر مجازاً - و از سوا او اگر این هر دو عارض در ماهیت قدیمه باشند پس
 به تغایر هر دو از حد خود با بطور فرض باطل حدوث ماهیت قدیمه لازم شود از آنکه اشتراك تغیر میابد هر دو
 عارض را از حد آن هر دو که بدو هر دو ممتاز اند حال آنکه این هر دو عارض متغیر نمی شوند - و اگر این هر دو
 عارض در ماهیت حادثه باشند پس فنا میباشند یعنی هر دو را تا آنکه استحال یا بند یعنی هر دو از حال بگردند
 آنچه لومی بینی مستحیل یعنی گردیده از حال او شخص اند بر ماهیت است - چنانچه در قول و تعالی است (در سوره
 مومن رکوع ۱)

وَعَلَى الْقَائِلِ أَنْ يَأْتِيَ عَلَيْهِمَا بَدَلِيلٌ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي عَنْ الْحَقِّ
شَيْئًا. **اصْل** - أَنَّ الْبَرَزَخَ فِي الْمَتَغَايِرِينَ تَغَايِرُهُمَا فَهُوَ
وصف مانع في نفسها ^{مجال وجودها ومجال دورتها} ^{الـ} الثالث بينهما مستجمع بوصفها
وَالدَّلِيلُ عَلَيْهِ لَفْظًا وَجُودُ الْمَتَغَايِرِينَ وَمَعْنَى مَفْهُومُهُ وَهَذَا بَرَزَخٌ
حَقِيقِيٌّ وَلَا يَخْتِاجُ إِلَى غَيْرِهِمَا لِلْفَرْقِ وَالْمَعْرِفَةِ وَإِنْ يَكُنْ ثَالِثًا بَيْنَهُمَا
مُسْتَجْمَعًا بِوَصْفِهِمَا كَقَوْلِهِمْ فَقَوْلُهُمْ لَا مُسْتَجْمِعَ الْمَتَغَايِرِينَ فِي وَجْهِ
التَّغَايُرِ وَهُوَ مَانِعٌ فَلَا يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ عَيْنَ الْآخِرِ شَيْءٌ مِنَ التَّغَايِرِ الْآخِرِ
هَمْ فَلَمَّا كَانَ التَّغَايِرُ بِهَا هَيْئَةً عَيْنِيًّا فَلَا يُمْكِنُ عَيْنِيَّتُهَا بِوَصْفِ التَّغَايِرِ
الْآخِرِ أَنْتَهَى وَإِنْ يَكُنْ ثَالِثًا بَيْنَهُمَا مُسْتَجْمَعًا بِوَصْفِهِمَا عَلَى وَجْهِ مُجْهُولٍ
بِقِيَامِهِمَا الْحَقِيقِيِّ بِهِ أَوْ الْمَجَازِيِّ فَالْوُجُودُ مُسْتَجْمِعُ الْمَتَغَايِرِينَ فِي نَفْسِهِ
وَمَتَغَايِرُ الْمَتَغَايِرِينَ غَيْرِيَّةٌ فَلَمْ يَبْرَزْ بَيْنَهُمَا مُسْتَجْمِعٌ لَتَغَايِرِهِمَا
فَكَانَ التَّنْسِلُ وَالِدَوْمُ.

ترجمه و برگزیده است اینکه بر فنانی محل و استحاله هر دو دلیل آرد - وَاللَّطْفُ كَالِغَنِيِّ مِنَ الْخَفِّ شَيْبًا
(در مورد بچم که ۲۶) یعنی دهر آینه نطن از حق و راستی بیچ ب نیاز نمیکند که در سندی او را انگل کام نام او و حیجاب
میں کچھ اصل - برائتہ برنج و متغایرین تغایر بر دو متغایرین است و آل تغایر حسی است - مانع که نفس آن بر دو ویرست ثالث
است در میان هر دو که وصف آن هر دو را مستخرج یعنی گرد آرنده باشد - و دلیل بر داز روی لفظ وجود بر دو متغایر
است داز روی معنی معنوم او - و این بر نرخی حقیقی است و این برای فرق و معرفت سوئی غیر آل هر دو متغایر
نباشد - و اگر این بر نرخی در میان هر دو ثالث باشد همچو قول شال مستخرج بوصف هر دو - پس قول شال اینکه
دو وجه تغایر این ثالث بر دو متغایر را مستخرج نیست که تغایر مانع است پس ممکن نیست که تغایر عین تغایر
دیگر باشد - و هر گاه که تغایر با همیت عین با همیت باشد پس عینیت او بوصف تغایر دیگر ممکن نباشد یعنی
وصفیکه همان تغایر است چون عین با همیت یکی باشد پس ممکن نباشد که عینیت با همیت وصف تغایر دیگر باشد
او چون تغایر عین با همیت با پس نمیتواند که عینیت با همیت که تغایر است و وصف تغایر دیگر گرد و نهی - و اگر
این بر نرخی در میان هر دو متغایر ثالث است مستخرج بوصف هر دو بر وجه مجهول بقیام حقیقی هر دو ثالث یا بقیام
محازی - پس این ثالث وجودی است که مستخرج تغایرین است و نفس خود و هم متغایر متغایرین است که هر دو

اسل ذکر کیفیت
البرزخ

و در کوفتۀ هرنج حقیقی که نقاش کار فرین بر پشت سر مویع نشان میدهد - و بر سر نخ نمازی و ستونی که وجود بسیار
منظره را منتظر رخ از انتقابرین میجوید اگر افرین و دهقان است و علم و صنعتی مثال افرین را این بر سر نخ مثال است

مختار میرزا با سید علی شمس الدین و جمیع ائمه - پس از مرگ میرزا

و هو علم مستجمع مثال الطرفين فالمثالان لا يتحدان فيما يتأثران
 به لا إجماعاً أو بش المثال هو الواحد لا يوافق لمصدر اثنين
 متقدمين لعلم لا لمصدر اثنان متقدمين ومتأخرين لصنع بتواتر
 مجازي بجامعية لا حقيقي بمانعية ولا يساويان في حد هبها
 ان كانا ماهية واحدة فلزم الدوران الماهية بش الالف
 واللام للعهد الذهني صرحت ماخذ وجود الشبه فالشبه
 بش الالف واللام للعهد الذهني صرحت ماخذ وجودها
 ومثال الذي لصنع ليحتاج الى مثال الذي لعلم وفي المثال
 برزخ حقيقي كما ذكر ولطافة المقاصد في البحث لا يدرك الا
 اللطيف اصل ان المنع ليس بخصوصيته على تعميم مسلم
 في وجه الاشتراك لان الممنوع منه فكيف بش اي فكيف
 المنع على المسلم الا في وجه غير مشترك


اصل ذكر كيفية المنع

ترجمه و او علم است متجمع مثال طرفین پس این هر دو مثال در اینجا که بدو شناخته شوند
 هر دو متحد نشوند مگر مجازاً و این مثال واحد موافق نمیشود برائے هر دو مصداق که برای علم هر دو متقدم
 اند مگر موافق برائے مصداق متقدم و متأخر که برای صنع است بتواتر مجازی که بجامعیت است
 بتواتر حقیقی که بمانعیت هست و هر دو مصداق متقدم و متأخر در حد خود مساوی نباشند
 و اگر هر دو مصداق مذکوره ماهیت واحد باشند پس دور لازم آید باینطور که این ماهیت
 معهود ذهنی ماخذ وجودش شبه باشد و این شبه که برای معهود ذهنی است ماخذ وجود
 او باشد و ماخذ مثالی که برائے صنع است برآینه محتاج سوئے مثالی شود که برای علم است
 و درین هر دو مثال برزخ حقیقی است چنانچه مذکور آمد و لطافت مقاصد که درین بحث
 است ادراک کند مگر لطیف

اصل کیفیت برزخ تعمیم مسلم از خصوصیتش
 در وجه اشتراک بنایند

اصل برآینه منع نیست بخصوصیتش بر تعمیم مسلم در وجه اشتراک که تعمیم مسلم است برین مسلم
 از خصوصیتش منع نیاید از آنکه ممنوع از و است که مسلم است یعنی مسلم است که منع از و
 ممنوع است مگر در وجه مشترک یعنی در وجهیکه اشتراک نباشد

٨٤
 لا يستثنى من
 الزمان غير الوصف
 قائمه حقيقة او خارجا مستثنى منه ومستثنى والخطا
 خارجا هو مفعوله فالوصف وجه الاستثناء وال
 خصوص في وصفه قائمه حقيقة
 في الوصف في
 في الذات هـ اصل ان الاستثناء
 الذي في مفعوله خارج منه ولا يقتضي عموم ولا خصوص
 مفعوله وجه الخصيصة واجبة والخصيصة في الاستثناء
 لم وانما تختص في اشتراك العموم اطلاقا ومعارضة خصوص من
 مستثنا من العموم لان الوجه المنوي لا يشترط في العموم
 وانما يختص في اشتراكه لا يشترط في عموم ان لا يشترط
 اصل ان الخصيصة بقاها يقتضي حقيقة لا يقتضي



۱۵۱

والمستثنى شامل للوجه الاستثنائي فثبت وجود
 الاستثناء بالضم للمعنى المذكور وتفسير المستثنى
 منه والمستثنى بالفتح خلاف ضروريات وأن لفظة الاستثناء
 باهمل معناه فلا استثناء يفيد الحصر وتحقيق لما فيه من اثبات لا من نفي
 اذ ليس الحصر والتحقيق الا في وجود
 مثلاً جاء في نريدن العالم
 الا عمرون الباهل
 وعكسه

ترجمه: مستثنیٰ ہر دو را تعلق دارند لیکن نہ بنا بر وجه استثنائی یعنی لفظی شامل بہر دو بہر وجه استثنائی
 نہ باشد۔ پس جمیع استثنائے در فاعل و مفعول و در وصف و صفت شامل باشد کہ قیام و وصف لفظی فی
 باشد و با مفعول بطریق مجاز لفظی و غیر استثناء و وصف استثنائی استثنائی منہ ہر دو از فاعل و مفعول۔ و در واقع
 در جمیع باشد برائے ہر دو شامل بہر دو باشد بہر وجه استثنائی۔ پس لفظ استثنائی را برائے معنی مذکور لفظ
 ضروری و غیر استثنائی منہ و مستثنیٰ بخلاف ضروری است یعنی ہر دو جملہ استثنائے متغایر کہ اگر باشند کہ
 در ان متغایرت و جمیع استثنائے را بر معنی ضد از اول ضروری باشد مستثنیٰ منہ و مستثنیٰ را درین متغایرت معنی خلاف
 باہر کہ ضروری است۔ و اگر چنین نباشد کہ گفته شد در وجہ متغایرت بالضد و بالخیلاف ضروری پس استثناء
 باطل شود و بعین جمیع گردد۔ و این استثناء برائے آنچہ کہ در و از اثبات است حصر و تحقیق را قائمہ دہندہ کہ
 نفی است زیرا کہ حصر و تحقیق نیست مگر در موجود۔ پس استثناء در جملہ مثبتہ ہر کند و اورا تحقق گردانند
 منفی را از آنکہ ہمہ تحقیق در ثابت موجود آید نہ در نفی کہ او غیر موجود است۔ مثلاً جاء فی منہ بابل
 العالم الا عمرون الباهل یعنی نريدن کہ عالم است نردم آمد مگر عمر و کہ باہل است نیاورد۔ و عکس از چوں و کما
 جاء فی عمر و الباهل الا نريدن العالم یعنی عمر و کہ باہل است نردم نیاورد مگر نريدن کہ عالم است بیاورد
 استثناء و استثنائے را در صورت الفدا و نسبت استثنائی منہ و مستثنیٰ متضادند کہ مثالش کہ نیست۔ و در انفصال
 و انقطاع و یقین مذکور است منفی و تنفیض چوں و انفصال مثلاً جاء فی القوم الا نريدن القوم یعنی قوم نريدن
 الا نريدن کہ در نسبت قوم و کار انفصال است کہ از جمیع نیند و باہم فضل دارند۔ و در انقطاع چوں لا یملکون
 الشفاعۃ الا من اتخذه عندنا ذلیلاً یعنی با اختیار ندارند خواستن کس را مگر با اختیار دارد و کسی کہ
 استوار گرفت از رحمت کند ذل عالمیان بیان۔ کہ تفصیلش در تفسیر این آیت است۔ اما چوں از بنی یثرب کہ

[illegible]

۴۵ اصل کجیبه است در کتب و صحیفه و اساطیر و در فایده او
بآل و غیره و معانی اشالی و در اصل و غیره ۴

اصل ذکر کیفیت الاستماع

١٧٩

(40)

1992

فقله ان يتغاير المستدرك منه من المستدرك فيذكر وجوده
 الاستدراك والمستدرك والمستدرك منه وجوباً بعدد دلالة
 عليهم بتغايرهم بشئ مثلاً جاء في زيد لكن عمر اذهب الى
 خالد هو اوله يتغاير بشئ المستدرك منه هو فقد يحذف
 جوازاً فصاحته بوجود الدلالة عليه بتوحد شئ ما
 جاء في زيد لكن ذهب الى عمر ولكنه ذهب الى عمر وقد
 يحذف وجه الاستدراك العام بشئ الذي ما يستقيم
 المعنى به هو في الجملة المستدرك وجوباً فصاحته وبلاغة
 لتوسعه بشئ مثلاً ما زيد الا عالم هو وان كان تغاير وجهه
 الاستدراك بالضد للمعنى المذكور فقله ان لم يتغاير المستدرك
 منه من المستدرك

توضيحاً ليس ادراك المستدرك منه المستدرك متغايراً بشئ ويرى ضرورة واجب استكشافه
 استدراك والمستدرك منه هرشه المذكور انما بسبب تغايرت مثال دالات برين همه مانده
 چون زير نردم آمد لکن عمر و سوئی خالد رفت - یا مستدرك منه متغایر نباشد و در بی صورت جائز است که در
 روی فصاحت گاهی آن حذف کرده شود که بوجه بیگانگی و توحدش دالات بر و موجود است چون
 زید نردم نیامد لکن سوئی عمر و رفت - اینجا ویر که مستدرك منه است در جمله ثانی بوجه اتحاد محذوف
 شد - و بهم جایز است که ضمیر بجایش آورده مذکور گردد چون زید نردم نیامد لکن او سوئی
 عمر و رفت - و حضرت مصنف هر دو امثال مذکور را در عبارت شرح کتاب یکجا جمع آورده
 همچنین فرمود مثلاً ما جاء في زيد لكن ذهب الى عمر و ولكنه ذهب الى عمر یعنی زید نردم نیامد
 ولیکن سوئی عمر و رفت ولیکن او رفت الى - و گاهی وجه استدراك که عام باشد چنانکه معنی بدو است
 آیند و قیام پذیرند در جمله مستدرك که از روی فصاحت و بلاغت واجب است که برای توضیح وجه استدراك
 حذف گردد چون زید نیست مگر عالم اینجا وجه استدراك در جمله اولی مستدرك - و در جمله ثانی مستدرك منه
 هر دو محذوف است یعنی مستدرك منه بوجه توحد - و وجه استدراك بسبب عموم معنی مستقیمه یا و که اصلش چنین است
 یا زید عالم یعنی زید جاهل نیست لیکن زید عالم است - و اینجا در وجه استدراك تغایر بالجملة است
 و مستدرك منه متوحد و اگر تغایر وجه استدراك بر مقتضی مذکور باشد یعنی وجه استدراك زید و جمله

توضیح اینست که مستدرك منه مستدرك متغایر نباشد و در بی صورت جائز است که در روی فصاحت گاهی آن حذف کرده شود که بوجه بیگانگی و توحدش دالات بر و موجود است چون زید نردم نیامد لکن سوئی عمر و رفت - و بهم جایز است که ضمیر بجایش آورده مذکور گردد چون زید نردم نیامد لکن او سوئی عمر و رفت - و حضرت مصنف هر دو امثال مذکور را در عبارت شرح کتاب یکجا جمع آورده همچنین فرمود مثلاً ما جاء في زيد لكن ذهب الى عمر و ولكنه ذهب الى عمر یعنی زید نردم نیامد ولیکن سوئی عمر و رفت ولیکن او رفت الى - و گاهی وجه استدراك که عام باشد چنانکه معنی بدو است آیند و قیام پذیرند در جمله مستدرك که از روی فصاحت و بلاغت واجب است که برای توضیح وجه استدراك حذف گردد چون زید نیست مگر عالم اینجا وجه استدراك در جمله اولی مستدرك - و در جمله ثانی مستدرك منه هر دو محذوف است یعنی مستدرك منه بوجه توحد - و وجه استدراك بسبب عموم معنی مستقیمه یا و که اصلش چنین است یا زید عالم یعنی زید جاهل نیست لیکن زید عالم است - و اینجا در وجه استدراك تغایر بالجملة است و مستدرك منه متوحد و اگر تغایر وجه استدراك بر مقتضی مذکور باشد یعنی وجه استدراك زید و جمله

[illegible][illegible]

وان له يتغايرو وجهه الاستدراك للمعنى المذكور من جهة
الا استينافا لمقصدا اخرا الذي يذكروا له يذكرون شرا وجهه
الاستدراك هو وجود الدلالة عليه بعدم التغاير
فصاحته جوارها منش مثلاً لو شئت لضررتكم لكن
لا كما امكرو لو شئت لضررتكم لانه اذ فيكم زيدا
ما ضررتكم لا كما امكروا ان فيكم زيدا

اصل - ان في المفضل والمفضل عليه تغايراً
حقيقياً واتحاداً حجازياً منش كما نريد اعلم من عمرو
هو قد يحدث المفضل عليه للتوسيع
منش كما الله اكبر هو والا فطلاء

توجيهه واگرچه استدراك برای معنی مذکور متغایر نیست پس مهمل است مگر بطریق جمله استینافاً
یعنی جمله نو برای مضمون دیگر ذکر کرده شود و وجه استدراك در صورت جائز است که براس
فصاحت نیاید که سبب متغایر نبودن و از منزه شدن دلالت بر وجود دست چو اگر خواستی
بر اینکه زدی شمارا لکن برای اکرام شما - و اگر خواستی البته زدی لکن برای آنکه زید در میان شما هست
یعنی من شمارا نزد و برای اکرام شما - و برای اینکه زید در میان شما هست - این آخر جمله مایه ستانف
اند که در هر دو مثال مذکور به جهت وجه استدراك بنا بر نحو حدش بالا جمال آمده بودند با وجود تغایر
وجه استدراك هر دو جمله مستند به بنا بر استیناف بمقصد آخر رفع ایهالش بخوده راست آوردن
در نه ایهال ظاهره - اصل - هر آینه در مفضل و مفضل علیه یعنی فضیلت داده شده
و آنکه بر و فضیلت داده شود - تغایر حقیقی و اتحاد مجازی است چنانچه ما دیدیم احکام من عمرو یعنی
دیدیم انعم و دانا تر است - پس زید و عمر که اول مفضل و دوم مفضل علیه است تغایر حقیقی و در
ظاهر است و در جنسیت با یکدیگر اتحاد مجازی است - و گاهی مفضل علیه بنا بر توسع حذف کرده شود
چنانچه الله اکبر یعنی خدا از همه بزرگتر است - اینجا مفضل علیه محذوف شده توسع آورد - و در نه در
عدم تفسیر توسع ایهال هر دو آید یعنی مفضل و مفضل علیه چرا که مفهوم تفصیل که متوقف است بر تقابل
است از حذف یکی تقابل نماند و توقف مفهوم تفصیل بر و پس از مفضل باشد نه مفضل علیه -
و این درست نه آید مگر در گرفتن توسع در صورت حذف مفضل علیه *

اصل ذکر کیفیت المفضل و المفضل علیه

اصل کیفیت مفضل و مفضل علیه و اتحاد
با یکدیگر و افاد در صورت مفضل علیه *

سید محمد علی میرزا

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مجلس

۱۰۰
 ۱۰۰

۱۱۴
مضل ذکر کتبیتہ الکبریٰ و انشا کیدہ

اصل بر آن الذات لا تحت بنفسها لمفهوميتها بالوحدان
 علما بالضرورة الابعوار عنها فلا تتبع الابعوار عنها وهكذا
 العوارض لا تتبع بنفسها الا بما قامت به لا انها لا تقوم الابعوار
 والعرض على العرض ممنوع وان اقرها هيته فالعرض مفقود وان
 وجد فاما نقول - اصل ان التعميم لا يقع في الذات نفسها الا
 في اختصاصها بوجه جائز نش هي ليست بضرورية فيجب
 سلبها مر او واجبة نش هي كانت ضرورية فلا يجوز سلبها هم
 اصل ان التبیین يقع من العوارض لا من الذات فمن
 عوارض جائز نش هي ليست بضرورية فيجب سلبها هم لرفع
 الابعام في وجه مخصوص ومن واجبة نش هي كانت ضرورية
 فلا يجوز سلبها من لرفع الجمل عن وجه مخصوص

در بحث
 سبب

اصل که کیفیت
 التعميم

اصل که
 کیفیت التبیین

اصل که
 کیفیت که از
 بنفس خود بحث نماید
 مگر بعوارض هم دلایل

ترجمه - اصل - بر آنه ذات بنفس خود بحث نمیکرد و شود از آنکه مفهومیت یعنی ذات
 شدن و تمیز ذات بوجدان است بطور علم ضروری از آنکه وجدان بعلم است پس ضروری است
 که ذات را بعلم در یاد مگر ذات بحث کرده شود بعوارض خود - پس ذات تبع کرده نشود مگر بعوارض خود
 و چنین عوارض بنفس خود تابع و پیرو نمی شود مگر به صاقامت به یعنی پیروی که با وقایع اندازد که
 عوارض قیام نمی یابند مگر به هیئت - و هر آنکه عرض بر عرض ممنوع است - و اگر با هیئت اقرار کرده شود
 پس بر عرض مفقود و کم است - و اگر یافته شود پس انجیز است که مامیگوئیم یعنی ما هیئت ۴

اصل بر آنه تعمیم در ذات واقع نمی شود نفس ذات مگر در اختصاص اول و دوم
 جائزه یعنی تعمیم در ذات نفس ذات واقع نگردد مگر این تعمیم در ذات واقع گردد در خاص شدن
 او از وجه جائزه ۲ که نیستند ضروری پس سلبش جائز است یا از وجه واجبه آنکه ضروری
 هستند پس سلبش جائز نیست ۴

اصل که
 کیفیت تعمیم که در ذات نفس
 ذات واقع نگردد مگر این
 او بوجه جائزه یا واجبه
 سلب و عدم سلب ۴

اصل که
 کیفیت تبیین بیان کردن از عوارض واقع شود از ذات پس یا واقع شود از عوارض جائزه آنکه
 ضروری نیستند و سلبش جائز باشد این تبیین مذکور بر آنکه ابهام یعنی برداشتن شک و پیچیدگی است در وجه
 از واجبه بر آنکه ضروری هستند و سلبش جائز باشد این تبیین از عوارض واقع بر آنکه جمل است از وجه
 و وجه و تمایز در تعین من وجه
 واجبه است و وجه و وجه
 است با کسر

اصل بر آنه تبیین یعنی بیان کردن از عوارض واقع شود از ذات پس یا واقع شود از عوارض جائزه آنکه
 ضروری نیستند و سلبش جائز باشد این تبیین مذکور بر آنکه ابهام یعنی برداشتن شک و پیچیدگی است در وجه
 از واجبه بر آنکه ضروری هستند و سلبش جائز باشد این تبیین از عوارض واقع بر آنکه جمل است از وجه
 و وجه و تمایز در تعین من وجه
 واجبه است و وجه و وجه
 است با کسر

و انچه در این کتاب است از کتب دیگر است و انچه در کتب دیگر است از این کتاب است

و انچه در این کتاب است از کتب دیگر است و انچه در کتب دیگر است از این کتاب است

و انچه در این کتاب است از کتب دیگر است و انچه در کتب دیگر است از این کتاب است

و انچه در این کتاب است از کتب دیگر است و انچه در کتب دیگر است از این کتاب است

و انچه در این کتاب است از کتب دیگر است و انچه در کتب دیگر است از این کتاب است

و انچه در این کتاب است از کتب دیگر است و انچه در کتب دیگر است از این کتاب است

مکان مایہ مفہوم جزئیہ لہ موجود حکمیاً شی ای غیر
موجود متفرضاً بالوجود ہر غیر ضروری فی حدہ تبعاً بوجود
مایہ مفہوم کل ان لم یکن امکان جواز وجودہ مختلفاً
وہو افراد حکمیۃ وآن کان مایہ مفہوم جزئیہ موجوداً
حقیقاً ضروریاً فی حدہ وہو افراد حقیقیۃ فکان مایہ
مفہوم کل موجوداً حکمیاً شی ای غیر موجود متفرضاً
بالوجود ہر غیر ضروری فی حدہ تبعاً بوجود مفہوم جزئیہ
ان لم یکن امکان جواز وجودہ مختلفاً وہو واحد حکمی فان لم یکن
التبع لا متنازع الوجود حکمی فالوقوف شی الفاء لتقید معنی العطف
على التبع والتجزئ لشرط مقداری اذ لم یکن التبع بافتناع الوجود حکمی
بطل بعضہما فلم یکن التوقف بینہما المتوقف علی وجودہما بطل
مفہوم کل وجزئیہ لعدم وجود بعضہما لعدم التبع ولعدم وجوبہما لعدم التوقف

ترجمہ پس ایچہ کہ باو مفہوم جزئیہ است برای ایچہ کہ باو مفہوم کل است موجود حکمی غیر ضروری باشد
در حد خود بطور تبع بوجود ایچہ کہ مفہوم کل باو است از آنکہ موجود حکمی تبع باشد موجود حقیقی را۔ اگر امکان جواز
وجود موجود حکمی متبع نباشد و آن موجود حکمی افراد حکمیہ است یعنی افراد اند غیر موجودی کہ بوجود فرض
کرده شدہ اند و اگر ایچہ کہ باو مفہوم جزئیہ است موجود حقیقی ضروری در حد خود باشد حالانکہ او افراد حقیقیہ
از او مفہوم کل پس ایچہ کہ باو مفہوم کل است موجود حکمی باشد یعنی غیر موجودی کہ بوجود فرض کردہ
کہ غیر ضروری است در حد خود کہ حکمی است۔ بطور تبع بوجود ایچہ کہ مفہوم جزئیہ باو است
اگر امکان جواز وجود او متبع نباشد و آن موجود حکمی واحد حکمی است۔ پس اگر بنا بر التنازع وجود حکمی این
تبع کہ یکی را ب دیگر سے است نہ باشد بعضی ہر دو باطل گردند پس توقف کہ متوقف است ہر دو ہر دو
در میان ہر دو یکی را ب دیگر بنماید۔ و بدون توقف مفہوم کل و جزئیہ باطل گردد از آنکہ بسبب
عدم تبع۔ وجود بعض ہر دو مفہوم مفہوم عدم توقف وجود ہر دو مفہوم
شود۔ یعنی بسبب امتناع وجود حکمی متبع نہ اند و از ال ہر دو بعض باطل شود پس این توقف کہ در بیان
ہر دو است کہ یکی ب دیگر متوقف است نہ باشد و بسبب نبودن این توقف وجود ہر دو مفہوم کل و غیر

تذکرۃ الحق

۲۵
اصل ذکر کیفیت
مفہوم عین

اصل ان مفهوم جنس شئ ثابت ما فراد حقیقیه
شئ ای لها وجود واقع و متقابله موصوفه
بعینه منطبقه توصفا عارضیا بوصف بمعنی صلی
جعلی و اصلي منبی علیه بما یكون اتحاد مجازی
بینهما فلا یفرق شئ ای لا یتبث مفهوم جنس بفراد
واحد و لا اتحاد المجازی شرط متبث مفهوم جنس
فمغایرت مجازیة فی افراد مجازیة شئ ای مآلها وجود
واقع و لا تحقق افرادیة حقیقیة فبطل مفهوم جنس حقیقی
الاجزاء فاخراد الوصف المقیده باخراد موصوفه به توصفا
عارضیا موصوفه توصفا ذاتیا جنس ایضا

ترجمه | فصل بر آئینه مفهوم جنس که ثابت است با افراد حقیقیه یعنی افراد
که برای آنها وجود واقع است و آل افراد حقیقیه متقابل یعنی متقابل مبدء باشند و توصیف
لعینیت منطبقه یا غیر منطبقه بطور توصیف عارضی بوصفی باشد یعنی این موصوف شدن افراد
بطور عارضی بوصفی باشد که معنی مصدر جعلی یا اصلی است که بر معنی آن افراد حقیقیه آگهی می شود این
مفهوم جنس در میان افراد اتحادی محاذی باشد پس مفهوم جنس از فرد واحد ثابت نمی شود - هر آید
آنکه مفهوم جنس که ثابت با افراد حقیقیه می باشد یعنی از آل افراد که وجود آنها واقع باشد از فرد واحد
و اتحادی است محاذی در میان همان افراد که آنها با هم تقابل دارند و اینکه لعینیت منطبقه یا غیر منطبقه
بطور عارضی وصف شده موصوف بوصفی باشد که معنی مصدر جعلی آید یا اصلی که انبار و آگهی بر آل
مصدر با افراد حاصل شود - پس این اتحاد محاذی شرط مثبت یعنی ثابت کننده آمد برای مفهوم
جنس - و مغایرت محاذیه در افراد مجازی یعنی افراد که آنها را وجود واقع نیست
افزودیت حقیقیه مستحق و ثابت نکند پس مفهوم جنس حقیقتاً باطل گردد و مگر مجازاً - و افزوده
وصف یک مقید با فردی است که موصوف بدال و صف از راه توصیف عارضی اند یعنی بطور
شدن عارضی آل افراد و وصف مقید که موصوف از راه توصیف ذاتی یعنی بطور وصف پس ذاتی آنهم از راه
آنند یعنی چنانکه افراد بوصفی از راه توصیف عارضی موصوف شده مفهوم جنس درمی یابند که اگر
بهمان افراد این وصف مقیده مذکوره از راه توصیف ذاتی بدال موصوف شده نیز جنس می باشد

الحمد لله رب العالمین و نحمده و نصلی علی ابی طالب و آله
 ائمه کبیره و غیره و صلوات علی من اتبع الهدی و بعد
 بحسبیت منطبقه یا غیر مطبقه بنا بر فرض و سعی ها فرضی باشد
 یا ااصلی یا تخالی و خارجی در میان شان کمترین شبیهت است مخبر هم در
 مع تشریف و بیان افراد حقیقی و خیالی و در حدی و محلی و فعلی و صفاتی و

† ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

[illegible]

[A large section of handwritten Persian script from the manuscript.]

[illegible][illegible]

۱- چوبه چوبه

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لاهله

[illegible]

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥
 ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥
 ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

[illegible]

کتابخانه
مجلس
مطالعات
اسلامی
تهران

اصطلاح ذکر کیفیت الیه و
والتصویر

چراغ جبهه مستشرقین

وَأَن كَانَ مَرَاتِدًا عَلَى صِفَةٍ ذَاتِيَّةٍ بِقِيَامِ حَقِيقَتِي بِهَا حَصْلًا
لِمُنْشَأَنِتْهَا لَهُ فَبِالْمَاهِيَةِ عَرْضًا بِوَاسِطَةِ الصِّفَةِ الذَّاتِيَّةِ
فَهُوَ حَادِثٌ مِنْهَا شَيْءٌ كَمَا زَيْدٌ قَائِمٌ وَقَاعِدٌ فَلَا تَعْبُرُ صِفَتُهُ وَلَا
بَاهِيَتُهُ لِذَاتِيَّةٍ لَكِنْ تَغَيَّرُ قِيَامُهُ وَقَعُودُهُ قَائِمًا بِقِيَامِ حَقِيقَتِي
بِصِفَةِ الذَّاتِيَّةِ أَصْلًا لِمُنْشَأَنِتْهَا لَهَا بِهَا فَبِالْمَاهِيَةِ بِوَاسِطَةِ
صِفَتِهِ الذَّاتِيَّةِ عَرْضًا فَهِيَ مَا يَحْدُثُ ثَانٍ مِنْهَا هِيَ مَا هُوَ بِقِيَامِ
مَجَازِي لَيْسَ بِصَوْرَةٍ لَهَا إِذَا هُوَ مَاهِيَةٌ أَوْ عَارِضٌ فَإِنْ كَانَ
مَاهِيَةً فَهِيَ قَائِمَةٌ بِنَفْسِهَا فِي مَعْنَاهَا شَيْءٌ أَيْ مَاهِيَةٌ
لَا عَارِضٌ هُوَ وَإِنْ كَانَ عَارِضًا فَلَهُ مَحَلٌّ قِيَامُهُ قَائِمٌ
بِقِيَامِ مَجَازِي وَهُوَ مَاهِيَةٌ قَائِمَةٌ بِنَفْسِهَا فِي
مَعْنَاهَا فَهِيَ عَلَى سَبِيلِ بَقِيَامِ حَقِيقَتِي بَيْنَهُمَا فِي
مَعْنَى طَبَوِيٍّ وَصَوْرَةٍ فَلَا عَلَى سَبِيلِ بَقِيَامِ مَجَازِي

ترجمه و اگر آن عارض زاید بر صفت ذاتیه است بقیام حقیقی آن صفت بطور اصل بنا بر آنکه
برای عارض آن صفت منشأ واقع شده پس این عارض بواسطه صفت ذاتیه عارض ماهیت
آمده و او حادث است از هر دو یعنی از ماهیت و صفت ذاتیه او - چنانچه زید قائم و قاعد
است پس درین مثال مستغیر نمی شود و صفت ذاتیه و نه ماهیت زید را ولیکن قیام و وقوع او تغییر
شده که بود و بقیام حقیقی بصفت ذاتیه بطور اصل قائم اند از آنکه این صفت ذاتیه برای هر دو
منشأ ظهور و جاسه نشو است پس بواسطه صفت ذاتیه با پیشش بطور عارض قائم اند -
پس هر دو قیام و وقوع از هر دو یعنی از ماهیت و صفت ذاتیه حادث می شوند - پس آنچه که او
بقیام مجازی است نیست صورت برای او یعنی براسه ماهیت از آنکه او ماهیت است
یا عارض - پس اگر او ماهیت است پس او قائم نیست بنفس خود در معنای خود یعنی ماهیت است
نه عارض - و اگر او عارض است پس براسه او است محل قیام که قائم بقیام مجازی است
و این محل ماهیت است قائم بنفس خود در معنای خود - پس هر دو یعنی عارض مع محل که ماهیت است بنا
نسبت بقیام حقیقی اند که در میان هر دو است معنی طویلی و صورت و نیستند بنا نسبت بقیام مجازی در میان هر دو

اصل ان الاضافة لا تقع بين عامر وخاص وعامين
ولا بين موجود ومعدوم ومعدومين الاكابر موجودين
خاصين فغليك تامل في البيان اصل اننا الدلالة
الى مدلولها قاطعة عن غيره فمتضمنة اخبار محتمل تصديق
ش لا تكذيب هم فالصدق متضمن لتسليم محصل
يقين ش هو علم بديه اى واقع هو فقد يكون
ش تامرهم علم اليقين باضافة الى مفعول وقد
عن اليقين باضافة بيانية ش اى نفس اليقين هم
وقد حق اليقين باضافة الى فاعل للمحصل اصل الحكم
هو تعيين ش يدور بين فاعل ومفعول فحكم كصدق
باجمال مصدق هو لانهم تفصيل وجود واحد في حين
تفصيل مصدق لانهم اجمال وجود متكرر في حده

ترجمہ - فصل ہر آئینہ اضافت یعنی نسبت درمیان عام و خاص و درمیان دو عام صحت نمی پذیرد و نہ درمیان موجود و معدوم و دو معدوم مگر درمیان دو موجود کہ ہر دو خاص باشند۔ پس دریں بیان برقوتائل لازم است۔

اصل دلالت همین است که سوئی مدلول خود از غیر او قاطع باشد یعنی برنده - پس این دلالت متضمن باخبار باشد یعنی خبری از او حاصل آید که محتمل تصدیق باشد نه تکذیب و تضمین متضمن تسلیم است پس یقین حاصل آمد که او علم بهیم است یعنی واقع - و این یقین گاهی علم الیقین باشد باضافت سوئی مفعول یعنی در احوالی اضافت علم مصدر سوئی یقین مفعول بمعنی یقین را دانستن است - و گاهی عین الیقین باضافت بیان بمعنی نفس یقین - و گاهی حق الیقین باضافت سوئی فاعل برای حاصل کننده یعنی حاصل کننده یقین را یقین محقق شد - اصل حکم اول یقین یعنی مقرر کردن چیزی است که دائر باشد در میان فاعل و مفعول - پس حکم تصدیق مع اجمال مصدق که آن اجمال تصدیق شده لازم تفصیل است و در حد خود وجود و اصل است - و تفصیل مصدق که لازم اجمال است این در حد خود وجود و متکثر است یعنی بسیار شوند

۴۹ اصل ذکر کیفیت الاضاحه

اصل ذکر کیفیت الدلالة

اصل ذکر کیفیت الحکم

۲۹
اصل کیقیتۃ الاصناف
وشناختہا

اصلي كيفيته والالت وتصديق
وتسليم وتيقن وعلم اليقين
وعين اليقين وحق اليقين
ومعنى مثال

اصل کیفیت حکم تصدیق و ایمان
جمال و تفصیلی مع اجمال التفصیل
صدق و وجود واحد و مکرر و
حد و منکر و عکس او و غیره

تذکره کیفیه توحید الله سبحانه و تعالی عما
 یصِفون و یُشَرِّحون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَحْمَدُ اللَّهَ وَتُسْتَعِينُهُ وَتُضَلِّي عَلَى أَسْوَائِهِ مُحَمَّدٍ وَتُسْتَنْفَعُهُ
 وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ أَجْمَعِينَ بِأَعْلَى الْقَوْلِ عَمَّنْ
 يَهْدِينِ أَنَّ الْحَادِثَ يَقْتَضِي قَدِيمًا وَاحِدًا أَحَدًا مُتَوَحِّدًا
 بِضُرُورَةٍ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَالْحَادِثُ مَمْدُوحٌ وَالتَّوَافُقُ مُسْتَمْتَعٌ

تذکره کیفیه توحید الله سبحانه
 و تعالی عما یصِفون و یُشَرِّحون

متن کیفیه توحید

نتیجه تذکره کیفیت توحید خدا که پاکیزگی است او را برتری از آنچه که وصف کند مع متن شرح و ترجمه
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ متن بتفصیل

تذکره کیفیه توحید
 متن بتفصیل

تا پیش کنیم خدای را و باری خواهیم از او و در دو خوانیم بر رسول او و موصوف و بدو شفاعت خواهیم و بر آل او و پیروان او
 بر آنها و بر آلهای قول از آن کس است که مراد است میکند بر آئینه حادث بالضرور و تدبیریم و احداً متوحد را بخواند و در
 پس اینها حادث ممنوع بود از آنکه تخلفی قدیم موصوف وجود گرفته پس احتیاجش بالضرور لازمی است و در صورت علم احتیاج تکلیفی
 باطل و حدوث حادث ممنوع و هم در صورت نبودن قدیم یا وجود لزوم تمنای در و زمان هم حادث او وجود و احتیاج نیز منع باشد حال آنکه
 موجود ظاهر مدعی است پس چگونه ممنوع شود و آنی قدیم و وحدت چگونه آید و ناچار باشد که این حادث قدیم موصوف بالضرور مقتضی شود
 و توافق متعین است یعنی اگر قدیم واحد متوحد نباشد و چند بشرکای قدیم اتفاق آفریده توافق نموده است این توافقش بوجوه
 منع آید یا معلوم که آنهمه با هم موافقت دارند یا مخالفت و در صورت موافقت جائز باشد که ایشان بنا بر رفع معارضت توافق کرده
 اند که احتیاج برود داشتن یا معارضت قدرت نداشته اند اگر سبب رفع معارضت محتاج توافق آمدن پس لزوم احتیاج
 قدرت قدیم را باطل میکند چو قدرت قدیم باطل شد قدیم هم نماند پس توافقش چگونه آید و بنا بر عدم قدرت
 بر معارضت عجزشان ظاهر است و این عجز قدرت قدیم و قدیم هر دو را باطل میکند و از ابطالان قدیم و قدیم ابطالان
 توافق پیدا و در صورت مخالفت از آنکه توافق متخالفین در اینجا ایشان مخالفت نموده اند بوجه مخالفتشان توافق
 با هم چگونه بند و همدار و چه که ایشان مخالفت روا داشته اند توافق متخالفین ممکن است
 پس توافق قدیم در هر دو صورت موافقت و مخالفت ممکن آمد و قدیم بجز واحد احد متوحد نیاید
 و شرکت و کثرت در و ممنوع و توافق ممکن است

[illegible][illegible]

۱۰۰

6.5786-6.5787

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

کتابخانه ملی افغانستان

وَقَدْ كَرَّمْنَا شِدْقَهُ

وَأَمَّا الْفُلُ فَأُرْسِلَتْ بِرَحْمَةٍ مِنَّا لِيُبَيِّنَ مَا نَالِ الْغَالِغَالِ

مجلسه اول

من الحبيب في الدنيا والآخرة

ਗੁਰਮਤਿ ਪੰਥ ਵਿਚ ਸ਼ਾਂਤੀ ਅਤੇ ਭੈਰਵੀ ਸੁਖ ਦਾ ਫਲ ਪ੍ਰਾਪਤ ਹੋਵੇ

فَالْكَلامُ فِي تَحْقِيقِ كَيْفِيَّةِ تَجَرُّي بِنَفْسِهِ وَبِغَيْرِهِ فَانْهَكَمُ فِي
 مَرْتَبَةِ تَشَخُّصٍ تَزَالُ عَلَى مَاهِيَّةٍ لَا مَرْتَبَةَ تَشَخُّصٍ مَاهِيَّةٍ أَذْهَبَ
 سَرِيعَةً فِي فَنَائِهَا حِكْمًا يَفْهَمَانِ فِي ذِكْرِ كَيْفِيَّةِ الْأَصُولِ وَاصْطِدَالِهَا
 ذِكْرَ كَيْفِيَّةِ تَجَدُّدِ شَيْءٍ حَتَّى تَهْوَلَ لِلتَّرَكُّبِ فَتَقَى حَالُ التَّرَكُّبِ
 مَاهِيَّةَ الَّتِي فِي مَرْتَبَةِ يَدَاوٍ وَجُودِهَا غَيْرُ مُتَجَرِّيَةٍ مُطْلَقًا
 بِنَفْسِهِ وَبِغَيْرِهِ شَيْءٌ وَلَوْ جُودُهُ إِلَى غَيْرِهِ مَحْتَاجٌ كَمَا قَالَ
 سُبْحَانَهُ بِكَرِّ تَجْعَلُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْبَدِيْعُ مِنْ خَلْقِ
 الْمَخْلُوقِ مِنْ غَيْرِ مَوَادَّةٍ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ اَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ
 شَيْءٍ هُوَ عَدَمٌ اَعْلَمُ اَنَّ الشَّيْءَ يُطْلَقُ عَلَى مَالِهِ وَجُودُهُ فَعَالِيهِ
 عَدَمٌ فَتَبَيَّنَ خَالِقٌ يُوَصِّفُ مَا يَخْلُقُ وَيَتَوَحَّدُ بِتَخْلِيْقِهِ مِنْ
 عَدَمٍ مَا يَمْنَعُ

ترجمه زیر این است در تحقیق کیفیت تجرّی بنفسه و بغيره و البته این هر دو در مرتبه تشخص هستند که باید
 مابیت است نه در مرتبه تشخص مابیت زیرا که مابیت در مقامی خود چنان سبک سیر است که برای ترک مابیت
 نمی باید چنانچه در ذکر کیفیت اصول باصل ذکر کیفیت تجدد مفهوم شود پس در وقت ترک آن مابیت که
 در مرتبه یَدَاوٍ وجود و خود است مطلقاً غیر متجرّی است یعنی جزو پذیر نیست نه بنفس خود و نه بغيرش - زیرا که
 وجود خود جانب غیرش منحلّ - زیرا که هر چه از عدم بوجود آید خود نیاید مگر با احتیاج غیر چنانچه فرمود اوجنا
 در سورة الغام رکوع ۳۱ - یَا اَیُّهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْأَشْجَارُ أَنْتُمْ أَلَمْ تَكُنْ مِنْ شَيْءٍ وَتَكُنْ مِنْ عَدَمٍ
 لفظ ابرحنی یعنی زمین سم جنس هم دلالت بر کثرت از سموات میکند اگر جمع آمدی خلاف فصاحت است
 و کلام الهی جل جلاله یعنی بر کمال فصاحت و بلاغت است - و باید بدیع کسی است که آفریننده خلق را بغير ماده ایشان
 چنانچه فرمود سبحانه در سورة طه رکوع ۲ - اَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَوْ هُمْ شُجْرًا أَمْ أَنْزَلْنَاهُمْ مِنْ مِثْرٍ أَمْ
 است چون بداند شئی اطلاق کرده نشود و گفته شود بر چیزیکه که در وجود باشد پس غیر او عدم باشد
 اکنون ثابت شد که بغير ماده از عدم آفریننده همان خالق است که وصف مانع دارد و متوحد باشد
 زیرا که از عدم بوجود آوردن سوائے خالق حقیقی دیگر بر محال است پس چنین خلق را فاعل متخصّص
 متوحد باید که وصفش بر غیر ممنوع و برای غیر مانع باشد و خودش توسّع را نه خواص را نه

کیفیت تجرّی بنفسه و بغيره +

۱۰۰
بمعنی بدیع

تفسیر آیه اَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ
مع اختلاف معنی غیر شئی

در بیان کیفیت تجرّی بنفسه و بغيره

بمعنی بدیع -

تفسیر آیه اَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ
اختلاف معنی غیر شئی
و تقریب شئی +

اندرم آرمینند - احوال و غیره در این کتاب است که به شرح آن می پردازیم.

[illegible][illegible]

تقریباً نصف چالیس و پانچ

میقتضی ش لا احتیاج وجوده ص قداماً ش ای مثلاً هو ليس
 بین عدسین فکیفیه قدمه مجهولة و آنری بلا بدلیت و آیدی بلا
 نهایت و ليس له مواد و لا یحتاج لوجوده الی غیره و لا یستدیه
 واحداً ش هو یتمصف بصفات لها من ائدة علی ذات بغيرها
 منها الخاثرها بنفسها هنا فکانها محدث و لا یقابله عدد و هو
 واسطة احداث لها علیته ح اللة المجارة لعله و الضمیر
 المضاف الیه الی واحد ش لفظاً ح تمیز من الفاعلیة
 ای بناء علی لفظ فاعل الذی یستعمل لحدوث فعل فهدا
 دلیل علی معنی کانها محدث ش و معنای معطوفه ای
 بناء علی معنی فاعل الذی یحتاج الی شبه مفعول

ش یقتضی قداماً میخواب قدیم را - یعنی اقتضای حادث برشی قدیم نیاز احتیاج وجود است
 و قدیم است که در میان عدسین نباشد پس کیفیت قدم او مجهول است - و آنری است بی بدایت از آنکه
 حد برایت میز است از عدم سابق - و آیدی است بی نهایت از آنکه حد نهایت میز است از عدم لاحق - و
 نیست برای او اداة چه عدم ماده نتواند کرد و وجودی باشد که وجودی نام نهاده شود حالانکه او لغائی و
 الوجود است - و احتیاج ندارد بر کسی وجود خود جانب غیر خود - و نه متحد می شود بغير خود چه اتحاد
 ششین ممکن است فلیکف اتحاداً حادثاً بالقدیم لکن اجتماع الصدیقین یعنی اتحاد حادث با قدیم
 متعجبند و ندین چگونه صورت بندد - بناء علییه فرمود و احداً یعنی آن قدیم که مطلوب حادث است
 و احداً است - و او موصوف است بصفات که برای آنها بر ذات ازال صفات زیادت باشد که از ذات غیر
 دارند چه غیر نیست بصفات متمایز است پس گویا این صفات حدوث یافته حالانکه این حدوث زیادت
 می باشد و او را عدد مقابل باشد یعنی ثانی و غیره - و او واسطه احداث است بنا بر فاعلیت خود از رو
 لفظ معنی - چه در لفظ لفاعلیته لام جاره بر اثر علت آمده - و تمیز لاحق بمقتضای راجع بر اثر واحد و لفظاً که در شرح
 است تمیز از فاعلیت - یعنی صفت واحد و واسطه احداث است بر بنابر لفظ فاعل که مستعمل میشود بر امری
 فعل - پس این دلیل است بر آنکه گویا آنها حادث می شوند و لفظ معنای معطوف است از لفظاً
 مذکور یعنی صفت واحد و واسطه احداث است هم بر بنامی معنی فاعل که محتاج جانب شبه مفعول می شود

نشان و معنای معطوفه ای بنا بر این معنی احدیه فیها
 لیس تمامین صفات بلزومها بعیدیت فلا یحصل شبهه لصنع
 من ذات فلا تكون واسطه احداث هر متوحدا نشان
 هو تلزمه وحده فی وجوده فلیس بمتعدد هر ضروری
 نشان متعلق بفعل یقتضی هر وان لم یکن نشان
 التواو حالیه فحال من قدیم اد للعطف علی الحمله
 وان شرطیه و کم یکن تامه و الضمیر المستتر
 الی قدیم واحدی احدی متوحدا فاعله اونا قصه
 فوجود اخبره حدوث هر فالحادث ممنوع نشان
 فهذا الحادث بعدم القدیم او بتنازع فیہ لعدم وحدت
 ممنوع الوجود و اما هو بدیهی و التوافق ممنوع

متوحد و در خود خود
 لزوم وحدت دارد

ترجمه و لفظ معنای بر عطف بر لفظ مذکور است که تمیز از لزوم است یعنی بر بنای معنی احدیت
 که در تمام صفات نیست بسبب لزوم صفات که بعیدیت است پس برای صنع شبهه از ذات فاعل نشود
 که او خود صفت مشبه بذات است پس واسطه احداث نخواهد شد. متوحد و نیز صفت متوحد قدیم را ضروری
 و او نیست که وحدت و یکسانی در وجود او لازمی بود پس قدر در وجهی بر ضروری و این متعلق بفعل
 یقتضی است که خبر حادث است یعنی ناجاری خواهد. از آنکه حادث را بجانب قدیم که واحد احد و متوحد
 ضرورتا محتاج است. و اگر بگوئیم که واحد احد و متوحد است اگر آن قدیم موجود نیست اینجا و او حالیه است
 که از قدیم حال است و برای عطف بر جمله و آن شرطیه بنا بر استدلال قدیم از حادث. و لم یکن فعل تام که
 فاعلش ضمیر مستتر است راجع جانب قدیم واحد احد متوحد یا فعل ناقص که موجود آخرش بخذوف است
 فالحادث که مخلوق پس وجود این حادث ممنوع بود یعنی اگر آن قدیم واحد احد متوحد است نباشد پس
 وجود این حادث بسبب عدم قدیم یا بوجه تنازع در وجهی در قدیمین متمنعین که در احداث حادث بنا بر
 عدم وحدت لازمی است ممنوع خواهد شد حال آنکه حادث یا بعد است یا اقبله یا ابعی موجود است.
 و التوافق ممنوع و توافق ممنوع است

متوحد بود و خود از خود
 دارد و بعد را نشان یابد

تشریف فرمائی مع باطنی -

تحریر تواتر مع القضاء

صلا دلیل علی المتوافقین **ش** لانّ لیس اشتراک فی نفس نسبت قیام و لو حقیقتاً او مجازاً و لیس الوجود مشترکاً فی نسبتین لقیامه و لا یتحقق وجود الوجود محقق **ش** نسبتاً اُخری و ان تفرض خالق فرداً **ک** ل فرد و هم لا یعارضون فی خلق علی وجه مفارقة نسبت قیام فاحتیاج رفع معارضة ظاهر و لا دلیل علی المتوافقین **ا** علی واحد - **هـ** و المتوحد لیس بمتعدد **ش** او اولی و الجواب عن التثلیث ای المتوحد لا یقبل التثلیث عدداً و اعلم انّ وحدتاً فی کثرت و عکسها فمعناها اما انّ وحدتاً فی نفس کثرت ای فی نفس کثرت و عکسها ح ای ان کثرتاً فی نفس وحدت **ش** فباطل و اما انّ وحدتاً فی کثرت ای فی نفس کل فرد من الافراد تقتضیهم فجوک عکسها

ترجمہ - **ا** دلیل علی المتوافقین - دلیل بر متوافقین نیست از آنکه در نفس نسبت قیام خواه حقیقتاً باشد یا مجازاً اشتراک نیست ورنه وجودی میان دو نسبت برای قیام خود مشترک باشد و نه وجودی برائے وجود که محقق شد از نسبت دیگر ثابت گردد - و اگر فرض کرده شود که برای هر فرد خالق علیحدہ هست و ایشان با هم دیگر در افرینش معارض نمیند چرا که نسبت قیام هر فرد جداگانه آمده در احوال احتیاج رفع معارضة ظاهر چنانچه بر بطلان قدرت قدیم و قدم و توافق از لزوم احتیاج رفع معارضة مذکور شد پس بر متوافقین هیچ دلیلی دانسته نشود مگر بر واحد و این فرض واقعی باطل است هیچ نوع پسندیدگی و پندیرائی را نشاید و **و** المتوحد لیس بمتعدد - و مستعد متعدد نیست - این دو هم بنا بر عطف بر جمله است - و این جمله جواب از تثلیث هست یعنی منو بطور عدد جز و جزو منی تواند و تجسّری نمی پذیرد و بدانکه هر آینه وحدت در کثرت و کثرت در وحدت پس مراد از ال یا وحدت در نفس کثرت و کثرت در نفس وحدت است و ال باطل است - قیام مراد از وحدت در کثرت اینک وحدت در نفس هر فرد از افراد است که کثرت آنها را میخواهد پس حق است نه عکس او

اشتراک در نفس نسبت قیام
نیاید و خود در نسبتین برای
قیام مشترک نیاید و نه وجود
برائے وجودی ثابت شود
که نسبت دیگر ثابت آید

حقیق معنی وحدت در کثرت و عکس او

اشتراک در نفس نسبت قیام
نیست - و نه در نسبتین برای
قیام وجود مشترک باشد
و نه وجود برای وجودی
ثابت گردد که بر نسبت
ثابت آمده

تحقیق معنی وحدت
در کثرت و عکس او

۴۵۰

[illegible][illegible]

تحقیق معنی

وَأَعْلَمُ أَنَّ الْمَثْلَ يَقْتَضِي اتِّحَادًا وَتَغَايُرًا وَلَكِنَّ التَّغَايُرَ حَقِيقِيًّا
وَالْإِتِّحَادَ مَجَازِيًّا فَإِنْ فَقَدَ أَحَدُ الْوَجْهَيْنِ بَطَلَ الْمَثْلُ
فَقِيدَ وَالْأَدْبَعِيُّ وَصْفُهُ لِأَنَّ الْإِتِّحَادَ أَقْوَى فِي وَجْهِ
التَّثْبِيَةِ وَالْجَمْعُ لِأَنَّهُ وَجْهُ تَشْبِيهِ فِي الْمَثْلِ وَهُوَ مَقْصُودُ
وَالضَّمِيرُ فِيهِمَا إِلَى الْقَدِيمِ **وَاللَّهُمَّ اللَّهُ وَاحِدٌ**
شَهِيدٌ وَالْوَحَالِيَّةُ عَنْ مَقُولَةِ الْقَوْلِ أَوْ كَالْأَوَّلَى فَمَا ثَبَتَ
بَعْدَ الرَّدِّ بِالْحَقِيقِ **إِنَّمَا اللَّهُ** وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ
شَهِيدٌ هَذَا تَخْفِيفُ الْكَلَامِ عَلَى سَبِيلِ الْمَجَاوِزَةِ أَيْ سَبَّحْتَ سُبْحَانَ
وَالْوَحَالِيَّةُ وَالْجَمَلَةُ الْفَعْلِيَّةُ حَالٌ عَنْ ضَمِيرٍ لَاحِقٍ فِي سُبْحَانَ
وَضَمِيرٌ مُسْتَرٌّ فِي يَصِفُونَ عَامٌّ إِلَى مَعْنَى ذَهَبِي -
اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى الْوَارَةِ كَمَا
يُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفَعَهُ فِينَا وَتَرْجَحْنَا بِهِ.

ترجمہ لفظ سبھا

تذکرۃ شریف

ترجمہ لہذا یہ ہے کہ مثلاً اتحاد و تغایر رازی خواہد لیکن باید کہ تغایر حقیقی باشد و اتحاد
مجازی - پس اگر کسی ازین دو وجه فقداں باید مثل باطل گردد پس قید و تاکید و صفت بمثل
ازین سبب آمد کہ وصف اتحاد در وجه تثبیت و جمع قوی تر است زیرا کہ در مثل ہیں و تشبیه
واقع شد و همین مقصود است - و ضمیر در تثبیت و جمع جانب قدیم است - **وَاللَّهُمَّ اللَّهُ**
وَاحِدٌ - حالانکہ این یقینی است کہ اسدالہ واحد است - این و او حالیه است از مقولہ قول
یا مثل سابق عطف است - پس آنچه ثابت شد بعد از تحقیق همین است کہ **اللَّهُمَّ** است **إِلَهُ**
وَاحِدٌ و معبود یکتا و کسی دیگر معبودیت و پرستش را نہ سبزو - **سُبْحَانَكَ** و **تَعَالَى** عَمَّا يُصِفُونَ
بہاکی ستودم اور انچنانکہ پاک است حالانکہ او برتر است از آنچه کہ وصف میکنند در توصیفش یا آنچه کہ
وصف میکنند بوضف محدود - این تخفیف کلام در سبھا نہ کہ سبیل مجاوزہ است کہ از سبھا نہ
سبھا نا آمدہ - پس و او حالیه است کہ بعد از جملہ فعلیہ حال ماق شدہ از ضمیر للاحقہ کہ در
سبھا نہ آمدہ - و ضمیر مستتر **يَصِفُونَ** عام است کہ سوئی معبود ذہنی است - **اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ**
وَسَلَامٌ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى الْوَارَةِ كَمَا يُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفَعَهُ فِينَا وَتَرْجَحْنَا بِهِ.

ترجمہ لفظ سبھا

ترجمہ لفظ سبھا

تحقیق مفهوم کل و جز و این صدق است

وَأَنَّ مَفْهُومَ كُلِّ مَتَوَقَّفٍ عَلَى مَفْهُومٍ جُزْئِيٍّ لَهُ فَإِنْ كَانَ مِثْلَهُ مَفْهُومٌ كُلِّ مَوْجُودٍ أَحَقِّقًا ضَرُورِيًّا فِي حِدَةٍ وَهُوَ وَاحِدٌ حَقِيقِيٌّ فَكَانَ مِثْلَهُ مَفْهُومٌ جُزْئِيٍّ لَهُ مَوْجُودٌ أَحْكَمِيًّا غَيْرَ ضَرُورِيٍّ فِي حِدَةٍ تَبَعًا بِوُجُودِ مِثْلِهِ مَفْهُومٌ كُلِّ إِنْ لَمْ يَكُنْ امْكَانُ جَوَائِزٍ وَجُودِهِ مَمْتَنًّا وَهُوَ أَفْرَادٌ حَكَمِيَّةٌ وَمَفْهُومٌ جُزْئِيٍّ لَا يَتَحَقَّقُ إِلَّا بِمُقَابَلَةٍ مِثْلِهِ وَهُوَ جُزْئِيٌّ فَلَا يَحْصِلُ إِلَّا بِأَفْرَادٍ

این تحقیق مفهوم کل و جز و این صدق است

ترجمه و البته اینکه مفهوم کل متوقف است بر مفهوم جز و که برای کل است پس آن چیز که مفهوم کل است اگر حقیقتاً موجود باشد که ضروری است در حد خود و او واحد حقیقی است پس آنچه جز که بر مفهوم جز است برای او حکماً موجود شود که غیر ضروری است در حد خود بسبب تبع وجود آن چیز که بر مفهوم کل است بشرطیکه امکان جواز وجودش ممکن نباشد و او افراد حکمی است - و از اینجا معلوم شد که مفهوم کل بر مفهوم جز متوالی است چرا که فهم هر دو واحد دیگری متوقف آمد - اگر یکی موجود حقیقی باشد دیگری برای فهم آن بنا بر توقف فهم یکی دیگری بر تبعاً موجود حکمی خواهد شد یعنی وجود فرضی پیدا شده موجود اصلی و آنچه جز وجود حقیقی باشد در حد خود ضروری باشد که همین واحد حقیقی است و آنچه موجود حکمی باشد در حد خود غیر ضروری باشد چرا که آن بر تبع وجود حقیقی ضروری بنا بر توقف فهم فرضاً پیدا شده آمد لهذا بطوریکه افراد فرضی نگردد شود پس آن افراد حکمی باشد بشرطیکه امکان جواز وجودش ممکن نباشد بسبب متوالی وجود افراد حکمی مفهوم تبع بر نیاید و از نبودن تبع مفهوم وجود یکی از آن هر دو یعنی کل و جز حاصل نمیشود - چنانچه اگر از آن هر دو مفهوم بود عدم توقف با حق شود حال آنکه فهم هر یکی از آن دیگری متوقف بود پس تا محاله عدم هر دو پیدا آید و از این صورت مفهوم کل و جز بر باطل گردد یعنی از عدم تبع و عدم وجود یکی از آن هر دو و از عدم توقف عدم وجود هر دو الحاصل مفهوم کل و جز بر باطل شود - دیگر آنکه مفهوم جز بغير مقابلۀ مثلش که آن هم جز و باشد متحقق نشود و این مفهوم حاصل نیاید مگر با افراد - و نیز اگر جز را بر مفهوم خود اگر چه احتیاج مفهوم کل است یا لا بتبعش بغير مقابلۀ جز دیگر که مثلش باشد ثابت نشود پس لامحاله افراد را خواهد بود بغير تحقیق افراد مفهوم جز حاصل نگردد - و چونکه مفهوم یکی از آن هر دو دیگری متوقف است پس در وجهیکه آنچه از و جز بر مفهوم شود چنانچه موجود حقیقی باشد مفهوم کل وجود حکمی گیرد و علی هذا عکس آن بنا بر این هر یکی از آن هر دو در تبعی وجود حکمی حاصل است - و از توقف یکی دیگر بر افراد هم متحقق است +

جز بر مقابل مثل خود می خواهد و مقتضی ما دارد

فَلَا تَنْتَبِذْ دَلَالََةَ إِلَهُيْهِمْ إِلَّا عَلَىٰ وَأَحَدٍ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ
 فِي سُورَةِ الْأَنْبِيَاءِ رُكُوعٌ ۲ وَكَوْكَانَ فِيهِمَا إِلَهٌ لَا
 اللَّهُ لَفَسَدَتَا هُ فَيَا مُنْتَبِذٌ وَجُودِ الْأَفْرَادِ حَقِيقَتًا وَحَكْمًا الَّذِي
 حَصَلَتْ بِهِ الْأَجْزَاءُ فَالْتَوَقَّفُ شَيْءٌ الْفَاءُ يُعِيدُ لِلْعَطْفِ
 عَلَى الْأَجْزَاءِ وَالْجُزْأِ لَشَرْطِ مَقْدَارِ إِذَا حَصَلَتْ بِهِ
 الْأَجْزَاءُ فَحَصَلَ التَّوَقُّفُ الَّذِي لِمَفْهُومِ كُلِّ عَلَى
 مَفْهُومِ جُزْأٍ لَهُ وَلِعَكْسِهِ حَ إِذَا مَفْهُومِ جُزْأٍ عَلَى مَفْهُومِ كُلِّ
 لَهُ مَبْطُلٌ مَفْهُومِ كُلِّ وَجُزْأٍ

ترجمه - پس برای افراد واجب دلالت ثابت نمی شود (بسبب امتناع وجود حادث) مگر بر واجب واحد
 چنانچه فرمود سبحانه که در سوره انبیاء از رکوع دوم است - وَكَوْكَانَ فِيهِمَا إِلَهُ لَ اللَّهُ لَفَسَدَتَا هُ یعنی
 اگر بودی درین هر دو معبودان کثیر بجز ذات احد معبود یکبار باشند نه در وقت یعنی بسبب کثرت افراد واجب
 و زمین هر دو از انزاع و مخالفتی که در فضا پذیرفت و از فضا دو برابری هر دو هر چه در و است و از معدوم و مخفی مخلوق
 حادث ممکن بر واجب دلیل نماندی و دلالت ثابت نشدی - حال آنکه هر دو آسمان و زمین هر چه در و است و نیست
 و صراحتاً موجود است و دلیل و دلالت بر واجب و صانع پیدا و ظاهر پس معلوم شد که خالق و صانع اینهمه
 که واجب است موجود است و او بجز ذات واحد افراد را نخواهد تا حادث ممکن بر جا ماند که پیدا است لهذا
 واجب را افراد منتزع آمد چنانچه از فرموده او سبحانه ظاهر است که اگر سوائی معبود بر حق الله در آسمان و زمین
 معبود و کثیر بودی هر دو بر او نشدی پس بسبب امتناع وجود افراد حقیقی و حکمی آنکه بدو اجزا حاصل آمدند و این
 توقف که مفهوم کل و جز را عکس آن بدو حاصل است - مفهوم کل و جز را باطل گردد - اینجا فای التوقف
 معین است برای عطف بر اجزاء و نیز فای جزا است شرط مقدرا یعنی چونکه از وجود افراد که حقیقی و حکمی
 اند اجزاء را ماند چنانچه مذکور شد و از اجزاء توقف حاصل آمد تا مفهوم کل مفهوم جز را که کل است و همچنین عکس آن
 یعنی مفهوم جز بر مفهوم کل که برای اجزاء است حاصل شود چنانکه مفهوم هر یکی از آن بر دیگری متوقف است و هم هر یکی بر دیگری
 از توقف اینهمه فایا بین هر دو حاصل آید - پس از امتناع وجود افراد امتناع اجزای امتناع و توقف شود که هر دو
 بوجود افراد حاصل میشوند - و از عدم اجزاء عدم توقف مفهوم کل و جز نمی ماند از آنکه تنازع و مفهوم هر یکی از آن
 بر تنازع و مفهوم دیگر متوقف آمده است - و این امر بدون اجزاء بر افراد ممکن نیست چون وجود افراد متنع باشد اینهم
 ماند و مفهوم کل و جز را باطل گردد نه کل کل ماند نه جز را جز را

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



والتحفة
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وتسببه الى ما هيته التي قام بها فينسب بها اليها كما تسببه له
كما قال سبحانه خلقكم وما تعملون الآية ولكم ما كنتم تعملون الآية
فلا بد من ان هو الممتدحوبين اليهما فان نزاع من تسببه
الى خالقه هو قدر للقدريه - وان نزاع من تسببه الى ما هيته التي
قام بها هو جبر الجبرية فليس لنا الجبر والقدرة لكن شئ لنا
مقدرنا اضافية شئ اى مخلوقه مستلزما محضاً حقيقياً مسبباً
عليه منها فالاضطرار والاختيار من كيف الكسب المضاف

بیان قدرتہ اضافی و فرق
اضطرار و اختیار مع تماثر
آہنا۔

ترجمه و تفسیر و اورا بسوی ما هیت است که در آن ما هیت آن عرض قائم است پس بسوی ما هیت بر است
آن عرض منسوب شود و آن ما هیت عرض، کسب کننده است چنانچه فرمود سبحانه و دیوره صافا رکوع ۳۴
خَلَقَهُ وَمَا تَعْلَمُ لَوَ الْآبَةِ أَفَرُبُّ شَرًّا وَدَ بَعْضِ كَيْدٍ لَمْ وَ لَكُم مَّا كَسَبْتُمْ نَحْ الْآبَةِ دَ بَعْضِ كَيْدٍ لَمْ وَ دَ بَعْضِ كَيْدٍ لَمْ وَ دَ بَعْضِ كَيْدٍ لَمْ
شما است آنچه کسب کردید لَمْ پس چاره نیست از این که هر آنکه آن عرض برای هر دو باشد که بسوی شما است نسبت کرده شده
است پس اگر کسی که در نسبتی که بسوی خالق آن عرض است همین قدر است که برای قدری گفته شد یعنی چو از نسبت
که از خالق است غفلت کردند و در هر عمل و فعل خود که آن عرض ما هیت بر فاعل و عامل است بسبب ما هیت حقیقی آن عمل
و فعل که ما هیت است از آن خود پنداشتند از آنکه عرض ما با ما هیت قیام حقیقی باشد پس بسوی خود گماشته خود را
و خمار بر فعل و عمل دانستند و همین ندیده ال قدر است که در هر عمل و فعل خود را فاعل و عامل قادر دانند و راه
غلط آمدند از قدری تا میزند چرا که خود را قادر و خالق فعل و عمل پنداشتند از قادر و خالق حقیقی که نسبت خلق
بر فعل و عمل بدو است که فرمود خَلَقَهُ وَمَا تَعْلَمُ لَوَ الْآبَةِ لَمْ وَ دَ بَعْضِ كَيْدٍ لَمْ وَ دَ بَعْضِ كَيْدٍ لَمْ وَ دَ بَعْضِ كَيْدٍ لَمْ
برای ما هیت است که عرض بدو قائم است هر دو جبر است که برای جبریه گفته شد معنی چو از نسبتی که بسوی ما هیت
است که عمل و قیام آن عرض است - و هم کاسب عرض - غفلت کردند و همه فعل و عمل خیر و شر از خالق پنداشتند بسوی
او گماشتند و خود را مجبور محض دانستند و از نسبت کسب عرض که با ما هیت خود است روگردانیدند و الا لکن در
هر دو قیام حقیقی است که هیچ عینیت آوره انفکاک و جدایی در میان شما و شما را است و از اختیار کسب غفلت
ورزید خود را مجبور محض گماشتند جبریه تا میزند - و این است که کسی که راه گم کردند و جبر پنداشتند جبریه
شدند - و برای ما جبر و قدر نیست لیکن برای ما قدرت اضافی است خلق شده که مستلزم عجز حقیقی است که از قدرت
اصنافی بر او گاهی میشود یعنی قدرت اضافی که از خلق خالق پیداشده عجز حقیقی را از خالق خود دانای خواهد که در قدرت
استیلا بر خلق بخالق دارد و این اختیار عجز و قدرت اضافی هر چه حاصل است از عطیة خلق خالق است - پس اضطراب و غمناک
که از کیفیت کسب است صفات است

میداد

بہاوت قدیرۃ اضنا فی دتائز
فرقنا اضطرار داضتیجاہ

١٢٠

[illegible]

اِنَّ اَمَّا رَاٰهُ نَقْلًا لِّقَدِيْمَةٍ وَلَا مَد
بَلَا سِجَارَتِ الْاَحْرَفِ وَالْاَلْفِ كَسْبِيَا

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

لأنه سبحانه مستجمع بجميع الصفات في استعداده تعالى
 فان أعرض عن هذا فانما أسماء ^{سماء} حادثة ^{صفت} مخلوقة ^{مختص} فليزِم
 شبهة خلقها من الواجب أو لا وأعرض عنه فكيف خلقها و
 عجب القول إن أسماء تعالى عين الذات ومع هذا حدوث
 الحروف ألا نظر إلى دلالة لفظية وهي باختصاص مجازي
 في شيئين ^ش أي لفظ وماهية اقتضاء المحل ^{محل} معلولين
 قبل الاختصاص بفعل مخصص فابنما ههنا الاختصاص
 بمخصص قديم بعلمه ما فيه الذي يشبه مجازي
 فالأسماء قديمة قائمة بالقديم متميزة في مرتبة نزيادتها على الذات
 لا في مرتبة عينيتهما في الذات ولا بد للأسماء من الحروف والتركيب

لكن جهة انزاله من سبانه واستقله و خود مستجمع بهمه صفات است یعنی همه صفات را گرد آورده است - و اگر این
 اعراض یعنی روگردانی کرده گفته شود که این حروف و ^{صفات} صفت قدیم مرتبه از کیف نیستند پس چرا نیست
 که این اسماء که حادث اند مخلوق اند بنا بر دلیل که اسماء بحروف مرکب شده و صوت برای تکلیف ناچار آمده - و این
 ترکیب و تکلیف را حدوث لازم آمده - پس لازم شود شبه خلق اسماء از واجب اولاً یعنی بنا بر اولیت حال آنکه
 از خلق اسماء روگردانی کرده گفته شد که اسماء قدیم اند پس چگونه خلق اسماء است - و بحج تر این قول
 است که اسماء او تعالى عين ذات اند و با وصف این دعوی حدوث حروف - آیا نذیر او سوی دلالت
 لفظیه که این باختصاص مجازی است و شیئین یعنی در لفظ و ما یست بنا بر اقتضاء و خواست محل که در

شوم معلوم باشد پیش از خاص شدن بفعل مخصص - پس خبر نیست که اینجا اختصاص بفعل مخصص قدیم که بعلم
 مخصص است خبری است و مخصص که آل بر شا مجازی شود - پس این اختصاص حقیقی مشای مجازی را در معنی اختصاص
 مخصص که معنی متغیری است و اصل اختصاص در ذکر کیفیت اصول که در این اختصاص علم محتاج و محتاج الیه هر دو
 مشروط است برای مخصص بنا بر دلیل که در میان محتاج و محتاج الیه هر دو پیش از اختصاص مخصص در است پس این اختصاص
 مخصص قدیم که بفعل خود بعلم خود در و احتیاج بعلم خود نیست در و احتیاج بقیام حقیقی است به مخصص ثانیاً نشاء بقیام
 مجازی دارد که سبیل نیست - و مصنف رحمه الله علیه بر این اصل اشارت فرمود که در اصل اختصاص گفته شد پس اسماء
 قدیم ثانیاً قدیم که در مرتبه زیادت اسماء بر شناخته شوند - در مرتبه عینیت اسماء در ثانی و برای اسماء از حروف و ترکیب چاره نیست

ولا تأول بل يُختار في معنى موضوع مع مجهولية كيفية فكذا ان
يُختار الصوت والحروف والتركيب في مرتبة القدم من المنشأ بها
لا يخالف المختار ش فتوافق القول قول طائفة من اهل الكلام
والحديث انه ح اى الكلام ش حروف واصوات انزلية مجمعة
في الانزل كما في شرح الفقه الاكبر لملا علي القاري فما نحن بمجرّد الطريق
هو ان الصفات على ثلاثة فعلية وحقيقية وشائية فالعقلية هي
اضافات ذاتية متضمنة الحقيقية احتياجاً لوجودها انتزاعاً منها
والحقيقية هي متضمنة الذات بقيا منها الحقيقي بها من حيث انها
لا هي عين ش اى نفس الذات ش اذا الوصف ليس نفس
الموصوف هو لا غيرها ش من حيث انتزاع الوصف بقيا حقيقته
بالموصوف هو متحد ش بالحاء المهمله الذات
عليها فلذلك سميت صفة ذاتية فقرار الشخص بنفس عليها

فالقولية هي اضافات ذاتية متضمنة الحقيقية

والحقيقية هي متضمنة الذات بقيا منها الحقيقي بها من

ترجمه و تاويل نموده شود بلکه در معنی موضوع اختیار کرده شوند مع مجهولیت کیفیت آنها یعنی
است آنکه اختیار کرده بشود صوت و حروف و ترکیب در مرتبه قدم از تشابهات که مخالف مختار نشود
پس این قول موافق شد قول طائفة از اهل کلام و حدیث اینکه هر آینه کلام حروف و آواز است
از لیه که در ازل جمع آمده چنانچه در شرح فقه اکبر است برای ملا علی قاری - پس نیستیم مگر درین طریق
تنها نیستیم - وید آنکه هر آینه صفات بر سه نوع اند فعلیه و حقیقیه و شائیه - پس صفات فعلیه که او
اضافات یعنی نسبتهای ذاتیه اند متضمن حقیقیه یعنی حقیقه را فراهم گیرند و بطنش در
آمده بنا بر احتیاج بر آنکه وجود خود از حقیقیه بطور مستزاع و انتزاع یعنی فاخر فن
و حاصل نمودن - و صفات حقیقیه که او متضمنه ذات اند بقیام حقیقی خود بذات
بجسته اند که اینها عین ذات یعنی نفس ذات اند از آنکه وصف نیست نفس موصوف
و نه این صفات حقیقیه غیر ذات اند برین حیثیت که انتزاع و تخشاد وصف بقیام
حقیقی موصوف است - و در ذات برین صفات متحد است یعنی باز دشت تپه شده پس
بنا برین صفات ذاتیه نام نهاده شدند - و قرار شخص نفس بر اینها است

بنا بر این اقسام صفات و تقاطع و آنکه فعلیه و اضافات ذاتیه متضمنه حقیقیه اند

و آنکه حقیقیه متضمن ذات اند بقیام حقیقی خود بارو -

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

وہابیہ کی تائید اور حمایت

۱۰۰
 ۱۰۱

والشأن به هي اضافات دائية
مستعينة على الذات

ان التزك وجود
نظري ملزم من
اختيار

فَاعْلَمَنَّ التَّزَكُّ وَجُودُ لُظَائِي مُلْزَمٌ مِنْ اخْتِيَارٍ مُتَضَمِّنٍ لِمَنْعِ التَّزَكُّ
مِنْ صَحْتِ فَعْلٍ بِخِلَافِ التَّزَكُّ لَيْشَ اَيُّ التَّزَكُّ لَيْسَ مُتَزَعًا
مُتَضَمِّنًا مِنْ صَحْتِ فَعْلٍ فَهَذَا سَلْبُ الْاِخْتِيَارِ بَعْدَ ثَبُوتِهِ تَزَكُّ
فَلَيْسَ التَّزَكُّ مَسَاوِي صَحْتِ فَعْلٍ فِي صِفَتِهِ قُدْرَتٍ فَوْضِي
حَقِيقَتِهِ مِنْ عَدَمِيَّاتٍ وَالْمُنْزَعَاتِ الْعَدَمِيَّةِ النُّظَرِ بِنَهْ
لَيْسَتْ مُقَاوِمَةً بِصَحْتِ فَعْلٍ فِي الْقَدَمِ بِمَنْعِ سَلْبِ الْاِخْتِيَارِ
اِنْتِزَاعُ التَّزَكُّ مِنْ نَوْعِ الْوُجُودِ كَالْعَدَمِ وَمَا يَشْتَبِهُهُ بِالتَّزَكُّ هُوَ
صَحَّةُ فَعْلٍ فِي أَحَدِهِمَا مِنْ قُدْرَتِهِ تَعَالَى فِي عِلْمِهِ تَعَالَى قَالَ لَقَدْ
مَا صَحَّةُ فَعْلٍ مِنْهُ فَقَطُّ كَمَا قِيلَ إِنَّهُ تَعَالَى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
أَيُّ التَّزَكُّ وَجُودُهُ مِنْ صَحَّةِ فَعْلٍ وَلَا يَحْسَبَنَّ مَنْعُ التَّزَكُّ مُلْزَمٌ
جَبْرًا وَاضْطِرًّا إِنْ لَمْ يَكُنْ سَبْحَانَهُ لَا تَمَّا مِنْ خِصَالِ الْحَوَادِثِ وَهُوَ
سَبْحَانَهُ مِنْزَعٌ عَنِ شَوَائِبِ الْحَوَادِثِ فَعِلْمُهُ تَعَالَى بِهِ مِنْ أَسَاءِ الْحَوَادِثِ
بِهِ لَا تَهْ بِمُقَابِلَةِ الْقَدَمِ

تَرْجُمَانُ

تَرْجُمَانُ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ
آن اِخْتِيَارِ كَمَا تَضَمَّنَ اِرْصَحَتْ فَعْلٍ سَلْبُ تَزَكُّ لَيْشَ اَيُّ التَّزَكُّ لَيْسَ مُتَزَعًا
مُتَضَمِّنًا مِنْ صَحْتِ فَعْلٍ فَهَذَا سَلْبُ الْاِخْتِيَارِ بَعْدَ ثَبُوتِهِ تَزَكُّ
فَلَيْسَ التَّزَكُّ مَسَاوِي صَحْتِ فَعْلٍ فِي صِفَتِهِ قُدْرَتٍ فَوْضِي
حَقِيقَتِهِ مِنْ عَدَمِيَّاتٍ وَالْمُنْزَعَاتِ الْعَدَمِيَّةِ النُّظَرِ بِنَهْ
لَيْسَتْ مُقَاوِمَةً بِصَحْتِ فَعْلٍ فِي الْقَدَمِ بِمَنْعِ سَلْبِ الْاِخْتِيَارِ
اِنْتِزَاعُ التَّزَكُّ مِنْ نَوْعِ الْوُجُودِ كَالْعَدَمِ وَمَا يَشْتَبِهُهُ بِالتَّزَكُّ هُوَ
صَحَّةُ فَعْلٍ فِي أَحَدِهِمَا مِنْ قُدْرَتِهِ تَعَالَى فِي عِلْمِهِ تَعَالَى قَالَ لَقَدْ
مَا صَحَّةُ فَعْلٍ مِنْهُ فَقَطُّ كَمَا قِيلَ إِنَّهُ تَعَالَى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
أَيُّ التَّزَكُّ وَجُودُهُ مِنْ صَحَّةِ فَعْلٍ وَلَا يَحْسَبَنَّ مَنْعُ التَّزَكُّ مُلْزَمٌ
جَبْرًا وَاضْطِرًّا إِنْ لَمْ يَكُنْ سَبْحَانَهُ لَا تَمَّا مِنْ خِصَالِ الْحَوَادِثِ وَهُوَ
سَبْحَانَهُ مِنْزَعٌ عَنِ شَوَائِبِ الْحَوَادِثِ فَعِلْمُهُ تَعَالَى بِهِ مِنْ أَسَاءِ الْحَوَادِثِ
بِهِ لَا تَهْ بِمُقَابِلَةِ الْقَدَمِ

بِحَثِّ أَفْهَمُ تَزَكُّ وَجُودُ نَظَرِي
أَيْسَ تَزَكُّ مُلْزَمٌ مِنْ اِخْتِيَارِ

نَظَرِي قُدْرَتِ

اَوْ تَعَالَى بِدَوْرِهِ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ

والله اعلم بالصواب

قَبِيلُ الْفَكَرِيِّينَ حَقِيقِيَّةٌ
فَقَبِيلُ الْأَيْسِ حَقِيقِيَّةٌ

انما لا نقول ان الله تعالى
يحيي الموتى واولئك
مفوض اليه

جیتنے پر اور ایسا ہی ہو،
- اور ایسا ہی ہو،

وہی میرا راز ہے
جو میرا راز ہے
جو میرا راز ہے
جو میرا راز ہے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

او قدماء القدم بمفعول به نش ای انتزاع الفعل قدم ما يلزم
 القدم بمفعول به هم فالخداشة على الطرفين نش ای انتزاع الفعل
 حدوثا وانتزاع الفعل قدم ما هم فذ فوعة باهما وفعل جبايين
 نش كما ذكر حقيقتهم في ذكر كيفية اثبات مرتبة الحجاب بين
 القديم والحادث المخلوق هم الى معلوم متعلق بفعل فاعل
 قديمين كما هو معلوم وليس بوجود خارج ومخلوق من عدم
 وليس له مواد فقي الابدان ^{بشبه} بقطع نظرا عن الامر بصحة الفعل
 خطأ وعن صحة الفعل بالامر ^{بشبه} فاعلم ان للحقيقة مادة
 الكشف وهي ما هو وصفها كفي البصر البصري هي عينه ونش على ذلك فمادة
 الاكشاف في حد كل واحد من الصفات محدودة غير مشتركة
 بغيرها لان الاشتراك حقيقة ممنوع ومجانرا لعدم وصف
 جامع فيهما باطل كما ليس البصر لسمع *

ان الحقيقة مادة الكشف
 فلا يجوز نقله المادة عن

ترجمه با انتزاع فعل از روى قديم لازم گرانه قدم بمفعول به پس اين خدا شده كه بر دو طرف است يعنى انتزاع
 فعل حدوثا باشد يا قدما اين دفع كرده شده است بامر و فعل كه هر دو جابى اند چنانچه حقيقت هر دو يعنى امر و
 و فعل در ذكر كقيت اثبات مرتبة حجاب در ميان قديم و حادث مخلوق ذكر كور آمد - و آل هر دو امر و فعل
 جابى واقع شده اند سو مى معلومى كه متعلق بفعل فاعل است كه آل فعل و فاعل هر دو قديم اند چنانچه او
 دانسته شده و معلوم است - و اين معلوم متعلق موجود خارجى نيست بلكه آفريده از عدم است كه براى او
 مواد نيست - پس در ايجاد بصحت فعل از امر نظر بر دين خطا است - و بقطع نظرا از صحت فعل در
 ايجاد بامر خطا را است يعنى پرده است يعنى اين خطا است كه در ايجاد بصحت فعل از امر نظر بر دين
 شود - و همچنين چون در ايجاد بامر از صحت فعل قطع نظر كرده بشود خطا و پيش آيد - پس بدانكه هر چه براى
 صفات حقيقيه ماده كشف است و او انچه است كه او و صفت صفات است چون در بصر بينالى كه او عين است
 و برين قياس كن همه صفات حقيقيه را - پس ماده اكشاف در هر دو واحد از صفات محدود است و انچه او
 مشترك نيست از آنكه اشتراك حقيقيا ممنوع است و مجازا هم باطل است بزاير وصف جامع نبود
 در صفات حقيقيه چنانچه تصوير نيست لسمع يعنى بينالى بگويايى باصل نمى شود *

بصحت انكه براى حقيقيه ماده كشف است بابت
 پس تقدم ماده از انها جائز نيست *

[illegible]

وَلَا تَقْرَأُ الْفَرَاقَةَ

وَأَنَّ تَغْيِيرَ الْأَعْتَابِ مُحْضًا لَا مِنْ حَيْثُ الْوُجُودِ فَالْعِلْمُ بِالْعَدَمِ
وَأَعْلَمُ أَنَّ الْفَرَقَ فِي الزِّيَادَةِ حِسْبُهَا وَفِي الْأَعْتَابِ حِسْبُهُ فَلَيْسَ
هَذَا بِرَأْسِ الْفَرَقِ فَلَمَّا سَلِمَ سَلِمَ الدَّعْوَى وَاعْلَمْ أَنَّ الذَّاتَ
مُسْتَجْمَعَةُ الْمُتَغَايِرِينَ عَيْنِيَّةٌ مَجْهُولَةٌ وَلَا تَعْدُّ بِاسْتِجْمَاعِهِمْ
وَأَنَّ قِيلَ بِتَقْدِمِ الْمَادَّةِ الْوَاحِدَةِ عَلَى مَا قِيلَ أَيْ لَوْ كَانَ يُمْكِنُ سُبْحَهُ
الْمُتَغَايِرِينَ فِي وَجْهِ التَّغَايُرِ وَهُوَ الْمَانِعُ فَلَمَّا كَانَ التَّغَايُرُ بِأَهْمِيَّةٍ
لَا تُمْكِنُ عَيْنُهُ بِوَصْفِ التَّغَايُرِ الْأُخْرَى لَهَا لَيْسَتْ عَيْنِيَّةُ الْمُتَغَايِرِينَ
فِي حَدِّهِمْ فَتَعَدُّ دُ بَدْفَقِيلُ شَيْءٌ فِي الْجَوَابِ هَذَا أَنَّ التَّغَايِرَ مُتَخَالِفٌ
مَعْنًا وَالْمُتَخَالِفُ يَقْتَضِي وَجُودًا بِمُقَابِلَتِهِ فَيَجْتَمِعُ الْمُتَخَالِفُونَ فِي مَحَلٍّ
وَاحِدٍ كَمَا هُوَ بَدِيهِيٌّ فِي نَفْسِكَ لَا اصْدَادُ إِذَا الصَّدُكُ لَا يَقْتَضِي
وُجُودًا بِمُقَابِلَتِهِ وَوَحْدَتُ مَادَّةِ الْكَشْفِ وَالِاشْتِرَاكُ فِيهَا تَطْهِيرٌ
لِاصْبَحًا بِعَارِضَاتٍ الِيدِ اهْتَبَا طَلَانُ +

اتقان استجتماع
المتغاييرين

بجواب تذکرات جمع متغایرین است +

ترجمه و اگر تو تغییر کنی این اعتبار را اعتبار محض یا اگر تغییر کرده شود این اعتبار از روی محض تا از حیثیت و حلقه
پس این علم بحد است و بر و حکم نیست - بدانکه هر آئینه فرق در زیادت و موافق زیادت است و در اعتبار موافق
اوست پس از فرق فرار نیست - پس چون فرق تسلیم کرده شد دعوی تسلیم کرده شد - و بدانکه هر آئینه ذات متجمع
همه صفات متغایر است از روی عینیت مجهوله و با وجود تجلج این همه متغایر نقد یعنی بزرید یعنی عدد عدد
نمیشود - و اگر گفته شود بنا بر تقدم ماده واحده بر آنچه گفته شد یعنی اینکه در وجه تغایر مجموع متغایرین
ثابت نشد از آنکه اوصاف متغایره در وجه تغایر مستجمع نمی شوند که این تغایر و وصف مانع است پس
هرگاه که تغایر بجا است عین ماهیت باشد در صورت عینیت او بوصف تغایر دیگر ممکن نشود
از آنکه آن عینیت نیست عینیت بهره تغایر در حد آن متغایر پس ذات منفرد شود - پس در جواب
گفته شود که هر آئینه متغایر در معنی متخالف است و متخالف بمقابله خود وجود را نخواهد پس تواند
که همه متخالف در محل واحد جمع آیند چنانچه او در نفس تو بدیهی است - نه آنکه ادک اینهمه در یکجا
مجمع نشوند از آنکه صد بمقابله خود وجود را نمی خواهد - و وحدت ماده کشف و اشتراک هر دو
درینها ای در صفات حقیقیه نظری اند که صحیح نیابند که آن هر دو بر اهمیت را معارض آیند پس هر دو باطل باشند

الحمد لله الذي جعل القرآن
موسمًا من موسمي القرآن

١٢٠

و گفته اند شی ما هیئت لا یقدم ولا یتأخر منه شی فان تقدم منه
 منه لیس گفته او ان تأخر منه لیس گفته لا کن یکن ان یكون صفة
 قائم به فلیس گفته هر فقیل لا یدار گفته ذات الله تعالی و
 صفاتی و فیل یدار لانه سبحانه لا یجمل عن کتفه فخره
 ظله فیمکن الاختلاف بحسب حال به فالعلم به سبحانه كما هو
 بالتزیه و تشبیهه لا یزیل التزیه و یمكن ان یأول الدرك
 بالجمل عن کیف التزیه و الجمل عنه بالدرك فاجمل درك
 و الدرك جمل فتوافق القولان ففوله صلعم ما عرفناك حق
 معرفتك ای عرف من حیث وجوده لا من حیث گفته ای ماهو
 عرفناك حق معرفتك مع الجمل عن معرفته الکننا و مع معرفته
 الکنه علی حسب حال فتوافقا و یمكن ان یكون هذا قول صلعم
 من المنشأ بهات اذ غار ضی العلم و الجمل فی شیء فبقی الجمل

ما عرفناك حق معرفتك

عرفناك حق معرفتك

توضیح هر گفته و حقیقت شتر ماهیت شیء است که از پیش نمی شود و نه پس می آید پس اگر او پیش
 گرفت گفته او نیست یا اگر از پس آید گفته او نیست لیکن ممکن است که وصف او باشد قائم باو پس نیست
 گفته او و گفته شده ذات خدای برتر و صفات او ادراک نه شود یعنی دریافت نه کرده شود و
 گفته شده که اندک شود از آنکه حق سبحان از گفته خود نادانده نیست پس در ظل او جا ز است پس
 بحسب حال اختلاف ممکن باشد پس این علم که خاص است باو سبحان است چنانکه او را تنزیه است
 جالا که تشبیه او تنزیه طار زائل و دور بیند - و ممکن است که تاویل کرده شود درک جمل از کیف تنزیه
 و جمل از و بزرگ پس جمل درک است و درک جمل پس این هر دو قول با هم موافق آمدند که
 قول او صلعم است کاعرفناک حق معرفتك یعنی شناختیم ترا حق شناخت تو را و او صلعم حق معرفتك یعنی
 از حیث وجود او از حیث گفته او که هو او آنچه او است و قول او صلعم حق معرفتك یعنی
 شناختیم ترا حق شناخت تو را این قول یعنی شناختیم ترا الحق مع جمل است از معرفت گفته با مع معرفت گفته او است
 بر حسب حال پس هر دو قول با هم موافق آمدند و ممکن است که این قول او صلعم از منشأ بهات
 از آنکه علم و جمل در چیزه با هم عارض آید پس جمل باقی ماند

ما عرفناك حق معرفتك

عرفناك حق معرفتك

ذکرہ حق ثابت بن ابی حمزہ بن عبد الرحمن
 واثبات الخلق

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم اللہ ونستعینہ ونصلی علی سولہ حمل ونستشفعہ
 وعلی الہ واصحابہ واتباعہ اجمعین قال سبحانہ انما اھم
 اذا اراد شکینا ان یقول لہ کن فیکون الیہ اصل اذا مرصوع
 لزمان منضمۃ لمعنی شرط فوجود شرط بوقوع فعل فاعل
 مفید زمان وجزائہ متصل بزمان شرطہ کا یوم یقول لہ
 کن فیکون الیہ مضمر زمان فان کان فعل متعدياً ففعل
 واقع بین فاعلہ ومفعولہ تعلق خارجی لا ذہنی وخلاف
 الشرط والجزاء دلیل علی حد وراثہ الشرط والجزاء

اصل اذا المرصوع مرصوع زمان واثبات

در فعل متعدی فعلی کہ در زمان
 فاعل و مفعول واقع
 تعلق خارجی است نہ ذہنی

ترجمہ میں ذکر بیان مرتبہ حجاب است در بیان قدیم و حادث و مرتبہ البیت ثابت
 کہ از حجاب تفسیر کردہ شود پس میں ذکر بیان او است

بیان کیفیت مرتبہ حجاب
 کہ در بیان قدیم و حادث
 است

بسم اللہ الرحمن الرحیم ونستعینہ ونصلی علی سولہ حمل ونستشفعہ
 وعلی الہ واصحابہ واتباعہ اجمعین فرمود حجاب در سورہ یونس رکوع اخر انما اھم
 اذا اراد شکینا ان یقول لہ کن فیکون الیہ یعنی جزا نیست کہ امر و چون
 ارادہ کند چیزی را کہ گوید اورا بشود پس بشود۔ **مختل**۔ لفظ اذا امرای زمان مرصوع
 است۔ متضمن است معنی شرط را پس وجود شرط ثابت شود بواقع شدن فعل فاعل کہ مفید زمان باشد و جزا
 شرط متصل بزمان شرط خود است لہذا بی جزا شرط اذا از زمان شرط متصل شود چنانچہ میں آئیں ہمہ کہ در
 القام رکوع ہم است یوم یقول لہ کن فیکون الیہ تفسیر کہ کفۃ زمان سنہ یعنی در سال روز کہ گوید اورا بشود
 پس بشود۔ و اگر فعل متعدی با پر فعلی کہ در بیان فاعل و مفعول واقع است ال فعل تعلق خارجی است نہ ذہنی و خلاف
 شرط و جزاء دلیل است بر حد وراثہ الشرط و جزاء

تفسیر کہ یہ انما اھم اذا
 اراد شکینا الخ

قادرہ حرف اذا و جزا
 او کہ متضمن معنی شرط
 و موضوع برای زمان است

Handwritten text in Devanagari script, likely a manuscript page. The text is written in black ink on aged paper and appears to be a religious or philosophical treatise. It begins with "ॐ नमो भगवते वासुदेवाय" (Om Namah Bhagavate Vasudevaya) and continues with verses such as "कृष्णार्पणं कृतम् ॥ श्रीगुरुभ्यो नमः ॥" (Kṛṣṇārpaṇam kṛtam || Śrīgurubhyo namaḥ ||). The text is organized into stanzas separated by horizontal lines.



درمیان و میان

附錄一

جس کا یہ نام
جس کا یہ نام

১৯৭৭

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵

وَالْحَادِثُ الْمَخْلُوقُ دَلِيلٌ عَلَى الْحِجَابِ وَالْقَدِيمُ وَحِفْظُ الْكَادِمِينَ
 بِتَعْلُقِ الْقَدِيمِ بِالْأَوَّلِ وَاسْطَةِ الْحِجَابِ بِحَادِثِ مَخْلُوقٍ هَمْتَعٍ
 عَقْلًا فَلْيَحْفَظِ الْفَكْرَ عَنِ الزَّبْعِ وَمَنْ وَرَائِهِ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ
 قَدِيمًا فَكَأَنَّ الَّذِي أَثَرُهُ مَعَهُ فِي الْقَدَمِ تَعاقُبًا رُتَبًا فَلَيْسَ
 الْأَثَرُ قَدِيمًا فَلَيْسَ الْأَمْرُ قَدِيمًا وَقَالَ صَلَاحُكَ كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ
 مَعَهُ شَيْءٌ الْحَدِيثُ غَيْرُ قَدِيمٍ وَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ حَادِثًا مَخْلُوقًا
 لَزِمَ فَوْقَهُ أَهْرٌ آخَرُ فَتَسْلَسَلُ فَتُثَبِتُ أَنَّ الْأَمْرَ حَادِثٌ غَيْرُ
 مَخْلُوقٍ مِنْ حَيْثِيَّةٍ وَصَفِ أَهْرٍ بزيادةٍ عَلَى صِفَتِ نِزَالِ اللَّهِ
 عَلَى الذَّائِلِ فَهُوَ حِجَابٌ كَمَا ذَكَرُوا الْكُونِيَّةُ الْحَادِثَةُ الَّتِي هِيَ أَثَرُ
 الْأَمْرِ إِنْ لَمْ تَكُنْ بِأَيْقَاعِ فَعِلِ الَّذِي حِجَابٌ مِنْ فَاعِلٍ

حادث مخلوق دلیل بر حجاب
قدیم است

امر و اثر قدیم نیست و اولی

کونیه ترا حادثه اثر است

بیان آنکه حادث مخلوق دلیل است
بر حجاب قدیم

بیان آنکه واسطه تعلیق امر و اثر
حادث و قدیم است

امر و اثر قدیم نیست
دلیل اولی

معنی حدیث کان الله ولم
یکن معه شیء

بیان آنکه کونیه
اثر امر است

ترجمہ و این حادث مخلوق دلیل است برین مرتبه حجاب قدیم از حدوث خود بر حجاب حادث و از خلق
 بر خالق قدیم و نگاہداشت هر دو حد مذکورہ درین تعلق کہ قدیم را با حادث مخلوق است بلا واسطه
 حجاب عقلاً متعین است زیرا کہ ہمیں گواستہ حجاب واسطه تعلق است در میان قدیم و حادث مخلوق و ہم
 حاجب و نگاہدارندہ است و ہمہ پروہ پس باید کہ فکر از جمعی گاہ دارد و علاوہ ازین اگر امر قدیم باشد
 پس کاشی کہ اثر امر است و او باشد در قدم بطور تعاقب رتبی نہ از روی حقیقی در نہ این امر
 ناقص و ضعیف است تا آنکہ امر حالانکہ اثر متعاقب امر است یعنی از امر پس آئندہ است از روی
 تعاقب حقیقی در رتبی یعنی اثری کہ از امر است و پس امر در حقیقت می باشد بطور رتبی و باید پس اثر شود
 شود و در نہ این اثر یا امسبب اتصال و قربت ثابت شود و امر ناقص و ضعیف آید تا آنکہ امر پس ظاهر شد کہ اثر
 نیست قدیم و اینکہ امر قدیم نیست و نمود صلح کان الله ولم یکن معه شیء بمعنی حدیث بود حادث
 برتر و با او پیش نبود مطلب آنکہ حادثی کہ برتر قدیم است و پیشتر از او بود یعنی با او نبود غیر قدیم پس چیزیکہ با او
 نبود حادث شد قدیم نیست و اگر این امر حادثی مخلوق باشد لا محذور و دیگر لازم شد و پس تسلسل پیش آید
 پس ثابت شد کہ بر آئینہ این امر حادث غیر مخلوق است از ہمیشہ و وصف امر کہ این وصف زیادتہ است
 بر وصف زائدہ کہ از امر زائدہ است و این حجاب است چنانچہ مذکور آمد و کونیت حادثہ آنکہ امر و اثر
 برای امر اگر واقع کردین فیصلہ کہ او از فاعل حجاب است حادث و واقع نہ شود و نہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا إِذْ هَدَانَا
 لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ
 اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَهَبْ لَنَا
 مَا نَسْأَلُكَ فِي شَأْنِ الْمَدِينَةِ وَبَارِكْ لَنَا فِي الْمَدِينَةِ وَاجْعَلْ لَنَا
 فِيهَا مَخْرَجًا وَمَدْخَلًَا وَمِنْ فَضْلِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

فَاعْلَمْ أَنَّ الْحِجَابَ مَعْبَرٌ بَظِلِّ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ كَيْفَ
 مَدَّ الظِّلَّ الْإِلَهِيَّ وَالظِّلُّ بَقِيَامِهِ الْحَقِيقِيِّ بِهِ وَتَخْلُوقِ
 ظِلِّ الظِّلِّ بَقِيَامِهِ الْحَاضِرِيِّ بِهِ فَيُمْكِنُ أَنَّ الظِّلَّ
 الْمَذْكُورَ فِي آيَةِ الْكُرْسِيِّ يُعَدُّ بِأَحَدٍ مِنْهُمَا مَعَ لِحَاطَةِ تَقَاوُفِ
 فِيهِمَا شَيْءٌ قِيَامًا حَقِيقِيًّا وَهَجَازِيًّا كَمَا فِي ذِكْرِ
 كَيْفِيَّةِ تَقْسِيرِ الْكُرْسِيِّ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ
 مَدَّ الظِّلَّ هُوَ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ
 بِالصَّوَابِ يَا أَيُّهَا اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ
 عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى
 جَمَائِهِ كَمَا اخْتَبَرْتَ
 وَتَرْضَاهُ وَتَشْفَعُهُ فِينَا

وَتَرْجَمُهُ مَنَابِ

ترجمہ پس بدانکہ بر آئینہ حجاب بہ ظلّ تعمیر کردہ شود چنانچہ فرمود سبحانہ
 در سورہ شہ قالو رکوع پنجم کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ الْإِلَهِيَّ یعنی چگونه دراز کرد این سایہ
 و ظلّ بذّی ظلّ بقیام حقیقی خود است - و تَخْلُوقِ ظِلِّ الظِّلِّ یعنی سایہ از سایہ است
 بقیام مجازی خود بذّی ظلّ - و ممکن باشد کہ بر آئینہ این ظلّ کہ در آئینہ کرمیہ مذکور
 است بیکے از ہر دو تعمیر کردہ شود مع لحاظ تفاوت درین ہر دو یعنی از روئے
 قیام حقیقی و مجازی چنانچہ در ذکر کیفیت تفسیر این کرمیہ کہ در سورہ فرقان
 رکوع پنجم است اَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ یعنی آیا ندیدی
 سونے پر در و گار خود کہ چگونه این سایہ را دراز فرمود و اللہ
 تَعَالَى اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ و خدائے برتر بر بستے داناست +
 اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى جَمَائِهِ
 كَمَا اخْتَبَرْتَ وَتَرْضَاهُ وَتَشْفَعُهُ فِينَا
 و ترجمہ منابہ + ترجمہ این درود شریف بالا نوشتہ آمد

ان الحجاب معبر بظل كما
 كيف مد الظل الاله
 و الخلق ظل الظل
 فيمكن ان الظل المذكور
 يعبر باحد منهما مع
 تفاوت فيهما
 بيان ان حجاب بظل است بقیام حقیقی
 بذّی ظل چنانچہ در آئینہ کرمیہ مذکور
 است و ممکن باشد کہ بر آئینہ این ظلّ کہ
 در آئینہ کرمیہ مذکور است بیکے از ہر دو
 تعمیر کردہ شود مع لحاظ تفاوت درین ہر دو
 یعنی از روئے قیام حقیقی و مجازی چنانچہ
 در ذکر کیفیت تفسیر این کرمیہ کہ در سورہ
 فرقان رکوع پنجم است اَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ
 كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ یعنی آیا ندیدی

بیان امکان آنکہ ظلّ کہ در کرمیہ
 است پر و ظلّ تعمیر کردہ
 بتفاوت لحاظ قیام حقیقی
 و مجازی +

یہ ہے میرا دوست محمد علی صاحب

[illegible]

فهو وصف قائم بنفسه الکریم القلیم بقیا حقیقی زائد
 علی الصفة الذاتية وإن لم یکن بحروف و ترکیب و صوت
 فلا تُتَکِن استفادة و افادة للمستفید
 هذا اما کان لبشر ان یُکَلِّمَهُ اللهُ اَلَا وَحِیًّا اَوْ مِنْ وَرَاءِ
 حجاب الایة کما یکلم الروح بصفته الذاتية زیادت حادثه
 علیها بقیا حقیقی بها و فی انفسکم افلا تبصرون مع
 تفاوت کیفیة القیام فیها شئ ای کلام الله تعالی
 الذی هو حجاب و کلام الروح الذی هو حجاب هم قیاما
 حقیقیًا و مجازیًا به سبحانه فانه یسمع من سماع عالم
 المثال و یفهم حقیقته کما قال سبحانه لا یسمعه الا المطهرون

معنی آیت مآکان لبشر
 ان ینکلمه الله

تکلم روح بصفت ذاتیه کما فی
 انفسکم الایة کما یکلم الروح

و کلام حجابی سماع عالم مثال شنیده
 و تحقیقش مفهومیست و مذکور که قول او بجهان
 تعبیر آیه لا یسمعه الا المطهرون
 الایة -

و کما آیه قرآن مجید لولیت غیر مخلوق
 و مرتبه حجابی مع حروف و ترکیب
 آنچه لائق اوست تعالی دایم هم بود
 نفس کریم قدیم است زائد بر صفت ذاتی

معنی آیه مآکان لبشر
 ان ینکلمه الله الایة که تکریم روح به
 ذاتیه است همچو کلام حجابی است

کلام حجابی سماع عالم مثال شنیده
 و تحقیقش مفهومیست و مذکور که قول او بجهان
 تعبیر آیه لا یسمعه الا المطهرون
 الایة -

تکلم روح بصفت ذاتیه کما فی
 انفسکم الایة کما یکلم الروح بصفته
 الذاتية زیادت حادثه غیر مخلوق بحروف و ترکیب و صوت نباشد پس استفاده و افاده
 یعنی فایده گرفتن و دادن برای مستفید یعنی بفهم گیرنده مکن نباشد و همین معنی یعنی مراد است
 از این آیت کریمه که در سوره شوری رکوع پنجم است مآکان لبشر ان ینکلمه الله اَلَا وَحِیًّا
 اَوْ مِنْ وَرَاءِ حجاب الایة یعنی بطریق بشر نیست اینکه او را خدای برتر کلام کند مگر از روی وحی یا از
 روی حجاب - چنانچه روح کلام میکند بصفت ذاتیه خود بواسطه زیادت حادثه که بر صفت ذاتیه
 است بقیا حقیقی بآن صفت یعنی زیادت که بر صفت ذاتیه حادث و پس یعنی ظاهر شده بر
 قیام حقیقی دارد بواسطه این زیادت حادثه روح بصفت ذاتیه کلام میکند و از این آیه
 کریمه که در سوره ذاریات رکوع اول است فی انفسکم افلا تبصرون
 یعنی در نفسهای شما آیا پس نمی بینید - مع تفاوت کیفیة قیام که در سوره بقره است یعنی
 کلام خدای برتر آنکه او حجابیست - و کلام روح آنکه او حجاب است از روی قیام حقیقی
 و مجازی است باو سبحانه - پس هر آیه او شنیده می شود از شنوای عالم مثال حقیقیست
 بهم کرده و دانسته شود چنانچه فرمود سبحانه در سوره واقعه رکوع سوم
 لا ینسئ الا المطهرون الایة

إِذَا تَكَلَّمَ اللَّهُ بِالْوَحْيِ سَمِعَ أَهْلُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا صَلَواتَهُ كَجِبْرِ
 السِّلْسِلَةِ عَنِ الصَّفَا وَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ جَبْرِيلُ
 فَإِذَا آتَاهُمُ جَبْرِيلُ فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا يَا جَبْرِيلُ مَاذَا
 قَالَ رَبِّي فَيَقُولُ الْحَقُّ فَيَنَادُونَ الْحَقُّ الْحَقُّ هُوَ وَالْأَكْفِيضُ يَحِيطُ
 بِالْحَادِثِ قَدِيمًا وَكَيْفَ يَتَفَقَّهُ وَيَتَّبِعُ وَيَتَقَلَّلُ وَيَتَكَثَّرُ قَدِيمًا
 وَمَا هُوَ كُلُّهُ بِهِ عَلَى وَصْفِهِ حَدِيثًا وَقَدِيمًا شَيْئًا
 هَذَا يُؤَافِقُ بِقَوْلِ صَاحِبِ الْمُعْتَبَرِ وَالرَّازِي فِي الْمَطَالِبِ
 الْعَالِيَةِ أَنَّ كَلَامَهُ يَرْجِعُ إِلَى مَا يَجُودُ مِنْ قُدْرَتِهِ
 وَأَرَادَتْهُ لِقَائَهُ بِذَاتِهِ كَمَا شَرَحَ الْفَقْهُ الْأَكْبَرُ لِلْمَلَايِكَةِ
 الْقَارِي أَنَّهُ أَيُّ أَنَّ كَلَامَ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِي يَرْجِعُ إِلَى مَا

ترجمہ چیمہ ادا انکلم اللہ بالوحی سیم اہل سماء الدنبا صلصلة حجر السلسلہ
 عن الصفا ولا یزالون کذلک حتی یاتہم جبریل فرع عن قلوبہم قالوا یا جبریل
 ما ذا قال ابی فیقول الحق الحق یعنی فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون کلام کند خدا کی
 بشنو ذہل آسمان دنیا صلصلة یعنی آوازی مثل کشیدن زنجیر از کوه صفا و مجہدین میباشند تا آنکہ جبریل
 نزد شال بیاید پس ہر گاہ کہ جبریل بیاید نزد شال دفع کردہ شود بسم از دل شال گویند ای جبریل چیست کہ این
 گفت برو در گار من پس گوید الحق یعنی حق است کہ میگید پس ہمہ نہا میکنند و فرمودند الحق الحق یعنی ای
 حق است ای حق است اینجا فرع عن قلوبہم بمعنی دفع الغمر عن قلوبہم است از آنکہ فرع
 از الغمر بمعنی پیغمگر داندین آمدہ بصللة عن کدر صراح است پس حاصل آنکہ بسم از دل شال دور کردہ شود
 و پس چگونہ احاطہ کند عارف قدیم را و چگونہ میتواند کہ نفی شود و بعضی بعض شود و قلیل و کثیر یعنی کم و بیش
 شود قدیم و وحیمہ او کہ کلام کردہ شد بدو بروصف خود است از روی حدوث و قدیم -

ایک لکھتہ شدہ موافق می شود بقول صاحب معتبر و برازی کہ در مطالب عالیہ است کہ ہر آئینہ کلام اور کہ باز گرد سوسے ایچہ کہ اورا حادث میکند از قدرت خود و ارادت خود الیہ قائم بذات او است چنانچہ در شرح فقہ الکبرا است کہ برائے طاعت قادر است۔ انتہی۔ یعنی ہر آئینہ کلام خدا سے برتر آنچنان کہ باز گرد سوسے ایچہ کہ

وَأَيُّ دُفْعِ الْفَرْعِ عَنْ
قَوْلِهِمُ التَّقْضِيعُ بِ
بِمِ كَرْدِ ائِيْدَن بَصْلَةً عَنْ
صِرَاح ١٢ -

دلیل بر کلام جمالی حضرت عبداللہ
بن مسعود است، اِذَا تَكَلَّمَ اللّٰهُ اَنْ

توافق کلام جمالی از عبارت قدس
بقول صاحب معتبر و درازی
آنکه کلام بر جع الی قاصد
من قدر مرآتہ الخ

[illegible]

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय
 श्रीकृष्णार्चनम्
 श्रीकृष्णाय नमः
 श्रीकृष्णाय नमः
 श्रीकृष्णाय नमः
 श्रीकृष्णाय नमः
 श्रीकृष्णाय नमः

وکی قرآن مجید کلام حق
مخزون است از صفت
کتابت و قرآنست مکنون و مخفی
مردان محققان قرآن است عباد الله
السلام و السلام علی ارحم الراحمین

تذکره کفایت معیة الله تعالى وقربته واحاطته بخلقته تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلّي على رسوله محمّد ونستشفعه وعلى
آله واصحابه واتباعه اجمعين واعلم انما الله الله واحد
موجود خاليج شئ اى ما هو مضمداق لما فى علمه من مقدّمات
صير وجوده القدیم كما هو باسمايه وصفاته بغير عرضيته
وجوهريته وتقديره بزمان ومكان واتحاده وحلوله
بغيره ولم يكن معه شئ غيره فخلق ولما يكن محل الخلق فبعضه
محل لبعضه من حيثته تشخصهما الزائد على تشخص ماهيتهما
شئ لا من حيثية تشخص ماهيتهما اذ هو سريع فناء هم

ترجمه این ذکر بیان معیت و قربت و احاطت او تعالى است بخلق او تعالى یعنی
همه را و نزدیک و فراز گرفتن او تعالى است بخلق خود

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلّي على رسوله محمّد ونستشفعه وعلى
آله واصحابه اجمعين به بر آنکه جز این نیست که الله که معبود واحد است که فرمود انما الله الله واحد
الایه در سوره شمس که گویند است که موم - او موجود خالج است یعنی آنکه او مصلق است یعنی آنچه که مقدرین
بر او است برای آنچه که در علم است و این مصلق مقدم است از آنچه که در علم است پس این ذات واحد که مقدّم
مستقدم است پیش از آنکه او در علم او است موجود خالج بود در آن ضروری است - بوجود قدیم خود همچنانکه او باسما
خود است وصفات خود است بغير عرض بودن او و جوهر بودن او و قید شدن او بزمان و مکان و اتحاد او و حلول او
بغير او یعنی در او عرض شود و جوهر و قید زمان و مکان قید شود و نه از غیر خود مستحق باشد و نه در حلول کند و قید
و نه با او چیزی غیر او باشد که وصف خلق است که خلق شود - و نه او برای خلق محل باشد چنانکه در خلق بعضی
محل است از حیثیت تشخص هر دو - و این تشخص زائد است بر تشخص هر دو نه این محل بعضی است بعضی از ازل خلق
از حیثیت تشخص ماهیت هر دو از آنکه تشخص ماهیت سریع الفنا است یعنی فناى او با ماهیت خود خندان سبک است
که مهلت محل گرفتن و شدن نمی یابد

تذکره کفایت معیة الله تعالى
قربته واحاطته بخلقته تعالى

به آنکه خدای واحد موجود
است بوجود قدیم خود باسما
وصفات خود یعنی مصلق
مستقدم است برای آنچه که در علم
است از آنکه او در علم او است
بوجود قدیم خود همچنانکه او باسما

تذکره کفایت معیة الله تعالى
قربته واحاطته بخلقته تعالى

بیان آنکه خدای واحد موجود
است بوجود قدیم خود است همچنانکه
وصفات خود است یعنی آنچه که
در علم او است از آنکه او در علم او
است بوجود قدیم خود همچنانکه او باسما
وصفات خود است بغير عرض بودن او و جوهر بودن او و قید شدن او بزمان و مکان و اتحاد او و حلول او
بغير او یعنی در او عرض شود و جوهر و قید زمان و مکان قید شود و نه از غیر خود مستحق باشد و نه در حلول کند و قید
و نه با او چیزی غیر او باشد که وصف خلق است که خلق شود - و نه او برای خلق محل باشد چنانکه در خلق بعضی
محل است از حیثیت تشخص هر دو - و این تشخص زائد است بر تشخص هر دو نه این محل بعضی است بعضی از ازل خلق
از حیثیت تشخص ماهیت هر دو از آنکه تشخص ماهیت سریع الفنا است یعنی فناى او با ماهیت خود خندان سبک است
که مهلت محل گرفتن و شدن نمی یابد

کما قال سبحانه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ الْآيَةَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ إِنَّمَا
 كُنْتُمْ الْآيَةَ وَإِنِّي قَرِيبٌ الْآيَةَ وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ الْآيَةَ وَاللَّهُ يَكْتُبُ
 حَيْثُ الْآيَةَ وَاللَّهُ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا الْآيَةَ وَمَعَ فَدَا
 اسْتَوَانَهُ تَعَالَى شَانَهُ عَلَى الْعَرْشِ بِحَالِهِ كَمَا هُوَ عِنْدَ اللَّهِ
 تَعَالَى عَلَى مَذْهَبِ إِمَامِنَا الْأَعْظَمِ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَأَمَّا
 فَتَرْقُ مَخَالَفَةُ أَهْلِ سُنَّةٍ وَجَمَاعَةٍ قَائِلَةٌ بِعَيْنِيَّةٍ وَقَرِيبَةٍ
 وَأَحَاطَةٍ كُلِّهَا وَصِفِيَّةٌ بِنَفْسٍ ذَاتِيَّةٍ بِحُجُجٍ عَقْلِيَّةٍ
 بِلُزُومِ الْجَهْتَيْنِ فِي الذَّاتِيَّةِ وَلَيْسَ قَرَارُهَا بِمُقَابَلَةِ النُّصُوصِ
 الْقُرْآنِيَّةِ وَيُرَدُّ عَلَيْهِمْ فِي الْوَصْفِيَّةِ مَا حُجِّجُوا بِهِ شَيْءٌ أَيْ
 لُزُومِ الْجَهْتَيْنِ

فترجمه چنانچه فرمود سبحانه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ الْآيَةَ دوسوره بقره رکوع نوزدهم یعنی بر آئینه خدا
 برتر با صبر کنندگان است یعنی هم نشان است و بایشان معنی است الحق. وَاللَّهُ مَعَكُمْ إِنَّمَا كُنْتُمْ
 الْآيَةَ یعنی و خدای برتر را شما است هر جا که شما باشید الحق. وَإِنِّي قَرِيبٌ الْآیَةَ دوسوره بقره رکوع بیست و یکم
 یعنی و بر آئینه من نزدیکم الحق. وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ الْآيَةَ دوسوره ق رکوع دوم یعنی ما نزدیک تریم به
 او الحق. وَاللَّهُ يَكْتُبُ حَيْثُ الْآيَةَ الْآیَةَ یعنی بر آئینه خدای برتر هر شیئی که بخواهد بگذرد است الحق. وَإِنَّ اللَّهَ
 قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا الْآیَةَ دوسوره طلاق رکوع دوم یعنی بر آئینه خدای برتر هر شیئی را از روی علم فراز
 گرفته است الحق و با وصف این استواری او تَعَالَى شَانَهُ یعنی قرار گرفتن و ظاهر شدن او که برتر است شان او بر عرش
 بحال خود است همچنانکه او فرمود خدا برتر است بر همه مام اعظم است حرمت کند او را خدای برتر و جز این نیست که قوا
 که مخالف برائی است و حق است و احوط است که اینها همه از روی وصفیه اند یعنی ذاتیه یعنی خود
 که خدای برتر بخلاف جمیع و قریب و محیط یا و صاف است نه بذات جهت های عقلیه بسبب لازم شدن جهتین در ذاتیه یعنی
 گویند که در صورت جمعیت و قربت و احاطت بذات در ذات و جهت لازم شود خدا را که این دلیل عقلیه را بمقابل
 نصوص قرآنی قرار نیست که رد کرده شود بر آنان در وصفیه آنچه آنان باو حجت گرفته بلزوم جهتین یعنی آنچه آنان
 در صورت ذاتیه برین صفات بلزوم جهتین حجت گرفته پس این همه جهت های عقلیه شان همچنان در صورت و وصفیه
 بر آنان رد کرده شود باید بطوری که در صورت و وصفیه هم لزوم جهتین لازم آید و قاعده که آنان ازو حجت گرفته اند هم
 بر آنان حجت شود پس ناچار جمعیت و قربت و احاطت ذاتیه بر جمیع کتب با قاعده شان باطل گردد

و استواری او تَعَالَى بر عرش برائت
 که از او است و بر آئینه خدای برتر
 است رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ

استواری بر عرش او تَعَالَى برائت است که
 نوزاد او است که در تریب امام عظم است
 رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ

وَالظُّرْفُ مُقَدَّمٌ عَلَى الْمَظْرُوفِ قَانظُنْ مَاذَا تَرَى فِي الظَّرْفَيْنِ
وَكُنْ فِيهِمَا يُرَدُّ عَلَى الْمُخَالَفَيْنِ الَّذِي حُجُّوْا بِهِ مَا مِنْ ضَمَنِ هَذَا
فَالْمَعِيَّةُ وَالْقَرَبَةُ وَالْإِحَاطَةُ بِتَجَاوُزَيْنِ حَرْتَيْنِ لِاجْتِهَادِ
لَفْظِي الْمَكَانَيْنِ وَمَا تَرَى مِنْ مَكَانٍ لَكَائِنْ وَهُوَ بِنِسْبَةٍ بَيْنَهُمَا
لَا بِنِسْبَةٍ بَيْنَ الْمَكُونِ وَالْكَائِنْ لَا يَتَرَفَى نَفْيُ الْمَكَانَيْنِ
عَلَى الْأَصْلِ الْمَذْكُورِ فَهُوَ سَبْحَانَهُ لَيْسَ بِدَاخِلٍ فِي
شَيْءٍ غَيْرِهِ وَلَا بِخَارِجٍ مِنْهُ وَلَا بِإِحْاطٍ فِيهِ وَلَكِنَّهُ
سَبْحَانَهُ مَعِيٌّ وَفَرِيبٌ وَحَيْطٌ كَمَا هُوَ مَذْكُورٌ - فَاعْلَمْ أَنَّهَا
الْمَعِيَّةُ وَالْقَرَبَةُ وَالْإِحَاطَةُ عَلَى نَوْعَيْنِ مِنْ حَرْتَيْنِ قَدِيمَةٍ فَكَيْفَ
كُلُّهَا مَجْهُولٌ وَعَامَّةٌ لِكَشْيٍّ وَمَضْبُوطَةٌ فِي عَقَائِدِ أَهْلِ سُنَّةٍ وَجَمَاعَةٍ

ترجمه و طرف مقدم است بر مظروف پس نظر کن چیست این که بر مبنی در طرفین و لازم شود آنچه که از ضمن است و آنچه که در
آورده میشود بر مخالفین که آنها بدو حجت گرفتند یعنی قول مخالفین که لزوم چنین حجت آورده اند آنچه که مذکور شد و در
هم ازین ضمن لازم شود که مخالفین بر دو حجت گرفتند ۱۰ پس این معیت و قربت و احاطت
بجایز است در میان دو مرتبه یعنی حقیقیه و فعلیه نه در دو جهت بسبب لفظی این هر دو امکان - از آنکه چنین برای
مکون و کائن هر دو در مکان لازم آید و تقدیم ظرف بر مظروف شود پس پس که در طرفین چه پیش آید و آنچه
بجز از لزوم چنین لفظی از هر دو مکان تسلیم شود - و آنچه تومی بینی از مکان که برای کائن است حال نیست که
بسنبت است در میان هر دو یعنی در میان مکان و کائن نه بر سنبت است در میان مکون و کائن که
این بر اصل مذکور مانع نیست هر دو مکان را - از آنکه این همه اوصاف تجاواز ازین مرتبه نیست لهذا
این تجاواز رتبی است نه لفظی که محل و مکان فقط برای کائن است پس سنبت جهت در مکان و
کائن است نه در مکون و کائن لهذا این تجاواز رتبی بر اصل مذکور لفظی هر دو مکان را مانعانی نیامد
که با هم یکی را دیگری لفظی کند پس اوسجانه در چیزی غیر خود داخل نیست - نه از خارج است - و در
حال است یعنی حلول گفته - و لیکن اوسجانه معی و فریب و محیط است چنانچه او مذکور آید
پس بدانکه جز این نیست که معیت و قربت و احاطت بر دو نوع است یکی از مرتبه قدیمه است که کیفیت
تمام آن مرتبه مجهول است و برای برتری این نوع عام است و در عقاید اهل سنت و جماعت مضبوط است
یعنی مسئله این مرتبه در عقاید اهل سنت و جماعت ضبط کرده شده است

این اوصاف تجاواز رتبی است
بسیار است

و مکان برای کائن است
که در میان مکان و کائن
در میان مکون و کائن
و اوسجانه داخل در چیزی
غیر او و خارج از او و در
حلول گفته است و لیکن معی
و فریب و محیط است که مذکور
آید

این
بجای اوصاف تجاواز رتبه
در میان دو مرتبه حقیقیه و فعلیه
در روی چنین سبب نفی
نخستین این بر دور است

نسبت جهت در مکان و کائن
نه در مکون و کائن
و آنچه مانع از
این تجاواز رتبی نیست
بر اصل مذکور لفظی هر دو مکان را
مانعانی نیامد
که با هم یکی را دیگری لفظی کند
پس اوسجانه در چیزی غیر خود داخل
نیست - نه از خارج است - و در
حال است یعنی حلول گفته - و لیکن
اوسجانه معی و فریب و محیط است
چنانچه او مذکور آید
پس بدانکه جز این نیست که معیت و
قربت و احاطت بر دو نوع است یکی
از مرتبه قدیمه است که کیفیت
تمام آن مرتبه مجهول است و برای
برتری این نوع عام است و در عقاید
اهل سنت و جماعت مضبوط است
یعنی مسئله این مرتبه در عقاید اهل
سنت و جماعت ضبط کرده شده است

[illegible]

و دیگر از همه جا بیه که پیشش معلوم
و خاص است برای منی و دل داران
خود نیست در عین که مضطربانند و شدت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ذکر کیفیت منع تعبیر الہیوں از ذات اللہ سبحانہ و الصورت

ذکر کیفیت منع تعبیر الہیوں
من ذات الہ سبحانہ و الصورت
من خلقہ

من خلقہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تعبیر الہیوں و صورت با صطلح
ذکر در بیان

حمد اللہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی
الہ و اصحابہ و اتباعہ اجمعین * اِنَّمَا الماہیۃ الّتی یظهر منها
عارضٌ تعبّر بھوی و العارضُ بصورت فی محاورۃ قوم لا فی
الشریعۃ الشریفۃ فانی اصرّح ای ان کان العارض زائدًا علی
الماہیۃ بقیام حقیقی بہا اصلاً لمنشأئینہا لہ و هو صفۃ ذاتیۃ
فلینبجأ منہا و ان کان زائدًا علی الصفۃ الذاتیۃ بقیام حقیقی
بہا اصلاً لمنشأئینہا لہ فبالماہیۃ عرضاً بواسطۃ الصفۃ الذاتیۃ

نقصر عن عارض زائد بر ماہیت
است بقیام حقیقی صفقت ذاتیہ
است و آنچه زائد است بر صفقت
ذاتیہ بقیام حقیقی این عرض ماہیت
است بواسطہ صفقت ذاتیہ
مع امثال *

ترجمہ این ذکر در بیان آنکہ تعبیر الہیوں از ذات خدای سبحانہ منع است و تعبیر صورت از خلق او

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بیان کیفیت منع تعبیر الہیوں از ذات
سبحانہ و صورت از خلق او

حمد اللہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی الہ و اصحابہ
و اتباعہ اجمعین نہ جز این نیست کہ ماہیتی آنکہ از عارض ظاہری شود بہ ہوی تبیین کردہ شود
و عارض بصورت در محاورۃ قومی نہ در شریعت شریفہ پس من نقصر عن عارضی اگر این عارض
زائد است بر ماہیت بقیام حقیقی بآن ماہیت کہ اصل است برای عارض بسبب منشأئیت خود
یعنی ماہیت عارض زائد منشأ واقع شدہ کہ از منشأ یعنی بایبیدی عارض است پس این عارض
صفقت ذاتیہ است و این از ماہیت حادث نیست و اگر این عارض زائد است بر صفقت ذاتیہ
بقیام حقیقی بآن صفقت کہ اصل است برای این عارض بسبب منشأئیت خود یعنی این عارض
صفقت ذاتیہ منشأ آنہ کہ از منشأ و بایبیدی این عارض است پس این عارض با ماہیت بطور
عرض است بواسطہ صفقت ذاتیہ

بیان آنکہ زائد بر ماہیت بقیام حقیقی
صفقت ذاتیہ است کہ از ماہیت حادث
نیست *

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥
 ॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

استی
عاشق از او را
نیت بیگانه
در این میان
نیت بیگانه

[illegible]

مجلس شورای اسلامی
تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۱۰

the 1990s, the number of people in the world who are illiterate has increased from 750 million to 850 million. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 900 million by the year 2015. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 950 million by the year 2020. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 1 billion by the year 2025. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 1.1 billion by the year 2030. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 1.2 billion by the year 2035. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 1.3 billion by the year 2040. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 1.4 billion by the year 2045. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 1.5 billion by the year 2050. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 1.6 billion by the year 2055. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 1.7 billion by the year 2060. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 1.8 billion by the year 2065. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 1.9 billion by the year 2070. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 2 billion by the year 2075. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 2.1 billion by the year 2080. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 2.2 billion by the year 2085. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 2.3 billion by the year 2090. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 2.4 billion by the year 2095. The number of illiterate people in the world is expected to increase to 2.5 billion by the year 2100.

امام رضا

ماریا اربعہ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره معنای خود

[illegible][illegible]

مخبر چیم یقیندا ۵۱

مخبر چیم یقیندا ۵۱

و نور محمد مخصوص بذاته صلعم مخلوق من عدم منتزع من
 تضمن موجودات قدیمه شماینها بقیام مجازی بها و غیره
 صلعم مخلوق من عدم منتزع من تضمن موجودات صلعم
 شماینها بقیام مجازی بها او من تضمن مسلوبات صلعم
 بقیام مجازی ملتزم بوجوداته صلعم **ش** كما تعرف
 فی ذکر کیفیة تخلیق نور محمد صلعم من نور الله سبحانه و
 الخلق كله من نوره صلعم **هـ** فلا یوافق تغییر الیهولی
 من موجودات قدیمه و الصورة من نور محمد صلعم و من غیره صلعم
ش لقیامها المجازی و ان الصورة بقیام حقیقی هر که فی حد ذات
 صلعم و عوارضها بقیام حقیقی بها و هكذا فی غیره صلعم فالیهولی
 مع صورته احادیث مخلوقة **فان لا یسکم فانکما** من
 مراتب الخلق الثابتة **فان لا یسکم فانکما** من

نور او صلعم مخصوص بذات
 مخلوق است از عدم منتزع
 از تضمن موجودات قدیمه
 بقیام مجازی بطور شمای
 و غیره او صلعم مجازین از او
 از تضمن موجودات یا از
 تضمن مسلوبات ملتزم بوجودات

تغییر الیهولی از موجودات قدیمه و صورت
 و غیره او صلعم بقیام حقیقی
 ذات او و عوارض او صلعم سبب
 حقیقی در هر دو

در صورت یهودیه الیهولی مع صورته
 مخلوق است در ذات انکار آید از مرتبه
 خلق که بدلائل عقلیه و عقلیه ثابت
 است که درین مذکور آمده یا از عدم مسلوبات
 آید برای الیهولی قدیمه که این باطل است

نور محمد صلعم از نور محمد صلعم علی الله و سلم که مخصوص است بذات او صلعم و صلعم مخلوق از نور محمد صلعم
 که منتزع از تضمن موجودات قدیمه بطور شمای است از ان موجودات و درین استخراج تضمنی او را بوجودات قدیمه
 قیام مجازی است - و غیره او صلعم علی الله و سلم که هم مخلوق است از عدم منتزع از تضمن موجودات او صلعم است
 بطور شمای از ان موجودات و درین استخراج تضمنی هم از ان موجودات او صلعم قیام مجازی است یا غیره
 صلی الله علیه و سلم که مخلوق از عدم است منتزع از تضمن مسلوبات او صلعم است بقیام مجازی که بوجودات
 او صلعم این مسلوبات ملتزم آمده یعنی بدو التزام یافته بسبب خروج و خلق از عدم که در اسلبا از ان
 چنانچه شناسایی این باور ذکر کیفیت تخلیق نور محمد صلعم علی الله علیه و سلم پس موافق نشود تغییر الیهولی از موجودات قدیمه
 هم مخلوق خدای سبحانه از ان و او صلعم صلی الله علیه و سلم پس موافق نشود تغییر الیهولی از موجودات قدیمه
 تغییر صورت از نور محمد صلعم علی الله علیه و سلم و از غیر او صلعم علی الله علیه و سلم بسبب قیام یکدگر برین هر دو مجازی است و باینکه
 هر که صورت را بر الیهولی قیام حقیقی است - هر که این تغییر موافق نشود در حد ذات او صلعم علی الله علیه و سلم و عوارض او صلعم
 ذات بسبب قیام حقیقی عوارض بذات - و همچنین و غیره او صلعم که در تغییر الیهولی مع صورته خود حادث مخلوق
 و اگر اینکه گفته شده است که در هر دو پس این انکار است از مرتبه خلق که ثابت است با لای تغییر الیهولی از ان و او صلعم علی الله علیه و سلم
 و اگر اینکه گفته شده است که در هر دو پس این انکار است از مرتبه خلق که ثابت است با لای تغییر الیهولی از ان و او صلعم علی الله علیه و سلم

نور او صلعم که مخصوص بذات او است
 مخلوق است از عدم که منتزع از
 موجودات قدیمه بقیام مجازی
 بطور شمای است یا غیره
 و غیره او صلعم مجازین از او
 از تضمن موجودات یا از
 تضمن مسلوبات ملتزم بوجودات
 او صلعم این مسلوبات ملتزم آمده
 یعنی بدو التزام یافته بسبب خروج و
 خلق از عدم که در اسلبا از ان
 چنانچه شناسایی این باور ذکر
 کیفیت تخلیق نور محمد صلعم علی
 الله علیه و سلم پس موافق نشود
 تغییر الیهولی از موجودات قدیمه
 هم مخلوق خدای سبحانه از ان و
 او صلعم صلی الله علیه و سلم پس
 موافق نشود تغییر الیهولی از
 موجودات قدیمه
 تغییر صورت از نور محمد صلعم علی
 الله علیه و سلم و از غیر او صلعم
 علی الله علیه و سلم بسبب قیام
 یکدگر برین هر دو مجازی است و
 باینکه هر که صورت را بر الیهولی
 قیام حقیقی است - هر که این
 تغییر موافق نشود در حد ذات او
 صلعم علی الله علیه و سلم و
 عوارض او صلعم ذات بسبب
 قیام حقیقی عوارض بذات - و
 همچنین و غیره او صلعم که در
 تغییر الیهولی مع صورته خود
 حادث مخلوق و اگر اینکه گفته
 شده است که در هر دو پس این
 انکار است از مرتبه خلق که ثابت
 است با لای تغییر الیهولی از ان و
 او صلعم علی الله علیه و سلم

مجلس اول

[illegible]

1992

ما تَرَى فِي عَالِي الْأَرْجَاءِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا سِيْرِي
وَلَوْ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ حَاطُوا عَلَى عِلْمِي لَمْ يَحْصُوا
شَيْءًا مِنْ عِلْمِي إِلَّا كَمَا يَحْصِي السَّحَابُ
وَلَوْ أَنَّ الْبَشَرَ حَاطُوا عَلَى عِلْمِي لَمْ يَحْصُوا
شَيْءًا مِنْ عِلْمِي إِلَّا كَمَا يَحْصِي الرَّمْلُ
وَلَوْ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ حَاطُوا عَلَى عِلْمِي لَمْ يَحْصُوا
شَيْءًا مِنْ عِلْمِي إِلَّا كَمَا يَحْصِي السَّحَابُ

واجتماع نقیضین فی هیولی بصور متضاده منشأین لها و هو غیر
معقول و آن قبل للتخذیر بش ای لتخذیر من انکار مرتبة الخلق
الثابتة و لزوم مسلووبات هیولی قدیمه بصور من مسلووبات واجتماع
نقیضین فی هیولی بصور متضاده هو صورت بقیام مجازی بهیولی قدیمه
مع خلاف باصلها فلا لزوم المسلووبات لکن ادعاء وحدت وجود هیولی
قدیمه مع صورتها یغنی وجود دو نهما باطل اذا ماهیة التي بقیام مجازی
قائمة بنفسها فی معناها مع عوارضها فلیست بعارضة لها بقیام حقیقی
فلیست بصورة لها والله یهدی من یشاء الى صراط مستقیم **والله**
صلی و سلم علی محمد بنی الرحمة و علی جماله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترجمناه

یا در صورت عدم تسلیم تغییر مذکور
و اقرار حدوث اجتماع نقیضین در
بصورت متضاده پیش آید که این هم
معقول نیست +

و ادعای وحدت وجود هیولی
قدیمه مع صورت او بقیام مجازی
بالتجی وجود غیر این باطل است

باهیت باهمیتی بطور عرض غرض
نه شود پس او را صورت نشود

یا در صورت عدم تسلیم تغییر مذکور
و اقرار حدوث اجتماع نقیضین
در هیولی بصورت متضاده پیش آید
که این هم معقول نیست +

و ادعای وحدت وجود هیولی قدیمه
مع صورت او بقیام مجازی بقی
وجود غیر این باطل است +

باهیت باهمیتی بطور عرض غرض نشود
و نه ماهیت بعرض نام نهاده شود و نه
هر دو بقیام مجازی باشد پس نه
ماهیت برای ماهیت بقیام حقیقی
عارض است پس صورت برای هیولی
چگونه است +

ترجمه دوم در صورت عدم تسلیم هر دو از مرتبه حادث مخلوق اجتماع نقیضین شود و هیولی
سبب صورتهای متضاده بنا بر منشأیت هیولی برای صور یعنی هیولی صورت را در صورت
قیام حقیقی متضاد واقع شود که از پیش و بالبدیه صورتهای اصل آید که اینها عارض زمانند بر قیام
حقیقی پس سبب صورتهای متضاده در هیولی بقیام حقیقی که صندیر در گذرد آید اجتماع
نقیضین پیش آید - و این هم معقول نیست - اگر بنا بر تخذیر از انکار مرتبه خلق ثابت - و لزوم مسلووبات
برای هیولی بصور از مسلووبات - و اجتماع نقیضین در هیولی بصور متضاده گفته شود که
صورت حادث را با هیولی قدیمه قیام مجازی است با وصف خلاف باصل هر دو گفته آمد
نسبت اصل هر دو و قیام هر دو در ابتدای این ذکر - پس در صورت لزوم مسلووبات نیست لیکن
ادعای وحدت وجود یعنی این دعوی کردن که وحدت وجود هیولی قدیمه مع صورت او است
بالتجی وجود سواهی این هر دو یعنی سواهی هر دو مذکور از وجود نفسی کرده شود این دعوی وحدت
وجود باطل است از آنکه ماهیتی که آن بقیام مجازی است قائم بنفس خود است و معنای خود مع
عوارض خود - نه اینکه این باهیت باهمیتی بطور عرض غرض نشود و باهمیت را عرض غرض نام نهاده
شود و در عرض و باهیت قیام مجازی باشد حال آنکه در هر دو قیام حقیقی باید پس این باهیت عارض نیست
برای ماهیت بقیام یعنی پس نیست صورت برای هیولی و الله یهدی من یشاء الى صراط مستقیم یعنی
مذای بزرگوار را هر کسی را که بخواهد سواهی راه راست و درست - **والله صل و سلم علی محمد بنی الرحمة**
و علی جماله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترجمناه

فاصطلاح فی معناها مشرعاً بشی ای هما من الله سبحانه الی خلقه ^ص علی معناها لغتاً فالرسالة والنبوة مرکزیة تغیین منشأ افادت منزعاً به بقیا هما الحقیقی والمجازی به فیتس علیهما ^ش اے علی الرسالة والنبوة حقیقتاً دلالت بهیما الیها بظلیت بهیما منها۔

فهما عامتان بعمومهما لما تحت مرکزیت بهیما من موجودات و مسلوبات و مخصوصات بخصوصیت بهیما بالانسان و الجن عما تحت مرکزیت بهیما بحکمته تعالی و آنریکتان فی لغت بهیما فی علمه سبحانه و وجود بهیما فی ازل حادث و ان لم تکنوا معلومتین فكان الرسول مجهولاً فكيف فی الميثاق مسؤللاً

معنی اصطلاحی هر دو است
حاصلش +

بیان وقوع مرکزیت
تعیینات این هر دو

ترجمه پس اصطلاح در معنای آل هر دو از روی شرع که هر دو از خدای سبحان است سوی خلق برآ معنای آل هر دو است از روی لغت یعنی معنی اصطلاحی آل هر دو در شرع بنا بر معنی لغوی آل هر دو است و آل در شرع بر بنای معنی لغوی رسالت و نبوت تعریف یعنی پیش از آن و پرده جن رسول و نبی است بنفس و صف خود از خدای سبحان سوی خلق او پس این ارسال و فرستادن ذات رسول بنا بر اطلاق و اخبار او صحت است پس این رسالت و نبوت مرکزیتی واقع شده که آن لغت منزعاً خود را منشأ افادت است بسبب قیام حقیقی و مجازی ای که منزعاً بآن تعیین پس حقیقت رسالت و نبوت برین هر دو قیاس کن از روی آنکه باین هر دو سوی حقیقت است بسبب ظلیت هر دو از حقیقت یعنی حقیقت رسالت و نبوت بسبب ظل بودن مایه هر دو از حقیقت قیاس باید کرد از روی دلالت که این هر دو را سوی حقیقت است بنا برین دلالت حقیقت هر دو برین هر دو قیاس باید کرد به مطلب اینکه حقیقت این هر دو برین هر دو قیاس شود با مینور که بسبب ظل بودن این هر دو از حقیقت دلالت که این هر دو را سوی حقیقت است بنا برین دلالت حقیقت این هر دو باید فهمید و این هر دو بسبب عموم خود عام الی برای تحت مرکزیت هر دو که از موجودات و مسلوبات اند یعنی آنچه که زیر مرکزیت هر دو از موجودات و مسلوبات و مخصوص اند این هر دو بسبب خصوصیت خود با نس و جن آن آنچه که زیر مرکزیت هر دو است بحکمت او تعالی و در کتب خود در علم او تعالی هر دو را می اند و در وجود خود را در ازل حادث و اگر هر دو معلوم او تعالی باشند پس این رسول مجهول شود پس چگونه در ميثاق مسؤل آئینی پدید شود

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

۱. *مجلس اول*
 ۲. *مجلس دوم*
 ۳. *مجلس سوم*
 ۴. *مجلس چهارم*

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

استزاعاً منها هو تشبیه استزاعاً وصفاً لموصوفه لا احتیاجاً
 لوجوده متساویاً بذات فی استقراک لا استجماعه کذات -
 ففی کل واحد منها تعین اول لا نشاء منشاء اولی عمره وثانی
 لغيره نشأ ای تعین ثانی لا نشاء منشاء لغير اولی عمره
 علی تعدد صفات اکلا فی تعین ذات لعدم تعددها نشأ
 لیس التعین الثانی فی تعین ذات لعدم تعدد ذات
 حقيقة نشأ الحقيقة بمعنی علو معلول علی مبدئيتها
 مر ابراهیمیه التي تضطر عن تعین صفات حقیقیة لمبدئيتها
 تعینہ عم نشأ لمبدئيتها تعین صفات حقیقیة تعین ابراهیم
 مر فی اولیة منشاء بنیوت استقلالاً نشأ ای علی استقرا
 وجود صفات حقیقیة استقلالاً مر اصلاً نشأ

مطلب فی تعین الرسالة والذ
 والولایت و منشأ اولی عمره
 و لغيره و بنیوت حقیقیة ابراهیم
 و موسوی و عیسوی و آدمی
 و محمدی علیهم الصلوٰۃ والسلام

ترجمہ تعین صفت تبرہیم است کہ انتر نشأ از روی وصف است برای موصوف خود این
 استزاع بنا بر احتیاج است برای وجود خود بلکه این وصف در استقرا خود بذات با ہم مساوی میشود
 بنا بر استجماع خود بچود ذات یعنی چونکہ در این وصف استجماع جمیع صفات چود ذات است بنا بر این استجماع این
 وصف با ذات خود با ہم مساوات دارد اگر چہ این وصف ہم برای موصوف است با این استجماع - پس در
 بر یکی از اینها تعین اول است برای انشا کہ او منشأ اولو العزمی است و تعین ثانی برای غیر اولو العزم
 است کہ او منشأ غیر اولو العزم انشا یا بدینا بر بقدر صفات مگر تعین ذات بسبب عدم تعدد ذات
 یعنی تعین ذات بچود تعین صفات تعین ثانی نیست از انکہ در ذات بچود صفات تعدد نباشد و حقیقت
 بنا بر مبدئیت خود یعنی بنا بر محل آغاز و آشکار شدن خود بمعنی علو معلول است - پس حقیقت برای
 کہ تعین صفات حقیقیة اصطلاح کرده شود بنا بر مبدئیت تعین شان است تعین اولو العزمی
 را یعنی تعین صفات حقیقیة مبدئ است تعین ابراهیم علیہ السلام را بنا بر این حقیقت ابراهیمی از تعین
 صفات حقیقیة اصطلاح کرده میشود پس حقیقت ابراهیمی در اولیت بطور استقلال مر اصل منشأ بنیوت
 است ہمراہ استقرا وجود صفات حقیقیة از روی استقلال است در اولیت یعنی وجود این صفات با ذات بسبب
 تعدد ذات بر صفات بطور استقلال در اولیت قرار گرفته بچود حقیقت ابراهیمی کہ مبدئ استزاع تعین او
 این صفات آمره در اولیت منشأ بنیوت را بطور استقلال مر اصل منشأ بنیوت کہ اول نیست

ببین صفات منشأ

بیان منشأ اولو العزمی و غیر اولو
 العزمی تعین رسالت و نبوت و ولایت

بیان حقیقت ابراهیمی و اولیت
 منشأ بنیوت و اصل منشأ اولو

[illegible]

۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵

و حقیقه محمدیه التي تصطلح عن تعین ذات لمبدئیة
 تعینہ صلعم فی اولیة منشأ رسالہ استقلالاً اصلاً
 تضمین منشئ نبوت باعذاریها من حیث قیامهما به
 فاستکملت محبوبیة محمدیه باستجماع الحقیقتین المستقلتين
 والمنزعتين المذكورتين بالاصالة من متعلق استجماع
 ومعناها ان ليس احتیاج فی استجماع الحقیقتین المستقلتين
 والمنزعتين المذكورتين الى الغير ففی استقرار استكمال
 المحبوبة اصالتاً بل الغير یحتاج فی استقراره الى الحقیقة
 المحمدية حقیقتاً من وجه قیامه بها صدق قوله
 صلعم انا اول الاولین وانا اخر الاخرین الحديث
 فالاولیة علی الوجود والاخریة علی الظهور

مطلب استكمال محبوبیة محمدیه
 باستجماع بالاصالت هر دو
 حقیقت مذکوره مستقله
 و هر دو منشآت

تفسیر حدیث شریف انا اول
 الاولین وانا اخر الاخرین

بأن حقیقت محمدیه و اولیة
 و سبب و منشأ او
 بان استكمال محبوبیت محمدیه
 و حقیقت مذکوره مستقله
 و هر دو منشآت بالاصالت

ترجمه و حقیقت محمدیه آنکه مصطلح است از تعین ذات بنابر مبدریت اولعین او صلعم رادر
 اولیت منشأ رسالت است بطور استقلال و اصل که این منشأ رسالت منضم شده است هر دو منشأ
 را که حقیقت ابراهیمی و موسوی است باعتبار هر دو منشأ آن از حیثیت قیام این هر دو که آن است که
 کیفیتش در سبب تعین حقیقت هر دو منشأ که تعین صفات حقیقیه و شانیه اند در حقیقت ابراهیمی
 و موسوی بمع تقارن باهمی و حیثیت قیام هر دو با ذات مذکور آمد بفکر و تامل در اینجا نظر کن بخوان
 خدا اینهمه مطالب در بابی پس محبوبیت محمدیه سبب استجماع هر دو حقیقت مذکوره که هر دو مستقله و هر دو
 منقسمه هستند که منجمع بالاصالت آمدند استكمال یافت و تمام کردن خواست و مراد آنکه در استجماع یعنی در
 آوردن هر دو حقیقت مستقله و هر دو منشآت مذکوره بر آئینه حقیقت محمدیه راسوی غیر احتیاج نیست
 پس در استقرار استكمال محبوبیت این حقیقت محمدیه از روی اصال است بلکه این غیر در استقرار خود سوسی
 حقیقت محمدیه حقیقتاً منجمع شود از وجه قیام خود بحقیقت محمدیه پس صادق آمد قول او صلعم انا
 اول الاولین وانا اخر الاخرین الحديث یعنی من اول همه اولان هستم و من اخر اخران
 نا آخر حدیث و این اولیت بنا بر وجود است و این آخریت بنا بر ظهور

تفسیر حدیث شریف انا
 الاولین وانا اخر



فکل من الرسالة والنبوة والولاية جامعاً اضافة وطاق
 حدوداً منش ای تعریفاً بوصفه ^{منها} فاصلاً منش ای لا
 احتیاج الی الخیر بل غیره یحتاج الیه ^{منها} لم یبی ورسول عام
 وعرضاً منش ای هو قیام مجازی مع مرادیتہ فی ضمن النبی
 احتیاجاً الیہم ^{منها} وشیعاً منش ای الاضافۃ بصفات اللہ
 سبحانہ فی تبع صفات النبی صلعم ^{منها} ولوی و تفرق نظر
 بان لم یحتاج الی اعتبار الرسالة والنبوة من اعتبار الولاية
 وهو مستخرج لہ لبعض و بان نحتاج فلم یتزل لبعض فلم
 یتجمعا بہما فالاول ناظر بفضیلۃ الولاية من الرسالة والنبوة والثانی
 بفضیلۃ الرسالة والنبوة وان یتزل فاستجمعہما ^{منها} قد لیل بذاتہ منش
 ای لیس یحتاج الی غیرہ ^{منها} ہم علی دعوی رسالة الرسول ^{منها} حسنیۃ
 الذاتیۃ منش ای لست بعرض فلا یحتاج الی غیرہ باصالت

ہر یک از رسالت و نبوت و
 ولایت بطور اصل برائی
 و رسول است و بطور عرض
 و تبع برائے ولی

مطلب قد لیل بذاتہ علیہ
 رسالة الرسول الحق

چنان کہ در اعتبار رسالت و نبوت و ولایت نظر تفرق اندازد
 بعضی جمیعاً بروج نزول از رسالت رسول است و بعضی رسالت و نبوت و ولایت
 رسالت و نبوت و ولایت را از رسالت رسول است و بعضی رسالت و نبوت و ولایت
 بفضیلت ذات رسالت و نبوت و ولایت است و بعضی رسالت و نبوت و ولایت
 بفضیلت رسالت و نبوت و ولایت است و بعضی رسالت و نبوت و ولایت

ترجمہ پس ہر یک از رسالت و نبوت و ولایت از روی انصاف جامع است ہر گز از روی جدو
 اتع یعنی از روی تعریف و وصف خود پس ہرچہ ازینہا بطور اصل است یعنی آنکہ سوئی غیر محتاج بنا
 بلکہ غیر شسوی او محتاج شود برائی بنی و رسول علیہم الصلوۃ والسلام است و ہرچہ بطور عرض
 است یعنی او کہ قیام مجازی دارد مع مراد شدن خود در ضمن نبی علیہ السلام است بغرض احتیاج رسول
 نبی علیہ السلام و ہرچہ بطور تبع است یعنی موصوف شدنش بصفات حلای سبحانہ و تبع صفات
 نبی صلی اللہ علیہ وسلم ای ہر دو یعنی عرضاً و تبعاً برای ولی است رضوان اللہ علیہم اجمعین
 و تفرق و جدا شدہ است نظر اینجا آنکہ سوئی اعتبار رسالت و نبوت از اعتبار ولایت عروج نکرد و بلند نشدہ
 او یعنی اعتبار رسالت اعتبار ولایت را ستجم است برای بعضی کہ آہنگدار آرد آمدہ و بانکہ نظر عروج کرد
 و بلند شدنش نزول ذکر و پست نشدن برای بعضی پس ہر دو ہر دو ستجم نشدن یعنی اعتبار رسالت و ولایت
 با خود ما گرد دنیا مذہب پس اول ناظر بہ بفضیلت ولایت از رسالت و نبوت و دوم ناظر بہ بفضیلت
 رسالت و نبوت و اگر نزول کرد پس آن گرد آرد ہر دو پس دلیل کہ ثابت رسول است یعنی آن دلیل کہ محتاج
 سوئی غیر اوست بر دعوی رسالت رسول و حسنات ذاتیہ رسول آنکہ باصالت اند یعنی آنکہ بہ تبع نمیدہ
 یعنی دلیل کہ ثابت رسول است ہر دعوی رسالت آن تکیو بیہا و خو بیہای ذاتیہ رسول اند
 و بعضی نیستند پس سوئی غیر خود محتاج نشوند و آنکہ باصالت اند یعنی بر تبع نیستند

مجلس ششم در روز شنبه ۱۳۰۴

فَیْمَکْدِی اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مَنْ لَّیْسَ شَاءُ فَاشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَاشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَعَلٰی وِلَایَةِ
 تَابِعَةٍ تَبِعُهَا **مَش** بِالْوَاوِ عَطْفٌ عَلٰی دَعْوٰی رَسَالَةِ الرَّسُولِ
 وَالضَّمِيرُ الْمَضَافُ اِلَیْهِ اِلَى حَسَنَاتِهِ الذَّاتِیَّةِ فَخَبَرٌ عَلَی الْعَطْفِ
 مَرَفَا لَایْمَانٍ بِمَدَاهَةِ النُّبُوَّةِ وَالْوِلَایَةِ لِغَیْرِ النَّبِیِّ عَمَّ لَا
 یَتَحَقَّقُ اِلَّا بِادْرَاکِ صَحْبَةٍ مَنْ قَامَتْ بِهٖ فِی زَمَانِهِ وَالصَّحْبَةُ
 مِنَ التَّأَثُّرِ فَمَنْ لَمْ یَدْرِ کَمَا فِی الْجَاهِلِیَّةِ وَکَوَانَ عَامِرًا
 بِتَوْحِیدِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ فَمَا لَکُمْ فِی اعْتِقَادِ الْوِلَایَةِ اِلَّا تَفْکُرُوْنَ
 فَاعْلَمُوْا اَنَّ النُّبُوَّةَ صِفَةٌ مَّاخُذَةٌ لِلنَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی وَسَلَّمْ
 عَلٰی نَبِیِّنَا وَاخْوَانِهِ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ اَضَافِیَّةٌ **مَش** مِنْ
 اللّٰهِ تَعَالٰی اِیْ مَخْلُوْقَةٍ هُم مُّشْتَرِکَةٌ وَصِفِیَّةٌ مِنْ مَوْجُودَاتٍ قَدِیْمَةٍ

ترجمه فَمَکْدِی اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مَنْ لَّیْسَ شَاءُ فَاشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَاشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَعَلٰی وِلَایَةِ
 تَابِعَةٍ تَبِعُهَا **مَش** بِالْوَاوِ عَطْفٌ عَلٰی دَعْوٰی رَسَالَةِ الرَّسُولِ
 وَالضَّمِيرُ الْمَضَافُ اِلَیْهِ اِلَى حَسَنَاتِهِ الذَّاتِیَّةِ فَخَبَرٌ عَلَی الْعَطْفِ
 مَرَفَا لَایْمَانٍ بِمَدَاهَةِ النُّبُوَّةِ وَالْوِلَایَةِ لِغَیْرِ النَّبِیِّ عَمَّ لَا
 یَتَحَقَّقُ اِلَّا بِادْرَاکِ صَحْبَةٍ مَنْ قَامَتْ بِهٖ فِی زَمَانِهِ وَالصَّحْبَةُ
 مِنَ التَّأَثُّرِ فَمَنْ لَمْ یَدْرِ کَمَا فِی الْجَاهِلِیَّةِ وَکَوَانَ عَامِرًا
 بِتَوْحِیدِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ فَمَا لَکُمْ فِی اعْتِقَادِ الْوِلَایَةِ اِلَّا تَفْکُرُوْنَ
 فَاعْلَمُوْا اَنَّ النُّبُوَّةَ صِفَةٌ مَّاخُذَةٌ لِلنَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی وَسَلَّمْ
 عَلٰی نَبِیِّنَا وَاخْوَانِهِ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ اَضَافِیَّةٌ **مَش** مِنْ
 اللّٰهِ تَعَالٰی اِیْ مَخْلُوْقَةٍ هُم مُّشْتَرِکَةٌ وَصِفِیَّةٌ مِنْ مَوْجُودَاتٍ قَدِیْمَةٍ

ویدان که جنس نیست که نبوت صفت مانده هست برائے قبیله
 در دو اسلام خدا برتر بر نبی مابعد و بر برادران او که از انبیاء آند در حال که این صفت اضافیه هست از خدا برتر
 یعنی مخلوق خدا برتر است و بر صفت مشترکه و صفییه است که از موجودات قدیمه و سجده اشراک و صفتی دارد

مطلب از القیوة صفت مانده للنبی
 صلعم فی الحجب اند الخ

حسانات ذاتی رسول هم دلیل دعوی ولایت و فی اند
 بنا برین اوجها که دلیل دعوی نبوت اند اما صلات و محبت
 و بیان هر دو را در حدیث صحیح است و محبت از نبوت است
 و هر که از ادراک کبر و در جاهلیت است

بحث ایله نبوة صفت مانده هست
 نبی و عباد او است صلعم و این
 بخدی نیست

[illegible]

+ لکن جو کچھ ہے وہاں
 آج کل کے زمانے میں
 آج کل کے زمانے میں
 آج کل کے زمانے میں

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

مطلب الولاية التائبة
صفة ما لفته الى كرامته

وَكَلَّه الْوَلَايَةَ التَّائِبَةَ صِفَةً مَانِعَةً بِإِضَافَةٍ لِمَنْ مِنْ
اللَّهِ تَعَالَى أَيْ مَخْلُوقَةً مُمَشَّرَكَةً وَصِفَةً لِنَفْسِ الْوَلِيِّ فِي
كَرَامَةٍ لَهُ فِي مَقَابِلَةِ غَيْرِهِ فَهَذَا الصِّفَةُ فِيهِ مَا دَامَتْ نَفْسُهُ
مَحْفُوظَةً وَالْحِفْظُ غَيْرُ مَنْقَطِعٍ مِنْهَا لِمَنْ أَيْ الْوَلَايَةُ التَّائِبَةُ
مُيَقِّنًا عَلَى أَنَّ مَنْ لَمْ يَشَأْ أَيْ الْوَلَايَةَ التَّائِبَةَ مِمَّنْ حَسَنَةً
قَاطِعَةً عَنْ غَيْرِهَا لَمْ يَشَأْ أَيْ الْحَسَنَةَ هُمْ فَظَنَّا عَلَى أَنَّ مَنْ لَمْ يَشَأْ
أَيْ الْوَلَايَةَ التَّائِبَةَ هُوَ مَجْهُولُهُ الْحَقِيقَةُ فِي أَنَّ مَنْ لَمْ يَشَأْ
الْوَلَايَةَ التَّائِبَةَ هُوَ مِنْ حَسَنَةٍ أَوْ مِنْ مَشْتَابَةٍ بِهَا - فَمَا مِنْ مَشْتَابَةٍ
لَيْسَتْ بِوَلَايَةِ حَقِيقَةٍ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِصَوَابِهَا لَكِنَّ الْحُكْمَ عَلَى الْمَوْجُودِ
وَالظَّاهِرِ لَمْ يَحْكَمْ عَلَى الْعَدَمِ بَاطِلٌ وَعَلَى الْحَقِيقَةِ مَجْهُولٌ
مِمَّا لَمْ يَحْفَظْ عَلَى تَقْدِيرِهِ لَمْ يَشَأْ بِمَقَابِلَةِ لَزُومِ صِفَةٍ لَهُ سُبْحَانَهُ
لِغَيْرِهِ تَعَالَى فَتَقْيُّهُ جَائِزٌ عَنْ غَيْرِهِ تَعَالَى وَفِي الْجَوَانِبِ جَانِبٌ أَفْضَلُ
قَوِيٌّ فَمَا وَجَدَ مِنْ صِفَةٍ حَسَنًا فِي أَيْ وَقْتُ كَرَامَتِهِ مِنَ اللَّهِ الْغَرِيزِ الْكَرِيمِ

بحث ولايت که صفت مانع است
ولي ذکر است است

ترجمه و یقین ولايت تابعه بای نفس ولي صفت مانع باضافه است از خدای برتر یعنی مخلوق و ناقص
شده اوست سبحان که مشترک و صفت است یعنی از موجودات قدیمه اشترک و صفت دارد پس این کرامت
که برای ولي است در مقابله غیر خود است پس این صفت ثابت است در ولي اما اینکه نفس او محفوظ است
و این صفت حفظ از ولايت تابعه یقیناً و ظناً غیر منقطع است یقیناً بر بنای آنکه این ولايت تابعه تا بعد از
حسنه است که از غیر خود قاطع و برتر است و ظناً بر بنای آنکه این ولايت تابعه مجهول حقیقت است
یعنی حقیقت این ولايت تابعه مجهول است در آنکه او از حسنه است یا از مشتابه پس آنچه که از مشتابه است
آن حقیقت ولايت نیست و الله اعلم بصوابها یعنی و خدای برتر و داننا تر است بصواب او لیکن حکم بر موجد
و ظاهراً است و بر معدوم این حکم باطل و بنا بر حقیقت مجهول پس این صفت حفظ بنا بر تقدیر بمقابل لزم
صفتی است برای حق سبحان و تعالی را پس نفیش جایز است از غیر او تعالی و در جوانب اولی
است پس بچراغی شود از صفت او بطوریکه در هیچ وقت با نقائص جامع یا رسول خدا بسبب نقائص
ولي در معرفت جامع یا رسول خدا این کرامت است برای خدای غالب و ربهم

حفظ ولي یقینی و قطعی هر دو
برای طرف طبیعت و اشتباه
مشتابه ولايت نیست
حقیقت ولايت است و در مشتابه
حکم بر موجد و در مجهول و نفی صفت از
بنای حقیقت مجهول و نفی صفت از
تعالی حکم است و در جوانب اولی
پس از حسن الاضطرار
یا رسول خود و در هیچ وقت یا
شود کرامت است از خدای غالی

وَالْكَفَرُ شَيْءٌ هُوَ فِي الشَّرْعِ الشَّرِيفِ اسْتِنَارُ الْحَقِّ
وَالنَّكَارَةُ صَوْفٌ مَانِعٌ مُشْتَرِكٌ اسْمِيٌّ بِوُجُودِ مَسْلُوبَاتِ
الْإِثْمِ فَأَرْعَا عَنْ مَوْجُودَاتٍ تَضْمِنُ الْكَافِرَ بِإِضَافَةِ شَيْءٍ
مِنْ اللَّهِ تَعَالَى أَيْ بِخَلْقِهِ هُوَ وَاسْتِدْرَاجٌ لَهُ فِي مَقَابِلَةِ غَيْرِهِ
فَهَذَا الْوَصْفُ فِيهِ مَا دَامَتْ نَفْسُهُ مُسْتَدْرِجَةً *
وَالْإِسْتِدْرَاجُ غَيْرُ مُنْقَطِعٍ مِنْهُ شَيْءٌ أَيْ مِنَ الْكَفَرِ هُمْ يَقِينًا
عَلَى أَنَّهُ مِنْ مَسْلُوبٍ قَاطِعٌ عَنْ غَيْرِهِ فَظَنَّا عَلَى أَنَّهُ جَهْلٌ
الْحَقِيقَةُ مِمَّا وَقَعَ فِي الْأَزَلِ شَيْءٌ مِنْ سَجَاةِ الْعِبُودِيَّةِ هُمْ
وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِهَا لَكِنَّ الْحَكْمَ عَلَى الْمَوْجُودِ وَالظَّاهِرِ شَيْءٌ
فَالْحَكْمُ عَلَى الْمَعْدُومِ بَاطِلٌ وَعَلَى الْحَقِيقَةِ جَهْلٌ هُمْ فَأَمَّا جِد
مِنْ وَصْفِهِ فِي آيَةٍ وَقَدْ اسْتَدْرَاجٌ لَهُ مِنَ اللَّهِ الْغَزِيذِ الْحَكِيمِ
فَالْفَرْقُ عَنِ الْأَعْجَازِ وَالْكَرَامَةِ وَالْمَعُونَةِ وَالْإِسْتِدْرَاجُ بِالْوَصْفِ الْمَانِعِ

ترجمہ و کفر کہ : اور شرع شریف استنار یعنی پوشیدن حق است و انکار او وصف
مانع مشترک اسمی است بسبب وجود مسلوبات کہ این وجود شامل از روی التزام است یعنی کفر
هم وصفی است مانع کہ بنا بر وجود مسلوبات اشتراک اسمی دارد بنا بر لازم شدن مسلوبات
باین وجود و قانع است از موجودات بر او نقصان - و این وصف ثابت است برای کافر یا ضابط
از خداے برتر یعنی با فردین او تعالی - پس این وصف استدراج است برای او در مقابلہ غیر او -
و این وصف در کافر ادا می است کہ نفس او مستدرج است یعنی گزاشته شده * و استدراج از کفر
غیر منقطع است یعنی جدا شونده نیست یقیناً بر بنای آنکہ او کہ از مسلوب است از غیر خود قاطع و برتر
است پس از روی ظن بر بنای آنکہ او مجهول الحقیقت است از آنچہ که رازل سجود عبودیت واقع
شده و خدای برتر باین سجده دانا تر است الاکن حکم بر موجود و ظاہر است - پس این حکم بر معدوم
باطل و بر بنای حقیقت مجهول - پس انچه یافتہ شد از وصف او در هیچ وقت این استدراج است
بر کافر از خداے عزیز و حکیم یعنی غالب و صاحب حکمت بسیار - پس این فرق کہ از اعجاز و کرامت و
معونت و استدراج است در میان اینها بوصف مانع اینها است *

مطلب الکفر و وصف
مانع الخ فهو استدراج

بجوت تعریف و حقیقت کفر و استدراج یقیناً
ظاناً بحیثیة عبودیت در ازل +

استدراج از کفر غیر منقطع
است یقیناً و ظناً

آنچه از وصف کافر در هیچ وقت
یافتہ نشود استدراج است از
خدا عزیز و حکیم و فاروق
فضل مجاز و کرامت و معونت و
استدراج همین کو مانع است

١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

+ سید سید
 سید سید سید سید سید
 آیت سید سید سید
 سید سید سید سید سید

۴ طه انا انزلناه
والتوراة و الانجيل
و الفرقان

محمد بن عبد الله

الشيخ ابو القاسم
ابن الفضل بن محمد
بن عبد الله بن محمد

که آن صلح را بین منی له صلح آن یقول من الضاری و یو
 به فامر بالمومنین بنفسه سبحانه لنفسه سبحانه فجازله
 له صلح آن یقول له وبلا حترار یعلق تعظیماً او محذوفاً
 و علی مقصود متعلق بنیقتضی والمقصود تعظیم بنیه حبیه
 صلح و مافی علیه سبحانه هر و فی المشبه به المذکور
 اضافة الی یاء المتکلم و هی مفعول به خص للنصرت و الی
 اللوحال من فعل الناصرین و فیهِ اشارۀ بانباء ایمان
 بالواجب تعالی و رسالتہ علیہ السلام فلا یجزم فی الفعل منبتین
 بل تضمنت الاولى الثانیة فقالوا نحن انصار الله بترك
 النسبة الیه عم اظهاراً لإخلاص الله سبحانه فی ضمن
 نصرتہ علیہ السلام کما اعراضاً عنها

ترجمه از آنکه من و او نیست او صلح را که گویند من الضاری یعنی کیست مددگار من حکم
 کرده شود بدو که بخشن گوید پس امر فرمود بنفس او سبحانه مومنین را برای نصرت بنفس او سبحانه پس جاز
 برای او صلح را که گویند من الضاری یعنی کیست مددگار من - و لفظ بلا اختراذ اینجا به لفظ تعظیماً یا
 یا محذوفاً متعلق میشود - و علی المقصود متعلق است بلفظ یقتضی - مراد آنکه حذف مشبه بغير من غیر
 از آنچه مشبه به میگویند است یا اختراذ بنا بر تعظیم او صلح است - حاصل آنکه این حذف مشبه بغير من که داشت
 عظمت او صلح است پس پیش پی مشبه محذوف را بر بنای مقصود میجویند - و آل مقصود تعظیم بنی او صلح
 صلح - و آنچه در علم او سبحانه مقصود است - و در مشبه به مذکور اضافتی که سوگواری شکم است و آل مقصود
 به است برای نصرت خاص کرده شده است او - و الی الله حال است از فعل ناصرت - و درین اشارت است بی
 آگاهانیدن بیان بواجب تعالی و رسالت او علیه السلام پس این فعل نصرت ناصرتین از هر دو نسبت مجز و
 نخواهد شد بلکه نسبت اولی دوم را مستغن آرد - فقالوا پس بنابراین ناصرت گفتند نحن انصار
 الله یعنی ما مددگار این خدا هستیم - و ترک نسبت او علیه السلام کردند و گفتند نحن انصار الله
 یعنی ما یا مددگار تو هستیم پس این ترک نسبت که سوگواری او علیه السلام است بنا بر اظهار است برای اخلاص
 خداست سبحانه و ضمن نصرت او علیه السلام نه بنا بر اعراض است از نصرت او

بیان آنکه اعراض از نصرت بنی او است

تشریف کرنا انا ولیک
اللہ ورسولہ کا
الذین امنوا الخ

وَفِي سُوْرَةِ الْمَائِدَةِ اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
الَّذِيْنَ يَّقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ ۚ وَ
مَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فَاِنْ حٰزَبَكُمُ الْعُلٰثُ
فَتَحَقَّقْتَ الْوَلٰيَّةَ الْعَامَّةَ عَلٰى اِخْتِصَاصِ اللُّغَةِ بِالْمَعَانِي
شَيْءٌ هِيَ قَرِيْبَةٌ وَتَكْمُلُ وَخَلَّةٌ وَمَا لِكَيْهٖ وَتَصَرُّفٌ
وَنَصْرَةٌ ۚ هُوَ بِالتَّخْصِيْرِ وَالتَّحْقِيْقِ شَيْءٌ مِنْ اِنْتِصَامٍ عَامَّةٍ
لِلّٰهِ سُبْحٰنَهُ وَرَسُوْلِهِ تَعَالٰى صَلَاحُ الْمُؤْمِنِيْنَ الصّٰلِحِيْنَ
لِلْمُخَاطَبِ الْعَامِ الْمُؤْمِنِ فِي كُلِّ حَالٍ وَزَمَانٍ وَمَكَانٍ
عَلَى الْعَطْفِ شَيْءٌ يَتَعَلَّقُ بِفِعْلِ تَحَقُّقٍ وَفِيْهِ اِشَارَةٌ
اِلَى تَحْقِيْقِ اِتِّحَادِ الْمَقْصُوْدِ ۚ لِقُدْرَةِ اللّٰهِ سُبْحٰنَهُ

تشریف کرنا انا ولیک
اللہ ورسولہ کا
الذین امنوا الخ

تشریف کرنا انا ولیک
اللہ ورسولہ کا
الذین امنوا الخ

پس دریں آیت کریمہ ولایت عامہ بر بنیادی اختصاص لغت یا معانی کہ آہنہا قرابت و تکمّل و خلّت
و الکیت و تصرف و تصرف اندر تحقق یافتہ است بسبب تخصیص و تحقیق از لفظ اسماء حالانکہ ہمیں
ولایت بطور عام برائے خدای سبحانہ و رسول او تعالیٰ حسب علم و برائی مؤمنین صالحین بر بنیاد
عطف ثابت شدہ بسبب مخاطب عام مؤمن۔ در ہر حال و زمان و مکان۔ ایجاباً علی العطف
متعلق است بفعل تحقیقت در عبارت اصل مصنف کتاب ۴ و دریں اشارت است سونے
تحقق اتحاد مقصود این کہ ایں ولایت عام متحقق مے شود با اتحاد مقصود بر بنیادے قدرت
خدائے سبحانہ ۴

ایمان معنی لغوی ولایت تحقیق
و تخصیص و اتحاد مقصود
عامتہ برای خدا و رسول و بنیاد
و صالحین ایں آیت کریمہ
بالا اشارت نما و اختصاص
برای سبک معنی فی ولایت ہو
و نصاریٰ سنا ۴ ۴

نادرشاه قاجار
 در روز جمعه ۱۲۰۳
 در شهر تهران
 در محله...

بسم الله الرحمن الرحيم
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...

بسم الله الرحمن الرحيم
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...
 در این روز جمعه ۱۲۰۳ در شهر تهران در محله...

فاباح التولی لمن یتولّ شیء يدل علی أنّ التولی مباح هر
 الله ورسوله والذین امنوا فی کل حال و زمان و مکان
 شیء یا ستلزام من تقسیم الشخص صراحتاً فتعظیم الزمان
 و المكان اقتضاء هر علی العطف شیء یتعلق بفعل اباح
 فامشارة الی تحقق اتحاد المقصود هر لقد رتب الله سبحانه
 ولا عجز النبی و کرامته الولی ببقاء صفاتهم مع تو سببها
 بدوام حیاتهم و تعلقهم بمستغنی معلوماً و مجهولاً بما شاء
 الله سبحانه شیء یتبث المدعا باقتضاء لان التولی
 فی کل حال و زمان و مکان لعدم المخاطب یتقضى الاعجاز
 و الکرامة ببقاء صفاتهم بحیاتهم و تعلقهم بمستغنی
 هر و التولی بمعنی تحویل تکفل المهمات علی التعدین لا بمعنی
 المحبة لا لفا و اجبة الی جهة الله سبحانه مقصداً.

ترجمه حضرت پیرای کسکه متولی گیر خدا و رسول خدا و انرا که ایمان آورند یعنی گرویدند بخدا این تولی مباح است
 در هر حال و زمان و مکان بر بنای عطف که تعلقش با باحت میگرداند که مشیر تحقق اتحاد مقصود است
 و این تولی را صحت یتولّ مباح کرده است به تقسیم شخص و حال و زمان و مکان از آنکه من تقسیم
 بر احوال مستلزم است و تقسیم زمان و مکان را باقتضاء و این باحت تولی با تقسیم که بر بنای عطف
 مشیر اتحاد مقصود است بنابر قدرت حدیث است و بنابر اعجاز نبی و کرامت ولی است بسبب باقی ماندن صفات
 شان با توسع صفات بحیات دائمی شان و تعلق شان است به مستغنی که اوز ایشان مدد و استغانت میجو
 خواهد او معلوم شان باشد یا مجهول یا آنچه که خواست خداست سبحانه یعنی این مدعا را که باقتضاء ثابت می
 شود از این آیه که میزدان است که کفوئی در حال و زمان و مکان بنابر عموم مخاطب اعجاز و کرامت
 را مقتضی است و میجو اهر بسبب بقاء صفات شان بحیات بی پایان و تعلق شان است به مستغنی
 یعنی مدد و یاری خواسته - و تولی بمعنی سپردن تکفل است یعنی سپردن
 نعمان مهمات و این بر بناسه تقدیر است - نه بمعنی محبت از آنکه محبت واجب است سوی جهت
 خداست سبحانه بنابر مقصد و مراد

بیان آنکه تولی تخیلی تکفل باحت است بنابر تقدیر و تقبی
 محبت و قرب که اول واجب است مقصوداً و سبباً و در هم افتاد

[illegible]

V21

မြို့ဝင်းစုချိန်က
ကံကံ

وَلَا مِنْ غَيْرِ مَا لَيْتَ لِلتَّوَلَّى هُوَ يَقْتَضِي شَعُورًا مِنْ جِهَتَيْنِ
 مِنْ تَوَلَّى وَمَا بِهِ التَّوَلَّى شَيْءٌ اذْكَاءُ تَكْفُلٍ مِنْ جَاهِلٍ عَنْ تَوَلَّى
 وَمَا بِهِ التَّوَلَّى هُوَ وَقَدْ تَعْلَمُ مَا بِهِ التَّوَلَّى شَيْءٌ اذْكَاءُ تَكْفُلٍ مِنْ جَاهِلٍ مَا بِهِ التَّوَلَّى
 فَإِنَّ حَرْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ عِجَابًا أَوْ كَرَامَةً اخْتِيَارَيْنِ
 عَلَى انْتِصَارِ الْمُسْتَضَرِّ جَزَاءُ شَرْطٍ مُقَدَّمٍ شَيْءٌ اِيْمَنْ
 يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا هُوَ عَلَى أَنْ أَقِيمَ سَبَبُ
 مَقَامِ سَبَبٍ فَانْهَ كُنْصُورٍ فُضَاةً فِي الْكَلَامِ وَبِلَاغَةٍ
 لِلْمَرَامِ وَفِيهِ اِشَارَةٌ إِلَى اِسْتِغَاثَةٍ بِهِمْ شَيْءٌ فَالْحَاصِلُ
 مِنْ يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَانْهَ كُنْصُورٍ لَأَنَّ
 حَرْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ عَلَى انْتِصَارِهِ هُوَ فَإِنَّ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ

مترجمه در آن کسی که مالک توتی نباشد یعنی تکفل است از غیر مالک که توتی را نشاید مراد آنکه تکفل است از آن
 کسیکه او احتیاق توتیت ندارد - و این توتی از جهتین مشهور میجو اهر برای کسیکه ولایت میگیرد و چیزهای را که او
 ولایت گرفته از آنکه تکفل نیاید از جاهل از کسیکه متولی می شود و از آنچه که بدو تولیت هست - و این توتی قدر
 می خواهد بر آنچه که بدو تولی است از آنکه از عیاض برای آنچه که او را بدو تولی است تکفل نیاید - و آن حَرْبِ
 اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ پس هر آینه گروه خدا همانا هستند که غالب شوندگان اند - از روی عیاض و کرامت
 که در اختیار می هستند بر نصرت دادن یاری خواهند گان - و این جمله آیه است که میم مذکوره جز است شرط
 مقدم را که آن مَنْ يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا - است بر بنای آن که سبب بجای سبب
 قائم کرده شد - پس این جز سبب است که بجای سبب که هر آینه او میجو لفظ مَنْصُورٌ میباید از روی فضا
 در کلام و بطور بلاغت برای مقصود نهاده شد - و در این اشارت است سوی استغاثت با ایشان یعنی
 بخدای تعالی و رسول او و مؤمنین صالحین - پس حاصل این شرط و جزا بصورت مفذرات این
 است وَمَنْ يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّهُمْ مَنْصُورُونَ لَأَنَّ حَرْبَ
 اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ عَلَى انْتِصَارِهِ یعنی هر که متولی کرد خدا و رسول او و آنان را که ایمان آورند
 پس هر آینه او یعنی جزا و منفور یعنی الجزا و نعمت است از آنکه تحقیق لشکر خدا است که همانا غالب
 شوندگان اند بر داندن یاری دادن او - پس هر آینه برای خداست سبحانه است

باین ترکیب این آیه ترکیب مذکور

[illegible]

VI

محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم و علیہ السلام جامعہ

فَإِنْ لَمْ يُفَصِّلِ الْإِسْتِقْلَالَ وَالْإِضَافَةَ فِي الْمُسْتَعَانَ فَإِنَّهُ
الْإِسْتِقْلَالَ لَيْسَ بِشَرِكٍ أَوْ إِنَّهُ أَجَازَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ شَرَكًا
وَهُمَا مَجْنُوعَانِ نَفْلًا وَعَقْلًا مِنْهُ فَيَلْزِمُ التَّفْصِيلُ لِيُبَيِّنَا
شَيْءَ أَيْ الْإِسْتِقْلَالَ وَالْإِضَافَةَ هُوَ الْأَشْيَاءُ إِنْ
يُفَصِّلُ هُوَ فَحُكْمُ بَعِيدٍ مُفَصِّلٌ فِي مَنْعٍ وَجَوَازِ الْوَلَايَةِ وَ
التَّوَلَّى فِي نَسَبٍ مُخْتَلَفَةٍ أَقْرَابًا مَنِعٌ وَتَكَارُرًا جَائِزًا
فِي الْأَوَّلِ شَرِكٌ وَفِي الثَّانِي كُفْرٌ عَلَى الْحَاكِمِ فَلَا انْتِصَارَ
النَّصْرَتِ لِمَنْ يَتَوَلَّى اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولَهُ تَعَالَى صَلَاحُ الْمُؤْمِنِينَ
الصَّالِحِينَ مُتَحَقِّقٌ فِي خِلَافِ الثَّابِتِ مَا أَوَّلُ وَالْأَفْكَافِ ابْطَالُهُ
شَيْءٌ أَيْ خِلَافٌ مَا هُوَ الثَّابِتُ مِنْ غَلْبَةِ اللَّهِ تَعَالَى
وَرَسُولِهِ تَعَالَى صَلَاحُ الْمُؤْمِنِينَ الصَّالِحِينَ لَا انْتِصَارَ
الْمُسْتَضْعَفِينَ وَالنَّصْرَتِ يَا أَوَّلُ بِمَا هُوَ يَرْفَعُ الْخِلَافَ

ترجمه و اگر فضل و فرق نکرده شود با استقلال و اضافت و مستعان پس هر آینه او استقلال
است که شرک نیست یا آنکه هر آینه او است که خدا را سوا نه شرک را جائز داشته و این هر دو ممنوع است
از روی نفل و عقل از و پس تفصیل و جدا کردن لازم شود تا که هر دو استقلال و اضافت تمیز کرده
شوند. و نه یعنی اگر فضل نکرده شود. پس حکم بینه مفصل که در و فضل نکرده شده در منع و جواز
و لایت و تولی در نسبهای مختلفه اقرار بر این صانع هست یعنی اقرار است بر آنچه که منع کرده شد
یا انکار است یا اجتناب یعنی برای آنچه که او جائز است این حکم انکار نشود. پس در اول یعنی در
اقرار بر این صانع شرک است. و در ثانی یعنی در انکار یا اجتناب کفر است بر حاکم. پس انتصار و نصرت
یعنی را دشمنان و یاری دادن برای کسی که متولی گیرد خدای تعالی و رسول او تعالی را صلح و موافقت
صالحین را تحقق و ثابت است و خلاف ثابت تاویل کرده شود و نه ابطال ثابت پس چگونه شود یعنی تاویل
کرده شود خلاف آنچه که او ثابت است از غلبه خدای تعالی و رسول او تعالی و مؤمنین صالحین بر
یاری دادن بدو خواهند گان و خلاف نصرت تاویل کرده شود با آنچه که او خلاف را براف و دور کند
یا تاویل کرده شود.

مطلب فان لم یفصل الاستقلال
والاضافة فی المستعان

بجای آنکه در مستعان با استقلال و اضافت
اگر فصل نکرده شود در استقلال عدم
شرک و جواز شرک لازم آید

انتصار و نصرت بفضل
استقلال و اضافت باجتناب
ثابت و متحقق آمد و خلاص
تاویل

[illegible]

۴۰۰

استغاثه هیه فی التَّوْبَةِ بِجَوْنِ مَعْتَقٍ مِنَ الْفَاسِقِ لَشَمُولِهِ الْإِيمَانَ
 شَنِ اِیْحَتِ بِجَوْنِ مِنَ الْفَاسِقِ مَعَ سَلْبِ الْکَرَامَةِ اِنْ اَمَّ
 یَحْجَرًا اِلَى الْفَسَقِ بِالْکِبَرِ اَهْلَهُ لَعْدَمِ تَحْقِيقِ وَلاَیْتِهِ اِلَّا مِنْ
 الْکَافِرِ شَنِ اِیْحَتِ بِجَوْنِ مِنَ الْکَافِرِ مَسْلَبِ الْإِيمَانِ وَ
 اِنْ لَمْ یَحْجَرْ اِلَى الْکُفْرِ کَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ یَا کُفُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا
 لَا یَحْجِدُوا الْکَافِرِیْنَ اَوْ لَیْآءٍ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِیْنَ الْاِیْ
 وَهِيَ مَبْدَءُ الْخَیْرِ وَالشَّرِّ فِی حُدُودِهَا فِی الْخَیْرِ وَالشَّرِّ قَالَ
 اللَّهُ تَعَالٰی تَعَاوَنُوا عَلٰی الْبِرِّ وَالتَّقْوٰی وَلَا تَعَاوَنُوا عَلٰی
 الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ الْاِیْ فَالْمَفْعُولُ بِهِ هُوَ الْمُسْتَغْنِیُّ اِلَّا
 نَظَرُهَا فِی الْمَمْکَنَاتِ لَا یَدُ مِنْهَا فَاسْتَغَاثَهُ مِنْ الْاَنْبِیَاءِ وَالْاَوْلِیَّ
 اَوْ لٰی الْحُسْنٰی وَفَرَّجَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَلَقَطِیْمَهُمْ کَمَا یُسْتَشِيرُ

استغاثت از کافر جائز نیست
 اگر چه عوی کفر نکشد و از مؤمن
 فاسق تا آنکه سوی فسق نکشد
 بکفر است جائز است - و از انبیاء
 و اولیاء تعظیمت و قرب و مکرمات
 شان اولی تر بیان نمودن
 آیات و ترکیب شان *

ترجمه - پس استغاثی که او را توبی است جائز می شود تا آنکه از فاسق جائز است پس قبول او
 ایمان را مع سلب کرامت اگر این استغاثت یا این فاسق سوی فسق نکشد پس این استغاثت بکفر
 جائز است بسبب عدم تحقق ولایت فاسق - مگر از کافر جائز نشود بسبب سلب ایمان او اگر چه
 کفر نکشد این کافر این استغاثت چنانچه فرموده بخانه در سوره نساء رکوع بیست و یکم یَا کُفُّهَا الَّذِینَ
 لَا یَحْجِدُوا الْکَافِرِیْنَ اَوْ لَیْآءٍ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِیْنَ الْاِیْ اِیْ اَلْکَافِرِیْنَ بیاوردند کفار را
 اولیاء مکرمه بجز مؤمنین الخ - و این استغاثت در حدود خود و در خیر و شر مبدء خیر و شر است یعنی خیر و شر
 محل آنها است و جای ظهور که فرموده بخانه برتر در سوره مائده رکوع اول تَعَاوَنُوا عَلٰی الْبِرِّ
 وَ التَّقْوٰی وَلَا تَعَاوَنُوا عَلٰی الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ الْاِیْ یعنی با هم در یاری کنید
 بر نیکویی و بر پرهیزگاری و با هم در یاری نکنید بر گناه و بر پرهیزگاری و ستم آشکارا - پس درین آیت
 کریمه مفعول به فعل تَعَاوَنُوا ایمان مستغنی است یعنی یاری و عون خواسته - آگاه باش که این
 استغاثت را در ممکنات آیان می بینی که از او چاره نیست - پس از انبیاء و اولیاء و سبب خوبی و مکرماتی
 شان و قرب شان بیکوینها و بسبب تعظیم شان چنانچه این آیت کریمه *

[illegible][illegible]

لَوْ جَدَّاهُمَ اللَّهُ تَعَالَى تَوَابًا رَحِيمًا فِي حَالِ اسْتِغْفَارِ الرَّسُولِ
 بِتَعْلِيمِ الشَّخْصِ صَاحِبِ شَيْءٍ بِتَعْلِيمِ شَخْصِ الرَّسُولِ
 عَلَى دَلَالَةِ الْفَلْظِ صَاحِبًا عَلَى الْوَصْفِ الْعَامِّ وَتَحْصِيصِ
 سَوْقِ الْكَلَامِ وَمَحَلِّ النُّزُولِ شَيْءٍ أَيْ تَحْصِيصِ شَخْصِ
 الرَّسُولِ مِنْ سَوْقِ الْكَلَامِ وَمَحَلِّ النُّزُولِ هُوَ صَلَاحُ
 شَيْءٍ أَيْ مَنْ هُوَ مُخَصَّصٌ بِسَوْقِ الْكَلَامِ وَمَحَلِّ النُّزُولِ هُوَ
 صَلَاحُ هُوَ لَا بِاسْتِغْفَارِهِمْ شَيْءٍ وَهُمْ كَانُوا مُنَافِقِينَ
 مَعْجَرًا عَنْ وَسْطَةِ الرَّسُولِ كَمَا فِي السُّورَةِ وَمَنْ يَعْمَلْ
 سُوءًا وَيُظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ عَفُورًا رَحِيمًا
 بَعْدَ التَّكْيِيدِ وَالتَّحْقِيقِ فَمَا لِلْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا
 أَنْفُسَهُمْ جَاءُوهُ يُسْتَغْفِرُ لَهُمْ وَانَّهُ صَلَاحُ
 بِالْمُؤْمِنِينَ مَرْوُوفٌ رَحِيمٌ فَجَاءَ الْحُكْمُ إِلَى شَيْخِ الطَّرِيقَةِ

ترجمه بنابر این نشان ندای تعالی را بسیار رجوع کننده و بسیار مهربان و حال مغفرت خواستن این
 رسول حال آنکه ازین لفظ رسول بقیه شخص رسول برینای دلالت لفظ بر وصف عام بطور صریح است
 و تخصیص شخص رسول دلالت ند سَوْقِ و رَوَانِی کلام و از محل نزول است که آن رسول او صلعم
 است یعنی آنکه او که بسوق کلام و محل نزول خاص کرده شده بود است صلعم برای استغفار بنابر
 نه با استغفار منافقین که آنان از وساطت رسول مجر و اندر چنانچه درین سوره بر کوع شان نزول
 آمده و مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا وَيُظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ عَفُورًا رَحِيمًا
 زیرا که کار کند بدی را یا ظلم کند نفس خود را باز مغفرت خواهد شد ندای را خدا را بسیار بخشنده
 و بسیار مهربان پس درین آیت کریمه استغفار به وساطت رسول آمده و اجابتش بغیر تاکید تحقق
 است و آنچه برای مؤمنین است آنکه اگر آئینه ایشان و قنیه ظلم کردند نفسهای خویش را و آندند
 صلعم مغفرت خواهند و مغفرت خواست او صلعم برای شان حال آنکه آئینه او صلعم بر مؤمنین
 بسیار رافت کننده و بخشنده و بسیار مهربان است پس این حکم طلب مغفرت سوی شیخ طریقه جاری شده

بیان آنکه تحقق و تکلیف حاجت با استغفار رسول است
 و استغفار را واسطه او اجابت غیر تحقق و در کمال
 دارد و معجزه از طلب مغفرت از شیوخ طریقت

- لکھنؤ، ۱۲ مارچ ۱۹۵۷ء

[illegible]

وَأَلَّا يَأْتِيَ اللَّهُ بِمَا لَمْ يَرْسَلْ بِهِ نَبِيًّا مِّنْ قَبْلِهِ
 وَلِيُذَكِّرَ الَّذِينَ لَمْ يُؤْمِنُوا بِآيَاتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
 فَذِي بَالٍ
 وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَٰهَ الْفُرْقَانِ الَّذِي يَصِفُ
 الْبَشَرَ لَمْ يَكُن لَّهُ مَكْنَزٌ وَلَمْ يَكُن لَّهُ سِجِّينٌ
 وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَٰهَ الْفُرْقَانِ الَّذِي يَصِفُ
 الْبَشَرَ لَمْ يَكُن لَّهُ مَكْنَزٌ وَلَمْ يَكُن لَّهُ سِجِّينٌ
 وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَٰهَ الْفُرْقَانِ الَّذِي يَصِفُ
 الْبَشَرَ لَمْ يَكُن لَّهُ مَكْنَزٌ وَلَمْ يَكُن لَّهُ سِجِّينٌ

[illegible]

اَقُلْ هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُو إِلَى اللَّهِ فَقَدْ عَلَى بَصِيرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي
 وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ه اِذَا انْتَقَضَ الْحَصْرُ
 الْمُدَّعَى الْمُسْتَفَادُ مِنْ تَخْصِصِ الَّذِي فِي اِيَّاكَ لَسْتَعِينُ
 اَشْ فِي سُوْرَةِ الْفَاتِحَةِ هَرْمَنْعِ اسْتِعَانَةٍ بِوَجْهِ عَامَةٍ
 لَعِبَرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَآخَصْرُ لَا يَنْقُضُ فَيَطْلُ الدَّعْوَى اِ
 شْ اَلَا اسْتِنَاءُ مِنْ اَنْتَقَضَ الْحَصْرُ الْمُسْتَفَادُ مِنْ
 اِيَّاكَ لَسْتَعِينُ لَمَنْعِ اسْتِعَانَةٍ هَمْ بِوَجْهِ خَاصَةٍ اَشْ
 كَالْوَهِيَةِ تَامَةٍ وَقُدْرَةٍ كَامِلَةٍ وَهَدَايَةِ خَاصَةٍ هِيَ
 تَوْفِيقُ مَرْضِيَّاتِ هَرْمَلِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَهُوَ الْمَرَادُ وَاِنْ تَبَيَّرَتْ
 قَوْلُنَا فَيَجُوزُ فِي الْمَضَافَاتِ لَقَدْ اَصْبَحْتَ خَيْرًا وَقَالَ
 سُبْحَانَهُ فِي سُوْرَةِ يُونُسَ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ
 وَلَا يَضُرُّكَ فَاِنْ فَعَلْتَ فَاِنَّكَ اِذَا مِنَ الظَّالِمِيْنَ ه

مطلب انتقض الحصر في
 اياك لتستعين في سورة
 الفاتحة وتفسيره

ترجمه قل هذه سبيلي ادعوا الى الله فقد على بصيرة انا ومن اتبعني وسبحان الله
 وما انا من المشركين يعني بگو که این راه من است که می خوانم سویی خدا به بینایی آهسته من دیگر
 مرا پیروی نکرد و یا ای است خدای را نیستیم من از مشرکین در این هنگام حصر مدعی که مستفاد از تخصیص
 است آنکه در ایاک لتستعین یعنی خاص از توفیاری میخوانیم که در سورة فاتحه است برای
 استعانت بوجوه عامه برای غیر خدای سبحان بشکست بنا بر دعوی خود که مدعی ازین تخصیص فائده گرفته
 قائم کرده بود حال آنکه حصر نمی شکند پس این دعوی حصر باطل شد مگر بوجوه خاصه که برای خدای خدای
 است پس حصر مستفاد از تخصیص است که بگوید که برای منع استعانت است نه شکست چون الودع
 قدرت کامله است خاصه و این هایت توفیق مَرْضِيَّاتِ است برای خدای سبحان یعنی موافقت کرد
 بت با آنچه که پسندیدای خدا است و پس مراد است پس حصر درین وجوه خاصه وجود است و شکسته نشد و اگر
 له ما در آنچه که جاز میشود در مضافات و مخلوقات بیاندیشی و تفکر کنی البته تحقیق خبر و نیکی را برسی و تو
 خانه در سورة یونس بر کوع باز داریم و لا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك فان فعلت فانك اذا من الظالمين
 نه فائده و هدیه ترا ضرر کند و اگر کردی پس بر آن نه تو را ننگه از سنگار آن آهسته +

مطلب آنکه حصر در ایاک لتستعين
 بوجوه خاص است نه بوجوه
 عام و فرق بوجوه خاص و عام
 و استعانت در وجوه خاص
 منفرع و فيما يجوز في المعنات
 جاز

بحث تفسیر که سبیل است
 من دون الله الا

مَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
 قَوْلَ النَّبِيِّ وَالتَّوْبَةُ وَالْإِيمَانُ مَقْصُودُ الْغَيْرَةِ صَلَاحُ كَمَا
 يُشِيرُ إِلَيْهِ يَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَا يَلْزَمُ صَلَاحُ مَقْصُودُ
 مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ فَلَا يَصِحُّ النَّهْيُ لَهُ صَلَاحُ لَا مَنَاعَ قَصْدُ صَلَاحُ
 لِلنَّهْيِ عَنْهُ إِلَّا الْغَيْرَةِ صَلَاحُ وَحِفْظُ مَنْ كُلِّ خَيْرٍ لِقَوْلِهِ تَعَالَى
 وَالْعَصْرَانِ الْإِنْسَانُ لَقِيَ خَيْرًا إِلَّا الَّذِينَ اصْتَوَوْا عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ
 وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ فَكَيْفَ أَشْرَفَ الْإِنْسَانُ
 كَالصَّالِحِينَ وَعَمِلَ الصَّالِحَاتِ وَمَرَادُ بِكُلِّ خَيْرٍ
 لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى فِيمَا ارَادَ السُّوَالُ صَلَاحُ
 وَفِيمَا ارَادَ اللَّهُ تَعَالَى وَلِقَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هَلْ يَتَذَكَّرُونَ إِلَّا الْإِنْسَانُ
 الْحَسَنَاتِ إِلَهٍ فَلَا يَصِحُّ النَّهْيُ لَهُ صَلَاحُ إِلَّا الْغَيْرَةِ صَلَاحُ

ترجمه مَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ میرساند و خیر را بر کسی بخواند
 از بندگان خود و او است بسیار بخشنده و مهربان پس این نهی و مانع عبادت غیر خدای عزوجل و تنبیه
 ایصال ضرر و او را غیر او کاشفت نمودن و اطاعتان غیر را نی و فضل او را نی با حق و فراموش نمودن - تنبیه
 و تنبیه و اطاعتان مقصود بر غیر او است چنانکه یصیب به من یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ سؤی او را نشان میدهد
 و از آنست که او صلح از هر جنب و گناه مقصوم است پس آری او صلح بنابر امتناع و از ماندن قصور و
 سستی عذر را راست نیاید یعنی قصید سستی عذر که از او کاشفت آمده از او صلح بسبب عظمت او صلح مختص است
 پس نهی برای او صلح راست نیاید مگر برای غیر او صلح و از آنکه او صلح از هر جنب و گناه محفوظ است
 بسبب فرمودن او تَعَالَى در سوره عصر آیه عَمَّ وَ الْعَصْرَانِ الْإِنْسَانُ لَقِيَ خَيْرًا إِلَّا الَّذِينَ اصْتَوَوْا
 وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ یعنی قسم است بر روانه که انسان البته
 نقصان است مگر آنکه ایمان آوردند و بنیکو میا کردند و با هم یکدیگر راستی و حق و صیت نصیحت کردند و بصبر
 نمودند پس دلیل این آیه که میگوید هر مؤمن صلح از هر جنب یعنی نقصان و زبان محقر است پس چگونه
 انسان که تمام خود را ایمان و نیکو میا است محفوظ نباشد و از آنکه او صلح مراد است بکنی غیر که او را شرف
 است و تماش بنیکو میا است (و عطف این جمله بر جمله نای مقصود و محفظ است) بنا بر قول او تَعَالَى که در سوره
 و الصَّالِحِينَ عَمَّ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و بر آیه نیز برتر است برای تَوَاصَوْا و تَوَاصَوْا

پس این تنبیه برای او صلح در سستی یا بر گناه است چنانچه او صلح از هر جنب و گناه مقصوم است

و خطاب بنی و تنبیه و اطاعتان
 و این مقصود بر غیر او است چنانکه یصیب به من یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ سؤی او را نشان میدهد
 و از آنست که او صلح از هر جنب و گناه مقصوم است پس آری او صلح بنابر امتناع و از ماندن قصور و
 سستی عذر را راست نیاید یعنی قصید سستی عذر که از او کاشفت آمده از او صلح بسبب عظمت او صلح مختص است

بیان اینکه خطاب بنی
 مقصود بر غیر او است چنانچه او صلح مراد است بکنی غیر که او را شرف
 است و تماش بنیکو میا است (و عطف این جمله بر جمله نای مقصود و محفظ است) بنا بر قول او تَعَالَى که در سوره
 و الصَّالِحِينَ عَمَّ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و بر آیه نیز برتر است برای تَوَاصَوْا و تَوَاصَوْا

[illegible]

لما كان يوم الجمعة

پیشہ و تجارت

100

مجلس شورای اسلامی

مجلس

15. 1971

7/10/68

مجلس شورای اسلامی

70

... ..

1970

2

၂၀၁၁ ခုနှစ်

7

[illegible][illegible]

وَأَمَّا الاستغانة بالأولياء وندائهم فَإِنْ قِيلَ لَا يَسْمَعُونَ
وَلَا يَعِينُونَ مطلقاً شئ اي في الشهود والبرزخ
فهذا انكار كما استصحب وحجب لأن السمع والقدرة من
صفات قائمة بالذات بالعينيه وهي بسيطة قهر الهمما
يستلزم نزولها ولا خصوصية بزوالها عن دونها فكيف
يثبت شعور نعمة وعذاب في قبر مخصوصاً وليسلب شعور
مادونهما مخصوصاً ومن قاله تعالى حكاية عن صالح
علي نبينا وعليه الصلوة والسلام بعد هلاك قومه فتو
عنهم وَقَالَ يَقُومُ لَقَدْ ابْغَيْتُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَحْنُ لَكُمْ وَلَكِنْ
لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ وَحِكَايَةً عَنْ شُعَيْبٍ عَلَى نَبِينَا وَعَلَيْهِمُ
الصلوة والسلام بعد هلاك قومه

مطلب واما الاستغانة بالاولياء
وندايتهم الخ *

اثبات سماعت موتى عقلاً و
نقلًا من الآيات القرآنية
والاحاديث النبوية يعلم

مطلب استغانت باولياء
وندايتهم الخ *

بجاثبات سماعت موتى
عقلاً ونقلًا من آيات قرآنية
وازاحاديث نبويه صلعم

ترجمه وليكن استغانت باولياء وندائهم اي اني شكوندوني سبب
يعني در عالم شهود و عالم برزخ پس اين انكار كرامتشان است و عجيب است از آنكه هر بينه شمع و
قدرت از ان صفات اندك قائم نيست ايند بعينيت و ذات بسيط است پس زوال هر دو صفة مذكوره
لازم گيرد زوال ذات را سبب قيام عينيت صفات بذات و بزوال اين هر دو صفات خصوصيت
نيست بغير ناپذون اين هر دو يعني بجز اين هر دو صفات زوال ديگر صفات نيا شد خصوصيتي دير
يافته نشود پس چگونه زوال اين هر دو مخصوص باشد صفات ديگر و شعور نعمت و عذاب در
قبر انباده مخصوص چگونه ثابت خواهد شد و چگونه شعور آنچه سواي اين هر دو است بطور مخصوص سلب
خواهد شد حال آنكه از قول او تعالى است بطور حكاييت از صالح علي نبينا و عليه الصلوة والسلام بعد
هلاك قوم او عليه السلام در سورة اعراف ركوع و سلم فتو عنهم وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ ابْغَيْتُمْ
رِسَالَةَ رَبِّي وَنَحْنُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ يعني پس روگردانيد از اينها گفت
اي قوم من البته بجهت رسايتهم شمارا رسالت و پيام پروردگار من نصبت كردم شمارا وليكن شما نصبت كنند
را دوست نميداريد و نيز حكاييت فرمود خداي بزرگ از شُعَيْبٍ عَلَى نَبِينَا وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بعد هلاك قوم
عليه السلام در سورة اعراف ركوع يا زولم *

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ
 نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝ كَمَا قَوْلُهُ صَلَاحُ
 فِي الْمَشْكُوعَةِ عَنْ قِتَادَةٍ إِلَىٰ أَنْ قَالَ جَعَلَ يَنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ
 وَأَسْمَاءُ الْبَنَاتِ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَيْسُرُكُمْ
 أَنْتُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَتَا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا
 حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا فَقَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 اللَّهُ مَا شَكَلَكُمْ مِنْ أَجْسَادٍ وَلَا أَرْوَاحٍ لَهَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ
 بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَفِي رِوَايَةٍ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ
 لَكِنَّ لَا يَجْمَعُونَ مُتَّفِقِينَ عَلَيْهِ ۝

ترجمہ فتوٰی عنہم و قال یا قوم لقد ابلغتکم رسالت ربی و نصحت لکم فکیف
 اسی علی قوم کافرین و پس گردید از انہا و گفت ای قوم من البتہ تحقیق رسایم شمارا پیغام ہا پروردگار
 من و نصحت و آدم شمارا پس چکدہ اند و گویں شوم بریں قوم کافرین۔ چنانکہ قول او صلح است در
 شکوۃ از قتاوہ رضی اللہ عنہ تا آنکہ گفت۔

پس نواب ایشان کردن گرفت بنامہائے شاں و نامہائے پدران شاں اے فلان ابن فلان
 اے فلان ابن فلان آیا خوشنودمی گردانید شمارا ایک شما اطاعت کردید خدا و رسول
 اورا۔ پس ہر آئینہ ما یافتیم انچہ پروردگار ما از دوسے حق بماد عدہ فرمود۔ پس آیا
 یافتید شما انچہ وعدہ فرمود پروردگار شما از دوسے حق۔ پس گفت عمر رضی
 اللہ تعالیٰ عنہ یا رسول اللہ چیست اینکہ حرف مے زنیید از اجساد کہ نیست

۲ ہمارا ارواح یا آیا کلام مے کئی از اجساد بے روح فرمود بنی صلی
 اللہ علیہ و علیہ وسلم قسم بائکہ نفس محمد برستہ اور است

نیستید شما شنوئہ تریا سے انچہ کہ سیگویم از ایشان :

و در روایتی است نیستید شما شنوئہ ترا از ایشان لیکن

ایشان جواب بخندستند۔ این حدیث در کتب صحاح متفق علیہ است

یعنی بر صحت این حدیث اتفاق کردہ اند ۛ ۛ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في خيبر خيل
 فلما وضعه قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه على خيبر
 الله قاله خيل فافضل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسأله ان ياتى فقال هل اراه احد منكم على خيبر
 في سبيل الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وحشي عليه البراءة وقال احملك بغير امانك من
 احمل انا واراءك احمل احمل الخبيث احمل
 قوله صلى الله عليه وسلم ان القبول بغير الله انا
 والله والله صلى الله عليه وسلم

174

وَقَوْلُهُ صَلَاحُ السَّلَامِ عَلَيْكُمْ مَا خَصَّ لَهُ صَلَاحُهُ بِلَوْحِدٍ
 مِنْ أَصْحَابِهِ صَلَاحُهُ حَتَّى الْآنَ مَنْ تَبِعَهُمْ وَأَلَا فِكَيْفَ مِنْهُمْ
 نَبَشْ أَحَدٌ إِنْ لَمْ يَكُنْ غَيْرَ مُخْصُوصٍ لَهُ صَلَاحُهُ فِكَيْفَ كَانَ
 مِنْهُمْ أَيْ مِنْ أَصْحَابِهِ صَلَاحُهُ وَمَنْ تَبِعَهُمْ فَالَسَّمْعُ وَ
 الشُّعُورُ وَاهْلِيَّةُ الْخُطَابِ أَمْرٌ أَجْمَاعِي هُوَ خِلَافُ الثَّابِتِ
 مَأْوَلٌ بِأَلَا يُعَارِضُ الثَّابِتُ نَبَشْ الْخِلَافُ بِمَا اسْتَدَلَّ
 بِهِ الْمُخَاصِمُونَ فِي عَدَمِ السَّمْعِ وَالشُّعُورِ فَهُوَ مَأْوَلٌ بِأَلَا
 يُعَارِضُ الثَّابِتَ هُوَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَاحُهُ إِنْ أَرَادَ
 عَوْنًا فَلْيَقُلْ يَا عِبَادَ اللَّهِ اعِينُونِي يَا عِبَادَ اللَّهِ اعِينُونِي
 يَا عِبَادَ اللَّهِ اعِينُونِي وَحَصِّنْ حَصِينَ فَخَرَفَ السَّدَاءُ لِلْقَرِيبِ
 وَابْعِيدِ فَلَا عُدُوَّ وَرَلِّ الْبَعِيدِ مِنْ أَلَا بَنِيَاءُ لَا عِجَازَ لَهُمْ وَلَا طِيَاءَ
 لَكُمْ أَمْتَهُمْ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَاحُهُ إِذَا انْقَلَبْتَ دَابَّتْ

ترجمه و قول او صلعم السلاعه عليكم براي او صلعم خاص كرده شد بلكه از صحاب او
 صلعم یافته شد تا این زمان از هر کسی که ایشان را پیروی کرد و در نه پس چگونه است از ایشان یعنی ائمه
 او صلعم غیر مخصوص بود بلكه مخصوص شد پس از آنال که از صحاب او صلعم هستند و از هر کسی که ایشان را پیروی
 کرد چگونه آمدی - پس شنیدن و شعور و اهلیت خطاب برای اهل فیه و امر اجماعی است - بنابراین خلایف
 این ثابت تا بدیل کرده شود یا آنچه که ثابت را معارض نشود یعنی خلاف یا آنچه که مخالفین بدو میل
 گرفته اند در عدم سماع و شعور پس از تا بدیل کرده شود یا آنچه که معارض ثابت نشود +
 و فرمود رسول خدا صلعم یعنی اگر اراده کند کسی مدد را بخواد پس باید که بگوید ای
 بندگان خدا مرا یاری کنید ای بندگان خدا مرا یاری کنید ای بندگان خدا مرا مدد کنید سرایا
 این حدیث شریف در حصن حصین آمده از معجم طبرانی + پس در این حدیث شریف که
 حرف نداست قریب و بعید هر دو را است + پس حدیث و باکی نیست برای بعید که از انبیاء و از بنیابر
 عجز ایشان و از اولیاء بنابر که از ایشان - و فرمود رسول خدا صلعم یعنی هر گاه که ساری و از گوش شود

چنانکه مذکور است
 پس چه صدر و آلت است بر کسی که بعید از انبیاء
 و اولیاء بنابر است و گاه است +

لَنْ يُؤْمِنَ عَلَى الْبَيْتِ هَذَا تَعْبِيرًا شَيْءٌ لَا فِي وَجْهِ مَقْصُودٍ
 اِسْمَاعِ مِنْ كُلِّ مَسْمُوعٍ لِكُلِّ مَسْمُوعٍ بِمَعْنَى مَوْضُوعٍ هَذَا هَلْ
 كَقَوْلِهِ تَعَالَى صُمْ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَهُمْ لَيْسَ مِنْ
 وَيَكْفُرُونَ وَيُبْصِرُونَ وَيَعْقِلُونَ وَقَوْلِهِ تَعَالَى وَمَا أَنتَ
 بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ وَالْأَعْمَى يَكُونُ هُنْدِي
 لِقَوْلِهِ تَعَالَى عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ
 لَعَلَّهُ يَزْكِي أَوْ يَذْكُرُ فَنُفَعَّهُ الَّذِي كَرِهَ الْآيَةَ فَكَيْفَ
 عَلَى ظَاهِرِ اللَّعْنَةِ شَيْءٌ أَيْ مَعْنَى مَوْضُوعٍ هَذَا فَالْحَاصِلُ
 أَنَّ الْأِسْمَاعَ خَاصٌّ بِعَيْنٍ عَلَى مَقْصُودٍ شَيْءٍ الَّذِي
 مُتَعَلِّقٌ بِبَيْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا بِمَعْنَى حِجَازٍ أَيْ انْفِصَالٍ
 بِاجَابَةِ الْحَقِّ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِالْأَسْمَاعِ

ترجمه برای کسیکه ایمان بر بیتی آورد یعنی مقصود از این قول که سبب اهل تقیم بطور تشبیه و استعاره
 آمده است که کسیکه ایمان بر بیتی نبی علیه السلام می آید بگوش او در افکنده بالخصوص او را بر همه مردم گردان
 است و از این قول ادراک تقیم بمعنی موضوع واقع شده است و این روش که نشان داده هر شش زده را نشانید
 مقصود است از آنکه در مضورت اهل تقیم است که کلام بر تقیم حمل میشود بلکه نظم این آیت بطور تشبیه
 استعاره به بیان آوردن همچو قول او تَعَالَى است در سوره بقره رکوع دوم صُمْ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا
 يَعْقِلُونَ یعنی گردانیدن او بگ گردانیدنا هستند پس ایشان می فهمند حال آنکه آنان می شنوند و کلام میکنند
 و می بینند و می فهمند و همچو قول او تَعَالَى در سوره غل رکوع ششم وَمَا أَنتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ
 ضَلَالَتِهِمْ یعنی و تو راه نماییانرا از گمراهی نشان حال آنکه اعمی نابینا هستند و ای راه یافته
 می شود بنا بر فرمودن او تَعَالَى در سوره عبس پاره عم عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَكَأَيُّ رَاحِلٍ
 لَعَلَّهُ يَزْكِي أَوْ يَذْكُرُ فَتَنْفَعُهُ الَّذِي كَرِهَ الْآيَةَ یعنی ترش روی کرد و گردانید و اینکه آنرا پیش او
 نمایان و در سیرت باشد که او تزکیه و تهنید نیابد یا بپذیرد پس این پذیرد و در دفع و در پس چگونگی
 این بر ظاهر لغت یعنی بر معنی موضوع محمول شوند پس حاصل اینکه اسماع یعنی نشانیدن در این ذکره خاص بر
 بعث است بر بنای مقصودی که متعلق به بعث نبی علیه السلام است پس ما قول است بمعنی حجاز یعنی نفع دادن
 و بهره مند گردانیدن با طاعت و قبولیت حق برای کسیکه ایمان آورد که این انصاع اسماع است یعنی نشانیدن

بیان تقسیم آیه و مآل آنست که احوادی العمی را که در این از آن است است
 مراد از موضوع مذکور که استعاره و تشبیه است

بیان آنکه اسماع برای بعث تقیم
 و آن معنی برای ارتفاع اجابت حق با کلام
 است و در معنی حق و صحت حق و بعثت نبی و کلام
 ثابت و بر آیه مقصود بعثت و آنرا با بعثت نمودن

قال سبحانه فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء
 اذا اولوهم مدبرين. وما انت بهادى العصى عن
 ضلالهم ان تسمع الا من يؤمن يا ايها فهم
 مسلمون. اعلم ان الاسماع بمعنى موضوع عام
 من كل مستمع لكل مستمع بمعنى موضوع
 ولا يختص بالمقصود الذي يتعلق بعث النبي عم فاما
 يختص **ش** بالمقصود الذي يتعلق بعث النبي
 عم كما قال سبحانه ان تسمع الا من يؤمن
 يا ايها فهم مسلمون. هم ما اول بمعنى مجاز هو انقاع
 باجابه الحق لمن يؤمن **ش** اي من هو اهل باجابه
 ايدان بالحق هم بالاسماع على ما ذكر السبب مقام المسبب

ترجمه فرمود سبحانه در سوره روم كه تو نمي شنوي و تو نمي شنوي و تو نمي شنوي
 اذا اولوهم مدبرين. و ما انت بهادى العصى عن ضلالهم ان تسمع الا من يؤمن
 يا ايها فهم مسلمون. يعنى پس چرا نمي شنوي تو مردم را نمي شنوي و نه كز انان شنيدن و
 دعوت خود را با انرا باشارت هر گاه كه او شان پشت داده باز گرديدند - و نه تو تا ميتوانى راه نمائى از گمراهى
 شان - نه تو ان شنيدن تو مگر كسى را كه بايات ما ايمان مى آورد پس همانا مسلمانانند
 براى كلى اسماع بمعنى موضوع يعنى شنيدن و در گوش انداختن عام است از هر مستمع يعنى شنيدنده
 و در گوش رساننده براى هر مستمع بمعنى موضوع يعنى هر گوش دارنده - و اين اسماع بمعنى موضوع عام
 مختص نشود بمقصودى كه اكل تعلق مى دارد به بعت بنى عليه السلام - پس آنچه كه مختص نشود به
 مقصودى كه تعلق به بعت بنى عم دارد چنانچه گفت سبحانه ان تسمع الا من يؤمن
 يا ايها فهم مسلمون. يعنى تو نتوان شنيدن مگر كسى را كه بايات ما ايمان مى آورد و همانانند
 اسلام آورندگان - پس نيمي مختص ما اول است بمعنى مجاز كه او انقاع است باجابه حق براى كسى ايمان آوردن
 باسماع يعنى كسى اهل است بغير ايت بيان سخن - و اين انقاع يعنى هر چه كه در اين مابعد بر بناسمى است آنچه سبب بيان

تفسير كرميه كه تسمع الموتى
 ولا تسمع الصم الدعاء

بيان معنى موضوع عام اسماوع
 به بعت مختص نه شوند كه اول
 سخن و آخر آيه اهل است

بيان تاويل معنى مختص اسماوع
 بمعنى مجاز كه او انقاع باجابه
 حق است همچو سبب بيان
 مسبب آورده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

محمد انور
۱۰۴
منیر احمد بیگ

فلو لم یأت بیان التولية على نهائيه فاذا لا یفید ہم الا اشارۃ و ہما
بمعنی مجازاً اشعار الحق غایۃ الامکار فہم الکفار استعاراً
فی وجہ تعطیلہم التام عن استماع الحق بالاسماع واستفادۃ
الحق بالاشارة و اعلم ان لا یتوقف الحق المقدم علی الشرط
والمؤخر و ہما بمعنی موضوع اذ لیس عدم اسماع الصم علی شرط
التولية والادبار بمعنی موضوع فالشرط بمعنی مجاز یثیر الی
التعطیل التام بشیء لا یستفیدون بالاشارت فی حالۃ الادبار
بلزم ان الاجزاء بمعنی مجاز استقامۃ المعنی بشیء ای الاستقامۃ
للمعنی صر والہادی والمعنی بمعنی مجاز ای ہادی الی الحق
للمعنی ای متعطّلین عن اہتدائہم علی صراط مستقیم الحق

ترجمہ

پس اس ادباً یعنی پشت دادن بیان تولیت است بمعنی روگردانیدن بر
بنائی نہایت اولیٰ یعنی انتہائی روگردانی پشت دادن است کہ دریں هنگام اشارت بایشان ہم سودندہ
حالانکہ ہر دو ادبار و تولیت بمعنی مجاز اند یعنی انکار حق غایت انکار پس از روی استعارہ ہما کفار انہ
بوجہ تعطیل تام شان از استماع حق با سماع یعنی اگر گوش داشتن حق بیکار مضی شد کہ دعوت رسول بگوش شا
انداختن بوجہ تعطیل تام شان با جہت سودمند نیاید و ہم استفادہ حق با اشارت یعنی با اشارت ہم بوجہ
تعطیل تام خود از دعوت حق فائدہ اجابت حاصل نمی توانند و بدان اینکہ جزا بر مقدم بر شرط مؤخر
اینجا متوقف نمیشود و قنیکہ ہر دو شرط و جزا بمعنی موضوع باشد زیرا کہ عدم اسماع صم بر شرط تولیت و
ادبار کہ ہر دو بمعنی موضوع آئینہ نیست یعنی تولیت و ادبار ہر دو چون بمعنی موضوع آیند عدم اسماع صم
در خصوصیت بر شرط ہر دو نیاید از انکہ ایشان خود بہ گری چون نمی شنوند و نہ توان شنیدن شان شرط تولیت
و ادبار نہادن یعنی قید پشت دادہ روگردانیدن چہ نفع دہد۔ پس جزای مقدم عدم اسماع صم بر شرط
مؤخر تولیت و ادبار چگونه متوقف گردد۔ پس این شرط بمعنی مجاز سوئی تعطیل تام اشارت میکند سبب
آنکہ انہا در حالت ادبار با اشارت مستفید نہ اند یعنی فائدہ نمی بردارند و این لازم شود اینکہ ہر آئینہ جزا
بمعنی مجاز است بنا بر استقامت برای معنی و ہادی ہم بمعنی مجاز است یعنی ہدایت کنندہ سوئی حق
برای نابینا یان کہ متعطّل و بیکار ان انداز ہدایت یابی خود شان بر صراط مستقیم حق ہند۔

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا اور ان کو پالیا اور ان کو مرانا چاہتا ہے۔

[illegible]

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

ما حصل ترجمه بهینا کرمه فائز که قریب الی

لعبتہ اتمہ - دیوہ دیوہ
 اتمہ - نہ شہید نہ شہید
 نہ شہید نہ شہید
 شہید شہید

الحجة القاطعة

أَعْلَمُ أَنَّ نَفِي إِسْمَاعِيلَ الَّذِي مَذْكُورٌ فِي آيَةِ الشَّرِيفَةِ إِنَّ
 الْآمِنَ يُؤْمِنُ بِالْإِنْتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ الْآيَةَ لَا يُبْكَى أَنْ يَكُونَ
 بِمَعْنَى مَوْضُوعٍ إِذَا الَّذِي عَامٌّ مِنْ كُلِّ مَسْمُوعٍ لَكُلِّ مُسْتَمِعٍ الْإِنْتِنَا
 بِمَعْنَى مَوْضُوعٍ وَلَا يَخْتَصُّ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ هُوَ شَامِلُ الْعُسُومِ
 فَلَا يَصِحُّ النَّفْيُ بَعْدَهُ ثَبُوتٍ مُتَقَدِّمٍ وَلَا يَصِحُّ الِاسْتِنَاءُ لِأَثْبَاتٍ
 مِنْ مُنْفِيٍّ وَنَفْيٍ مِنْ عُمُومٍ وَلَا يَصِحُّ الْبَعْثُ فَلَا يَصِحُّ الْعُسُومُ
 فَخُصُوصُ الَّذِي فِي نَظْمِهِ لَحَقٌّ بِشَيْءٍ إِي الْآمِنَ يُؤْمِنُ
 بِالْإِنْتِنَا هَلْ يَكُونُ أَنَّ نَفِي إِسْمَاعِيلَ بِمَعْنَى هِجَازِيٍّ الَّذِي خَاصٌّ

ترجمہ الحجۃ القاطعۃ یعنی اس بحث قاطعہ است کہ دلائل مخالفین قطع میکند
 برائے انہیں کہ فیصلہ کلی از وہ حاصل شود۔ ورنہ کہ نفعی اسماعیل کہ درین آیت شریفہ **إِنَّ السَّامِعَ الْآمِنَ**
يُؤْمِنُ بِالْإِنْتِنَا **فَهُمْ مُسْلِمُونَ** الْآیۃ مذکور است ممکن نیست کہ بمعنی موضوع باشد از آنکہ بمعنی عام است
 بر شائبہ برای ہر گوشہ دار مرنہ آنکہ بر دو معنی موضوع باشد۔ و این معنی موضوع برای کیہ ایمان می آورد خاص
 نمی شود بلکہ او عام را شامل است۔ پس این نفی بسبب عدم ثبوت متقدم درست نیاید۔ و نہ این استثناء
 بنا بر اثبات از منفی و نفی از عموم راست شود۔ و نہ این بعث کہ اسماعیل حق است صحت پذیرد۔
 پس عموم درست نباشد۔ از آنکہ نفی را ثبوت متقدم باید کہ از و نفی کردہ آید در صورت نفی اسماعیل
 عام از ہر اسمعیل و مستمع ثبوت متقدم ثابت نہ شود کہ از و این نفی کردہ شود پس این نفی چگونه
 درست آید۔ و استثناء مفید حصہ و تحقیق است کہ در موجود باشد نہ در معدوم و موجود ثابت است
 پس استثناء حصہ و تحقیق کند برای آنچہ کہ در و از اثبات آنہ از نفی و این نفی از عموم است پس
 اثبات و تحقیق او از و چگونه شود و استثناء چگونه راست آید۔ و بعث برای اسماعیل حق است و اسماعیل
 بر و متوقف و در نفی عام او اہمال بعث بر چگونہ صحت پذیرد حال آنکہ بعث برای ایمان از زندگان ظاہر است نفی عام
 مخالف ہدایت و ظاہر پس مقابلہ برایت مقصود این عموم نفی اسماعیل بمعنی موضوع درست نباشد۔ و خصوصیکہ آن نظریہ
 است یعنی **الْآمِنَ يُؤْمِنُ بِالْإِنْتِنَا** لازم میکند کہ ہر آنکہ نفی اسماعیل بمعنی مجاز است چنانکہ خاص است بر آنکہ ایمان می آورد


الحجة القاطعة
 فی اسماء الامنة

بحث جہت قاطعہ در عبارت و حاشیہ
 و حقیقتاً و کرامت در وقت استنباط
 و نما و اسرار و معنی موقی الخ۔

پس آن کہ نفی اسماعیل عام از
 آیه کریمہ **إِنَّ السَّامِعَ الْآمِنَ**
يُؤْمِنُ بِالْإِنْتِنَا ممکن نیست
 کہ بمعنی موضوع باشد

بیانہ کہ اوصاف کم از کم
مجبوری و سبب و غیر مافی
رہیم و غنی بہشت

سید الشہداء علی بن ابی طالب
علیہ السلام



اعلم ان کلام البعض فی نفی السمع والاسماع لموتی بمعنی موضوع
 استدلال الایة الکریمیه و للموتی حالة معروفة فی السمع
 والاسماع وتعلق الروح بالجسد بکیفیه اخری عن اولی کیف
 یشاء الله تعالى فلما لم یثبت النفی فی الوجه المخصوص
 ای فی السمع والاسماع لموتی بمعنی موضوع لوجود حالة معروفة
 لموتی وعدم دلالة الایة الکریمیه علیه ^{ای النفی} هو بقی الثبوت العام
 ش فی السمع والاسماع ولولحی وصیه بمعنی موضوع هر على
 حاله وما ذکره ^{موضوع} ش فی البض ^{ای البض} هو نفی اسماع من مسمع
 بمعنی مجاز الذی قد ثبت لا اسماع بمعنی موضوع الذی قد
 ثبت فكیف نفی سمع من سامع وتغذر اسماع ش مسمع
 لا یلزم تغذر سمع ش سامع

ترجمه بدانکه هر آینه کلام بعض در نفی سمع و اسماع برای موتی بمعنی موضوع با استدلال
 این آیت کبر است حالانکه برای موتی در سمع و اسماع حالت معروف است همچنانکه در احادیث است
 و تعلق روح بجسد برای موتی کیفیت دیگر است از اولی که چنان است که خدا تعالی میخواهد و قد
 هرگاه که ثابت نشد این نفی درین وجه مخصوص یعنی در سمع و اسماع برای موتی بمعنی موضوع باینکه بودن
 حالت معروف برای موتی و بنا بر نبودن دلالت آیت کریمه برین نفی که وجوبش ذکر کرده آمد
 اتی انداز آل ثبوت که عام است در سمع و اسماع اگر چه هست برای زنده و مرده بمعنی موضوع بر
 حال خود و آنچه در بض ذکر کرده شد نفی اسماع است از سمع بمعنی مجاز آن که تحقیق ثابت آمده
 از بض تخصیص ^{ای من یؤمن} - نه نفی اسماع است بمعنی موضوع از بض که آل هم
 تحقیق ثابت شده است بض بنفی خاص از عموم ثابت بمعنی موضوع و بود نفی از کجا
 از نبودن ثبوت متقدم پس چگونه است نفی سمع از سامع یعنی نفی شنیدن
 از شنوا بض - و تغذر اسماع لازم نمی آید تغذر سمع سماع یعنی معذوری است شنای
 شنای شنیدن شنوا را معذوری لازم نمیکند

باینکه اگر در سمع و اسماع برای موتی حالت
 ثابت معروف است و تعلق روح
 بجسد بکیفیت دیگر است

[illegible]

Vol

5212

مطلب وان قيل يكن انك لا تفيدنا
ولا تستمعوا في وفت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بیان نبوت استقامت علم و شجاعت و تدبیر
و تصرف برای اهل قبیله خود و اهل اولیا و امر
از مختصر طبری *

پیشانی و سر

من ای المرکزیۃ لیست تتبع فلا انبیاء عم و ذاتا نش ای المرکزیۃ
 لیست بعض فلا انبیاء عم و عرضا و تبعاً نش ای المرکزیۃ لیست باصل
 و ذات فلا ولیاء و فی الذہنی القادیم من مبدیٰ باقی متقدم و هو من
 افعال اللہ تعالیٰ قدیم لا یدلان علیہا باثریتہما منہا فی العالم کائنۃ اللہ تعالیٰ
 فی سورۃ ابراہیم الکر ترکیف ضرب اللہ مثلاً کلمۃ طیبۃ کشجرۃ طیبۃ
 اصلہا ثابت و فرعہا فی السماء ؕ توتی اکلہا کل حین یا ذن ربہا و
 یضرب اللہ الامثال للبنا س لعلہم یتذکر ونہ و مثل کلمۃ خبیثۃ کشجرۃ
 خبیثۃ اجتذبت من فوق الارض مالہا من قرارہ ینتبت اللہ الذین
 امنوا بالقول الثابت فی الحیوۃ الدنیا و فی الآخرۃ ؕ و یضلل اللہ
 الظالمین عفا و یفعل ما یشاء ؕ

ترجمہ یعنی اس مرکزیت بطور اصل است کہ نیست تتبع و از روئانات ہست نہ بعض پس اس مرکزیت ہملی و ذاتی بر ای انبیاء علیہم السلام ہست۔ و مرکزیت بطور عرض و تبع کہ اصلی و ذاتی نیست پس اس بر ای اولیا ہست و فی الذہنی القادیم یعنی اعجاز و کرامتہ ہر دو بر بنیاد مرکزیت خود محیط اندازنا انتہا سماعت مرکز خود ہر دو جوہات خارجی را کہ خارج از ذہن ہست در خارج ہم وجود حادث نہیتی و از ذہن خواہ اعتبار اصل کہ تبع نباشد و اس اعتبار اصلیت مرکز خود اول الذہنی و غیرت ہست۔ و خواہ باعتبار ذات کہ عرض نباشد و اس اصالت مرکزیت جوہیت جوہات ہست بغیر اول الذہنی۔ و خواہ باعتبار عرض و تبع کہ سچا و اولی اسلی و ذاتی نیست بلکہ کتب و تبع او ہست۔ پس مرکزیت ہملی و ذاتی بر ای انبیاء اول الذہنی و غیر اولی غرض است۔ و مرکزیت عارضی و تبعی در تحت ہملی و ذاتی ہست و تبع ہر دو نوع انبیاء بر ای اولیا و اولیاء است کہ ہر دو جوہات خارجی و ذہنی ماسخت مرکز خود را محیط است و انتہا ہست و در ذہنی قدیم اس اعجاز و کرامت از مصلوق متقدم اند کہ اول افعال خدا تعالی ہست از رو قدیم کہ دلالت میکنند بر اس فعال ہر دو اعجاز و کرامت باثریت خود کہ از اس افعال است دریں عالم۔ یعنی اعجاز و کرامت دریں عالم از افعال قدیمہ الکیہ ہست کہ باثریت خود از انہا بریں افعال قدیمہ او تعالی دلالت می نمایند و ہر دو اسطہ مصلوق متقدم کہ از اس افعال است و ذہنی قدیم انداز رو قدیم۔ چنانچہ اگر یاد خدا می کرد در سورہ ابراہیم رکوع جہارم الکر ترکیف ضرب اللہ مثلاً کلمۃ طیبۃ کشجرۃ طیبۃ اصلہا ثابت و فرعہا فی السماء الخ یعنی یاغدی ہر دو خدا تر شلزدہ ہست یعنی پان کردہ او ان ہست کہ کلمہ طیبہ ہر دو خواہ طیبہ یعنی پاکیزہ کہ منشا ثبات و مضبوط است و شاخہا و اور آسمان اند۔ میدہر فرخ خود کہ ہر دو کار خود ہر دو خدا تر ہر دو بر ای اولیا ہست چنانچہ ہر دو خواہر و شاخہا دلالت کنند۔ و مثل کلمہ خبیثۃ یعنی سخن گندہ و پلید ہر دو بدید و گذشت کہ ہر کدہ شدہ است و از انہا بریں کہ نیست در اسج قرار۔ ثابت و مضبوط ہست و از انہا کہ ان آرد در بقول ہست در حیات دنیا و آخرت۔ و گدہ میکنند ہر دو علم کنندگان را۔ و میکنند مصلوق بر شاخہ می خواہر +

تفسیر کبریا الم مرکزیت فیہا شدہ نشا کلمہ طیبۃ الخ
 و ما فیہ من العزیز الشریف

تفسیر کبریا الم مرکزیت فیہا شدہ نشا کلمہ طیبۃ الخ
 و ما فیہ من العزیز الشریف

فی موجودات قدیمه من حیث انتزاعها التضمنی منها فقی ترک
 المستقر اشارہ الی ان لا مکان له وقرعها فی السماء من حیث تمکنها
 فی عالم الشهود اشارہ الی توسعها وان کلاً من سفلیات یستفیضون من
 علویات واما فی تضمنه انتزاعاً منه صلعم ثوئی اکلها ای اثمارها هی
 ما یرتّب من تضمنها من اضافاتھا اختیاریة او اضطراریة بتوسع مفعول فی
 کل حیث فی الدنیا والاخرة یاذن رزقها و تعالی کما یشاء فیمکن الاذن جواز
 اختیار مضاف ش من الله تعالی ای غیر مستقل صریح فی الاشارة
 و سلبه لتشریفها وتعظیمها وتوافق الاذن مقصود فلا یظهر خلافه
 وورد فی الحدیث الصبیح انما انا مبلّغ والله یدّی و انما انا قاسم والله
 یعطّی ذکره السیوطی فی الجامع الصغیر

ترجمه

در موجودات قدیمه از حیثیت انتزاع تضمنی آن شجر ازال موجودات قدیمه - و در شجر
 و در گاه این شجر اشارت است سوی آنکه او را مکانی نیست یعنی این لامکانی است - و قرعها فی السماء یعنی
 و شاخهای او در آسمان انداز حیثیت تمکن یعنی باو گرفتار و قائم شدن او در عالم شهود که اشارت است سوی
 و آنکه هر کسینه از سفلیات اند تمام از علویات مستفیض اند و فیض میگیرند و این هر دو در تقسم او بطور انتزاع و صلعم
 مستفیض از این رو اشارت است سوی علویات امر ثوئی اکلها یعنی بیدار شدن برای خوردن و آن آنچه که ترتیب میشود از
 تقض شجر از اضافات او بطور اختیاری یا اضطراری هر گس را که میخواهد بتوسع مفعول دوم بخرد و او فصل آن
 که مقدری هر دو مفعول است - کل حیث یعنی هر وقت در دنیا و آخره - یا اذن رزقها بکم پروردگار خود که در دست
 همچنانکه او بخواند - اینجا اذن مضاف است سوی رب - و این اختیار با حازت است از خدا تعالی یعنی غیر مستقل است پس این
 مقصود جواز اختیار بمعناست یعنی اختیار که نسبت داده شده از خدا تعالی برتر است که غیر متقل است و اینها و سلبه
 یعنی دادن و باز گرفتن بیش نباشد تشریف و تعظیم شجره مبارک که او صلعم و مقصود توافق اذن است از آنکه اذن جواز
 اختیار را میخواهد که از تعالی اجازت اختیار راست و جواز اختیار دادن و باز گرفتن بر او شال است - پس در دادن
 گرفتن اذن جواز اختیار مقصود است و این بنا بر تشریف و تعظیم شجره مبارک است که او صلعم اند و اذن بنا بر عود
 میباشد در حال توافق و ولای است پس این توافق اذن است که مقصود است پس آن پروردگار را اذن او صلعم موافق آمد
 پس خلافت ظاهر بخوار شد و در حدیث صحیح وارد شد انما انا مبلّغ الخ یعنی جز این نیست که من رساننده ام و خدا جزیر خود
 و عزیمت است که من بخت خوش کننده ام و خدا کریم بخش میکند این حدیث را سید بن طاووس در جامع صغیر ذکر کرده

باین که او صلعم با صلح امکانی است که در شجره مبارک
 در جوارات ظریف و بیدار کردن مستقر و آیه برای تجرید
 سفلیات از علویات و هر دو از او صلعم

باین آنکه اذن جواز نیست
 است بدون و باز گرفتن
 پس دادن او صلعم را
 و اضطراری هر دو در
 زمان بر هر موجود است
 و ذکرش بنا بر تشریف
 تعظیم او صلعم است

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

منها قال ابن عباس رضي الله تعالى عنهما اعطيت من شئت أو اُمنع من شئت
 شئت بغير حساب اي ليس عليك حرج فيما اعطيت وفيما اُمنست تغيير
 كبير وهكذا في الجلالين ولما كان الاختيار في الاعطاء والامساك ليس بامان
 عم فكيف كان لسيد الرسل حميد الله تعالى صلعم ويضرب الله
 الامثال في المستقبل للناس كالمثل المذكور بوجود الاولياء كمالهم
 يتذكرونه ترجيا بامكان اختيار مضاف شفقاً ورحمة لا ينفك
 لذو فضل على الناس والمراد بمثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة
 اجنت من فوق الارض اي لا اصلها في موجودات قديمة الا
 في مسلوبات منبئة عليها من موجودات ممكنة التزامها منها فاما
 من قواهم في مقصد فعله ان ليست الشجرة غير ما ذكر في ذلك الاعجاز
 والكرامة كما قيل فيا ايها العارفون احفظوا انظاركم عن الراغب

ترجمه اوانت گفت ابن عباس رضي الله عنهما اعطيت من شئت أو اُمنع من شئت بغير حساب ولسن عليك
 حرج فيما اعطيت فيما اُمنست از تفسير كبريت تخمين است در جلالين يعنى بخش بر کار خواهى يا منع کن بر کار
 خواهى بر حساب نبى بر ترجيح نيت در آنچه عطا کردى و در آنچه باز داشتى و هرگاه که اختيار در اعطاء امساك نبى در دادن و باز داشتن
 بر اى بيمان قبل اسلام هست پس بر اى پسر زحل حبيب خداى بر زملى الله تعالى عليه و سلم چگونه و چها باشد و نصير رب الله الاله
 و بيان خواهد کرد خدا برتر مشاهد و زاهد آئنده للناس بر اى آريان همچو مثل مذکور بوجود اولياء كمالهم يتذكرونه
 شايد ايشان ياد آرند و تفكر کنند از راه اميد بامكان اختيار مضاف که باقلاست از ضلای برتر يعنى بيار ابي و با بيل ابي
 اختيار که از راه شفقت و رحمت است او که اول تعالى البته مضاف فضل بخشش است بر آريان و مثل كل خبيثة كشجرة
 خبيثة اجنت من فوق الارض و من گندم پودخت گندم است از بالاى زمين - ايچا مراد بمثل اذكار خبيثه همچو شجرة خبيثة
 که تخم برکنده شود از بالاى زمين - از ان است که اصل نوح او در موجودات قديمه نيت - چنانکه حدیث تجرد طبعه است
 موجودات قديمه است - مگر بر سولات است که ابي داده شود بر آنها از موجودات ممکنه از دو التزام بها يعنى اگهى بر سولات
 از اين موجودات ممکنه است بسبب التزام کماين که وجود ممکن او بر آمده و عدم که از موجودات مستحيل بوجود موجودات ممکنه
 بر دو مافته و از بر سولات اگهى آمد - چنانکه کماين است از اين پس است و در اينجور قور در مقصد و مراد پس انشد شد کماين است
 آنچه ذکر کرده غير اوست پس ايجاز ذکر آن چنانچه گفته شد ادراک کرده و شناخته شود پس اى اهل عرفان و شناسگان نظر خور اگهى

بيان انکار انکار اختيار و مضاف و در اوست
 رحمت است که ماضيه فضل تحقيق اوست

بيان آنکه شجرة خبيثة و سولات
 آمده که سولات در وجودات
 نيت و توقف سولات

نظر خور اگهى

မိုးမိုး

[illegible][illegible]

اَوْ مَبْنِيَّةٌ لِّرَفْعِ جَهْلٍ عَنْ وَجْهِهِ وَاجِبٌ لِّهَا وَهُوَ حُدُوثٌ اَوْ قَدْ مَلَأَ لَدُنْهِ
 مِنَ الْجَوَابِ كَالرَّفْعِ اِبْهَامٍ عَنْ وَجْهِهِ جَائِزٌ لِّهَا وَهُوَ اَيْتَاكَ اَنْ لَعَدَمِ دَلَالَةِ
 اِلَى الْحُدُوثِ اَوْ الْقَدَمِ فَمِنْ ذَلِكَ نَسْأَلُ اَيُّ كَوْنِهَا مَبْنِيَّةٌ هَرَبِيحُ الْاَمْرِ
 اِلَى الْاِنْتِزَاعِ وَلَا فَكَانَتْ عَيْنُ الْاَمْرِ عَلَى التَّبْيِينِ فَكَانَتْ مِنَ الْحِجَابِ قَلِيلَةً
 مَخْلُوقَةٌ وَهَذَا بَاطِلٌ حَقِيقَةً فَتَصَافُ اِلَى اللَّهِ تَعَالَى تَضَمُّنًا وَالتَّزَامًا
 بِالْمَوْجُودَاتِ لِتَوْقِفِ تَرْتِيبِ وَجُودِهَا مِنْهُ سُبْحَانَهُ فَمِنْ الْمَوْجُودَاتِ
 الْهَيْئَةُ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَفَحَّتْ فِيهِ مِنْ شُرُوحِي الْاَيِّ بِاضَافَةِ مَغَايِرٍ وَ
 مِنَ الْمَسْلُوبَاتِ غَيْرُهَا وَالْاَمْرُ مِنْ حِجَابَاتٍ حَادِثَةٍ لَا مَخْلُوقَةٍ وَاَنْ لَحْدِكُ
 حِجَابًا فَلَمْ يَلْزَمِ السَّلْسُلُ بِالْخَلْقِ لِلْاَمْرِ وَاَنْ يَكُ بِمَعْنَى كَالْهُوَ عَيْنُ ذَاتٍ وَلَا هُوَ
 غَيْرُهَا فَلَمْ يَرْقُمْ الْاِلَهِي خِيَةَ بِحِيَاثِ عَيْنِهَا فَلَا مَوْتُ فَتَعْبُدُ مَعْبُودَهَا

تحقیقا

مترجمه و این بیان بنا بر رفع جهل است از وجه واجب برای اولین برای روح و آن وجهی است که روح را چیل برشتن از خود
 است از آنکه بنان بنا بر رفع جهل از وجه واجب و جائز برود می شود و واجب از جائز برود می است پس رفع جهل از وجه واجب
 و اینجا وجه واجب که از روح جهل است اوجده است یا قدم بسبب دلالتی که از جواب است یعنی از جواب که میم کل
 الشرح و من اظهر کفی بگو که این روح از امر رب است. این بیان روح از امر رب که وجه واجب قدیم است دلالت می شود که
 رفع جهل از وجه واجب است پس این روح را فاعل جواب و دانستی شود که در کرمی کیست و آن سخن از روح یعنی از قومی بر سر نیست
 سوال از حقیقت روح است در وجه حدوث یا قدم او و رفع جهل از وجه روح واجب و جزوری است. بنا بر این رفع جهل است
 روح از وجه واجب این بیان جواب کرده اند که روح قدیم نیست بلکه حادث از امر رب است. نه این روح بیان است برای رفع
 ابهام و پوشیدگی از وجه جائز که برای روح است هر چه که او باشد از آنکه سوئی حدوث یا قدم دلالتی از وجه یافته نشود. پس این نسبت
 که روح مبنی است امر سوئی انتزاع هم باز میگردد. در نهی روح بر نهی تبیین این امر گشت و از مرتبه حجاب شد پس مخلوق
 نیست و این باطل است از روح حقیقت و تحقیق. پس نسبت کرده شود روح سوئی خدا برتر از اهل نعمت و التزم بر وجود
 بنا بر توقف ترتیب وجود خود از وجه یعنی چونکه وجود روح و ترتیب یعنی راست و درست شدن خود با وجه متنوقف
 و باز مانده است پس سوئی او بطور تبیین و التزم موجود است او تعالی نسبت کرده شود پس از موجودات آن روح الهیه است یعنی مسوق
 به آنکه چنانچه فرمود بجهان تَفَحَّتْ فِيهِ مِنْ شُرُوحِي الْاَيِّ دُرُوه تَحْرُكُوه سَوَم - و سوره ص رکوع پنجم - یعنی دیدیم در ظاهر روح
 با صافیت مغایر آنکه تغایر روح با اعتباری است که ظاهر است و آنکه مسلوبات آن روح غیر الهیه است یعنی محض برتر متوہب و امر از حجابات حاد
 است مخلوق نیست. تا اگر حجاب نباشد پس تسلسل محقق برای امر لازم آید. و اگر امر بمعنی لا هو عین ذات و لا هو غیر ذات باشد یعنی این
 روح صفات و افعال او تعالی را عین ذات و نه غیر ذات را داشته پس برای اثرا و قدم لازم آید. و این
 روح زلف است بحیث خود که عین او است پس نمی میرد. و عبادت میکند معبود خود را.

بیان تقسیم روح و اینک آراز حجابات حادثه است چونکه روح با حقیقت کسب اولیست +
 در بیان حجابات و عبارات و نظریات روح از مثال و تفسیر و تحقیق کسب اولیست +

[illegible][illegible]

بیان کیفیت حیدر شاہی و صفات
و در مقام اولیہ

وهذا ليس من لزوم ممنوع للتناسخ والذوب هو موجود بوجوده
فيحضر ويدبح وإن لم يشأ أن له ان لم يك موجودا بوجوده
فكيف يشأ فكيف يحضر ويدبح هو لا هو محض نزع روح عن جسد
بل هو بعرضه يشأ اي الموت بعرض الجسد ففتنزع في الحال ولا
يجتاج بعرضه الى سبب بل بعرض شئ في حال عروضة اولاً وسبقاً
تعلق الروح بالجسد بكيفية اخرى عن اولى كيف يشأ الله سبحانه قال
الله تعالى وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحيَاءٌ وَ
لَكِن لَّا تَشْعُرُونَ فقتل نفس التي هي معنى من هو تعطيلها عن مرادها
الذي من مسئولياته تعالى بانصافها بما من موجوداته تعالى فتمت قتل
جسد غاية التعطيل كما قال سبحانه فاقتلوا النفسكم ذالك خير لكم عند بارئكم
وإن لم يروها فكيف قتل النفس بعد تجزئتها فكيف الجسد في الخيل الموقوف

تشریح جمیع و این نیست از لزوم که برای تشایح منبج است یعنی لزوم تشایح منبج است نه غیر او و این از لزوم نیست
پس منبج نیست و موت که او بوجود خود موجود است پس حاضر کرده شود و فسخ کرده شود و نه پس چگونه است
یعنی اگر موجود بوجود خود نباشد پس چگونه حاضر کرده شود و فسخ کرده شود نه او محض کشیدن روح است از جسد
بلکه این موت جسد عارض نشود و در همان حال تفرج روح بشود و موت مختلف نه باشد بعارض شدن خود سوخته
بلکه در حال عارض شدن موت تجسد چنانچه عارض می شود یا نه نشود و بعد عارض شدن موت تعلیق روح تجسد
به کیفیت دیگر از ادلی باقی ماندیم چنانکه خدای سبحان فرمود خدا می برتر در سوره بقره روح نوزدهم و کلا
تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَهْوَ أَنْتُمْ أَمْ أَهْوَ آخِئَانُكُمْ وَالْكُفْرَ لَا تَنْتَعِرُونَ یعنی و مگوید که
بر کس که کشته شود در راه خدا مردگان بلکه زنده گانند پس شما می دانید پس قتل نفس آنکه از معنی و مراد است کسی او
تعلیق است یعنی بیکار کردن نفس از مراد او که آن از مساویات اولیای نیست بوجه انصاف نفس با آنچه که از موجودات است
است و مراد است قتل جسد که قایل تعلیق است چنانچه گفت سبحان در سوره بقره روح ششم قَاتِلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ
خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ یعنی کشتید نفسهای خود را این کشتن نفسهای شما برای شما بهتر است نزد آفریننده
شما و اگر این معنی که گفته شد برای قتل نفس مراد نباشد و خواننده نه بداند پس چگونه قتل نفس باشد سبب عدم تجرد نفس
یعنی نفس چون جزو جزء و پاره شدن نمی تواند کشتنش چگونه حاصل آید و چون کشتنش حاصل نشود پس چرا که بر قتل نفس

تفسير كبرياء الله تعالى في حق المؤمنين في سبيل الله تعالى
واجباً وكذا في حق المؤمنين في سبيل الله تعالى

ان آئندہ از روئے تامل و تحقیق معلوم ہوتا ہے کہ

بیان اثبات وجود خدا
و کیفیت تحقیق آن
در مشرق و مغرب

۲۶
بحث تفسیر کبریہ لا تقوا
سن یحقق فی سبیل اللہ

بیان معنی قتل نفس
و قتل جسد

بیان عدم تخریب کار

[illegible]

1982

پیشہ و تجارت

فَلَا يَكُونُ مَحْضُوصًا لِمَا كَوَلَّتْ وَالمَشْرُوبَاتِ وَالمَلْبُوسَاتِ وَلَا مَا نَفَعًا مُشْتَابًا
بِالْحَسَنَاتِ وَمَعْصُومُونَ مِنَ السَّيِّئَاتِ وَمِنْهُمْ الْمُدْبِرَاتِ أَهْلُ شَيْءٍ
يُنْكَرُونَ لِمَا يَوْمَرُونَ هُوَ وَلَوْ لَا شَيْءٌ كَذَا أَيْ لَا يَتَعَلَّقُ بِمَا يَبْدُو فَيَتَعَلَّقُ بِمَا
يَعْدُ هُوَ فَخَاصٌ لَا يُشْعَرُ وَلَا دَلِيلٌ عَلَيْهِ شَيْءٌ أَيْ عَنْهُ أَكْثَرُ خَاصٌّ لَا يُشْعَرُ إِذْ
مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ كَمَا قَالَ أَحْيَاءُ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ هُمْ
وَلَا يُرَادُ حَيَاتُ الَّتِي هِيَ صِفَةٌ ذَاتِيَّةٌ لِأَنَّهُمَا مَاتَا لِتِلْكَ هِيَ بِلِصَّاهِ صِفَةٌ
ذَاتِيَّةٌ مِنَ الرُّوحِ عُمُومًا شَيْءٌ مَا نَافِيَةٌ وَمَا مَوْصُولَةٌ لِأَنَّهُمَا بَاقِيَةٌ بِالرُّوحِ
فِي الدَّرَجِ عَلَى السُّوِيَّةِ لِلْمَقْتُولِ وَعَدِيدَةٌ عُمُومًا بِخِلَافِ حَيَوَاتِ الَّتِي خُصَّتْ
لِلْمَقْتُولِ الْخُصُوصِ هُوَ وَإِنْ يُوعَدُ قَتْلُ جَسَدٍ فَيُرَدُّ قَوْلُنَا شَيْءٌ أَيْ قَوْلُنَا
إِنَّ قَتْلَ جَسَدٍ غَايَةُ النُّقْطِ وَلَهُ الْحَيَاتُ كَمَا ذَكَرْهُوَ وَأَنْ لَمْ شَيْءٌ أَيْ أَنْ
لَمْ يَرَدِّ قَوْلُنَا هُوَ فَمَا الْحَيَاتُ فِيهِ فَالْحَيَاتُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى ثَابِتَةٌ وَالْمَوْتُ إِشَارَةٌ

ترجمہ کہ جس میں اس رزق ہا کولات و مشروبات ولبوسات یعنی پانی و خوردنی و پوشیدنی و پوشیدنی مخصوص نہ باشد و زمانہ
غیر اس باشد پس حسنات و ذنوب دادہ شوند و آرسیات نگاہداشتہ شوند۔ و از ایشان فدا شدات اکھرا یعنی ندیر کنندگان از اند
مرا کہ ندیر میکنند بر او کہ حکم کردہ شوند۔ و اگر چنین است کہ با بعد از عقل نباشد پس عقلی با بعد از عقلی پس خاص
آنجائ کہ نہ دانستہ شود۔ و برین دلیل نیست یعنی جو کہ او حاصل است چنان کہ در دانستہ شود و از آنکہ لغو و مطلق ہرگز و لیکن اگر دانستہ شود
بجائ کہ گفت احیاء و لیکن اگر تشعرون یعنی ہر کہ در راہ خدا کشتہ شود او را مردہ گوئید بلکہ زندہ اند و لیکن شما نمی
شناسید۔ و از این حیات آن حیاتی مراد نباشد کہ او صفت ذاتی است از آنکہ متحقق است کہ این صفت از روح عموماً
زائل نشد بلکہ ہر چہ کہ او صفت ذاتی است از روح بالعدم ذوالی پذیر نیست۔ زیرا کہ صفات ذاتیہ روح در برین روح
باقی ہستند یعنی مقتول و غیر مقتول ہر دو علی السوئیہ عموماً یعنی مقتول و غیر مقتول ہر دو در برین بقا و صفت ذاتیہ
روح خواہ این حیات باشد یا غیرش عموماً برابر اند و خصوصیتی نیست برای کسی از این ہر دو بحالات حیات
کہ برے مقتول مخصوص خاص کردہ شد۔ و اگر انادہ کردہ شود قتل جسد پس قولی با مراد شود کہ ہر آئینہ قتل
جسد غایت لفظ است و ہر اے او حیات است چنانچہ ذکر کردہ شد۔
و اگر قول ما مردہ شود پس در و غیر نیست کہ گفتہ شد فلانکہ خیر لکم عند کارنگہ۔ پس نہایت فرود
او لغائے این حیات ثابت است۔ و موت اشارتے است سوئے لفظ۔

حیات آنکہ حیات و حیات صفات ذاتیہ روح مقتول و غیر مقتول ہر دو ہر دو
در برین بقا و صفت ذاتیہ روح خواہ این حیات باشد یا غیرش عموماً برابر اند و خصوصیتی نیست برای کسی از این ہر دو بحالات حیات

كان قبل وفاته ولم يبدل منه شيء وأيضاً فيه وأذن لهم أي الأنبياء
في الخروج من قبورهم والمصرف في الملكوت العلوي والسفلي وأيضاً قال
الحافظ في انبائه الأئمة كبراء جبهة الأبياء أن حيات النبي في قبره وحيوات
سائر الأنبياء معلومة عندنا علماءنا قطعياً لما قام عندنا من الأدلة القطعية
في ذلك وتواترت بها الأخبار منها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الأنبياء
أحياء في قبورهم ويصلون وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم حرم الله
على الأرض أن تأكل أجساد الأنبياء وأخرج أبو نعيم في أخبار المدينة
عن سعيد بن المسيب قال لما نزل أسير الأذان والأقامة في قبر رسول
الله صلى الله عليه وسلم أيام الحزن فآو حتى عاد الناس هرو وقال الله تعالى
واعبدوا ربك حتى يأتيك اليقين وإعلم أن اليقين مصدق كالمذير
وهو محقق علم البديهة وحتى للشبهين والعبادة تتعلق بالجوارح والقلب
ويدل عليه اليقين والاحسان وإن قيل على الاختلاف هو الموت
فليس نقابل بمحقق يقين بما هو حق بالموت فهو ما قيل في مقصود

ترجمه کبیر از وفات او را بود و او سلم پنج قبیل کرده شد - و نیز دوستی که از آن داده شد که ایضا را دیدن از گورهای خود
و در صرف دیوکت علوی و سلمی - و نیز گفت تا قنطرم در کتاب استباه الانکیا بحیوة الانبیاء که حیات نبی صلی الله علیه و سلم در قنطری حیات
انبیاء نزد آنر و سلم قطعی معلوم است اذ آنچه از ادلال قطعیه قائم نشین نرد - و انبار بارن متواتر آید - اذ آنکه اگر گفت سوزن را سلمی و سلمی
که انبیاء هم زندگان در گورهای شان و نماز می اند - و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اینکه خدای عز و جل بر زمین حرام کرده که جسده انبیاء خود
بیرود آورد - و انچه در اخبار مدینه یک حدیث از سید بن المسیب رضی الله عنه که گفت می شنیده باشم از آن واقعه است که در گور رسول الله
صلی الله علیه و سلم در ایام حرقا یعنی در زمانه خرابیها نیز برین مجامع تا آنکه باز گردیدند در میان - و فرمود خدا عز و جل و انچه در کتاب
یا تبارک البقیة و در سوره حجر فم یعنی پرستش کن پروردگار خود را انکه از انقیاد آید - و بدانکه بر ائمه اربعین که معصوم است هیچ بدید
و ادبست تحقق سلم بر بریه - حتی برای متنبین است - و عبادت تعلق دارد بکوارج و قلب که انقیاد و احسان برودلات در مقامی
میکند - و اگر گفته شود برینای اخلافت که ادموت است پس نیست این معنی از و کلمات بلکه انقیاد تحقق میشود بر آنچه که اوج است
غوا بیس مراد شود موت یا و در مقصد

التفسير واغني عن كتاب التفسير

التفسير كبره وأعلمه من كبره حتى يكافئك العناني +

میان آنکه از لغتین مرآت مرآت
نکین بر مقصد که مرآت شود
و از مرآت عبادت مطلقه
نشد و بلکه سقراط و فرس و دوج
عبادت و قنیه +

وَقَتْلَ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضِهِمْ عَلَى قَدَرِ ضَيْبٍ قَبِضَتْ نَصْرِيًّا عَلَى عَمَلٍ بِإِقْتِلَ
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى بِفَعْلِهِ وَهَمَّتْهُ اخْتِيَارِيَيْنَ وَاضْطَرَّ رِيَيْنَ وَدَعَايَ وَشَفَاعَتَهُ
 لَكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ بِهَا شَيْءٌ أَيْ حَيَاتِهِ الَّتِي يَقْتُلُ النَّفْسَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى هـ
 فَلَا تَشْعُرُونَ فَتَقُولُ الشُّعُورُ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ مَا أَصْبَحْتُمْ بِهَا وَمَنَائِرُهَا مِنْ حَيَاتِهِ
 الَّتِي لَمْ يَمُوتْ قَوْلٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ مَا حَصَلَ شَيْءٌ - وَقَتْنَا اللَّهُ بِهَا
 مِنْ بِنَاءِ بَفَضْلِهِ وَإِيَّاكُمْ وَصَلَّى وَسَلَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ بَنِي الرَّحْمَةِ وَعَلَى جَمَالِكُمْ
 بِحَبِّهِ وَبِرِضَاهُ وَشَفَعَهُ فِينَا وَتَرْحُمَانَا هـ

ترجمہ: وقبلیت داده شد بعضی شان بر بعضی شان بر قدر ضییب پس بگردان و تفرقه نمیکند از روگردانیدن بر زبان
 نکشته شد در راه خداست علی قبیل خود و مهمت خود بر دو اختیاری و اضطراری و دعای خود و شفاعت خود لیکن شما نیافید یا نه
 حیاتی که قبیل نفس در راه خدا و تالی است فلا تشعرون یعنی پس شما نمی فهمید پس نفی شعور و میل است بر آنکه هر آینه شما
 در نیافید آن حیات را و منائرها و از حیاتی که بر نمی خیزد غیر مقتول است در راه خداست تالی زیر که هر آینه آنچه حاصل شد و نشانی
 داده شد و توفیق و در راه خدا و هرگز بر نهایی که بر می خیزد از فضل خود خاص شما را و صلوات و سلام علی محمد بنی الرحمة
 و علی جماله کما یحببه و برضاه و شفعه فینا و ترحمانا به و رحمت و سلامی ما بر محمد و سلم که نبی رحمت است و بر جماله
 چنانچه دوست دارد و او را خوشنود و ستود باد و او را شفیق کن در میان ما و رحمت کن ما را باد +

ذکر کفایت غیب علی و آئینها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِحَوْلِ اللَّهِ وَتَسْتَعِينُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَتَسْتَشْفَعُهُ وَنُصَلِّي لَهُ وَاصْحَابِهِ وَ
 اتِّبَاعِهِ الْبَعِيثِينَ + اَعْلَمُ أَنَّ غَيْبًا آمَّا مَعْنَى ضِدِّ حُضُورٍ وَتَشْهُدُ فَهُوَ عَدَمُ مَجْهُولٍ

ترجمہ: این ذکر بیان غیب و علم او است و هر چه در روایت
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِحَوْلِ اللَّهِ وَتَسْتَعِينُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَتَسْتَشْفَعُهُ وَنُصَلِّي لَهُ وَاصْحَابِهِ وَاتِّبَاعَهُ الْبَعِيثِينَ
 بدانکه هر آینه غیب بمعنی ضد حضور و تشهود است پس او عدم مجهول است - و یا بمعنی خلاف حضور و تشهود است - و خلاف آن
 وجود غیر مثل او باشد یعنی این وجود خلاف - همچو وجودی نباشد که از خلاف کرده شد -

ذکر کفایت غیب علی و آئینها

ذکر بیان غیب و علم او و آئینها

و تمام غیب و تشهود است
 که بمعنی ضد حضور و تشهود است

طبعة المطبعة

5912

مضمیر الی الحصول **فہر** الغیب واما انساب شبتا بانباہ مما جانا
 استحضارہ وقد غاب واما جانا عدم استحضارہ وقد حضر لا یحققان
 فی حضور اللہ سبحانہ بوجوب الالاستحضار الا الذان اسلب الحضور فثبو
 قہو بعرضہ فان لقی السلب فلا یثبت الغیب فی عالم اللہ سبحانہ لکن
 النوعین **مضمیر** الغیب الحقیقی والجازی ہر یحققان فی حضور غیرہ فقالی
 وبعنی خلاف الشہود المثال والروح والقدم فاعلم الالاجتناب من شہود وعالم
 المثال غیب وعالم الروح غیب الغیب والقدم غیب الغیب وھما کذلک
 للملائکۃ الشہود والمثال والروح مناسب الیہم فاعلم الملکوت عندنا کالمثال
 وعندہم الشہود اذ یدبر کونہ بحواس ظاہرہ فالغیب عندہم غائب وغیب الغیب
 ورائہ ولا یخرج الالانسانیۃ من حدھا بانصافہا بصفات الملکیۃ بل
 تخرج من الملکیۃ بافضالیۃ ہما فی انصافہما ظاہرا لوجودہا فی قدیۃ و
 لا تدرک در تہ منہا بنفسہا الالبعوضۃ فی جہدہا ذالک ہو ذلک ہو اس ظاہرہ

وہم غیب پس غیب واما کہ ہر دو ثابت اند ہر دو ان ادا کہ حضور و شہود انما الیکہ و اما سبب ہر دو انکہ
 کہ حضور و شہود شہود انما الیکہ او ہر دو متحقق نشوند و ہر دو از اجزاء بسبب وجوب استحضار کران
 ہر دو کہ سبب حضور و شہود حضور اند پس او بعض او است یعنی ہر دو است بحضور لکن سبب و شہود از اجزاء ہر دو
 پس اگر لقی کردہ شود سبب پس غیب ثابت ماند و ظلم او اجزاء لکن این ہر دو اقسام غیب حقیقی و مجازی استحق می شوند و
 حضور غیر او بقالی و غیبی کہ بمعنی خلاف شہود است مثال و درج و قدم است پس عالم اجسام شہود است و
 عالم مثال غیب و عالم روح غیب الغیب و قدم غیب الیہود و همچنین است ملائکہ را شہود و مثال و روح
 کہ مناسب ہر دو انرا پس عالم ملکوت نزد ما ہیچ مثال است و نزد مثال شہود از انکہ ایشان او را بحواس ظاہرہ ادراک
 میکنند و می شناسند پس نزد مثال غیب مثال شان است و غیب الغیب و را او یعنی پس و سوسے او و
 انسانیۃ بسبب متصف شدن بصفات ملکیۃ از حد انسانیۃ خارج و شہود بلکہ عروج میکنند و ہر دو شہود از صفات
 ملکیت بسبب افضلیۃ خود از ملکیت در متصف شدن خود بطویر بلکہ ہر دو ذات قدیمہ و و مرتبہ از شہود
 و مثال و روح بنفس مرتبہ ناخستہ شود مگر بصفت در حد آن صفت پس شہود مشتاختہ می شود و ہر دو
 خامرہ

و اما استحضار غیبیہا از عالم انسانی
 و اما استحضار غیبیہا از عالم انسانی

بیان فضیلت انشا
 از ملائکہ و اما از مرتبہ
 شہود و مثال و روح
 تمام ہر دو باطن

بیان شافعی
در بیان اشیاء

11

و هذا من كل ما ذكرنا في الصدور من الغيب من به اهتد الانبياء
 في نفوسك ما ذراست في الرويا هو عالم المثال وما ذا تعلم لا تعلم من
 قبل وان قيل امتناع حضور غيب بان ما حصر في حضور وهو شهود جوائبه
 بتعلق باجازه استحضاره وغيب الذي خلاف شهود اخر من غيب الذي
 خلاف حضور فهو يذانه فلا يفي له من عليه سبحانه فالله عالم الغيب الشاهد
 ش اي جنس الغيب والشهادة من كل خلق هو تمام حاجته وكلا بنفسهما
 فهو عالم الغيب تفي عالم الغيب نكتة بعلم احق الخفيات واشد غيب
 المعينات واعلم ان حضور غائب معني خلاف حاضره لا يحصل بنفسه والغيب
 منبئ عليه من نفس اي من غائب فنفى الغائب يفي الغيب مرارة نفس يحصل
 حضور الغائب والغيب هو بانبا من حاضره بشرط جواز استحضاره وحضور غائب
 بمعنى خلاف شهود ونسبة الى من امر محض له يحصل بنفسه لان الغائب ههنا
 يتحقق بنفسه - وينكشف المعينات برافع الحجب الى ما شاء الله تعالى

ترجمه و اين از به است است تمامه اي كه از غيب در صدور مذکور آمد - آيا مني و نفس خود ميست ايها كه ويري در خوا كيا
 عالم مثال است و حقيقت اين كه ميداني كه از اين پيش مني ذهني - و اگر گفته شود و اشباع حضور غيب با تصور كه آنچه حاضر آن پس در صورت
 و او شهود است پس غيب كجا آمد كه حضور من گفته شود و لهذا متفق آمد پس جوابش متعلق مي شود باجازه استحضاره يعني آنچه
 كه حاضر از نفس و حضور خود نشنيد با اثر شده و يعني كه خلاف شهود است و غير است از غيب كه خلاف حضور است پس اينهاست خود
 پس نفى نيت او را از علم او بجهت چنانچه در ذكر كرم آخر سورة مؤيد است قال الله عالم الغيب والشهادة پس خدا داننده
 و شهادت است از نفس غيب و شهادت از خلق تمام او بطور جزو كل نفس ان هر دو هم عالم الغيوب پس اينها
 نيكو داننده هست پس در عالم الغيب يعني در غيب و اندكي نكته است بر نشنيد احق الخفيات و اشد غيب المعينات
 يعني پيش از اينها كه پوشيده تر و محض تر غيب عليهما - و بدانكه هر آينه حضور غائب كه معني خلاف حاضر است ان حضور نفس
 غائب حاصل ميشود و حال آنكه غيب ازو منبئ عليه است يعني بر غيب از غائب انبي داده شود پس نفى غائب نفى غيب
 باشد بگر حضور غائب و غيب حاصل ميشود و نگاه كردن حاضر بشرط جواز استحضاره او كه حضور آيد شمسها را باشد
 و حضور غائب كه معني خلاف شهود است و بنسبت است منو كسي كه او را حاضر نشود ان حضور بنفسه غائب محال شود و لذا انكلم
 اي غائب منجاست كه نفس ثابت ميشود و نفس خود و معينات شكست ميشود بر دشمن چنانچه با آنكه كرامه است خداي عز و جل

باز آن فرق غيب خلاف شهود و خلاف حضور
 و تفسير عالم الغيب و الشهادة +

باز آن حضور غائب معني
 خلاف حاضر +

باز حضور غائب معني
 خلاف شهود +

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

... ..

300



45

بأدراكه أصالته باستثناء محسب الحال والعلم العادي وانكار الثابت هـ
 فاما من العقل كما هو لا يخفى على العاقل من المذكور واما من النقل فالآيات
 في الجواهر شئ من جواهر علم الغيب هـ في آخر سورة البقر يكلم ما بين أيديهم
 أي في زمان حال وما خلقه هـ أي في زمان مستقبل فعلم ما مضى الذي
 لا يثبت باستقلاله من كيف التمكن شئ متعلق لا يثبت هـ بالحال
 شئ متعلق ثابت خبر مبتدئ هو علم ما مضى هـ اذ هو بعرض عدم لاحق
 بوجود الحال فيقتضي عدا فيحتاج الى الحال في استقراره فبطله شئ
 مصدر مجهول اذ علم العدم بالوجود هـ بخلاف الحال والمستقبل اذ الحال
 موجود مستقل المستقبل عدم سابق فيقتضي الوجود فلا يحتاج الى الحال في استقراره
 فبطله شئ مصدر مجهول هـ فالكلام في الاستقلال من حيث عدم
 احتياجه الى غيره وجودا واستقرارا وعلماء ولا يحيطون بشئ من علمه
 أي من علمه يتعلق بالمعلومات في الزمان فقيه نكتة بتميز علمه
 ومنع حصره مع حدود معلوفاته وحصرها فإن لم يسلم هذا فكيف تجزئة
 علمه البسيط ألا بما شاء أي بمعلوم من معلوماته وشاء يدل على تحقق الفعل

العلم
 لا يثبت
 بالعلم
 العادي

العلم
 لا يثبت
 بالعلم
 العادي

من جهة ادراكه أصالته وادراكه أداته - ولكن ان نقل جواهره او عقله بوجه ما ذكره في ان نقله من آياته انه در زمان
 و آخر سورة البقر يكلم ما بين أيديهم يعني بآياته في زمان حال و آخر سورة البقر يكلم ما بين أيديهم يعني بآياته في زمان مستقبل
 علم ما مضى أن كماله استقلاله ثابت بمشاهدة ثابت بحال اذ انما بعرض عدم لاحق بوجود حال شئ اذ هو بعرض عدم كاشف
 كذا في بطنه بعرض عدم لاحق بوجود حال علمه استقر حاله واستقر حاله واستقر حاله واستقر حاله واستقر حاله
 اين وجوده در عدم مجهول - بخلاف حال مستقبل اذ انما حال وجوده مستقبل است و مستقبل بعرض سابق است و وجوده مستقبل
 حاله واستقر حاله استقر حاله واستقر حاله واستقر حاله واستقر حاله واستقر حاله واستقر حاله واستقر حاله
 وجوده واستقر حاله واستقر حاله واستقر حاله واستقر حاله واستقر حاله واستقر حاله واستقر حاله
 دليله وروايات مستقلة ودرين نكتة است بتميز علمه ودرين صوابه ودرين صوابه ودرين صوابه ودرين صوابه
 نشود شئ من بطنه بعرض عدم لاحق بوجود علمه بتميز علمه بتميز علمه بتميز علمه بتميز علمه بتميز علمه
 است یعنی در دیگر معلوم لازم معلوم اذ انما علمه استقر حاله واستقر حاله واستقر حاله واستقر حاله

هر عامل له سبحانه و غيره **ش** عادتا او بغيرها و يدل على عمومها عدم
 اختصاصه لمختص **هـ** ولاظهار بمعنى الامداد الذي يقع فيما وقع قبله
ش اي الاظهار **هـ** فلا يظهر على غيره الخاص له سبحانه **ش** لا غير
 سبحانه عادتا و يدل على الغيب الخاص اضافت الغيب الى الضمير **هـ** الامن انقضى من رسول فلا تلقى
 من علم الغيب العام **هـ** لا من انبياء وغيرهم من المؤمنين ومن علم الغيب الخاص **هـ** لا من انبياء
 ولما الاستثناء عن نفي علم الغيب الخاص بحجزة غيره سبحانه فالعام
ش فيجوز علم الغيب العام **هـ** بالا و لويته **ش** عند اهل سنت و
 جماعة خلافا لمعتزلين اذ عندهم الرسول من ملائكة و ملوكتين **هـ**
 فيدل على جواز احاطة كلية علميا بالغيب للرسول لعموم اللفظين **ش**
 اي الغيب والرسول **هـ** فليس يدركه الرسل صلحهم بخصوصية قرينة الكلام بمقدار
ش متعلق يدال وان وقع صفة او حالا لاحاطة الكلية علميا متعلق
 ثابتة **هـ** احاطة مركزية هم في شرح الصدر **ش**

ترجمه اين غيب عام است براي او سبحانه و غيره او بطور عادت باشيا بغير عادت - و دلالت ميكند بر عموم اين غيب عدم اختصاص
 او براي مختص - و اظهار بمعني امداد است آنكه واقع شود در آنچه كه او پيش از اظهار و امداد وقوع يافت - پس او سبحانه امداد
 و يا زي نموده بر غيب خاص خود كه او سبحانه راست نيز او سبحانه را از ديگر عادت - و پيش غيب خاص دلالت ميكند انقضا
 حبيب كه سوختن ضمير است - مگر باري و هم كه پند آورده از رسول - پس نفي ميت از علم غيب عام از انبياء و غيرشان
 از مؤمنين و نه نفي است از علم غيب خاص خاص را از انبياء - و هر گاه اين استثناء را كه از نفي علم غيب خاص است او
 يعني علم غيب خاص را براي غير او سبحانه جائز دارد پس اين استثناء علم غيب عام با و لويته جائز دارد و نزد اهل سنت
 و جماعت در حاليكه خلاف است براي معتزله زير كه نزد عثمان اين رسول امداد است از فرشته - و خلاف است براي و ما
 هم - و اين استثناء دلالت ميكند بر جواز احاطة كلية بطور علم لعنبيي براي رسول بنا بر عموم هر دو لفظ غيب و رسول كه در
 كرم آمده اند يعني اين استثناء بسبب عموم هر دو لفظ غيب و رسول كه در اين كرميه آمده دلالت ميكند بر رسول با اثر
 علم احاطة كلي لعنبيي جائز است - پس دلالت ميكند براي سبب رسل صلحهم بخصوصيت قرينة كلام كه دلالت بمقدار احاطة
 مركزيت شان است حالا كلي احاطة مركزيت شان در شرح مذکور آمده - و اين دلالت ميكند براي سبب رسل صلحهم بخصوصيت قرينة كلام
 بر جواز احاطة كلي لعنبيي بطور علم كه ثابت است بمقدار احاطة مركزيت شان حالا كلي ثابت است در شرح صدر

[illegible][illegible]

مُتَبَيِّنًا عَلَى هُوكَةٍ وَلَيْسَ الشَّهَادَةُ إِلَّا بِعِلْمٍ مُشْهُودٍ بِهِ فَلَمَّا بَيَّنَّاهُ فَكَيْفَ يَجْزِي قَوْلَهُ
 تَدُلُّ عَلَى أَنَّ الرَّسُولَ هُوَ كَتَبَ الصَّلَاةَ بِالْمَعْنِيَاتِ فِي إِنْ شَأْنٍ لَكثَرَةُ الْمَعْلُومَاتِ فِي إِنْ
 فِي حَرَمِ كَرِهَةٍ وَأَخْرَجَ الْبَزَامُ وَالطَّرِيقَ فِي الْاَوْسَطِ وَالْبُغْيَمِ بِسِنْدٍ صَحِيحٍ قَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلَيْسَ قَالَ رَأَيْتُ مَا تَعْمَلُ أَمْتِي بَعْدِي فَأَخْرَجْتُ لَهُمْ
 الشَّلَاةَ الْحَدِيثَ هُوَ كَمَنْ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ الْجَمِيدِ تَدُلُّ عَلَى الدَّعْوَى وَالْآيَاتُ فِي
 الْمَنْعِ شَيْءٌ أَيْ مَنَعَ عَلَيْهِ الْعَقِيبَ هُوَ فِي سُورَةِ النَّمْلِ قُلْ لَا يَهْتَكُمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ مِنَ الْغَيْبِ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَتَى بِمُجْتَنُونَ هُوَ فِي سُورَةِ لُقْمَانَ إِنَّ اللَّهَ
 عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مِمَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا
 وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ هُوَ فِي سُورَةِ الْأَنْعَامِ وَعِنْدَهُ مَفَاحِشُ
 الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَغَيْرُهَا لَيْسَتْ بِمَعَارِضَةٍ لِلْأَوَّلَى لِأَنَّ الْغَيْبَ بِإِضَافَةِ اللَّهِ سَجَنًا
 ثَابِتٌ فَتَأْوَلُ شَيْءٌ الضَّمِيرُ الْمُسْتَرْتَرِ إِلَى آيَاتٍ فِي الْمَنْعِ وَالْأَصْلُ أَنَّ مَعَارِضَ الثَّابِتِ
 إِنْ كَانَ خِلَافُهُ لَا صَدْرَ يَأُولُ بوجود غيره مثله لأن ما ثبت لا ينفي إلا الذهني

ترجمه گواه برین همه کسان. و شهادت نیست مگر بعلم مشهود یعنی گواهی نباشد مگر بعلم چیزی که بدو گواهی داده شود که دیر است
 او را پس برگاه که باشد پس چگونه چنان باشد پس این آیت دلالت میکند بر اینکه رسول علیه السلام کثیر العلم است بمعنیات
 دریک آن بسبب کثرت معلومات و آن واحد و هر یک که خود. و نیز از طریق آن در اوسط برگاه درده است و ابوالخیر سبب میگوید که فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم تا آنکه فرمودیدم آنچه را که خواهر کرد است من پس من. بری نشان شفاعت را پس بدیدم تا آخر حدیث. و بسبب است آیت
 در قرآن مجید که برین دعوی دلالت میکند. یا آنکه در منع علم غیبانه. در سوره نمل رکوع پنجم است قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي
 السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنَ الْغَيْبِ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَتَى بِمُجْتَنُونَ یعنی بگو ارجیب من بنیداندر کسی که در آسمانها و در
 است غیب که الله. و این نشان میدهد که در وقت برگزیده و بدو نشسته شوند. و در سوره لقمان است رکوع چهارم إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ
 السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مِمَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ
 بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ یعنی هر آینه خداوندی که نزد او علم قیامت و فردا و دیال را. و در اینجا چه در ترجمه

ما در آن و بنیداندر هیچ نفس که خدا چه را حل خواهد کرد او. و بنیداندر هیچ نفس که در علم من پس یا چه خاک خواهد خورد هر آینه خدا برتر است از همه و الله است
 اقامت کند نعمت و عِنْدَهُ مَفَاحِشُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ و نزد او است کلید غیب بنیداندر ما را اگر او پس هر یک که مذکور و غیر آنها معارضی نیستند
 آیات اولی که در اثبات غیبانه. و آنکه هر آینه غیبی ثابته و نسبت یعنی بخلاف خدا سجده ثابت است پس بر هر یک که در منع غیبانه تأویل کرده شوند بوجهی که بخلاف
 و قاعده نیست که هر آینه معارضی ثابت است اگر و خلاف ثابت باشد نه منتهی تأویل کرده شود بوجهی که مثل و آنکه آنچه ثابت شده است نفی کرده شود مگر ذی

بسیار از علم غیبی است
 بیان آیتیک در منع علم
 غیبی از معنی تا ویالات

ذکر کیفیت العلم والمعرفة
والعارف والمعرفة
ومتعلقاتها

ذکر کیفیت العلم والمعرفة والعارف والمعرفة ومتعلقاتها وما فيها مع المطالب الاخرى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ولست بعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى اله واصحابه
واباعه اجمعين : اعلم ان العلم صفة متوسعة لمعلومات جامعة ومانعة
واختصاصية بمعنى معرفة وهذا العلم حكم التعديدية فيهما فلما علم حصول
موصفة علم منسوب بحصوله للعالم ^{نفس} الضمير المتصل الى علم مفعول
المصدر هو اي يحصل له بغیرتیه به نفس اي بعالم هو بزيادة علم مرتبة
ذاته فيحتاج الى علم معلوماته الى غيره وحصولي هو صفة علم منسوب
بحصوله لعالم اي بحضوره في نفسه بعینیتیه به في مرتبة ذاته فلا يحتاج
الى غيره ^{نفس} هو الزيادة فالحاصل ان عالما بعلمه الحصولي

بيان علم حصولي
حصولي +

ذکر بیان علم ومرتبة عارف ومرتبة
ومرتبة العارف

ترجمه ذکر بیان علم ومرتبة عارف ومرتبة
ومرتبة العارف

ما و آنچه دروست با مطالب دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ولست بعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى اله واصحابه اجمعين
برآله برآئته علم صفتي است متوسعة برأي معلوماتي كجامعة ومانعة باشند واختصاص يعني خاصه من اين علم معلوم
مرتبة است : و این علم بر بنای حکم لغتی است درین هر دو یعنی علم مصدر متعدی است که معلوم متعدی شود خواه صفت
متوسعه باشد خواه معلوم معین مختص : پس ما برین حکم تعریه عالم را از دو علم چاره نیست یکی علم حصولی است و صفت علم
است که نسبت کرده شده است بحصول پس چنانچه در این عالم را یعنی این علم را عالم حاصل میکند بغیرت این علم عالم که باریک است از
مرتبه ذات علم و بعینیت این علم عالم است پس عالم حکم میشود علم معلول خود را سوئی خود چرا که این علم عالم بعینیت نیست بلکه بعینیت است
پس این بعینیت بمقابلت بعینیت است لهذا احتیاج مرتبه بعینیت بنا بر واسطه علم معلومانه درستی : و عالم دیگر علم حصولی است و صفت علم است
نسبت کرده شده است بحصول سبب حصول او عالم را یعنی بحصول علم و نفس علم بعینیت آن علم عالم در مرتبه ذات عالم : پس عالم سوئی خود
که از ذات است مرتبه محتاج بحصول بر روی علم معلومات خود : پس حاصل آنکه عالم بعلم خود که حصولی است

بيان علم حصولي
علم حصولي

فلا يرد عليه شيء **هـ** علم نفسه وحادث مع علم عدم متبني عليه من
المتبني على عدم مطلق بتعلقه **ش** المجزؤ متعلق علم الحادث والضاير
إلى الحادث **هـ** يفعل عالم وشبهه صغبه عنه تضمنها التزاما حصوليا و
حضوريا باهتروزي معا وفي خلافه **ش** أي خلاف ما عرفت لعلم حصولي و
حضور **هـ** كما هو المشهور بلزم عينه غير العالم به في علم حضوره وغيبه
عين العالم به في علم حصولي ولا الجهل من جهة في حداهما
ضميمة **منا سبغة المحل**

اعلم ان ربك خلق الذي بين خالق ومخلوق باعث العلم والحكم منهاش
من مخلوق الى خالقه ومن خالق الى مخلوقه **هو** الا يبطل العلم والحكم اعلم
ان الله تعالى نفسه تقدس وتبارك مع صفاته حتى الفعل الحجابي مع اثره وهو
مفعوله من حيثية حدوثه **ش** مجرور من مع مضاف اليه يتخلق يعلم
او يتعلق بمفعوله والضمير في حدوثه راجع الى مفعوله او الى الفعل الحجابي وبها مراد ان
يختلف معناها باختلاف مرجع الضمير فليس الفعل الحجابي ومفعوله قديما **و** لو في علمها
و لوجود خارج من علمها ل

نفس جسم پس بر وجهی یعنی پنج سوال دارد نمی شود. و آنگاه نفس محدود و حادث علم عدم بطور حصولی و حصولی عالم را متوجه می نماید
تعلق حادث به خود یعنی نفس عالم و همیشه به حتم حادث از عالم بطور نقصان و التزام. و با حادث علم عدم از آنست که علم عدم که بر عدم مطلق
آنمی و سنده از حادث بر آید پس بنا بر مطلق محدود و حادث یعنی علم عالم و همیشه حصولی شیعین اول عالم اند و نقصان و التزام. و بر این
خبر دادن حادث علم عدم و از او بر عدم مطلق بدینست نفس خود و مانند آنرا و آنگاه متعلقش و تعلق فعل و مضمون خود بخود و
حقیقی معانی بذات بطور علم حصولی و حصولی معارضه و آنگاه بر اینست و بر این بدون علم آید بر فعل و مضمون یکبار و معطل آید و معاد و مضمون
متمم که در خلق و معنی شود که خلاف بر اینست. و در خلاف آنچه که برای علم حصولی و حصولی تقریب کرده شده چنان که او شهود است
میشود و برای علم عالم و علم حصولی و غیره بر اینست و این برای علم عالم و علم حصولی لازم شود و در حقیقت لازم شود از اجتناب در حد و دو

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

بیان حکم الامری و اشارت به ما فیہا

باین التفصیل و التعمیر و التاخر

توسيلة معرفة لهما **شئ** اسم لما هو متقدم من شبه متقدم لصنع ومتقدم
 من شبه متأخر لعل **وصف** جامع و مانع و **الجامع** ظل ذي ظل و **المانع**
 مبطون و هو معرفة **شئ** و ان لقي احد ههنا **شئ** اى احد من وصف جامع و
 مانع **وصف** المعرفة ممنوعة **فالتأنيب** و المتبوعة و هى العائدة و المعبوبة بمعرفة
 الوصف الجامع و **المانع** فمى مؤنثة **التصديق** و هو حصول معرفة شئ كما هو هو
 و هذا الاسم **للعنى** **شئ** اى حصول معرفة شئ كما هو هو لا لغنى مصدرى
 و تحله القلب **الغضري** و مبداً من حد اعلى مرتبة حواس باطنية الى
 حد اسفلها الى مرتبة مثال **شئ** الى انتهائية **على** اصل غير جنس **شئ**
 تصديق الى تصور **شئ** اى الى انتهاء تصور **على** اصل غير جنس **شئ** و هو
 حصول شبه شئ كما هو هو و **تصديق** **شئ** غير معين **شئ** و هذا الاسم **للعنى**
شئ اى حصول شبه شئ كما هو هو لا لغنى مصدرى و تحله الدماغ و
 مبداً من حد اعلى مرتبة مثال الى حد اسفلها الى مرتبة شهود **شئ** الى
 انتهائية **على** اصل غير جنس **شئ** **فالتصديق** و التصور هما اعتباران ترايدان على المعرفة
 ينتميهما الى معرفة

تصديق و مبداً معرفت برأى هر و لغنى برأى ايج که او متقدم است از شبه متقدم که برأى صنع است و هم متقدم است از شبه
 متأخر که برأى علم است و وصف جامع و مانع است و وصف جامع ظل و ظل است يعنى کس صاحب کس و وصف
 سلوب زى ظل که او متقدم است يعنى اين سلوب بجا ظهور ظل است و اگر کس از هر دو وصف جامع و مانع است و هر دو
 تصديق است و مؤنثه **شئ** را بمعنى برنگيستن و در وقتن است يعنى از بين تصديق و بغير و در و و يعنى تصديق
 حصول معرفت چیزی است همچنان که او است و بر آنجا تصديق است برأى لغنى که او حصول معرفت شئ است که او هو هر
 معنى مصدر و تحل تصديق قلب غضري است و مبداً يعنى جاى آغاز او از حد اعلى مرتبه حواس باطنية تا حد اسفل مرتبه شهود او تا
 مثال اى تا انتهايمه بقاعدة غير جنس است که در هر دو دخول که دیگرى نباشد و از تصديق تا تصور که او حاصل شئ
 بر وجه است همچنان که او است برأى غير معين و حرف تا درين جمله بر قاعده غير جنس است و لغنى باعتبار يعنى که او حصول
 شبه شئ است همچنان که او است بر آنجا اسم است زیرا معنى مصدرى و تحل دماغ است و مبداً او از حد اعلى مرتبه مثال تا حد اسفل مرتبه شهود
 شهود حرف تا انجام بر قاعده غير جنس است پس تصديق و تصور هر دو اعتبار اند از دهر بر مرتبه نسبت و باعتبار لغنى هر دو

باین که و مبداً معرفت و وصف جامع و مانع است و وصف جامع ظل و ظل است يعنى کس صاحب کس و وصف سلوب زى ظل که او متقدم است يعنى اين سلوب بجا ظهور ظل است و اگر کس از هر دو وصف جامع و مانع است و هر دو تصديق است و مؤنثه شئ را بمعنى برنگيستن و در وقتن است يعنى از بين تصديق و بغير و در و و يعنى تصديق حصول معرفت چیزی است همچنان که او است و بر آنجا تصديق است برأى لغنى که او حصول معرفت شئ است که او هو هر معنى مصدر و تحل تصديق قلب غضري است و مبداً يعنى جاى آغاز او از حد اعلى مرتبه حواس باطنية تا حد اسفل مرتبه شهود او تا مثال اى تا انتهايمه بقاعدة غير جنس است که در هر دو دخول که دیگرى نباشد و از تصديق تا تصور که او حاصل شئ بر وجه است همچنان که او است برأى غير معين و حرف تا درين جمله بر قاعده غير جنس است و لغنى باعتبار يعنى که او حصول شبه شئ است همچنان که او است بر آنجا اسم است زیرا معنى مصدرى و تحل دماغ است و مبداً او از حد اعلى مرتبه مثال تا حد اسفل مرتبه شهود شهود حرف تا انجام بر قاعده غير جنس است پس تصديق و تصور هر دو اعتبار اند از دهر بر مرتبه نسبت و باعتبار لغنى هر دو

باین تصديق و مبداً معرفت و وصف جامع و مانع است و وصف جامع ظل و ظل است يعنى کس صاحب کس و وصف سلوب زى ظل که او متقدم است يعنى اين سلوب بجا ظهور ظل است و اگر کس از هر دو وصف جامع و مانع است و هر دو تصديق است و مؤنثه شئ را بمعنى برنگيستن و در وقتن است يعنى از بين تصديق و بغير و در و و يعنى تصديق حصول معرفت چیزی است همچنان که او است و بر آنجا تصديق است برأى لغنى که او حصول معرفت شئ است که او هو هر معنى مصدر و تحل تصديق قلب غضري است و مبداً يعنى جاى آغاز او از حد اعلى مرتبه حواس باطنية تا حد اسفل مرتبه شهود او تا مثال اى تا انتهايمه بقاعدة غير جنس است که در هر دو دخول که دیگرى نباشد و از تصديق تا تصور که او حاصل شئ بر وجه است همچنان که او است برأى غير معين و حرف تا درين جمله بر قاعده غير جنس است و لغنى باعتبار يعنى که او حصول شبه شئ است همچنان که او است بر آنجا اسم است زیرا معنى مصدرى و تحل دماغ است و مبداً او از حد اعلى مرتبه مثال تا حد اسفل مرتبه شهود شهود حرف تا انجام بر قاعده غير جنس است پس تصديق و تصور هر دو اعتبار اند از دهر بر مرتبه نسبت و باعتبار لغنى هر دو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

مصدقین الذی یفید للایمان الشرعی بقبول المصدق و اقرار الذی بدّل علی
 علی صحّة التصدیق باتیان اثر التصدیق و هو مصدّق حقیقه و ان
 یکن فی التصدیق مصدّقاً لکته دلیله ظناً و لا یکن به و عالم الشهود
 لتکمیل المعرفة و الحکمة فالأقرار فی حکمه کالتصدیق فی حکمه فهنا و
 جواباً و استخباباً بشعراً و عقلياً و لیس اقرار اللسان بدلیل علی التصدیق
 الاظناً و مجازاً و لا یکن به و لا یزول التصدیق بزوال الاقرار الا الدلیل
 علیه و لا یزول الاقرار الا بصنّه **ش** ای بالنکار ما هو مقصّر و الیقین
 تحقق علم معلوم من حیث هو فلا یصله الشک الذی ینع تحققه
 فلا یزید و لا ینقص فی حده لکنه اذا کان لمعلوم غیر الذی علم من قبل
 فیزید فی غیره الذی حصل من قبل فهما متغایران باعتبار المعلوم فالریاض
 علیه من غیره **لا فی حدیث** و اعلم انما الایمان بعد زوال الکفر فان نراد او
 الایمان لزوم الکفر فی الحال و لا یجتمعان - و اعلم انما المصدق مغائر تصدیق
ش ای لیس عین تصدیقه **مع ربطه** به لا ینقطع **ش**

بیان یقین و تقریر و لازم و لازم

تفاوت و حکم اقوال و کلام تصدیق و اقرار

بیان یقین و اقرار و تفاوت
 بیان کلام و اقرار و تفاوت
 بیان کلام و اقرار و تفاوت

ترجمه تصدیق آنکه مفید میشود ایمان شرعی بقبول مصدق است یعنی آنکه تصدیق کرده شد - و اقرار آنکه دلالت میکند بر صحت
 باقرین اثر تصدیق است و اقرار حقیقت مصدق است اگرچه در تصدیق مصدق نباشد لیکن اقرار یعنی اقرار از روی دلالت تصدیق است
 باقرار کذب نکرده شود و دروغ نگفته شود - و عالم شهود را بر کسی معرفت و حکمت ثابت آمده پس اقرار و حکم خود بر تصدیق است
 حکم و اقرار و فرض و وجوب و استحباب که از اقرار شرعی و عقلی است - و اقرار یعنی دلیل بر تصدیق نیست مگر بطریقین و مجاز یعنی اقرار
 زبانی و دلیل عقلی است که بخاطر تصدیق محمول شود و باقرار دروغ و باطل نگفته شود و بزوال اقرار تصدیق نماند و نیز بر اقرار
 دلالت تصدیق است - و اقرار را دلالت نمیشود مگر بصنّه و یعنی بالنکار آنچه که او مقصّر است یا بالنکار چیزی که او اقرار می کرده تصدیق
 تحقق علم است باری معلوم من حیث هو و یعنی از منظر که او است پس نمیرسد او را شک آنکه تحقق ادیان باشد پس یقین در خود
 میشو و کم می شود لکن او برگاه بری معلوم غیر از آن باشد که از پیش و البته شد پس میشو و در حدیث که آن از قبیل حاصل شد پس با اعتبار معلوم
 بر دو اعتبار اند پس زیاده و زاید غیر از آن در حدیث و دیگر که خبر از نیست که آن بعد حال کفر است پس اگر ایمان میشو یا کم کفر در حال ایمان
 شد و ایمان کفر بر دو وجه نمی شوند - و دیگر آنکه خبر از نیست که مصدق مغائر تصدیق خود است یعنی نیست عین تصدیق او یا بر طریقی مصدق

که منقطع نشود این ربط

ای ہذا تکمیل صحت از حد تعین ہم ^{لا انتہاء معرفت المقصودات} بدلائل التي في عالم الشهود ^{فلا قرار درجات على وفق ما في عالم المثال} اي من العلم والمعرفة والتصديق واليقين ^{وهذا الكلام في وجه لطيف فان اصبت فاستكثرت في الخير وان رغبت فلك مالك فاعلم ان} المؤمن من ^ش من تشد الى انتزاع وتبعيض ^{ظل موجودات قديمية} متضمنها باقيامه المجازي عنها فالوجود ^ش اي وجود المؤمن ^{مشارك} بها ^ش اي بوجودات قديمية ^{وصفا وهي منشاء فتابعيته وفتوح} له وعائدية ومعبود له من هذه ^ش اي هذه الموجودات القديمية ^ش فالتوفيق ^ش الذي مضطلم الشرع الشريف ^ش ثابت ^ش بتوفيق المؤمن ^ش بوجودات قديمية ^ش التوفيق يتعلق بالفعل والموقوف مفعول متعاقب ^{لا متقدم} لماذ هو غير معقول ولا مناسخ ^{اذ هو متباعد} اذ هو متباعد ^{لأنه} اذ هو في ثابت ^ش ولا احتياج بينهما فاني لا ظن ان يراد معه بمعنى متعاقب والظن يقتضي قرينة ^ش ودوية وفناء ^ش كلهما نظرية

ترجمہ واین تکمیل در عالم شهود پس سبب آمده که آنها معرفت مقصود است بدلائل است که آنها در عالم شهود پس برای اقرار درجه انزیر وفق آنچه که در عالم مثال است یعنی درجه ای اقرار بر موافقت و ساز واری آنچه است که در عالم است از علم و معرفت و تصدیق و یقین - و این کلام در وجه لطیف است پس اگر بری اورا بصواب پس درجه شری گزینی و اگر گمی کردی پس برای شست آنچه برای تو هست - پس بدانکه بر آئینه مؤمن از ظل موجودات قديمية است یعنی انزیر از بعض عکس موجودات قديمية آمده که بسبب قیام مجازی از ازل موجودات این ظل موجودات نقص دارد پس وجود مؤمن از روی وصف موجودات قديمية مشترک است که بشمار این وجود هم موجودات قديمية است پس تابعیت او یعنی تابع شتک است و متبوع بر او عبادت شتک او و معبود برای او این موجودات قديمية است پس توفیق که در لغت دو چیز را موافق کردن است آن در شرع شریف اصطلاح آمده بتوفیق مؤمن بوجودات قديمية ثابت است - و توفیق متعلق بقول باشد - و موقوف یعنی توفیق یافته مفعول است متعاقب فعل متقدم از آنکه تقدم مفعول از و غیر معقول است - و نه منافی از آنکه تابع او نباشد است و بعد با هم ممنوع - و شری است از آنکه مفعول در ثابتن است یعنی ثابت است آورد ثابت - و درینا بر دو فعل و احتیاج نیست پس بر آئینه من گمان یکیم اینکه اراده کرده شود و این معنی متعاقب - و ظل قرینت و روی و قدر انزیر در دنیا که همه با نظریه اند

جان المؤمن و عابدیه و معبود و التوفیق

جان مؤمن و عابدیه و معبود و التوفیق

جان مؤمن و عابدیه و معبود و التوفیق

هوسلب المذکور فاعلم ان غاية التحقيق في مسئلة روية في الدنيا كما كثرت
 الزاى بها انها واقعة في عالم المثال لانه غاية شبه ظلاله **ش** تقع
 في عالم الشهود ولو وقعت في روى او يقظة وانما يكشف عالم المثال لبعض
 اولياء الله تعالى في يقظة فلا منع لها في اليقظة وهذه الروية محجوب نسب
 اليه تعالى من تنزيهه تعالى او تشبيهه تعالى ولا تحصر بصورة معينة حتى
 تمنع في غيرها حادث بحكمته وقدرته تعالى كما يشاء وهو الحكيم القدير
 كما ذكر في تقريره في محله **ش** اى ذكر كيفية اثبات مرتبة الحجاب بين الله
 والحادث المخلوق وقد تناول الصورة بما شاء الله تعالى فهمها مسئله
 وحدة الوجود **ش** الامانة بمعنى في مصطلحه متصفين في عرف
 نظر هم الى موجودات قديمة من غير تمايز مسلوباتها لان تمايز مسلوباتها
 موقوف على انبائها من حادث فهما **ش** اى الحادث والمسوبات التى
 منبئة عليها من الحادث **ش** يقينان من علم الذى ظل من علم موجودات قديمة
 يقطع نظر عن غيرها اعتبارا من جهة فلا يقابلها غيرها في العلم **ش**

بيان وحدت الوجود و وحدت الشهود

بيان انبائها من حادث

ترجمه اوليه مذکور است پس بدانکه هر آينه انبائها من شهود در مسله رويت در دنيا چنانچه ميبنود و در شرف ميشود آنکه اوليه
 است در عالم مثال از آنکه اين عالم بطور ظلال شبه را غایت آلوده - باین رويت در عالم شهود واقع شود اگرچه در خواب يا در بيداری
 واقع شد و خبر این نیست که عالم مثال برای بعض اولیاء الله تعالى در بيداری کشف می شود پس برای مثال در بيداری
 نیست - و این رويت بحجاب است که بگوید او تعالى نسبت کرده شده است از تنزيه او تعالى با تشبيه او تعالى - و این
 رويت جعزى يا بصورت عينى تا که منع شود در غير صورت که آل صورت حکمت و قدرت او تعالى انچه آنکه او میخواهد حادث
 می شود و او است حکيم و قدیر يعنى بسیار صاحب حکمت و صفا قدرت چنانچه ذکر کرده شد در تقرير او يعنى در قرار دادن انچه جبرائيل
 در عمل او - يعنى این بيان در ذکر کيفيت ثبات مرتبه تجا در میان قدیم و حادث مخلوق است - و گاهى تاويل کرده شود معتر با چيزی که نیست
 نقایس پس جا است مسله وحدة الوجود و این اصافت يعنى فى وجهه در وجود مصطلح کرده متصفين است که در عرف
 مثال موجودات قدیم این وجهه وجوديش آید سبب از ماندن مسلوبات موجود قدیم از آنکه تمايز مسلوبات آنها موقوف است بر
 داده شدنشان از حادث - و در بعضی حادث و مسلوبات آنکه از حادث بر این آگهی داده شده است فانی ميشود و از علم آنکه ظل از علم

موقوف قدرت نسبت نسبت قطع نظر از شواهد احوال انچه در موجودات الهی
 متفكران که از این کتب است - پس بخوان و در علم مقابل او نمائى و

بيان وحدت وجود و وحدت شهود

کيفيت وجودى

بيان معنى الحديث الشريف
من عرف ربه بكل لسان
الحديث والمؤمن مرافق
المؤمن الحديث في معنى الكلام

مع تجاوز رتبتي في حدودهم بحق اليقين فلا يطبق النطق في حاله
فقد صدق قوله صلعم من عرف رتبة فكل لسانه فقد حق قوله صلعم
المؤمن من المؤمنين في الوجهين **ش** اى وجه وحدة الوجود ووجه
وحدة الشهود مع تفاوت وجه قبضه الاصل **ش** اى المؤمن من المؤمنين
في فروعه حتى ما شاء الله تعالى سنده ان نشاء الله تعالى فاعلم
وحدة الوجود اختلاف الحال فمنه المذکور ومنه ان لولم يتمايز مصلوبات
كالمدكور لا بد له **ش** اى لبعض الحال من غير المذکور **ش** من وجود مطلق
متمايز من تقييد اعتباراته له وهما على ماهية واحدة لا على ماهيتين
فيه **ش** اى وجود مطلق **ش** انكشاف بدهية وجود الذات تعالت في
مرتبة حق اليقين حتى انفي حادث من علم حادث فلا يبرح حاس ومحمول
الا الذات تعالت وغيرها معقول على اعتبارها والحقيق ان الذات تعالت
بحاسه ومحمولة بل هي موجودة بدهيتها مع صفاتها تنزهها وغيرها

ترجمه معجمه فی التوحید در حدود مثال بحثی فی الفیض - پس گویا باقی طاقت ندارد در حال خود - پس باید که به واسطه امر
قول او مسلم من غیوت ربنا فکل لسانا یبغی هر که شناخت رب خود را ^{مستحق} پس شد زبان او و البته
شد قول او مسلم المؤمن شریفا المؤمن من بعضی این آیه منسوب است - در هر دو وجه یعنی در وجه وحده الوجود
و در وجه وحده شهود مع تفاوت وجه که تقریب ذکر کرده یعنی فانی شدن یا باقی ماندن حادث و مسلوبات از علم
آنکه نقل است از علم موجودات قدیمه بقطع نظر از غیر این موجودات یا مع غیر این مع تمایز مسلوبات با روابطی که در
میان موجودات و غیر این از حادث است پس جاری شود این قاعده که مؤمن آئینه مؤمن آئینه است در فروع او
تا آنچه که خداست صدق تعالی - اگر خدا تعالی خود را بر عنقریب ذکر کنیم پس بدانکه در وحدت وجود اختلاف
حالی است پس بعضی از او مذکور است - و از دست آنکه اگر مسلوبات مثل ذکر تمایز نشود - برای بعضی حال از غیر مذکور
نیست که از وجود مطلق باشد که تمایز است این وجود مطلق از تقیید اعتبارات که برای او است - و بیان تقیید
اعتبارات در ذکر صفات مذکور آمد - و هر دو یعنی وجود مطلق مع تقیید اعتبارات ثابت بر واحد است و واحد انده بر
ماست پس پس در وجود مطلق انکشاف بدهت وجود ذات برتر است از مرتبه حق الیقین تا آنکه حادث از علم حادث محو پاک شود
پس این محسوس نیز مذکور شد مگر ذات تعالی و غیر او معقول را فانی اعتبار او - و منزه از غایت که ذات تعالی حاسه و محسوس نیست
بلکه او موجود است بدهت خود مع صفات خود بطور تنزه - و غیر او

بیان صحیفہ شریف مزیہود
تعلیم فی السادہ و العوامیہ

الْبُزْءُ رَضْوَانُ قَلَامٍ

بیان فضائل احوال و درو حدیث و جود +

မြို့တော်နှင့်

منویر رحیم سید

دقیقه شش ای وجود مطلق هر انکشاف حقیقت شش ای ماهیة و انکشاف
 الجامعة لحقیقتها شش ای علتها هر تضمناً بوجود انتهای التزاماً بجه و لا تدرك
 شش حقیقة الانسانية الجامعة لحقیقتها هر فی حدها هی هی تغذراً فاعلم انما
 الوجود وصف منطبق بالعینة بما قام به وهو موصوف مضاف الیه فهو لها
 خاص شش ای مانع الغیر کوجود نری فلا کلام فیہ و اما عام شش ای
 لا یمنع الغیر کوجود نری و غیره مشترک فمتحد مجازي فی الوصف و متغایر
 حقیقی فی الماهیة لا عکس شش ای متحد حقیقی فی الوصف و متغایر مجازی
 فی الماهیة هر اذا الاتحاد الحقیقی متمنع شش کما ذکر کیفیة الاصول الخم
 فی صد ذکر کیفیة الاشتراك هر والوصف قائم بالوصوف المتقدم مرتبة
 وهو محقق العموم بتغایره الحقیقی شش اعلم انما اذا کان وصف عاماً
 لزم له تغایر ما هیات التي قام بها الوصف حقیقاً اذ هو محقق العموم
 الذي فی الوصف و اذا كانت ماهیة عامة لزم لها تغایر اوصاف التي قامت
 بالماهیة حقیقاً

بيان الوجود الخاص و العام

انکشاف ماهیت ببار عل

بيان وجود خاص و عام

مترجم در وجود مطلق انکشاف حقیقت یعنی انکشاف ماهیت انسانیت جامعیت بسبب حقیقت و یعنی علت نور
 و انزوی نقصن بوجودات ال علت و حقیقت و از روی التزام بوجودات و این حقیقت انسانیت جامعیت ببار
 و علت و در حدی که ای یعنی چنانکه باید از انکه میشود از روی تقدیر پس بدانکه جز این نیست که وجود وصفی است
 منطبق بعینیت یا بجه که او بر قائم است و او موصوفت مضاف الیه که سوئی اولسبت کرده شده پس او یا خاص
 است یعنی غیر از این چون وجود دیگر پس در و کلامی نیست و یا عام است یعنی غیر از این یعنی شود چون وجود دیگر و غیر
 پس این وجود مشترک است که در و وصف متغایر مجازی و در ماهیت متغایر حقیقی نه عکس یعنی در و وصف متغایر حقیقی
 ماهیت متغایر مجازی از آنکه اتحاد حقیقی متمنع است چنانچه در ذکر کیفیة اصول الخم در اصل ذکر کیفیة اشتراك
 ذکر کرده و از آنکه وصف قائم است بموصوف متقدم که از روی مرتبه است حال آنکه اولی موصوف متقدم عموم
 متغایر حقیقی خود نه عکس یعنی این نیست که موصوف قائم است بموصوف متقدم از روی مرتبه از آنکه این محال است
 بدانکه جز این نیست که چون وصف عام باشد او را تغایر ماهیات که بر و پس وصف حقیقاً قائم شده است لازم شود از آنکه
 تغایر محقق است عموم را آنکه در و وصف است و بگاه که ماهیت عام اول تغایر اوصاف که ماهیة حقیقاً قائم شده لازم شود

159

100

3514

بيان الملاحقة والتقصيد والتشترط والانسوية
على الامثلة في فروعها وحسب وشمها

والوصف مغاير في حدة من ماهية في حدها فلا يصدق الاطلاق بالماهية
والنقييد بالوصف فلما كانا على ماهية واحدة فتغير النقييد يلزم حدوث
ماهية يقوم بها وعدمه قد فيها **ش** اى عدم تغير النقييد يلزم مقدم الماهية
من حيث عدم الحدوث او القدم واجتماع النقيضين او وجودهما **ش**
اى القدم والحدوث **هـ** على حدتها فعلى ماهيتين والرابع **ش** اى وجودها
على حدتها **ح** حق اذ لا يتحقق غير **ش** اى غير الرابع هو القدم المحض و
الحدوث المحض واجتماع النقيضين **هـ** واعلم ان الجهة الاخرى كانت من الصفات
التيوتية فتأيتة في القدم **ش** فليست حادثة **هـ** وان كانت من الصفات
السلبية فمسلوبة في القدم **ش** فليست قديمة **هـ** فكيف معلومة **هـ** الامنبية
عليها من حادث فمعلومة فكيف الاطلاق قدما والنقييد حدثا وهما على ماهية
واحدة **ش** فبطل لعدم تحققهما على ماهية واحدة **هـ** وكالنقييد النازل
والصورة على الصبولى كما تغاير فصلهما لا الحقائق لكن نقيدا الذات باعتبار نقييد
صفاتها لا غيرها وتبزل الذات باعتبار تبزل صفاتها هي لا عينها متعينات **هـ** حادثة

نسخه دو صفت معارض است در حد خود از ایهیت و در حد ایهیت پس صادق نیست و اطلاق ایهیت و تقیید بوصف و هرگاه که در حد ایهیت باشد پس نیز تقیید لازم بود و حدوث ایهیت اگر بدو تقیید قائم باشد و عدم نیز تقیید لازم بود قدم ایهیت پس در حال عدم حدوث یا قدم یا اجتماع نیتین با وجود هر دو قدم و حدوث بر حد هر دو است پس بر دو ایهیت است و این قسم چهارم در صورتی که یعنی وجود قدم و حدوث هر دو بر حد هر دو حق است از آنکه غیر از این غیر این صورت چهارم که او قدم محض است و حدوث محض و اجتماع تقیید بین این هر سه صورت متحقق و ثابت نمی شود و دیدار آنکه هر ایهیت جهت دیگر اگر از صفات ثبوتیه یا سلبیه پس این ثابت است و در قدم پس نیست حادث و اگر صفات سلبیه پس این در قدم سلبیه پس نیست قدیم پس این چگونه دانسته شد مگر آنکه هر دو حادث اگر چه دانسته شد پس چگونه است اطلاق از روی قدم و تقیید از روی حدوث حال آنکه هر دو بر ایهیت و ایهیت و ایهیت پس باطل شد پس سبب عدم تحقق هر دو بر ایهیت و ایهیت و مثل تقیید منقول و صورت است بر سهوی چنانچه برای جهلای حقایق لغزش است شاذ از ادبی کلام و زهره ایشان است لیکن تقییدات باعتبار تقیید صفات خود که این غیر از نیست و منقول ذات غنیان منقول صفات خود که این این ایهیت هر دو در حد خود با از وی قدم متعین و مختصر را اند

اطلاقاً ما سیت و فیصد پر ماحول کی امید

طلاق و تفصیل بر ما مهتر نیانند
در قدم و در دوش نه برزد و

بسم الله الرحمن الرحيم

درست آید

॥

بررسی

۱۱۱

بہارِ اچھوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

5

10

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

او من الطریقۃ و الطریقۃ فضائلها فکیف تثبت اُخری صلا لانه رآها بردها
 و عکس هذا و ثبوتها بثبوتها و عکس هذا فاعتقاد بما هو من علم الذی ظن من
 علم موجودات قدیمه بقطع نظر عن غیرها اعتبارا من جهة لا یقدم فی این
 بحکما بت و بنا هو لا بد له من وجود مطلق علی حکم المعد و لمن تغیر
 باستیلاء حاله لا ملخصب نقصبا فانه الحَد و تَزْدَق و من و رائه ان الاختلا
 فی المسئله فی کیفیت رابط الحادث بالقدا یحیاته منتزع بقیامه الحقیقی به
 او بقیامه المجازی لا فی القدا یحکما هو باسماؤه و صفاته الا بشتی بحا فی
 الصفات فی کیف غیرتها و عینیتها بالذات و اصل الایمان فی التوحید
 بالقدا یحکما مع کیف الریط فلا نزاع فی اعتقاد التوحید اجمالا و هو مقصود فان
 اخطا فی تفصیل الحق بطلت صحه صواب الایمان و الاختلاف بالله هو
 بقیام حقیقی من متشابهات نظریه لصوفی صافی حقیقی فی عروج نظر الی الموجودات
 قدیمه فهو معدوم و ان شاء الله تعالی مفعول و من نقص و نقص و نقص
 الحَد و تَزْدَق بانکاله الحَد و بقیامه المجازی بالتقدیم یخوذ بالله تعالی منه

ترجمه یا از طریق است و طریقت مثل شریعت است پس چگونه خواهد شد دیگر آن هر دو را که هر آینه شان نیست که بر
 بر او است و عکس این - و ثبوت او بر ثبوت او است و عکس این - پس اعتقاد یا آنچه که او از علمی که ظن است از علم موجودات
 قدیمه بقطع نظر از غیر خود را روی اعتباری که از یکجهت است این اعتقاد در بیان حکما ت قانع نمیشود - و اعتقاد دیگر که
 او برای او ضروری است از وجود مطلق بر حکم معدوم است برای کسیکه معدوم را در سبب استیلائی حال خود نه برای
 از روی نقصب پس هر آینه او الحاد و زدن بر شده - و از برای او هر آینه اختلاف ثابت است درین دو مسئله که
 هر دو ثابت اند در کیفیت رابط حادث بقدم یا بطوریکه او منتزع بقیام حقیقی است بدو بقیام مجازی بدو اختلاف در توحید
 چنانچه او با سمار و صفات خود است بگریمچیزی چنانچه در صفات است در کیفیت غیریتها و عینیتها و بذات - و اصل این در توحید
 است بمع کیفیت ریط پس در اعتقاد توحید از روی اجمال زاعی نیست و هم مقصود است - و اگر تفصیل حق خطا که وجهت صواب
 باطل شد - و اختلاف این که او بقیام حقیقی است از متشابهات نظریه است بر صافی صافی حقیقی در عروج نظر او است موجودات قدیمه و انشاء الله تعالی
 و هر که نقص و نقصب او را یعنی خود را نمی بیند و او را در نظر هر نه در اصل و اعتقاد و است با و او الحاد و زدن بر او را درین برکت و بدین مثل
 بسبب انکار او حدوث را که بقیام مجازی خود است بقدم بخود بالله تعالی صانع یعنی پناه میجویم بخدا که تمام است از او

چنانکه اختلافات و صفات در سمار و در وجود قدیمه بقیام حقیقی
 و مجازی از متشابهات نظریه است که در توحید با سمار و صفات او که یکجهت
 است و هر که نقص و نقصب او را یعنی خود را نمی بیند و او را در نظر هر نه در اصل و اعتقاد و است با و او الحاد و زدن بر او را درین برکت و بدین مثل
 بسبب انکار او حدوث را که بقیام مجازی خود است بقدم بخود بالله تعالی صانع یعنی پناه میجویم بخدا که تمام است از او

هر فقد احتجب من الموجودات لتضمنه بالمسلوبات قال سبحانه **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَجْهُونٌ فَأَن ش** يقصد به التعميم **و وصل وصل الى اصله** تضمنه لقوته بالنظم على الالتزام فان تعبر فقد حق قوله تعالى **يَحْشَوْنَ اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُتَنَبَّئُونَ عِندَهُ أَمْ الْكَاتِبُ ه** فهو يصل الى اصله فقد حق قوله صلعم **كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ** وقد حق قوله صلعم **كُلُّ مَيْسَرٍ لِّمَا خَلَقَ لَهُ وَفَقَدَ حَقَّ قَوْلِهِ صَلْعَمٌ مِنْ عَرَفَ نَفْسَهُ ش** من حيث حدودها وظليتها من **ظِلِّ** باضافة تحليلية في نفسه **هر فقد عرف ربه ش** من حيث قدره باضافة مغايرت بين رب و مربوبه **هر فاقرب للموجود ربه فم ش** من الموجود **هر علم علمه ربه قبله ش** من جهة عدم السابق **هر معه وفريبه ومحيطه ش** من جهة وجوده **هر وبعدك ش**

ترجمه پس تحقیق کافر از موجودات محجوب شد بسبب نفس او بمسلوبات فرمود بجان در سوره تقطیف رکوع اول ایه هم **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَجْهُونٌ** یعنی نه تحقیق است ای تحقیق ہیں است کہ ہر کسہ ایشان از پروردگار خود در آن روز البتہ محجوب شوند۔ پس ہر کسہ کہ (مقصود پر و تعظیم است) پیوست پیوست سوی اصل خود کہ متضمن شد و با بنا بر قوت خود بسبب نفس کہ بر التزام اند کہ رابطہ نفس بر رابطہ التزام قوی است و اگر متغیر شد پس تحقیق محقق آمد قول او تعالیٰ کہ در سوره رعد رکوع ششم است **يَحْشَوْنَ اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُتَنَبَّئُونَ عِندَهُ أَمْ الْكَاتِبُ ه** یعنی محو کند خداے برتر از بنی خود و ثابت میکند و نژاد است اصل کتاب۔ پس آدمی پیوندد سوی اصل خود۔ پس تحقیق حق آمد قول او صلعم **كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ** یعنی ہر چیز سوی اصل خود باز گردد۔ و تحقیق آمد قول او صلعم **كُلُّ مَيْسَرٍ لِّمَا خَلَقَ لَهُ وَفَقَدَ حَقَّ قَوْلِهِ صَلْعَمٌ مِنْ عَرَفَ نَفْسَهُ** یعنی ہر کسہ شناخت نفس خود را از حیثیت حدود و ظلیت نفس از فی ظل باضافت تحلیلید کہ در لفظ نفسہ واقع است بمعنی نفس خود پس او شناخت پروردگار خود را از حیثیت قدم او باضافت مغايرت کہ در لفظ مایک واقع است یعنی در بیان رب و مربوب او۔ پس اقرب بر موجود رب او است پس آنچه از موجود دانسته شد رب آن موجود کہ قبل موجود است از جهت عدم آن موجود کہ آن عدم سابق او است۔ و دانسته شد کہ رب آن موجود با موجود است در قریب موجود و محیط موجود و این از جهت وجود موجود است و دانسته شد کہ رب آن موجود بعد موجود است۔

بیان حق تعالیٰ الشریف کل شیء یرجع الی اصله
و کل ميسر لما خلق له و من عرف نفسه فقد عرف ربه الخ

بیان توبہ و جود و عدم
فما علم علمه قبله الخ

بیان محجوب کافر از
موجودات با برکت
در جوع با صلی خود

بیان محجوبیت شریف کل شیء یرجع الی اصله
الحدید و کل ميسر لما خلق له الخ
نفسه و فقهوف رب الخ

بیان اینکه رب
بها است پس آنچه
دانسته شد صلعم
و کل ميسر لما خلق له الخ

[illegible]

بيان فاما ان والكفر والشرك متغير من العبادات فاما ان الشريعة
والكفر والشرك من غير متغيرين والشيء الذي ذكره بعض كان يردوا الشريعة
رسالة الله وسنن ان الكفر والاثام لا يخرج منها -

ربطه و شبانان من الكفر والامكان لا في ملها -

بیان آنکه مکر و رشک و خدایان و دینان و کفر و شر و جمع بر تعقیب است
مردود است - قدیم که هر کس کان بر این صفیاء بود که از ایشان از ایشان و کفر و رشک و مکر و کینه

١٠٠

و منشأ فی موجودات حادثه هو حادث اول فیها منشأ انتزاع لغیرم کلام
 تضمنا و التزاما منه فقد حق قوله تعالى قل یا عبادي الذین آمنوا علی انفسهم
 لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یعرف الذین یتوب جمیعاً اعلم ان مقصود الباء
 المضافه اليها محض رسول الله تعالى صلعم بدلالة الاضافه فی رحمة الله
 و ان لم یکن کذا فوجب اضافه الرحمة الی باء توافق الاولی کقوله تعالى عباد
 فانقوت و قل لعیادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة و ینفقوا مما رزقناهم الیه
 و اعلم ان ربط خلق بین خالق و مخلوق لا یقتضی وجهاً من عبودیت هی متابعه
 بل الربط محققاً فالبتة وجه عبودیت هی متابعه ربط ظلیته بین ظل و ذی
 ظل و محققاً ربط خلق فان لم یکن فالظل معدوم و غیر محکوم فانظر ان نور محمد
 صلی الله تعالى علیه و اله و سلم من نور الله تعالى و غیره صلعم من نور صلعم
 فعلى بناء ربط ظلیه محمد صلعم عبد الله تعالى و غیره صلعم عبد الله تعالى و ایضاً عبد
 محمد صلعم و الله تعالى اعلم بالصواب

ترجمه

منشأ که موجودات حادثه است و حادث اول است و موجودات حادثه که اول منشأ انتزاع است بغير حادث تمام
 از روی تضمین و التزام از حادث پس تحقیق حق آمد قول او تعالی در سوره زمر کوع ششم قل یا عبادي آمنوا علی انفسهم لا
 تقنطوا من رحمة الله ان الله یعرف الذین یتوب جمیعاً یعنی بگو ای حبیب من که ای بندگان من ای آنکه اسراف و فساد
 کردید بر نفسهای خود بنویسید از رحمت خدا بترسید که خدا بخشد که ان را تمامه بدار که ای من مقصود یا که منشأ الی عباد است محض
 رسول خداست بیدالات اضافت که در رحمة الله است یعنی رحمت خداست - و اگر تحقیق نباشد پس اضافه رحمت سوا یا و ایضاً
 بنا بر توافق برای اولی محقر قول او تعالی در سوره زمر کوع دوم یا عباد فانقوت یعنی ای بندگان من پس بترسید مرا - پس بخار و در
 ای ضمیر ارجع یکی است و واجب سخن بنا بر توافق - و بیجه قول او تعالی در سوره ابراهیم کوع پنجم قل یا عبادي الذین آمنوا یقیموا
 الصلوة و ینفقوا مما رزقناهم الیه یعنی بگو ای حبیب من بگو ای بندگان من ای آنکه اسراف و فساد کردید بر نفسهای خود بنویسید از رحمت خدا بترسید که خدا بخشد که ان را تمامه بدار که ای من مقصود یا که منشأ الی عباد است محض
 از آنچه که ما از حق و ایدیم شانه از الخ و در اینجا هم جمع ضمیر و استکلم و جمع فتکلم هر دو یکی و واجب شود بنا بر توافق - و بدانکه بر آید بر ربط که در میان خلق و خالق
 بنحو اهر و هر یک از عبودیت است که متا لبت بلکه این ربط محقق عبودیت است - و آینه و عبودیت که ادنا هست است ربط ظلیت است در میان ظل و ذی ظل
 محقق عبودیت ربط خلق است - و اگر ربط خلق نباشد پس این ظل معدوم است پس غیر محکوم است پس همین که نور محمد صلی الله تعالى علیه و اله و سلم از نور خداست پس غیر
 صلعم از نور صلعم پس بر بنا ربط ظلیت محمد صلعم نبیه خداست و غیره صلعم نبیه خداست و غیره صلعم و الله تعالى اعلم بالصواب و ایضاً عبد محمد صلعم و الله تعالى اعلم بالصواب

بیان منشأ فی موجودات اول منشأ انتزاع است بغير حادث تمام
 جان و منشأ انتزاع است بغير حادث تمام
 جان و منشأ انتزاع است بغير حادث تمام
 جان و منشأ انتزاع است بغير حادث تمام
 جان و منشأ انتزاع است بغير حادث تمام

بیان منشأ که موجودات حادثه است و حادث اول است و موجودات حادثه که اول منشأ انتزاع است بغير حادث تمام
 جان و منشأ انتزاع است بغير حادث تمام
 جان و منشأ انتزاع است بغير حادث تمام
 جان و منشأ انتزاع است بغير حادث تمام
 جان و منشأ انتزاع است بغير حادث تمام

ای من غیر توبه و الا یغفر بهم الشریک و غیره و جواب السائل هل یغفر الله
 قتل سید الشهداء حقن رضی بکایمان متضمن فی تخصیص بلا تقطعا
 من رحمة الله و یسکن ان یقال فی جواب السائل یغفر بمعنی اسم صفت
 ای غافرهم و جمیعاً متبیین من الذنوب لا تأکید ای ان الله تعالی غافر
 الذنوب من کل صنف علی قرینة السؤال دون الشریک و الکفر و منشاء فی
 مسلویات هو حادث اول فیها منشاء انتزاع لغیر کله تضمناً و لا بد من
 اول فی کمال واحد من المراكز و لا یجیب قولی اذ لا بد للخلق من اولی ان
 یكون من موجودات او مسلویات فان کان المخلوق کله اولاً دفعة و لیس
 تقدّم و تاخر فی معین فکان الشبه من الصانع لکل واحد من اول فلم
 ان یساوی کل مصنوع فی کمال وصف و کان وجود مسلویات فیهم فی خارج
 عمومنا علم منشاء شبهه فی صانع و هو خلاف بلاهة او کان ثبوت متقدّم
 لشبهه للمسلوبات فی الصانع و هو خلاف حقيقة فاعلم ان الصانع یحتاج فی انتزاع

ثابت الی اول انتزاعاً و امرادته و علمه بما معاً
 صمد و غیر متبیین بجزء شریک از غیر تو بهت به بخشه خواه به بخشه و نه بتو بهت و غیر هم بخشیده شود - و جواب این سائل که آیا
 ملاقل یا الشهد حضرت حمزه را خوا به بخشید یا مان متضمن است در تخصیص به لا تقطعا و من من رحمة الله و یسکن ان یقال فی جواب السائل یغفر بمعنی اسم صفت
 گفته شود در جواب سائل که یغفر در آیه ان الله یغفر الذنوب جمیعاً بمعنی اسم صفت یعنی غافر است
 و جمیعاً نیز است از ذنوب بتأکید - پس صفیون عبارت از آیت مذکور چنین آید که ان الله تعالی غافر الذنوب
 من کل صنف علی قرینة السؤال و الکفر و الشریک و الکفر بر این خدا بخشنده گمان است از هر قسم قرینة
 سوال بهت و کفر و مشاکر در مسلویات بهت او حادث اول است در و منشاء انتزاع است بر ای خیر خود تمامه
 او را از روی نقصان - و چاره نیست از اول در هر واحد مرکز - و ترا قول من و عجب نیکنان از آنکه بری خلق از اول
 نیست اگر چنان اول از موجودات باشد از مسلویات پس اگر این مخلوق تمامه دفعتاً اول است نیست تقدّم و تاخر
 معین پس شیزه صانع بر ای هر واحد اول است پس لازم شد که هر مصنوع در هر وصف مساوی با وجود و مسلویات در اینها در خارج
 ممنوع شود بسبب منشاء شبهه او در صانع او - و او خلاف بداهت است - یا مسلویات بر ای شیزه ثبوت متقدّم در صانع باشد
 و او خلاف حقيقة است پس آنکه هر آینه صانع الله محتاج شود در انتزاع ثانی سوال بطور متزاع و ارادت و علم صانع ببدل ثانی بر دو معاً است +

باین منشاء فی مسلویات بهت او حادث اول است
 و لا بد من اول فی کل واحد من المراكز
 الاول الذی فی موجودات حادث
 به محمد صلعم +

باین منشاء که در مسلویات بهت او حادث اول است
 باین آنکه از اول در هر واحد مرکز چاره نیست
 او لیکه در موجودات است او چاره است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بإني ألتصم في موزونة الرسل بحسناته الذميمة وقرأ صلعم

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لَكَ شَاكِرِينَ

و ظهور صلواته في عالم السجود في الأرض على ترتيبه في الدنيا

عن آدم عليه السلام الى محمد بن مسلم

ما في

فَقَوْلُهُ عَلَى دَعْوَاهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَّى رَسُولُ اللَّهِ ذَلِيلٌ بِنَفْسِهِ الْفَاسِقَةِ شَيْءٌ
 خَدِمَ مَعَ الْمُتَعَلِّقِ الْمَقْدَمِ وَالْمُؤَخَّرِ وَلَيْسَ لِلْمَكْذِبِ إِلَّا الْجَهْلُ خَتَمَ كَلَامَنَا
 وَفَرَضْنَا إِنْ بَيَّاتِ الْمَكْذِبُ عَلَى مَا أَذْعَابُ دَلِيلٍ فَنَقُولُ لَا يَدُ لِلخَلْقِ مِنْ
 مَصْدَاقٍ أَوَّلٍ فَمِنْ شَيْءٍ أَيْ مِنْ هَوَاوُلٍ هُمْ فَلَا دَلِيلَ بِيَدِهِ حَقًّا وَيَكْذِبُ
 بِمَا كَذَّبَ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا دَعْوَى الْأَوَّلِ فَقَوْلُهُ صَلَاحُ أَوَّلِ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَوْبِيحِي
 وَظُهُورُهُ صَلَاحُ فِي عَالَمِ الشَّهَادَةِ الْآخِرَةِ عَلَى تَرْتِيبِ الصُّورِ مِنْ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَمُنْشَأُهُ نَعِينُهُ نَعِينَ الْفَعْلِ هُوَ مُوْثِرُ الْأَتَارِ حَادِثُهُ إِلَى حُجْلِ صَلَاحِهِ وَمُنْشَأُهُ
 نَعِينُهُ نَعِينَ الْذَاتِ دَلِيلٌ عَلَى التَّرْتِيبِ الصُّورِ وَهُوَ أَسْنَى صَلَاحِهِ إِلَى أَدَمَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَنْعُ نَظِيرُهُ مَطْلَقًا أَيْ خَائِفًا حَافِظًا هُوَ وَذَهْنًا لَا يَكُلُّ مَا هُوَ ذَهْنِي
 يَصِلُ مِنْ مَصْدَاقٍ خَارِجٍ فِي الْخَارِجِ مَنَعُهُ فَكَيْفَ فِي الذَّهْنِ فَتَحَقَّقَ كَقَوْلِهِ
 بِقَالِي لَيْسَ كَشَيْءٍ شَيْءٍ الْآيَةُ أَعْلَمُ أَنْهَا فَصَاحَةُ الْقُرْآنِ الْمُجِيدِ اعْجَابًا فَتَابِتَةً
 وَزِيَادَةً الْكَافِ نَعْنِيهَا فَيُطَالَمُ كَمَا هُوَ الْمَشْهُورُ شَيْءٌ أَيْ فَصَاحَةُ الْقُرْآنِ الْمُجِيدِ
 اعْجَابًا وَزِيَادَةً الْكَافِ وَالزِّيَادَةُ تَمْنَعُ الْفَصَاحَةَ هُمْ فَإِنْ تَدَبَّرْتَ فِي الْآيَةِ

این سخن را که در صدر کلام آورده اند و نیز در صدر کلام

تفسیر الکرمیه

لیس کشفیه

الای

ترجمه و این رسول بر دعوی خود لا اله الا الله انی رسول الله و لیست بنفسه الفاسقه و میت بر او کذب
 هر کس تمام شد کلام ما و با فرض اگر مکذیب بر آنچه که دعوی کرد و لیست باریس گوئیم که برای خلق از مصادیق اول چاره
 نیست و پس کیست که او است اول و ویلی نیست از روی حق برستاد و تکذیب کرده و دروغ داشته شود آنچه که کذب کرد
 و دروغ داشت تا آنکه باقی نماند که دعوی اول پس قول او صلح اول ما خلق الله توبیح اول چیزی که از روی خود
 برین است و ظهور او صلح در عالم مشهور در آخر بر ترتیب ضروری از آدم علیه السلام که منشأ نعتین او علیه السلام نعتین فصل است
 که او مکرر است بر ای آثار حادثه تا ما صلح که منشأ نعتین او صلح نعتین ذات است این قول و ظهور او صلح دلیل است بر
 ترتیب ضروری که از روی وجود او صلح تا آدم علیه السلام پس منم کرده شود نظیر او صلح مطلق یعنی بطور خارج سبط بر است و من
 در روی ذهن او کذب که او ذهنی است و حال دیگر در خارج منع نظیر او صلح پس چگونه در ذهن نظیر او صلح
 پس منم که قول او عقلی که در مشهور ضروری که در دوم است لیکن کشفیه شئی الای یعنی نیست بخوش او چیزی که با آنکه
 بر این است که فصاحت قرآن مجید محجرات است این فصاحت ثابت است و زیادت حرف کاف فصاحت ثابت و مانع میشود پس بر این است که کاف
 بر این است که مشهور است یعنی فصاحت قرآن مجید محجرات است و زیادت حرف کاف و این که زیادت مانع فصاحت است پس اگر در این است که زیادت و مشهور

این سخن را که در صدر کلام آورده اند و نیز در صدر کلام

تفسیر الکرمیه

لیس کشفیه

الای

سید احمد علی بیگ و سید محمد علی بیگ

منه كذا

[illegible][illegible]

مجلس علمیه

1945

کے لئے

۲۷ بیان دلا و دیگر بدو منقظ نظر و صلوات بر محمد و آله
و انکه بعد از وفات کرامت ممکن باشد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵

بیان دلائل و احوال و فی سبب طبع و صفت
و بیان سبب ظهور و احوال و مکرر الخ

ظهر کمال التوسیع للتمثیل فلا للمقتل وجود مستقل فی المماثلة بل هو قائم
بالمثل حدث منه وینبغی ظهور المثل والجسم علی ما تحت مرکزیتهم یا ولی
غیر میتهم مکلفاً وقع او غیر مکلف لتعلقه به وجوباً والخیسة المدح
من الانبیاء اولی عزهم محیطة ما تحت مرکزها ومن سواها من الانبیاء
من مرکز منها و فی السموات ایضاً نش عطف علی فی کل ارض **و ان**
فهم وقوله رض علی ما کشف علیه **نش** کما یبشیر الیه قوله رض ولوحده تکلم
فلو کان تفسیرها علی حدیث النبی صلی الله تعالی علیه وسلم لوجب علیه
اظهاره **و فظنی** فلا یحکم فی العقائد و فی القول وجه اخر ایضاً فاعلم ان
التشبیہ یصدق فی بعض وجه الذی مقصود لا فی کل وجه **نش** فالتشبیہ
لا یشبه بالتشبیہ به فی کل وجه الا فی وجه مقصود **و** لا یظهر وجه مقصود
فی القول بذلالة الصراحة ولا بذلالة القرینة فالتشبیہ یحول علی فهم
قائله و فی الزمان رجل **نش** هو محمد قاسم النانوتوی **و** تکلم بوجود مستقل

ترجمه

که برای تمثیل کمال توسع ظاهر شده است. پس برای تمثیل ای آنکه مثال آورد یعنی صورت
شالی را وجود مستقل نیست در حالت بلکه اقامه به تمثیل است یعنی مثال گیرنده که از حوادث شده است. و نیز او را
باشد ظاهر شدن مثال و جسم بر آنچه که تحت مرکزیت مثال است بسبب اولی غیر میت مثال خواهد آید ما تحت مکلف
واقع آمده یا غیر مکلف بنا بر تعلق آن ما تحت بالیشان. که از روی وجوب است. و این پنج محدوده از انبیاء که
اولی عزهم اند محیط ما تحت مرکز خود اند. و هر که سوگند این خمسة محدوده از انبیاء اند از مرکزهای پنج اند. و در آسمانها
نیز ظهور مثال و جسم است بنا بر عطف پیچ در هر زمین اگر چه نفهمیدی سو قول او رضی الله تعالی عنهما بر آنچه که بر او
رضی الله تعالی عنهما مکتوف آمد پس ظنی است که در عقاید حکم کرده نشود. چنانچه سوئی قول او رضی الله تعالی
سکند و کو حاکم شکست. الحق. پس اگر تفسیرش بر حدیث نبوی صلعم بودی البته بر وجه اظهارش
واجب آمدی. و درین قول وجه دیگر هم است. پس بدانکه هر آینه تشبیہ صادق آید در بعض وجه آنکه
مقصود است نه در هر وجه. پس تشبیہ به در هر وجه مشابیه نشود مگر در وجه مقصود. و درین قول وجه مقصود
نشد و بالذات بر وجه و بذلالة القرینة. پس تشبیہ محمول باشد بر فهم قائل او. و درین ظاهر مدح او و قاسم النانوتوی او کلام کرده است

وَمَنْ رَادَّ عَابًا بِالمَثَلِيَّةِ بَعْدَ اثْبَاتِ خْتَمِ الرُّتْبَةِ فَكَيْفَ إِذَا اخْتَصَمَتْ
 مَنَافِعُ قَالِخَاتِمَةٍ لَا يَشْتَرِكُ فِي الصِّفَةِ غَيْرُهُ وَإِذَا أُثْبِتَ خَتَمُ الرُّتْبَةِ
 وَالْكَلَامُ فِي الظُّهُورِ فِي عَالِمِ الشَّهَادَةِ فَعَلَى التَّرْتِيبِ الضَّرُورِيِّ
 فَكَيْفَ لَا يَتَّبِعُ زَمَانًا وَفِي مَعْنَى خَاتِمِ النَّبِيِّينَ بِكسرِ التَّاءِ أَوْ فَتْحِهَا جَمْعُ
 السَّلَفِ مِنْ أَهْلِ سُنَّةٍ وَجَمَاعَةٍ عَلَى أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ نَوَاقِبًا لِأَحَادِيثِ
 الشَّرِيفَةِ وَإِدَّاعًا بِشَيْلِ اصْنَانِي ^{ای الزمان از دور} **ش** اے جامعیتِ المثل بمثلہ عجائزاً
م وافترق بشیل حقیقی و حوزہ نفسہ عما **ش** ای کفر **م** بقول
 مثل حقیقی بزعمہ و ما فیہم ان المماثلۃ باضافۃ لا
 بحقیقۃ اذھی **ش** ای المماثلۃ بحقیقۃ **م** ممتنعہ
 فَكَيْفَ التَّحْمِيزُ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ +
 اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ
 وَعَلَى إِجْمَالِهِ كَمَا حُجِّبَهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفِّعَهُ
 فِينَا وَتَرْحَمْنَا بِهِ

ترجمہ وہ کہ دعویٰ کر دینا ثباتِ ختمِ رتبہ پس چگونہ است۔ ازانکہ ختم و صفت مانع است پہلے
 ممتنعی است کہ خیر و دیرین صفت مشترک مئی شود۔ وہ کہ کہ ختمِ رتبہ ثابت کردہ شد حال آنکہ کلام و ظہور است در عالم
 شہود پس بہ ترتیب ضروری است کہ پس چگونہ از روی زمان ثابت نہ شود۔ و در معنی خاتمِ النبیین بکسر تاء
 یا بفتح تاء جمع کردہ سلف از اہل سنت و جماعت برائیکہ ہر آئینہ شان نیست کہ بعد اونی نیست از روی
 تواتر بہ احادیث شریفہ۔ و دعویٰ کردہ شخص مذکور بمثل اصنانی یعنی جامع شدن مثل بمثل خود از روی مجاز
 و افتراق نمود یعنی جہاں شدہ از دعویٰ بمثل حقیقی۔ و نگاہداشت نفس خود از کفر بقول مثل حقیقی بزعم خود
 و نہ ہمید کہ ممانعت با صفا است نہ بحقیقت ازانکہ ممانعت ممتنع است پس چگونہ است تشریح معنی کجا ہا شنی خود از
 واللہ تعالی اعلم بالصواب + یعنی خواہے بہتر و دانندہ تر است بالصواب اللہم صل وسلم علی محمد و علی
 آلہ و علی اجمالہ کما حجبہ و ترضاہ و شفعہ فینا و ترجمنا بہ یعنی ضایا در دوسلام نفس بر محمد
 بنی رحمت است و بر حال او چنانچہ تو او را دوست داری و او را خوشنودی و شفیع کن او را در میان ما در جنت فرما با و را

مقامات و کتب و غیره که در این کتاب مذکور است

لحم و عظم و استخوان و پوست و کفایت

تفسير قوله تعالى البقرة الى
بابه من تفسيره

۱۶
ذکر فضیلت سید و ادب و معرفت حضرت سید محمد باقر

من چنانچه در تفسیر کریمه انما ولیکم الله ورسوله ووالدین ائمنوا الذین یقیمون
الصلاة ویتؤن الزکوٰۃ وھم راکعون و من یتوکل الله ورسوله والذین اؤوا
فان حزب الله هم الغالبون و در ذکر کیفیت الرساله و النبوة و الولاية و الامحاج و الکرامه و السالک
و الاستغاثه و ما فیها مع مطالب اُخری مذکور است هم این دعوی متضمن دلیل است ای چوں
ببینی از انا ولی است پس از انا ولی است و از خیر ما انا ولی است ۴

تَنْبِيْهِ اَنْبِيَاؤِ النَّاسِ كَقَوْلِهِ ^{وَالَّذِي يَدْعُوْا اِلٰى دِيْنِهِ} دَرَامُوْر دِيْنُو يَهْ بِصَلَحَتِ خُوْد اَز رَسُوْل صَلَّع دَا نَا تَرَا نَد الْعِيَا ذِيَا
تَقَالِي مِنْهُ بِرِيسْلِ حَدِيْثِ شَرِيْفِ دَر صَحِيْحِ مُسْلِمٍ دَر كِتَابِ الْفَضَالِ بَابِ وَجُوْبِ اِمْتَاْرَا اِقَالِ لَشَرْعَا
وَمَنْ اَذْكُرَه صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم مِنْ مَعَانِيْشِ الدِّيْنَا عَلٰى الرَّائِيْ عَنْ هِشَامٍ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ ابْنِ
عَنْ عَائِشَةَ وَعَنْ ثَابِتٍ عَنْ اَنَسٍ اَنْ النَّبِيَّ صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم مَرَّ بِعَقْرٍ
يَلْحَقُوْنَ فَقَالَ كُوْلُوْهُ تَقْعَلُوْا لَصَلَحَ قَالَ فَخَرَجَ ^{بِشَيْءٍ صَغِيْرٍ فَبِهِمْ فُقْتُالَ مَا}
لَصَلَحَكُمْ قَالُوْا قُلْتُ كَذَا وَكَذَا قَالَ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِاَمْرِ دِيْنَا كَمَا اَلْحَدِيْثُ

مترجمہ حبیباً ذکر کیفیت رسالت و نبوت و ولایت و حجاز و کرامت و استدراج میں اور جو کچھ اُس میں ہر معنی اور مطالب اس آیت اَنَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَهُمْ عَلَى الْكُفْرَانِ وَمَنْ يُتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَسَوْفَ اللَّهُ لَهُ جُزْءٌ مِمَّا رَزَقْنَاهُ وَإِنَّا لِلَّهِ عَلِيمُونَ کی تفسیر میں مذکور ہے جو سورہ آمدہ کے آٹھویں رکوع میں ہے۔ اور یہ دعویٰ خدا تعالیٰ المستغن دلیل ہے۔ دلیل اس کے معنی میں موجود ہر اس طرح کہ جب بینی ہے اولیٰ ہے تو ہمیں ہمارا کو بھی اولیٰ ہے یعنی جیسے ہمارا پر نفس ہے تربیت و خلقت و تکفل وغیرہ حاصل ہے اُن سب میں نبی کو ہمارا پر نفس سے اولویت حاصل ہے۔ اور ہر ہمارا ساتھ کی شے سے جبکہ ہم نسبت حال ہر اس نسبت میں ہے ہمارا نبی کو اولویت ہے۔ پس ہمارا پر غیر سے ہماری نسبت اولیٰ تر ہے۔ یہاں آیات کا رد بھی ہے جنہوں نے کہا کہ نبیوں کا مؤثر ایسی صفت میں رسول اللہ صلعم کو زیادہ دانا نہیں۔ خدا کی پناہ یہی خیال ہے یا خدا سچا اس سے

انکی دلیل یہ حدیث شریف ہے جو صحیح مسلم میں کتاب الفضائل کے اس باب میں حسینؑ ان چیزوں کی بجا آوری واجب ہے کا بیان ہے جو حکوایت شرعی ہوا کرتا ہے کیا یہ ان چیزوں کی حکوایت کے معانی اسباب زندگی جو حضور صلعم نے علیؑ کو لکھ کر دیے یعنی میری راہ پر۔ کہ روایت ہے ہشامؓ کو عروہؓ کو لکھ کر دیا کہ حضرت عائشہؓ سے۔ اور روایت ہے اس حدیث کی حضرت ثابتؓ کو لکھ کر حضرت انسؓ سے یہ کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلمؐ گذر کر ایک قوم کے پاس کہ پہنچے لگے پیغمبرؐ رحمت خرابا کے ہم نوا رہیں تو فرمایا آپؐ کو لکھ کر کہ تم تو اللہ رب رب ہو یا نیکے۔ کہارادی نے پھر لکھ کر خرابا یعنی چھوڑا کہ سنو کھل کر دے دو ہوگو پھر لکھ کر کہ حضور صلعمؐ ان پاس اور کہا تمھارا باغ کا کیا حال ہو تو انھوں نے کہا آپؐ ایسا ایسا فرمایا تھا۔ فرمایا آپؐ تم تمھارا دنیا کے کاموں کو بہتر جانتے ہو یا دینا کے کاموں کو بہتر دانا ہو۔ اور یہی قسم کی ایک حدیث دوسرے طریقہ سے دوسرے الفاظ میں مذکور ہے ۵ کے آخر میں مذکور آئی ملاحظہ ہو۔

[illegible]

508

جان اسکا کہ خضر و بریل کے بعد اختیار و رخصتی
سوائے تقیبالے بجاکر کریدہ *

وَقَدْ أَتَاهُ شَيْءٌ وَكَوْنُ دَائِرِ حَدِيثٍ قَبْلَ نَزُولِ كَرِيمٍ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ أَنْ يَشْرَوْا اللَّهَ
تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ لَيْسَ دَرَجَتُكَ خُودُشْ صِلَعُ غَالِبٍ بِأَشَدِّ حَقُّوقِ خُودَنَالٍ بِهَمْدٍ كَرْدِ رُجُوعِ
أَرِيخَا اسْتِ بِرَقْدِ كَرْدِ رَحْمَتِ اَكْمَلِ اسْتِ دَرِ مَحْبُوبِيَةِ اَفْضَلِ لَيْسَ تَاوِ صِلَعُ دَرِ رُجُوعِ بِهَمْدِ مَحْبُوبِ تَرْبِيَا
مِنْ مَحَبَّتِ اَوْ صِلَعُ مَوْفِی شَوَاهِدِ فَرَمُودِ صِلَعُ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدٌ كَرْدِ
جَعْلِي اَكُونَ احِبَّ اِلَيْهِ فَنَفْسِهِ وَمَا كَلَدَ وَلَدِهِ وَوَالِدِيهِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ صَحِيحُ بَخَارِي اَرِيخَا
كَعَرَضٍ دَرِ شَرِ حَضْرَتِ صِدِّيقِ اَكْبَرِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ حَبِّ اِلَى مَنْ الدُّنْيَا ثَلَاثُ النَّظَرِ اِلَى وَجْهِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالدَّفْعُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَأَنْ تَكُونَ بَنِي خُتِّ
أَمِيرِ رَسُولِ اللَّهِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ اَلَا بِرِجْمَةٍ نَبِيَّةٍ كَرْدِ
بِقِسْمَتِهَا وَبِنِي حَقِّ نَفْسِ خُودِ اَنْفُسِ اَوْ صِلَعُ بِنِي خُودِ اَنْفُسِ اَوْ صِلَعُ وَبِنِي مَقَاصِدِ اَنْفُسِ كَرْمِ مَنَاسِبِ اَرِيخَا
بِهِمْ اسْتِ وَمَنَافِعِ مَحَبَّتِ بَارِ رَسُولِ اَقْبُولِ صِلَعُ اَنْفُسِ كَرْمِ مَنَاسِبِ اَرِيخَا بِأَنْفُسِهِمْ اَلَا يُصِيبُهُمْ ظَمَاءٌ
وَلَا انْصَابٌ وَلَا مَخْصَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطِئُونَ مَوْجَاءً يَغْضُ الْكُفَّارُ وَلَا يَمْلِكُونَ

مَرْجِعُهُ اَوْرَدَ مَكْنُ فِي كَاسِ حَدِيثِ كَاوَرْدِ اَسْ اَيْتِ كَرِيمٍ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ أَنْ يَشْرَوْا اللَّهَ
يَسْلُجُ هُوَ اَوْ رَضَا لِقَالِي اَدْرِ بِي كَوْنُ يَزَادَهُ جَانِوَرُ اَلَا هُوَ - بِسِ خُودِ تَعَالَى اَسْ اَيْسِ كَرْمِ رُجُوعِ كَرْمِ حَقِّوقِ مِنْ حَضْرَتِ
غَالِبِ هُوَلِ كَرْمِ بِسِ سِيَرِ سِيَرِ كَرْمِ حَقِّوقِ رُجُوعِ مَحَبَّتِ مِنْ كَالِ تَرْبِ مَحْبُوبِيَةِ مِنْ اَفْضَلِ هُوَ - بِسِ جَبِ نَكِ حَضْرَتِ صِلَعُ مَوْفِی
مِنْ سَبِكِ مَحْبُوبِ تَرْبِ هُوَلِ كَرْمِ اَيْ كَرْمِ مَحَبَّتِ كَاوَرْدِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ جَبِ صَحِيحُ بَخَارِي هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ
اَسْ دَانِ كَرْمِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ
وَالَّذِينَ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ
رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ مَنَافِعِ مَحَبَّتِ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ
خُودِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ
سُورَةُ تَوْبَةِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ
حَقِّوقِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ
نَبِيَا هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ
كَرْمِ سَبِكِ وَرَضِ مِنْ جُوسُورَةِ تَوْبَةِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ
مَوْجَاءً يَغْضُ الْكُفَّارُ وَلَا يَمْلِكُونَ عَدُوًّا وَلَا يَمْلِكُونَ عَدُوًّا وَلَا يَمْلِكُونَ عَدُوًّا وَلَا يَمْلِكُونَ عَدُوًّا وَلَا يَمْلِكُونَ عَدُوًّا
اَيْسِ مِنْ نَزْكَوْمِ مَنَاسِبِ سَبِكِ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ
كَوْنِ مِنْ لَاوَرِ

تفسير قوله تعالى ولا يرضوا الله

تفسير قوله تعالى ولا يرضوا الله

تفسير قوله تعالى ولا يرضوا الله

تفسير قوله تعالى ولا يرضوا الله

كَرْمِ سَبِكِ وَرَضِ مِنْ جُوسُورَةِ تَوْبَةِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ
مَوْجَاءً يَغْضُ الْكُفَّارُ وَلَا يَمْلِكُونَ عَدُوًّا وَلَا يَمْلِكُونَ عَدُوًّا وَلَا يَمْلِكُونَ عَدُوًّا وَلَا يَمْلِكُونَ عَدُوًّا وَلَا يَمْلِكُونَ عَدُوًّا
اَيْسِ مِنْ نَزْكَوْمِ مَنَاسِبِ سَبِكِ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ اَوْرَدَ اَسْ هُوَلِ كَرْمِ
كَوْنِ مِنْ لَاوَرِ

[illegible]

تفسير قوله تعالى انا انزلناك شاهداً مبشراً ونذيراً الى الخ

و تحقیق حکم نبوة باحتیاج نزول متقدم ربی است و سخن در همین است **مش** نه تحقیق استعدا نبوة
 کجائی خود بنا بر نزول ثابت است و در اینجا مقصود هم پس معتبر مثل محقق حکم نبوة نتواند شد مگر
 محقق غیر اولو العزمی و در اینجا اولو العزمی مراد است انتہی داریا که سرانجام امر بفعل موقوف اتباع
 رسول است اتباع کتاب دون الرسول صورت نه بند و اتباع کتاب استقلال مخالف کتاب است
 قال سبحانه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** الآية وعموم مفعولین انزال در
 ضمن اتباع رسول الله تعالی صلعم مشیر اجتماع مل بملت متبوع معه بافائده فضل او است **مش** لے
 رسول الله تعالی و ملتش صلعم هم و لطیفه تعلیمی دوام از منعه بقول **قَالَ يٰ قُلُوبُ** انزال مشیر دوام
 نزول است و آن باطل و بقلین **يٰ قُلُوبُ** مشیر دوام تبع است و آن شتمل تقریر و لیکن تمبیح دوام از
 نفع صحت ندارد **مش** چه بعیت در ثابتن تحقیقی دوام ثبوت بعیت نیست هم کلیف **مش**
 اشارت دوام هم از اینجا پیدا است که صحت ایمان در تطوع و انقیاد او امر و نواهی و مرخصات
 در تبع او است صلعم و فلاح معلق با آن و قول **لَقَالِ**

نمر جمیع او تحقیق حکم نبوة کی اور اسکا اثبات نزول متقدم ربی کی احتیاج کی بنا پر ربی حکم نبوة کو اپنی تحقیق و اثبات میں نزول متقدم
 ربی کی احتیاج ہے اور کلام اسی میں ہے تحقیق استعدا نبوة میں کلام ہر اسلیع تحقیق استعدا نبوة بجای خود سبب نزول ثابت کیونکہ
 اگر استعدا نبوة نہ ہوتی تو نزول بھی کیسے ہوتا اور بے استعداد بارجمی کا تحمل کیونکہ ہر سکتا اور یہاں پر مقصود کلام نہیں ہے جو مست
 نزول محقق حکم نبوة نہیں ہو سکتی یعنی کتاب خدا کا نبی کے ساتھ ہونا نبوة کا محقق نہیں ہو سکتا بلکہ حکم نبوة کا محقق نزول معلوم ہوگا
 ان البتہ انزل کا نبی کے ساتھ ہونا نبی کے غیر اولو العزم ہونے کا ثابت کر دینا حالانکہ یہاں نبی کا اولو العزم ہونا مراد ہے پس مشیر
 محقق غیر اولو العزمی ہے اور یہاں اولو العزمی مراد ہے انتہی۔ اور چونکہ حکم کا سرانجام فعل کے ساتھ رسول کی پیروی پر موقوف ہے اور یہی
 کتاب کی پیروی رسول کے مشور میں حاصل کر سکتی۔ اور مستقل کتاب کی پیروی مخالف کتاب ہے کیونکہ فرمایا حتی بجائے سورہ نسا کہ **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** الآية یعنی اطاعت کرو اللہ کی اور اطاعت کرو رسول کی اور اطاعت کرو اس کے بعد
 انزل کے ہر مفعول کو کلام ہونا رسول الله تعالی صلعم کے اتباع کے ضمن میں اشارہ کر رہا ہے کہ اپنی ملت متبوعہ کے ساتھ تمام مملکتوں کا اجتماع ایک

ہر اور آدمی آپ کی اور آپ کی ملت کی فضیلت کا فائدہ نبی پر وہ یہ کہ آپ کی اور آپ کی ملت کے تحت میں علاوہ آپ کی ملت متبوعہ کے تمام ملتیں مجتمع ہیں اور آپ کی قوم و سالہا
 تمام انیاد اور رسول کی نبوة و رسالت کی ہے۔ اور لطیفہ مشیر دوام جو مصدق انزل کے معلق کے سبب قابل کے قول کے موافق دوام نزول کا مشیر ہے وہ باطل ہے۔ اور البتہ کہ قر
 کے ساتھ دوام تبع کا مشیر اور مشیر تقریر ہے۔ لیکن نفع تمبیح دوام کی صحت نہیں ملتی کیونکہ بعیت تین میں ثبوت بعیت کے دوام کی تحقیق نہیں ہے جو نبی حبیب
 و اثبات میں نہا ہے جس کے ساتھ ثابت ہو سکتا ہے نہ جاسا تو اشارہ دوام کا کیونکہ صحت پذیر نہیں ہے جس کے ساتھ ثابت ہو سکتا ہے نہ جاسا تو اشارہ دوام کا کیونکہ صحت پذیر نہیں ہے جس کے ساتھ ثابت ہو سکتا ہے نہ جاسا
 خوشی کے ساتھ میں آپ کی پیروی میں ہے اور فلاح اسی کے ساتھ معلق ہے۔ اور قول **خُذْ عِلْمَ سُوْرَةِ بَرَاتٍ** پہلو کو گھسیں۔

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

در سوره واقعه امده ان سوره سبعه علمه

تفسير قوله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تتوقفوا الصلواتكم وترك
صدوركم عن ذكر الله ولا يذكركم الله انما يريد ان يخرجكم من الدين
الظالم كما لا يخفى على المتفكرين ٥

یابردا ہوا ہے۔ قول الف دلائل استغراق مدلل از ثبوت متقدم برای ہنی و از مشبہ بہ بقول
 بحزن متوسع و وجہ تشبیہ جہر بالقول مع المقولہ است و لفظ بعضکم بعضی معنی مساوات و مماثلت است
 و محیط عمل بلزوم کفر بہ ترک تعظیم قبل نزول فرضیتہ تحرزا از ہنی عنہ پس بعد نزولش چہ پیش آمد لغو ذبا
 نقالی سنہ پیش **تنبیہ** از بخار و آنست گفتند کہ تعظیم آنحضرت صلعم بچہ تعظیم برابر کلال
 پس است و دلیل آوردند از حدیث شریف پس آن مآول باشند در وجہ بعد از ثبوت چہ نیست
 کہ بعد نزول این کریمہ کسے خطاب یا سم محمد و کنیت ابو القاسم بنیکر حضرت عباس با وجود قرابت
 خطاب بصفہ یا بنی اللہ و یا رسول اللہ و یا حاجب اللہ میکرد پس چہائی آنست کہ گفتند
 و یابردا ہوا ہے کہ انوث حقیقی یا حضرت صلعم باطل است مگر مجازی کہ مشیر معنی مماثلت و مساوات است
 پس آن مآول باشند بوجہی ورنہ معارض شود مرنہ لا یختصروا الخ را ہم بدانکہ بعد نزول ہنی کا
 ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ہ کہ موقت است در مسجد نبی صلعم ہنوز منع صوت باخدا
 صحابہ است بنا بر قرب نبی صلعم ہمانا کہ حضرت نبی صلعم زندہ و دانا دشمن است در قبر مبارک

نثر چہم معلوم ہو کہ اس آیت میں قول پر الف لام عہد کا ہر یا استغراق کا کیونکہ ہنی کا واسطے کوئی اثر ثابت متقدم کا
 ہونا ضروری ہر جہر بالغت دارد ہوا پس اس ثبوت متقدم کی جو ہنی کے لیے ہے قول مجہور پر ذالہ ہر ہنی ہر۔ اور مشبہ بہ جو سمیرا
 معبود و شخص نہیں بسبب توسع کلام استغراق پر ذالات پائی جاتی ہے۔ اور مقولہ بھی حزن ہونیکی سبب متوسع ہو۔ اور
 وجہ تشبیہ جہر بالقول ہے مقولہ کے ساتھ ہر تو اسمیں بھی معیت مقولہ کے سبب توسع موجود ہو۔ اور لفظ بعضکم بعضی
 مساوات اور مماثلت کے معنی کا فائدہ دے رہی ہو۔ اور محیط عمل یعنی عمل کا باطل ہونا ترک تعظیم سے کفر لازم ہو نیکی سبب ہنا کہ قبل
 نزول فرضیتہ ہنی عنہ سے تحرز کرے اور بچہ ورنہ مماثلت کی چیز و مکی فرضیت کا نزول ہو جانیکے بعد کیا ہو سکتا ہر جہر کفر
 وار ہو نیکی اللہ تعالیٰ اس سے پناہ دے۔ **تنبیہ** یہاں سے اسکا بھی رد ہو گیا جنھوں نے کہا کہ تعظیم آنحضرت صلعم مثل تعظیم
 پر ہے بھائی کے کافی ہے۔ اور حدیث شریف پر دلیل لاؤں یہ وہ حدیث اس ثبوت کلام الہی کے بعد کسی وجہ میں تاویل کی جائیگی
 کیا ایسا نہیں ہے کہ اس آیت کریمہ کے نازل ہونیکے بعد اسم چلے اور کنیت ابو القاسم کے ساتھ کوئی خطاب کرتا تھا
 نہ بکار تھا حضرت عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ باوجود ہنی قرابت کے یا بنی اللہ اور یا رسول اللہ اور یا حاجب اللہ صفت

خطاب کرتے تھے پس کیا موقع اور گنجائش ہے ایسی بات کی جو انھوں نے کہی۔ اور معلوم ہو کہ حقیقی اخوت آنحضرت صلعم کے ساتھ باطل ہر گھواری جو مماثلہ۔ اور اس کے ہنی کی
 اساتذہ کئی ہر ہر نہ میت کسی وجہ کے ساتھ تاویل کی جائیگی ورنہ خاص ہنی لا یتخصروا الخ کے معارض ہوگی۔ معلوم ہو کہ ہنی لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
 کے نزول کے بعد کہ ہنی موت سے مسجد نبی صلعم میں ایک وازنہ کر نیکی مماثلت صحابہ رضی اللہ عنہم کے اختیار کر نیکی وجہ قربت نبی صلعم کے سبب۔ یہی بات ہے کہ حضرت
 نبی صلعم قبر مبارک میں زندہ ہیں اور جانتے ہیں اور سنتے ہیں۔

یہاں یہ حکام کہ ان تعظیم صلعم بچہ تعظیم را کلال است بچہ
 حدیث شریف کلال مآول باشند بوجہی ورنہ معارض شود مرنہ لا یختصروا الخ را ہم

وَبَشِّرِ الصَّالِحِينَ الَّذِينَ إِذَا أُتُوا بِالْحَسَنَةِ قَالُوا هَذِهِ لَنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ۝

سیدنا ابوالحسن علی بن ابی طالب علیہ السلام

تذکرہ کیفیت وجوب
خبران دین باری
حضرت حبیب الرحمن صلعم
باریکر مستافع

تذکرہ کیفیت وجوب خسران دین از ایذائے حضرت حبیب الرحمن صلعم باریکر منافع بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَنَسْتَغِيثُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَعَهُ
اجمعیں، بلکہ ایذائی حضرت حبیب الرحمن صلی اللہ علیہ وسلم موجب خسران دین است قال
اللہ تبارک ان الذین یؤذون اللہ ورسوله لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالاٰخِرَةِ وَاَعَدَّ
لَهُمْ عَذَابًا مُّهِینًا ترجمہ تحقیق کسانیکہ میرخانند اللہ تعالیٰ ورسول او تعالیٰ صلعم دور افگند اللہ تعالیٰ
ایشان از رحمت خود در دنیا و آخرت و مقرر کرد برای شان عذاب خوارکنندہ بایں دوری و عذاب برقرار
نواز شدہ مطلق شی ای دوری و عذاب مطلق ہم چہ بعضی آن کفر باشد و بعضی آن نہ کریمہ و الذین
یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما کتسبوا فعلا ً بھتانا و انما مبھتانا ترجمہ کسانیکہ
میرخانند مؤمنین و مؤمنات را بایچہ مجبہ کردہ اند پس تحقیق برداشتند بہتان و گناہ جہانکندہ از نیک

مطلب تغییر کرمہ ای
ان الذین یؤذون
اللہ ورسوله لعنہم
اللہ فی الدنیا و الاخرۃ
واعدلہم عذابا
والذین یؤذون المؤمن
والمؤمنات بغير ما کسبوا
فقد احتملوا بھتانا و
انما مبھتانا

تذکرہ بیان ایذائی حضرت
حبیب الرحمن صلعم
کہ موجب نقصان دین
جہان ہے مع دور
فائدوں کے

تذکرہ بیان دو نوجہان نقصان و ثوباً واجب ہو کا حضرت حبیب الرحمن صلعم کی ایذا کی سبب و فائدوں کے بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَنَسْتَغِيثُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَعَهُ اجمعین معلوم کہ
کہ حضرت حبیب الرحمن صلعم کی ایذا دو جہان کے خسران یعنی ٹوٹے اور نقصان کا موجب ہے۔ فرمایا خدا تعالیٰ نے سورہ احزاب رکوع سات
میں ان الذین یؤذون اللہ ورسوله لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالاٰخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِینًا
بیشک جو لوگ اللہ تعالیٰ اور اس کے رسول صلعم کو بوجہ بیعتی تھے ہیں اللہ تعالیٰ نے دنیا و آخرت میں انکو اپنی رحمت سے
دور بھیج دیا ہے اور اللہ تعالیٰ نے ان کے لیے عذاب خوار کر نیوالا مقرر کر دیا ہے۔ یہ دوری اور عذاب مطلق نہیں
ہے بلکہ ایذا کی مقدار پر ہو سکتا ہے کیونکہ بعض دوری و عذاب کفر تک ہوتا ہے اور بعض نہیں۔ اور یہ آیت
کریمہ بھی جو آیت مذکورہ کے بعض ہیں و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما کتسبوا فعلا ً بھتانا
فقد احتملوا بھتانا و انما مبھتانا اور جو لوگ مؤمنین اور مؤمنات کو ان چیزوں کی بابت جو ان کے
جہان کو شش حاصل نہیں کی ہیں سستے ہیں پس یعنی انھوں نے بہتان باندھا اور گناہ ڈھلایا جو انکی جہان کو شش حاصل

بیان تغییر کرمہ ای
الذین یؤذون اللہ
و رسوله لعنہم اللہ
فی الدنیا و الاخرۃ
والذین یؤذون
المؤمنین و المؤمنات
الحی

از وجه مساوات ایمان در توحید و رسالت **س** تبیین این جمله معطوفه دلیل دعوی است و هم جواب سوال مقدر بر وجه تخصیص رسول از تعمیم اشتراک در ایمان در آنست که گفتند باریون الله تعالی برابرند در لغت ایمانی بدلیل حدیث شریف پس آن **ا**وّل باشد بوجهی بعد ثبوت فارق **شعر**
نسبتی نیست بذات تو بنی آدم را بهتر از عالم و آدم توحید عالی نسب

و همچنین شمول اولیاء الله تعالى ببارق ثابت هم پس ایند نیست قلبی لقوله تعالى فاعلم انك
نفسك على انارهم ان لكم يومئذ منوا لهذا الحديث اسفا ترجمه پس شاید که کثرت
نفس خودی بر حال ایشان اگر نگزیدند باین حدیث یعنی قرآن مجید از روی اندوه - ولقوله تعالى
ولنضربن على ما اذيتهمونک ترجمه بر آئینه صبر کنیم بر آنچه ایذا کردید ما را و آن ترک ادب است
در حق الله تعالى و ایند نیست نفسی که معلوم عام است و آن ترک ادب است در حق نفس و این هر دو

مترجمہ ہیں۔ جملہ معطوفہ آیت دلیل دعویٰ ہے اور سوال مفذر کا جواب بھی کیونکہ تخصیص رسول تعظیم اشترک ایمانی میں نظر ہے اسلئے کہ رسول کو اپنے خاص نفس مبارک کی رسالہ کا ایمان مخصوص کر رہا ہے بخلاف اولیاء اللہ وغیرہ مؤمنین کے کہ انکو اپنے غیر یعنی رسول کی رسالہ کے ایمان کی ضرورت ہے کیونکہ رسول کو ایمان رسالت میں اپنے نفس خاص پر ایمان ہونا چاہیئے اور غیر رسول کو رسول پر۔ پس اپنے نفس خاص پر ایمان ہونے اور غیر پر ایمان لانے میں فرق ہیں اور اسی سے تخصیص رسول بمقابلہ مؤمنین پہلے ہے۔ آپ یہاں سوال کو گوں کا بھی رد ہو گیا جنھوں نے رسول اللہ تعالیٰ صلعم کو دلیل حدیث شریفہ اخوت ایمانی میں برابر مانا کیونکہ بعد اس ثبوت فارق کے جو آیت کریمہ سے مذکور ہوا وہ حدیث شریفہ جسپر انکی دلیل کا مدار ہے کسی وجہ میں تاویل کی جاوے گی اسلئے کہ بعد ثبوت حکم آیت حدیث و اقربا بات کی نفی ہو سکتی بلکہ حدیث کی کسی وجہ کے ساتھ تاویل کی جاوے گی۔ پس یہ امر حق ہے مشعر بنی آدم سے کیا نسبت تھواری ذات والا کو وہ کہ بہ عالم و آدم سے ہوا عالی سبب کیسے۔ اور یہی طرح مشمول عام اولیاء اللہ تعالیٰ کا مؤمنین کے ساتھ ثابت بفارق ہی کیونکہ حفظ بضائعی شان میں تخصیص کو ثابت کر رہی ہے۔ پس انیلا قابلی ہے یا نفسی ہے۔ قلبی سبب فرمانہ تعالیٰ کے فَلَمَّا لَعَنَ ابْنُ قَتْسَبَانَ عَلَىٰ اَنَارِ هَٰؤُلَاءِ اَنَّهُ يَوْمَئِذٍ يُفَصِّلُ الْاَحْزَابَ اَنفَقَا سورہ کہف اول رکوع میں ہے یعنی پس شاید کہ آپ اپنے نفس کو ہلاک کرنا چاہتے ہیں ان کے حال پر اگر کو گرویدہ نہ ہوئی اس حدیث یعنی کلام الہی پر از روی غم و اندوہ کے۔ یعنی اگر کو انکے ایمان نہ لایہ اس قدر غم مبتلا ہے کہ آپ کے ایوانہ نشہ مالکی ہے۔ اور سبب فرمانہ تعالیٰ کے وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَیْهَا اَنَّا دِیْنُھُمْ اَنَّا سَوْرۃ دہر ابراہیم رکع دوم میں ہے۔ اور البتہ ہم اس چیز پر صبر کریں گے جو غصہ ہو ایلادی۔ اور انیلا قلبی سبب ترک ادب کے ہے حق اللہ تعالیٰ میں یعنی ادب کا چھوڑ دینا ہے اللہ تعالیٰ کے حق میں۔ دوسرے انکو نفس مبارک کا معلوم عام۔ اور ترک ادب آپ کے حق نفس کی بات۔ اور یہ دونو

جان کا حکم دلا دینا تو پتہ پانی پر جو حضور کے ساتھ تھے ہوا اور کھڑے ہو کر کہنے لگے۔

برک ادب و بیادای عالی +

[illegible]

سفرہ جامعہ بیتنا

جبر کا اوب نہ کرنا صوبہ کی ایدہ کی خدمت میں
بریل سرپرست فلفہ

تفسیر قول تعالیٰ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ترجمہ ہرگز نیست ہر مومن و مومنہ ہر گاہ کہ جاری کرد اللہ تعالیٰ و رسول مقبول اول تعالیٰ صلعم امری را اینکہ باشد بر ایشان رخصت از امرشان و ہر کہ نافرمانی کند اللہ تعالیٰ و رسول مقبول اول تعالیٰ را صلعم پس تحقیق گمراہ شد گمراہی کرد و رکنہ از نیک است بہر دو عطف نسق شش عطف نسق آنست کہ صحیح باشد در آن تردید ہم لفظ رسول بر لفظ اللہ بدلائل نشان نزول این کریمہ و قد دال است بر تاکید تحقق فعل از ماضی تنبیہ از اینجا رد آنست کہ گفتہ شد ہر رخصت عادیہ مخالفت امر رسول اللہ تعالیٰ صلعم جائز است و دلیل آوردند از حدیث شریف عن ارفع بن خدیج قال قالہ بنی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ وھم یأبرون الخ فقال ما تصیعون قالوا نضعہ قال لعنکم لو لم تفعلوا کان خیرا

ترجمہ سبب فرمانے خدای تعالیٰ کے مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا سورۃ احزاب رکوع پانچ میں یعنی ہرگز نہیں ہے کسی مومن مرد یا مومنہ عورت کو جبکہ اللہ تعالیٰ اور اس کے رسول مقبول صلعم نے کسی امر کو جاری کیا ہے کہ ان کے لیے اختیار و رخصت ہو و۔ اور جو کوئی نافرمانی کرے اللہ تعالیٰ اور اس کے رسول مقبول صلعم کو گمراہ ہو گیا ایسی گمراہی میں جو نیکی سے جدا کر دے الی ہے۔ اس آیت کریمہ میں لفظ اللہ پر رسول کا ہر دو حکم شان نزول کی دلالت ہے عطف نسق ہے یعنی وہ عطف جن میں تردید صحیح ہوتی ہے۔ اور قدر فعل ماضی کے تحقق ہونے کی تاکید پر دلالت کرتا ہے۔ اس سے معلوم ہوا کہ بعد از ای حکم خدا یا حکم رسول مومن کو کسی امر میں اختیار نہیں رہتا بجز تغیل چارہ نہیں۔ پس جیسے حکم خدایں اختیار باقی نہیں اور تغیل بغیر چارہ نہیں ہوتا ایسے ہی حکم رسول میں عدم اختیار و تغیل لایہ متہ سے اور حکم ہر دو یکساں اور فرض ہیں۔ اسی طرح اللہ یا رسول کی نافرمانی میں گمراہی کیساں ہے خواہ کسی ایک کی ہو عقاب نہیں ہے اور اس کے تحقق میں تاکید یکساں ہے۔ اس جگہ اس قول کا بھی رد ہو گیا جو کہا گیا کہ رخصت عادیہ میں یعنی وہ امور عادیہ جن میں رخصت و اختیار ہر دو رسول اللہ صلعم کے حکم کی مخالفت جائز ہے اور یہ حدیث شریف دلیل میں لائے جعفر بن زافع ابن خدیج سے مروی ہے کہ کہا انھوں نے آئے نبی خدا صلی اللہ علیہ وسلم مدینہ کو اور ال مدینہ درخت خرما کے پیوند پر پڑھاتے تھے یعنی نروادہ کا جوڑ دے رہے تھے۔ پس فرمایا آپ نے تم کیا کرتے ہو انھوں نے کہا ہم انکی اصلاح کرتے ہیں آپ نے فرمایا شاید اگر تم نہ کرو گے تو بہتر ہو جائیں گے۔

تفسیر کریمہ کا ان مومن و المومنۃ اذا قضی اللہ و رسولہ امر الخ

ترغیف عطف نسق

بیان یہ کہ مخالفت صلعم مرخصات عادیہ میں جائز نہیں +

۱۸
تذکرہ کفایت تعظیم و محبت
لاکھ و صحابہ و تابعین
و غیر ہم علی نبینا و علیہم
و علیہم الصلوٰۃ والسلام
با دیگر منافع +

کفایت تعظیم و محبت ملائکہ و صحابہ و تابعین و غیر ہم علی نبینا
و علیہم الصلوٰۃ والسلام با دیگر منافع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عَمَّا لِلّٰهِ وَ لَسْتَ بَعْدَهُ وَ نُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَ نَسْتَشْفَعُہٗ وَ عَلٰی اٰلِہٖ وَ اَصْحَابِہٖ وَ اَتْبَاعِہٖ
اَجْمَعِیْنَ + تعظیم و محبت ملائکہ کلہم جمیع خصوصاً ملائکہ کرام علی نبینا و علیہم السلام با پنجہ باید واجب
ہست بآں باعتبار عصمتہ الیشانت لقولہ تعالیٰ لَا یَعْصُوْنَ اللّٰہَ مَا اَمَرُہُمْ تَرْجُمَہٗ نَافِلِی
نیکندہ اللہ تعالیٰ را از آن کہ حکم فرمودہ شان را + و گفتن علیہ السلام بر ائی مخصوصان و حرمتہ اللہ تعالیٰ برائے
دیگران چنانچہ معروف است و صدر از خطاب و انتساب نامہ لقولہ تعالیٰ مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلّٰہِ
وَ مَلَائِکَتِہٖ وَ رُسُلِہٖ وَ رَجُلٍ یَّرِیُّ وِ مِیْکَالَ فَاِنَّ اللّٰہَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِیْنَ ہ ترجمہ ہر دشمن

۱۹
بیان ذکر تعظیم و محبت
حضرت ملائکہ و صحابہ
و تابعین و غیر ہم علی نبینا
و علیہم الصلوٰۃ والسلام
با دیگر منافع

۱۹
بیان ذکر تعظیم و محبت حضرت ملائکہ و صحابہ و تابعین و غیر ہم علی نبینا
و علیہم الصلوٰۃ والسلام با دیگر منافع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عَمَّا لِلّٰهِ وَ لَسْتَ بَعْدَهُ وَ نُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَ نَسْتَشْفَعُہٗ وَ عَلٰی اٰلِہٖ وَ اَصْحَابِہٖ وَ اَتْبَاعِہٖ
اَجْمَعِیْنَ + تعظیم و محبت ملائکہ تمامہ کی خاصکہ ملائکہ کرام کی جو فرشتوں میں بزرگ ہیں ہمارے نبی پر اور ان پر سلام ہو جو جیسی
انہیں چیز میں چاہیے واجب ہے + اور یہ انکی عصمت کے اعتقاد کے سبب کہ وہ معصوم ہیں یعنی اللہ تعالیٰ نے انکو گناہوں سے
رکھا ہے اور اس کام کے امور میں انکی بجائے اور ان میں مشغول ہیں اللہ کی نافرمانی انکا کام نہیں کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ نے
جو سورہ تحریم کے اول رکوع میں اٹھا مینویں پارہ میں لَا یَعْصُوْنَ اللّٰہَ مَا اَمَرُہُمْ وَ یَفْعَلُوْنَ
مَا یُؤْمَرُوْنَ ہ یعنی اللہ کی نافرمانی نہیں کرتے ہیں اس کام میں جس کا ان کو اللہ نے حکم فرمایا اور کرتے ہیں
وہی جو حکم کیا جاتا ہے + اور خواص ملائکہ کے واسطے سلامتی بھیجا الفاظ علیک السلام کہہ کر اور ان کے
سوا باقی ملائکہ کے لیے صلہ جو مطلب کرنا الفاظ رحمۃ اللہ تعالیٰ کہہ کر جیسا کہ معروف ہے + اور ہر بزرگ اس خطاب اللہ تعالیٰ کرنے میں
دو لائق نہیں ہر اس کو اس فرمایا ہے مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلّٰہِ وَ مَلَائِکَتِہٖ وَ رُسُلِہٖ وَ رَجُلٍ یَّرِیُّ وِ مِیْکَالَ فَاِنَّ اللّٰہَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِیْنَ ہ

۱
تعظیم و محبت ملائکہ انکی
عصمت کے سبب واجب
اور دشمنی انکی کفر ہے

۱
خواص ملائکہ کے لیے
علیہ السلام اور باقی کیلئے
رحمۃ اللہ تعالیٰ کہنا اور
جو خطاب نسبت کرے
سے ان کے لیے چاہیے

یعنی جو شخص دشمن ہے

و اشارات از قرآن مجید و حدیث شریف بنی استثنائات بعضی تقصیرات مختلفه مقصود از احوال
مشاجرات و تصحیح عقیده که از اصل قرآن مجید و حدیث شریف است نه از غیرش دخل ندارد قال
تعالی قل هدیة سبیل اذعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی ط ترجمه بفرا ای حبیب
من این راه من گمی بینید این است که میخوانم سوئے خدای معبود واحد بر حجت یا نبینش باطن هستم من و هر که
پیروی کرد مرا یعنی این خوانند هم پیروی کردن پیروان از سر حجت یا نبینش باطن است که از خدای تعالی است
نه از نادانستی و خوداری x و قال تعالی اَلْفَ بَیِّنَ قُلُوْهُمُ ترجمه تالیف بخشید میان دلباهای
شان x از اینجا است که تجویز کینه و عناد میان شان ننهند شد و قال تعالی یَوْمَ لَا یُخْزِی اللّٰهُ
النَّبِیَّ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ ترجمه نذر کے کہ رسوا کنند اللہ تعالیٰ این نبی را و آنانکه گردیدند با او
با نیکو برتری هستند و بعضی صلح و قال تعالی مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَ الَّذِیْنَ مَعَهُ اسْتَدَّاعُ

ترجمہ اور قرآن مجید و حدیث شریف سوال کی نسبت بشارتیں ثابت ہو چکے کہ ان بشارتوں میں کسی کی نسبت ان میں سے کوئی استثناء نہ کیا گیا ہو۔ احوال مشاہرت کے قصہ بیان کر بیوالوں کے بعض مختلف تصنیعی عقیدہ کی تصحیح میں کچھ دخل نہیں رکھتے ہیں کیونکہ اصل تصبیح عقیدہ کی قرآن مجید اور حدیث شریف سے ہے اس کے سوا کسی مختلف بیانات سے جیسا فرمایا اللہ تعالیٰ نے قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصَائِرٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ سُورۃ یوسف رکوع آخر میں یعنی فرمادیکھیے اوپر سے حبیب پیر ری راہ کا تم رکھتی ہو یہ ہر کو میں خدا مبدو دیکنا کی طرف بلاتا ہوں میں حجت پر باطن کی نیائی پر ہوں اور جسٹری پیری رو کی یعنی یہ میرا ماننا اور پیرو گوگوں کی پیروی کرنا از سر حجت ہی ایسی باطن کی راہ ہے جو خدا تعالیٰ کی طرف سے ہر سمجھی اور خود رائی سے نہیں ہے۔ اور غرض ایمان الی تعالیٰ نے سورۃ آل عمران رکوع گیارہ میں الْفَ بَيِّنَاتٌ قَالُوا بُصِّرْهُ عَنَّا وَدَّعَانَا تَالْفِ نَجْمَتِ رُءُوسِهِمْ يَوْمَ السُّبْحِ یعنی بات معلوم ہوئی کہ ان کے درمیان کینہ اور عناد کا جائز کرنا نہیں جانا جا سکتا پس اس کا جایز ماننا درست نہیں بلکہ انکار نص کے سبب خوف کفر سے نفوذ باللہ متہ اور فرمایا اللہ تعالیٰ نے قوم لایختری اللہ الْمُنْتَقَى وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ یعنی اللہ تعالیٰ اسدن اس نبی کو رسوائہ کرگیا اور نہ ان لوگوں کو جو حضور صلیم کے ساتھ گرویدہ ہو گئے ہیں۔ اس وجہ سے کہ وہ برحق ہیں۔ اور حضور صلیم کی عظمت کے خیال سے انکی رسوائی اللہ کو منظور ہوگی اس لیے کہ آپ مقبول قرار میں پس بخیا لطمت ومقبولیت آپ کے گردیدہ اصحاب بھی مقبول اعظم ہوگا اور یوم ثبات رسوائی محفوظ رہنکر اور فرمایا خدا تعالیٰ نے سورۃ انا ففتحنا رکوع آخر میں مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ یعنی محمد صلعم بنغیبہ خدا عزوجل میں اور بسے لوگ کہ ان کے ساتھ ہیں سخت تر ہیں۔

بیان یہ کہ مختلف تصور والہ مشائخ کے قرآن اور حدیث کی عقلی و علمی سمجھ میں یکے بعد دیگرے واضح ہو گئے۔
 بیس کا دماغ نہیں کہ تشریحی دلیل انصاف میں دہرے دہرے چھوٹا ہوا ان کی تشریح و تفسیر۔
 تفسیر نور شفا علی محمد رسول اللہ ص ۱۸

تفسیر کریمہ قل ہذا سبیلی
ادعو الی سبیل الخ

تفسير كريمه يوم لا
يخزي الله النبي الخ

تفسیر کریم محمد رسول
والدین معہ الخ

۱- کتب و نسخ خطی - ۲- مجلدات و جلد بندی - ۳- تصاویر و نقاشی - ۴- اسناد و دستاویز

میرزا حسن - میرزا محمد علی - میرزا محمد تقی - میرزا محمد رفیع - میرزا محمد رفیق - میرزا محمد رفیع - میرزا محمد رفیق

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ای بقوت بالغہ خود کہ شاد میکند آپ زرع از حسن ذاتی و عرضی خود زرع را و آس تنبیل در انجیل
 اور بہر آنست تا بخشیم آرد آل مثل بہ سبب ایشان ای شعل رسول اللہ والذین معہ کفار
 کہ اشارت تخصیصی بہ بود و نصاری است و تعمیمی بغیر شال + باید دانست درین مثل زرع
 عبارت است از محمد رسول اللہ تعالی صلعم و شطہ از صحابہ و آزرہ از تربیت ظاہری و باطنی
 شال داشت غلط از رسیدن شال محمد رسیدنی و استوای علی سوقہ از صحت اجتہاد و زراع
 از خدا ای مدبر الامر چنانکہ فرمود اَنَّا نُرْزِقُکُمْ رِزْقًا یَوْمَئِذٍ اَکْثَرَ مِمَّا رِزْقُکُمْ اَلْیَوْمَ اَکْثَرَ مِمَّا رِزْقُکُمْ
 کہ احتیاط در آنست کہ زرع جز خرق سبحانہ را نباید گفت و حال آنکہ لفظ جمع ش زرع ہم و تشبیہ
 جوازش کردہ الحاصل این شادی پروردگار پیچ و تاب کفار بسرگرمی اختیار مضیبات حق تعالی
 بذات خود صلعم و نور بع است پس شادی شود سبحانہ بملامحہ کمال ظهور استجائی مقصود از اعتراف
 در مقابلہ اعداء و وعدہ اللہ الذین امنوا و عملوا الصالحات ہم معہم مَعْقُودَةٌ وَاَجْرٌ عَظِیْمٌ

ترجمہ یعنی رسول کے بل سببانی قوت بالغہ کہ کہ کعبیتی پس ذاتی و عرضی سے زرع کو یعنی کعبیتی کرنا اور کو خوش کرتی ہے
 اور تنبیل انجیل میں اس طرح ہے تاکہ وہ مثل ارے والا یعنی سبحانہ کو سبب یعنی محمد رسول اللہ اور ان کے مقبول کے کفار کو بغیر
 لایسے کہ مخصوص نہیں ہو و نصاری میں کیہ کہ اشارت تخصیصی انھیں کی طرف ہے اور تعمیمی اشارہ میں ان کے سبب کفار شال میں معلوم
 ہو کہ اس میں زرع یعنی کعبیتی عبارت ہے محمد رسول اللہ تعالی صلعم سے اور شطہ یعنی اس کعبیتی کے گلے یا سونے کے عبارت ہے
 صحابہ سے اور آزرہ یعنی اسکی قوت و پروردگار صحابہ کی تربیت ظاہری اور باطنی اور استغناظ یعنی پوری مضبوطی یہ کہ انکا
 شعل کے لائق ہونے کی وجہ جاننا اور استوای علی ہونے یعنی پندگیوں کے بل کھڑی ہو جانا مراد ان کا صحت اجتہاد ہے اور
 زرع یعنی کائنات کا شعل کہ وہ خدا مدبر الامر ہے جو ہر کام کی تدبیر کرتا ہے جیسا فرمایا سورہ واقفہ رکوع دوم اَنَّا نُرْزِقُکُمْ رِزْقًا
 اَکْثَرَ مِمَّا رِزْقُکُمْ اَلْیَوْمَ اَکْثَرَ مِمَّا رِزْقُکُمْ یہ قول ہے یہ قول ہے کہ جس سے جسے قبول نے کہا کہ احتیاط میں ہے
 لفظ زرع جو جز سبحانہ اور کبیر کہنا چاہیے حالانکہ یہ لفظ جمع ہے اور بقیہ تشبیہ ہے پس اس کے جمع ہونے اور تشبیہ کرنے کو
 اس لفظ کا جواز کر دیا۔ الحاصل یہ خوشی پروردگار کی اور کفار کا پیچ و تاب۔ خود حضور صلعم کی ذات پاک کا اور آپ کے
 پیروان رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین کا حقیقی الٰہی رضا مندیوں کو سرگرمی سے اختیار کر کے سبب ہے جس سبحانہ
 اپنا کمال ظہور استجائی جو ان آخرت کا مقصود ہے اصداد کے مقابلہ میں لاحتہ کے خوش ہوتا ہے یعنی خدا پاک اپنا
 پروردگار ظہور استجائی سے اس کا پہچانا جانا مقصود حقیقی بل اصداد میں رکھنا ہے تو اس مقصود پر اپنا ظہور تمام احوال جیسا چاہے
 ہر معیت کی حالت میں لاحتہ کرنے سے خوش ہوتا ہے وعدہ اللہ الذین امنوا و عملوا الصالحات ہم معہم مَعْقُودَةٌ وَاَجْرٌ عَظِیْمٌ

[illegible]

ALA

سَنَنْ أَحَدُ بَنِي مَاهِم عَلَيْهِ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ فَوَعَدَنِي عَلَى هُدًى قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ فَيَا لَيْتُ حَاقِدٌ يَنْتَهِي اهْتِدَائُهُمْ وَأَهْلُ رَهْنٍ فِي الشُّكُوفِ
ترجمہ میں فرمود صلعم پر سیدم ان پروردگار خود از اختلاف اصحاب خود بعد خود پس وحی فرمود اللہ تعالیٰ
طرف میں ای چھل تحقیق اصحاب تو نرم چنناں منزله آنکہ نجوم در آسمان بعض نشان قوی تراست
از بعض دیرائی ہر یک تراست پس ہر کہ اختیار کرد چیز سے را از انچہ کہ او نشان برانند از اختلاف با خود
پس آن نرمم بر ہدایت است از اینجا صحیحہ اجتہاد نشان عیان است واصحاب میں مانند ستارگانند
پس ہر کہ از ایشان پیروی کردید راہ یافتید و در تشبیہ بہ نجوم توسع اسرار است مشتاقی تواند دید
و از اینجا ہمندی مقصد ہست و قَالَ صَلَّيْهُمُ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي لَا تَحْتَدِ وَهُمْ عَرْضًا
مَنْ بَعْدِي فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَيَحْبِبْنِي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَيَبْغِضْنِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ
أَذَاهُمْ فَقَدْ أَذَى لِي وَمَنْ أَذَى لِي فَقَدْ أَذَى لِلَّهِ وَمَنْ أَذَى لِلَّهِ فَيُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ
راواہ الترمذی وقال هذا أحسن غريب في المشكوة ترجمہ لفظ مبارک اللہ مفعول بہتر
یا مفعول می ستایم یا استغناء ذکر لفظ مبارک تاکید است حاصل آنکہ تہرید خدای را عز وجل

ترجمہ میں جسے کسی چیز کو اختیار کیا اس چیز سے کہ وہی سپر ہیں ان کے آپس کے اختلاف سولیں وہ سیر نزدیک ہر ایک ہر ایک
ہیال سے انکا اجتہاد کی صحت عیاں ہے پھر فرمایا حضرت عمرؓ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے میرے اصحاب ہند
ستاروں کے ہیں پس انہیں سے جس کسی کے ساتھ مننے پیروی کی تو مننے راہ پائی۔ اور اس تشبیہ میں جو نجوم کے ساتھ واقع
ہوئی اسرار کا تو سننے یعنی اس نیشنل میں بڑی وسعت سے بھیجید پھر میں کہ مشتاق ہی دریافت کر سکتا ہے۔ اور ہمیں سے
مفتدی کا ہریت پامان ثابت ہے۔ اور فرمایا جنور صلعم نے دروتم اندر سے۔ یا میں خدای عز وجل کی ستایش و تعریف کرتا
ہوں۔ یا تعجب ہر میرے اصحاب کے حال ہیں۔ ہرگز انکو میرے چھو سے نشانی تیر طاعت نہ بناؤ یا نہ گرفت کرو۔ پس جو محبت
کی ان کے ساتھ تو میری محبت کے سبب انہو محبت کی اور جسے بغض کیا انہو سے میری کینہ کے سبب انہو کینہ کیا۔ اور جس نے
انکو ایذا دی پس تحقیق مجھ کو ایذا دی۔ اور جس نے مجھ کو ایذا دی پس تحقیق خدا کو ایذا دی۔ اور جس نے خدای عز وجل کو
ایذا دی پس جلد سے یہ بات کہ خدا نے عز وجل انکو پکڑے گا۔ اس حدیث کو ترمذی نے روایت کیا۔ اور کہا یہ
حدیث غریب ہے چنانچہ مشکوٰۃ میں تذکر ہے۔ اس حدیث میں لفظ مبارک اللہ جو شروع میں کر آیا ہے مفعول
ہے فعل مجزوف درو کا یعنی دروتم اللہ سے۔ یا مفعول ہے الحمد کا یعنی سرانہا ہو میں اللہ کو۔ یا تعجب کی راہ
واقع ہوا ہے یعنی تعجب ہر میرے اصحاب کے حال میں۔ اور تکرار اس لفظ مبارک کی بغیر من تاکید ہے۔

نسخہ حروف ثلث بعد ترجمہ اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا تخذوا عموما من قبلی الخ

شیخ ترمذی و تفسیر جامع الاحادیث

اَكْرَمُ ذِي شَيْبَةٍ مُسْلِمٍ وَحَامِلِ الْقُرْآنِ عِنْدَ الْغَالِي فِيهِ وَلَا الْحَاجَّ فِي
عَنْهُ وَاَكْرَمُ السُّلْطَانِ الْمَقْشُطِ **ش** غَالِي أَنْتَ كَجَهْدِ كُنْزٍ فِي قُرْآنٍ بِفِكَرٍ
وَتَذَكُّرٍ وَعَمَلٍ بِأَسْجِدٍ دَلَّسَتْ وَجَانِي بِبِلَوْتِي كُنْزُهُ اسْتَبْرَأَ لِعَرْضِ أَزْمَلَاتٍ وَارْعَلْ بَانَ مِ
وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاحْضِضْ جَنَاحَكَ لِمَوْلَايَيْنِ هَ فَرُودَا وَرَبَاؤِي خُودَا بِرَأْسِ
مُؤْمِنَانِ بِدَعْنِي تَعْقِيمُ كُنْ جِنَانِكَ اَزْ بَرَكَاةٍ بِخُورِ دَالِ مِي زَبِيدِنِ چنانکہ از خور دال بہ بزرگاں
پس برائے رسول اللہ تَعَالٰی صَلَّی اللہ علیہ وسلم و دیگر مؤمنان حسب حال است +
وَأَسِ اَمْرُ مَحْضُومِ الْغَيْرِ اسْتِ كَ اَزْدُ وُكَّ لُطْفِ مَحَبَّتِ بَحْضَرِ حَبِيبِ اللہ تَعَالٰی اسْتِ
چہ امر نسبت بآن ہو صوف بِرَأْنِكَ لَعَلِّي خَلَقَ عَظِيمِهِ صَحْتِ تَنَزُّدِ
بِرَأْنِكَ اَشْخِصْ خُصَالِ مَحَاضِرِ دَرْتَفَاضِلِ اَزْ اَبِکِ دِکَرِ اَنْبِیَاءِ اللہ تَعَالٰی وَ اَوَلِیَاءِ اللہ تَعَالٰی
خلافِ اَصْحٰی اسْتِ عَلٰی اَنْبِیَاءِ عَلَیْہِمُ الصَّلٰوۃُ وَ السَّلَامُ دَر مَرْتَبَہٗ شَرِیْعَتِ یَا دَر مَرْتَبَہٗ طَرِیْقَتِ
مَرْوَلَا طَرِیْقَتِ ۱۲ مَرْوَلَا طَرِیْقَتِ ۱۲

ترجمہ ایک مسلم ذی شیبہ یعنی بوڑھے مسلمان کا اکرام اور بزرگی کرنا ہے اور حال قرآن یعنی اچھا قرآن
پڑھنے والے اور عمل کرنے والے کا جسکے پڑھنے میں غلو نہ ہو ایسے شخص کا جو تلاوت قرآن اور اسکے عمل کو سنبھالتا ہو
اور اکرام و بزرگی سلطان کی کرنا جو منصف ہو۔ غالی وہ ہے جو تجوید قرات میں بیفکر و سوچے اور عمل کے اس چیز
جو اس میں ہے جہد کرنا ہے یعنی کوشاں ہے تجوید قرات میں اس طرح کہ نہ تکرار و تکرار کو کام میں لانا ہے نہ اس چیز کا جو اس
میں ہے عمل کرنا ہے۔ اور جانی غالی پہلو کرنے والے کو کہتے ہیں یعنی تلاوت اور عمل کتاب سے اعراض کرنا والا
ہو۔ اور فرمایا اللہ تَعَالٰی اَنْصُرْہِمْ حَتّٰی کَیْ تَخْرُجَہُمْ مِّنْہُمْ وَ اَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَوْلَايَيْنِ ہ یعنی اپنے بازو کو مومنوں
کے واسطے بھکا دیجئے یعنی تنظیم کیجئے جیسا کہ بزرگوں سے چھوٹو کی نسبت زبیر دیتا ہے نہ ایسا کہ چھوٹوں کی بڑوں کے
واسطے۔ پس رسول اللہ تَعَالٰی صَلَّی اللہ علیہ وسلم اور ائمہ دین کے لیے حسب حال ہے یعنی جیسا چاہے جسکے لائق ہر اس کے موافق حال
اسکی تنظیم ہے۔ تقدیر امر مخصوص الغیر ہے یعنی یہ حکم تعلیم و تدریس حسب آیت مذکورہ عین کے واسطے مخصوص ہر اس کے بہت
صلوہ کے لیے۔ البتہ خطاب بحکم حضرت حبیب الرحمن کے ساتھ لطف محبت کے طریق سے ہر اس لیے کہ یہ امر ایسی کی نسبت بھکا و
اَنْتَ عَلٰی خَلْقٍ عَظِيمٍ ہمت نہیں بول کرنا۔ آیت مذکورہ سورہ ق کریم اہل ہیں جو جبکہ بطلب یہ کہ بیشک
آپ اللہ خلق عظیم پر ہیں یعنی آپ کی جمیع عبادت یعنی بہت بزرگ ہیں۔ معلوم کرو کہ بزرگ خصال مرتبہ شریعت یا مرتبہ
طریقت میں انبیاء اللہ تَعَالٰی اور اولیاء اللہ تَعَالٰی کے درمیان ایک دوسرے کی نسبت فضیلت دینے میں باہم
جھگڑا ہے جو خلافِ نص ہے عَلَیْہِ سَلَامٌ وَ عَلَیْہِہُمُ الصَّلٰوۃُ وَ السَّلَامُ

بیان یعنی غالی اور
جانی کہ الفاظ حد
ہیں +

تفسیر کریمہ حضرت
جناح لکھنوی

خدا تعالیٰ

بیان اس کا کہ بزرگ خصال
مرتبہ شریعت یا مرتبہ
طریقت میں باہم اولیاء
انبیاء کے ایک دوسرے
فضیلت دینے میں جھگڑا
ہے اور اس کا رد و خلاف

۱۹
ذکر کیفیت ایمان
والدین المکرمین
صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وسلم

ذکر کیفیت ایمان والدین المکرمین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمْدُ اللَّهِ وَسُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَلَى رَأْسِهِ مُحَمَّدٌ وَنَسْتَشْفَعُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَأَتَّبَعِيهِ أَجْمَعِينَ ۝ مُسْتَفْهِمًا دَرِيں مَجْمَل تَنَاقُلِ دُرِّ آوِشَقِ مَفْضَلِ سَوْدِی دِیگر برآ بَدَاکِہ بَارِوَاتِ
مُتَعَارِضِہ و تَخَالُفِہ کَلَامِ مَطْوَلِ مَسْتَعْدِفِہ دَر نَفْسِ اِیْمَانِ وَالْدِیْنِہِ الْمَکْرَمِیْنِ صَلَاحِ مَسْتِ تَارْفِعِ تَعَارُضِ
تَخَالُفِہ نَبُودِ مَفْسَدِہ عَظِیْمِہ بِتَرْتِیْبِ حُکْمِ اسْتِ اَلَا یُضَمُّ اِنَّا لَنَسْأَلُکَ الْحَقَّ حَاصِلِ تَضْمِیْنِہ مَتَنَازَعِ
مَوْقُوفِہ بِرَاصِلِہ چندان است

قَضِیَہ مَتَنَازَعِہ حَدِیْثِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى صَلَّعَہُ اِنَّ الْقَبْرَ الَّذِی رَاَیْتُمْوْنِی
اُنَا حِی قَبْرًا مَنَّةً بَنَتْ وَهَبٌ وَاِنِّی اِسْتَاذْتُ رَبِّی فِی نَبِیِّا مَرَّ تَعَا فَاِذْنِ لِی فَاَسْتَاذْتُہ
لِی اَلَا یَسْتَغْفِرُ فَلَہُ مَا ذَنْ لِی فِیہ وَنَزَلَ مَا کَانَ لِلنَّبِیِّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَنْ یَّسْتَغْفِرُوْا لِلْمَشْرِکِیْنِ
اَلَا یَہُ

بیان ذکر خصوصیت و در علم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم کے والدین مکرمین کے ایمان کا
توجہ

حَمْدُ اللَّهِ وَسُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَلَى رَأْسِهِ مُحَمَّدٌ وَنَسْتَشْفَعُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَأَتَّبَعِيهِ أَجْمَعِينَ ۝ مُسْتَفْهِمًا دَرِیں مَجْمَل تَنَاقُلِ دُرِّ آوِشَقِ مَفْضَلِ سَوْدِی دِیگر برآ بَدَاکِہ بَارِوَاتِ
مُتَعَارِضِہ و تَخَالُفِہ کَلَامِ مَطْوَلِ مَسْتَعْدِفِہ دَر نَفْسِ اِیْمَانِ وَالْدِیْنِہِ الْمَکْرَمِیْنِ صَلَاحِ مَسْتِ تَارْفِعِ تَعَارُضِ
تَخَالُفِہ نَبُودِ مَفْسَدِہ عَظِیْمِہ بِتَرْتِیْبِ حُکْمِ اسْتِ اَلَا یُضَمُّ اِنَّا لَنَسْأَلُکَ الْحَقَّ حَاصِلِ تَضْمِیْنِہ مَتَنَازَعِ
مَوْقُوفِہ بِرَاصِلِہ چندان است

حاصل تضمین متنازع و موقوف بر اصیل چند است

بیان ذکر ایمان والدین
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

توضیح بیان ذکر خصوصیت و در علم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم کے والدین مکرمین کے ایمان کا توجہ

بیان قضیہ متنازعہ

تَحْمِکَاجَزَاتِ مَلِیْ بِحِیْمِہ مَنَفَرَتِ مَکْرَمِہ کی درخواست کی توجہ کی اجازت نہیں ہوئی اور یہ آیت اُتری جو سورہ توبہ کے پودھوں کے مع میں ہر مکان کا
لِلنَّبِیِّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَنْ یَّسْتَغْفِرُوْا لِلْمَشْرِکِیْنِ ۝ اَلَا یَعْنِیْ ہِیْ ہُوَ نَبِیِّہِ سَلَامُ اُوْر اُنْ کے لیے جو ایمان لائے یہ مغفرت الگین شریک کے لیے نہ ہوگا

[illegible]

منه به محمد بن عبد الله

بیاختنیں تزلزل کیو نہ چا کر اُن کی لاجی
والا رین اُصلی الحول اُریلک کے لکڑے
مردم بولہ کر کے ادا رین کی سبب +

بیان اصول پر مدور جمع الیہ الیہ جمود
کے اشکرات کا ستارہ مبین ہو سکنا اُریلک
وہ خفاغی جو تھکا وادداشتات کے مطالعہ پر
میں پڑا +

نہ ہر وہی شفیعی
تیرا جو روز کی رازی
تیرے سبب سے
تیرے سبب سے

ہم بل تو اندیشہ کہ منع ضروری تخصیصی سن یعنی نسبتہ بہ الی طالب ہم بسببہ دریں تقسیم مندرج
 باشد چہ آن سن اسے منع ضروری تخصیصی ہم تخصیصہ حسب فرمودن حضرت صلعم کہ استغفار
 انتم تا آنکہ منع کردہ شوم ثابت نمی شود سن **تنبیہ** و اگر مندرج نباشد نشاید کہ اس
 تقسیم متضمن شرکت ابوہ المکرین صلعم سبب تخالف حقیقت باشد ہم مگر مانع شرکت ابوہ
 المکرین صلعم بمنع ضروری تخالف حقیقت سن استثنایا باثبات از متواند شد یعنی
 آن نزول آیت مانع شرکت ابوہ المکرین صلعم تو اندیشہ ہم بلا خطہ حاصل قضیہ متنازعہ
 باصولی کہ مذکور خواہد شد ان شاء اللہ تعالیٰ و در عدم تسلیم روایت امام المحدثین صح
 لغرض دیگر واقع شود از مفهوم اقتضای ایمان از اذن زیارت سن بنا بر آنکہ اذن زیارت
 مشرکین حکم نمی کہ تَقْفَحْ عَلٰی قَدَحِمْ نہ تو اندیشہ مگر برکے مومن ہم و بنا برین روایت فَاَخَذَ فِيْ
مَا يَأْخُذُ الْوَالِدَ لِلْوَالِدَةِ الح مربوط خلع یا ذن لی فیہ خواہد شد

تذکرۃ الحق ترجمہ
 ہم بل تو اندیشہ کہ منع ضروری تخصیصی سن یعنی نسبتہ بہ الی طالب ہم بسببہ دریں تقسیم مندرج
 باشد چہ آن سن اسے منع ضروری تخصیصی ہم تخصیصہ حسب فرمودن حضرت صلعم کہ استغفار
 انتم تا آنکہ منع کردہ شوم ثابت نمی شود سن **تنبیہ** و اگر مندرج نباشد نشاید کہ اس
 تقسیم متضمن شرکت ابوہ المکرین صلعم سبب تخالف حقیقت باشد ہم مگر مانع شرکت ابوہ
 المکرین صلعم بمنع ضروری تخالف حقیقت سن استثنایا باثبات از متواند شد یعنی
 آن نزول آیت مانع شرکت ابوہ المکرین صلعم تو اندیشہ ہم بلا خطہ حاصل قضیہ متنازعہ
 باصولی کہ مذکور خواہد شد ان شاء اللہ تعالیٰ و در عدم تسلیم روایت امام المحدثین صح
 لغرض دیگر واقع شود از مفهوم اقتضای ایمان از اذن زیارت سن بنا بر آنکہ اذن زیارت
 مشرکین حکم نمی کہ تَقْفَحْ عَلٰی قَدَحِمْ نہ تو اندیشہ مگر برکے مومن ہم و بنا برین روایت فَاَخَذَ فِيْ
مَا يَأْخُذُ الْوَالِدَ لِلْوَالِدَةِ الح مربوط خلع یا ذن لی فیہ خواہد شد

ترجمہ بلکہ ہر گاہ کہ منع ضروری تخصیصی جو ابو طالب کی نسبت ہو کسی سبب اس تقسیم مندرج ہو کہ مشرکین کی نسبت منع
 ضروری استغفار کی ہے یا نہ کہ وہ منع ضروری تخصیصی جو ابو طالب کی نسبت ہے اپنی اس تخصیص کے سبب کہ مانع فراموشی صلعم کے ہو کہ میں
 یہاں تک استغفار کر دوں گا کہ منع کردہ باجاول ثابت نہیں ہوتی ہے۔ یعنی اس تقسیم ضروری میں کہ مشرکین کے استغفار کی ضروری
 مخالفت ہو نزول آیت تشریف مذکورہ ابو طالب کی نسبت تخصیصی ضروری مخالفت استغفار کا سبب حقیقت ایک ہو گیا کہ دونوں
 استغفار میں مخالفت ضروری ہو شرکت کا مانع نہیں ہو سکتا بلکہ تقسیم ضروری میں تخصیص ضروری کا سبب اتحاد حقیقت اشترک
 ہو سکتا ہے۔ لہذا ممکن ہے کہ خاص ابو طالب کی نسبت جو ضروری مخالفت ہے وہ عام مخالفت میں جو مشرکین کی نسبت ضروری
 کسی ایک منہج جو جاو اسلیے کہ نزول آیت مذکورہ اگر اس منع ضروری تخصیصی کا اس عام میں شرکت مانع ہوگا اور اس کا اندر تقسیم
 ضروری میں ممکن نہ ہوگا تو یہ خصوصیت ضروری تھا کہ جو ابو طالب کی نسبت اس تقسیم ضروری کے مطابق میں ثابت نہ ہوگی حالانکہ خصوصیت
 استغفار نسبت ابو طالب حضور صلعم کے اس فراموشی ثابت ہو رہی ہو کہ میں استغفار کیے جاؤں گا یہاں تک کہ منع کیا جاؤں چنانچہ سورہ توبہ
 کریم میں آیت لَا تَسْتَفِخِرْ لِعَمَلِهِمْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ان کے
 معترفوں کو ظاہر ہے۔ نتیجہ اور اگر تخصیص اس تقسیم منہج نہ ہوگی تو یہ بھی نہیں ہو سکتا کہ وہی تقسیم سبب تخالف حقیقت کے ضروری
 والدین مکرین کے شرکت کی مقتضی ہو کہ نکلان دونوں کی حقیقت میں تخالف ہے تو شرکت ان دونوں میں ممکن نہیں۔ پس معلوم ہوا کہ نزول آیت
 حضور صلعم کی والدین مکرین کی شرکت کا عام مشرکین کی منع ضروری ہے کہ وہ استغفار کی ضروری مخالفت سبب اختلاف حقیقت میں ہو سکتا
 ہے ان اصول و قواعد کے باوجود کہ یافانہ انشاء اللہ مذکور ہو گیا کہ جس حال قضیہ متنازعہ کو ملاحظہ کرنے سے۔ اور اہم الحوین کی روایت کے
 تسلیم کرنے میں سبب ہم و ہذا ایمان کے کہ اذن زیارت سے حاصل ہوا ہو ایک اور لغرض واقع ہوا ہو کہ اذن زیارت ایمان کا

ہم بل تو اندیشہ کہ منع ضروری تخصیصی سن یعنی نسبتہ بہ الی طالب ہم بسببہ دریں تقسیم مندرج
 باشد چہ آن سن اسے منع ضروری تخصیصی ہم تخصیصہ حسب فرمودن حضرت صلعم کہ استغفار
 انتم تا آنکہ منع کردہ شوم ثابت نمی شود سن **تنبیہ** و اگر مندرج نباشد نشاید کہ اس
 تقسیم متضمن شرکت ابوہ المکرین صلعم سبب تخالف حقیقت باشد ہم مگر مانع شرکت ابوہ
 المکرین صلعم بمنع ضروری تخالف حقیقت سن استثنایا باثبات از متواند شد یعنی
 آن نزول آیت مانع شرکت ابوہ المکرین صلعم تو اندیشہ ہم بلا خطہ حاصل قضیہ متنازعہ
 باصولی کہ مذکور خواہد شد ان شاء اللہ تعالیٰ و در عدم تسلیم روایت امام المحدثین صح
 لغرض دیگر واقع شود از مفهوم اقتضای ایمان از اذن زیارت سن بنا بر آنکہ اذن زیارت
 مشرکین حکم نمی کہ تَقْفَحْ عَلٰی قَدَحِمْ نہ تو اندیشہ مگر برکے مومن ہم و بنا برین روایت فَاَخَذَ فِيْ
مَا يَأْخُذُ الْوَالِدَ لِلْوَالِدَةِ الح مربوط خلع یا ذن لی فیہ خواہد شد

کَمَا قَالَ سُبْحَانَكَ أَنْ أَكْرَمَكَ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْلَبُكَ الْآيَةَ أَرَبِجَا اسْتَكَ الْبُوتِ أَرَزَّ
 سَلَّمَ الْكُفْرَ مَمْنُوعَ الْمَغْفِرَةِ نَسَبَتَهُ بِحَضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ حَقِيقَتًا صَحِيحًا نَبِيًّا
 مَشْهُورًا وَرَبِّهِ دَعَاؤِي حَضْرَتِ سَيِّدِ الصَّادِقِينَ صَلَواتُهم مُتَضَاعِفَةً بِأَشَدِّ تَوَاتُلٍ كَرِهَ شَوْذَ مُجَازِهم مَرَّ حِجَابًا
 وَهُوَ الْمُتَحَقِّقُ وَالْمَشْهُورُ مَشْهُورٌ كَوَيْلُكَ بِدَعْوَى حَضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَارِخٌ هَسْتِ - م
 بِسْ دَعَاؤِي حَضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ تَرَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لَوْ الدَّيْ تَوَاتُلٍ
 دَوْرًا حَقِيقَتِ لَعْنِي وَالرَّيْتِ لَنَسَبَتُهُ بِحَضْرَتِ آدَمَ مُسْتَوْجِبِ الْمَرْحَمَةِ وَحَضْرَتِ حَوَّاءِ الْمُتَحَقِّقِ الْمَغْفِرَةِ
 عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَأَرَزَّ مَمْنُوعَ الْمَغْفِرَةِ مَشْهُورٌ دَوْرِي تَوَاتُلٍ حَقِيقَتِ تَحْقِيقِ
 مَعْنَى وَالذِّينِ هَسْتِجَابِ رَحْمَتِهِ لَنَسَبَتِ بِحَضْرَتِ آدَمَ وَتَحْقِيقِ مَغْفِرَةِ بِحَضْرَتِ حَوَّاءِ وَنَسَبِ مَغْفِرَةِ
 لَنَسَبَتِ أَرَزَّ وَاصْطَحْ هَسْتِ مَسَبَتُهُ بِوَالذِّينِ حَضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِرَبِّهِ
 سَوَقِ كَلَامِ كَرِهَ دَعَاؤِي خَيْرَ سَلَمَتِ وَخَلَفَتْ هَسْتِ تَوَاتُلِ شَهْرٍ دَعَاؤِي حَضْرَتِ لَوْحِ عَلَى نَبِيِّنَا

وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لَوْ الدَّيْ

ترجمہ جیسا فرمایا حق سبحانہ نے اَنْ اَکْرَمَکَ عِنْدَ اللّٰہِ اَتَقْلَبُکَ الْآیَةَ اَرَبِجَا اسْتَکَ الْبُوتِ اَرَزَّ کہ
 اور بزرگ اللہ کے نزدیک وہ ہی جز زیادہ تم میں سے ہے ہا آخر تک یہیں سے یہ بھی ثابت ہوتا ہے کہ اَرَزَّ مسلّم الکفر ممنوع المغفرۃ
 کی البوت حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام کی نسبت حقیقت میں صحیح نہیں آتی ہے یعنی اَرَزَّ جسکا کفر مسلم ہے اور
 جانا ممنوع ہے حضرت ابراہیم علیہ السلام کی نسبت اس کا باب ہوا حقیقت میں صحیح نہیں آتا ہے۔ مگر بطور مجاز کے کیونکہ حقیقی
 حالت میں حضرت سیل الصادقین صلعم کے دعویٰ کو متضاد ہو گا اور ابراہیم ایک دوسرے کے ضد ہو جاوینگے۔ پس تا چار اَرَزَّ کا باب ہوا
 حضرت خلیل اللہ علیہ السلام کی نسبت حتی مجاز کی طرف تاویل کرنا جاوے گا۔ اور یہی حق اشد مشہور ہے۔ کہتے ہیں کہ حضرت ابراہیم علیہ السلام
 کے باب نارخ ہیں۔ پس یہ دعا حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام کی جو سورہ ابراہیم رکوع چھ میں ہے رَبَّنَا اغْفِرْ لِي
 وَ لَوْ الدَّيْ یعنی اے رب ہمارے باپ کو بخش کر برون تاویل کے حقیقت ہے دور ہے۔ یعنی والدہ ہوا نسبت حضرت
 آدَمَ کے کہ نزار در حجت میں اور نسبت حضرت حَوَّاءِ کے کہ اُنکی مغفرت تحقق ہے علی نبینا وعلیہا الصلوۃ والسلام۔ اور نسبت اَرَزَّ کے
 جسکی مغفرت ممنوع ہے۔ اور یہ دور ہونا دلیل کا حقیقت سے معنی والدین کے تحقیق۔ اور حضرت آدَمَ کی نسبت قبولیت رحمت
 وجوب یعنی رحمت کے ضروری ہونے۔ اور حضرت حَوَّاءِ کی نسبت تحقق مغفرت یعنی بخشش کے ثابت و تحقق ہونے سے۔ اور اَرَزَّ کی
 نسبت بخشش کی ممانعت سے ظاہر ہے۔ پس یہ دعا مذکورہ حضرت ابراہیم علیہ السلام کی اپنی والدین کی نسبت کہ سوئی کلام کمی دلائل سے
 دعا میں لکھا اور پھر مثال میں چنانچہ الفاظ لائق دعا مذکورہ وَلِلّٰہِ مَصْرُفٌ یَّوْمَ یَقِیْمُ الْحِسَابَ ہی کی طرف میں یہی ہی ہو
 نیا ہو جیسے حضرت لوح علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام کی دعا جو سورہ لوح کے آخر رکوع میں ہے رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لَوْ الدَّيْ

یعنی اے میرے رب مجھ کو اور میرے والدین کو بخش دے۔

بیان یہ کہ اَرَزَّ مسلّم الکفر
 ممنوع المغفرۃ کی نسبت
 نسبت ابراہیم علیہ السلام
 میں صحیح نہیں ہے مگر
 مجازاً کیونکہ حقیقی باب
 نارخ میں اور اَرَزَّ چار
 مشہور و محقق ہے۔

واللہ بمعنی مجاز رجوع بمعنی مصدر حقیقی دائر میان فاعل ومفعول نمیکند فکیف التاویل الذکر
 یارب ترجم در صورت این ہر دو کریمہ ربنا اغفر لی ولوالدئ و رب اغفر لی ولوالدئ
 و حدیث شریف انا انفسکم وانی نقلت من صلب آدم و کریمہ الذی یراک
 مریہم اگر است حدیث سئل رسول اللہ تعالیٰ صلعم عن ابویہ فقال
 سنلہما یرب فیعطین فیہما وانی لقائکم یومئذ المقام المحمود الحدیث سوال
 کردن حضرت صلعم نفس ابویہ المکرمن را صلعم مشیر محبت ورافت اتم و عطا مائی نامعین باشنا
 و یعطین بخلاف مفعول ثانی و بصلہ فی مشیر توسع و اشترک بہایہ العطا است حدیث
 ان النبئی صلی اللہ علیہ وسلم نزل الحجون حزیفاً فقام بہ ما شاء اللہ ثم
 رجع مسروراً قال سئل ربی فاحیی لی احمی فامنت بی ثم ردها حدیث قد
 مروی عن بعض الصحابہ ان عبد اللہ بن عبد المطلب وامنتہ بنت وہب

تفسیر حدیث بل رسول اللہ صلعم عن ابویہ
 فقال سنلہما یرب

ترجمہ اور اللہ بمعنی مجاز ایسے معنی مصدر حقیقی کی طرف جو فاعل ومفعول میں دائر میں رجوع نہیں کرتے بل یاویل
 ذکر کر کے تکرار کرتے ہیں۔ اور رب رحم کر۔ اس صورت میں دونوں آیت کریمہ ربنا اغفر لی ولوالدئ و رب اغفر لی ولوالدئ
 اغفر لی ولوالدئ۔ اور حدیث شریف انا انفسکم و فیہما الرحم اور لانی نقلت من صلب آدم الخ اور ذکر
 الذی یراک الخ آپس میں ایک دوسرے کی تائید کر رہے ہیں۔ حدیث یعنی پوچھ گئے رسول اللہ تعالیٰ صلعم آپ کے باپ
 کی نسبت میں فرمایا آپ نے میں نے ان دونوں کے لیے میرے رب سے سوال کیا تو مجھ کو ان دونوں کی بابت میرا رنج بخش
 فرادے گا اور حال یہ ہے کہ میں بیشک ضرور قیام کرنے والا ہوں اس دن مقام محمود میں۔

اس حدیث میں حضور صلعم کا اپنے خاص والدین مکرمین کے لیے سوال کرنا اللہ سے محبت اور پوری رافت کا اشارہ کرنا
 ہے اور ان کے ساتھ غیر معین بخششوں کا۔ اور لفظ یعطین جس کا مفعول ثانی محذوف ہے بنا بر صفت توسع مفعول کی طرف
 اشارہ کر رہا ہے۔ اور اپنے صلب فی سے مشیر بہایہ العطا کے اشترک کا یعنی ایسی چیز کا بخشش کی ہے جس کے ساتھ بخشش
 وہ آپ کے والدین دونوں کے درمیان مشترک ہے حدیث یعنی تحقیق نبی صلی اللہ علیہ وسلم مقام حجوں میں اترے علیک ہے
 اور جب تک خضر نے چاہا اس کے پاس کھڑے رہے پھر خوش ہوتے ہوئے اور فرمایا میں میرے رب سے سوال کیا تو میرے لیے میری ما
 کو زندہ کیا اور مجھ پر ایمان لایا پھر اللہ نے ان کو لوٹا دیا حدیث یعنی تحقیق بعض صحابہ سے مروی ہے کہ عبد اللہ بن
 عبد المطلب اور آمنہ بنت وہب

تفسیر حدیث شریف میں حضور کے والدین کی نسبت آپ کا
 سوال ہے اور ان کے لیے عطا فرمائی کا شہود۔

حدیث بیان ان والدین رسول صلعم کا مذکور

حدیث اسلام والار
 رسول اللہ صلعم زندہ
 ہو کر دونوں کا ہوا است
 صحابہ رض

حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ مروی است فرمود صلی اللہ علیہ وسلم حدیث اذ اکان
یوم القیمۃ جمع اللہ اهل الفترت والمعنۃ والا صم والا یکم والشیوخ الذین
لم یدرکوا الاسلام ثم ارسل الیہم رسولاً ان ادخلوا النار فیقولون کیف
ندخلها ولما یتارسل قال ایہا اللہ لودخاواھا کم کانت علیہم بردا و سلاما ثم
یرسل الیہم ان اطیعوا فیطیعہ من کان یرید ان یطیعہ قال ابو ہریرۃ رضی اللہ
تعالیٰ عنہ فاقموا ان شئتم وما کنا معنہ بین حتی نبعث رسولاً ینفی عنہم
امر مرسل وجوب عذاب واعتبار حالت باس بنا شد بخلاف مدبرک پس حدی در احیاء و
ایمان بحکم اعجاز و عدم اعتبار حالت باس نتواند شد **اصل** - اقل مدت تامل در زمان
فترت بہشت و بیخ سال است و حال آنکہ حضرت عبداللہ بن مسعود سالہ و حضرت آمنہ بہشت سالہ
وفات فرمودند رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس کجا است رفع مہل حال فترت بہ و این دو اصل
زمانی است بدو اصل سابق

ترجمہ جیسا حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے مروی ہے کہ فرمایا احسنو صلی اللہ علیہ وسلم نے حدیث یعنی
جب قیامت کا دن ہوگا اکی فترت یعنی کم قتل اور دیوانہ نیم بخون اور بہرہ اور گونگے اذ ایسے بڑھو کہ جنہوں نے اسلام
منہں پایا جمع کرے گا پھر اسی طرف تاج بندھے گا تاکہ دوزخ میں داخل ہوں تو دوسے کہیں گے ہمارے پاس تو رسول آیا
ہی نہیں ہم دوزخ میں کید نکرہ داخل ہو سکتے ہیں فرمایا اللہم خدا کی اگر دوسے دوزخ میں داخل ہو جائے تو اُسے
دوزخ سرد اور سلامت ہو جاتی ہے پھر ان کی طرف رسول بھیجے گا کہ دوسے اطاعت کریں تو رسول کی وہی
اطاعت کرے گا جس کسی کا ارادہ اطاعت کرنے کا تھا۔ فرمایا حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے پس پڑھو
اگر تم چاہو تو یہ آیت و مَا کُنَّا مَعَنَ بَیِّنَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَّسُولًا یعنی اور ہم عذاب کرنے والے نہیں ہیں
جب تک ہم کسی رسول کو نہ بھیج لیں گے۔ پس امر مرسل کے غیر مدبرک پر یعنی جسے امر مرسل نہ حاصل کیا ہوا پس
عذاب واجب نہیں اور نہ اسکی حالت باس کا یعنی وقت موت کا اعتبار ہے بخلاف انکے جسے امر مرسل حاصل کر لیا ہو
پس حکم اعجاز زندہ کرنے اور ایمان میں کوئی عذر نہیں اور عدم اعتبار حالت باس بھی نہیں ہو سکتا ہے۔
قاعدہ زمانہ فترت میں تامل کی اقل مدت پچیس سال ہیں۔ اور حال یہ ہے کہ حضرت عبداللہ بن مسعود اٹھارہ برس کی عمر
حضرت آمنہ نے پچیس برس کی عمر میں وفات پائی رضی اللہ عنہما۔ پس حالت فترت کا بھی رفع نہیں بلکہ یعنی عذر فترت قائم ہے
اور یہ دو قاعدے اول کے دونوں قاعدوں کے ساتھ ناہم ہیں۔ یعنی چیلنے والے ہیں +

قاعدہ زمانہ فترت میں تامل کی اقل مدت پچیس سال ہیں۔ اور حال یہ ہے کہ حضرت عبداللہ بن مسعود اٹھارہ برس کی عمر
حضرت آمنہ نے پچیس برس کی عمر میں وفات پائی رضی اللہ عنہما۔ پس حالت فترت کا بھی رفع نہیں بلکہ یعنی عذر فترت قائم ہے
اور یہ دو قاعدے اول کے دونوں قاعدوں کے ساتھ ناہم ہیں۔ یعنی چیلنے والے ہیں +

چونکه قاعده است که در این کتاب آمده است که هر کس که...

در این کتاب آمده است که هر کس که...
چونکه قاعده است که در این کتاب آمده است که هر کس که...
چونکه قاعده است که در این کتاب آمده است که هر کس که...

چونکه قاعده است که در این کتاب آمده است که هر کس که...
چونکه قاعده است که در این کتاب آمده است که هر کس که...
چونکه قاعده است که در این کتاب آمده است که هر کس که...

باختیار جانب ایمان چہ جہل و اعتساف است و باختیار جانب کفر چہ عدل و انصاف خود بفرمایند عدل و محبت و ادب عظمت حضرت حبیب الرحمن صلعم ہمیں اعتساف و انصاف را خواہد یاد آنکہ حکم فقہ حنفی میدانہ قال فی الذی المختار لا یفتی بتکفیر مسلم کان فی کفرہ خلاف ولو کان ذلک مروایہ ضعیفہ و نیز عجب است کہ باوجود قانع کثیرہ اوصاف و وقت تشرف صلیب حضرت عبداللہ و بطن حضرت آمنہ رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہما و وقت ولادت و بچش و اخبار منامیہ انبیاء و ملائکہ علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام و اخبار احباب و اشجار و کائنات و راہبان بطور خاتم النبیین مسمی بہ محمد و احمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم از صلیب حضرت عیسا سر در و بطن حضرت آمنہ رضی

ترجمہ جانب ایمان کے اختیار کرنے میں کیا جہل و اعتساف ہے یعنی کیا جھگڑا ہے اور کون سی حد سے باہر ہو جاتے ہیں۔ اور کفر کی جانب اختیار کرنے میں کونسا عدل اور انصاف حاصل ہو جاتا ہے۔ خود ہی فرامیں کہ انصاف اور محبت اور حضرت حبیب الرحمن صلعم کی عظمت کا ادب کیا اسی اعتساف اور انصاف کا خواہاں ہے۔ باوجود اس بات کے کہ حکم فقہ حنفی جلتے ہیں کہ کہا ہے در مختار میں کہ سامان کی تکفیر بر فتویٰ نہیں دیا جاتا جبکہ اس کے کفر میں خلاف ہو اگرچہ یہ خلاف ایک ضعیف روایت ہو۔ اور تعجب ہے کہ حضرت عبداللہ رضی اللہ عنہ کی پشت مبارک اور حضرت آمنہ رضی اللہ عنہا کے بطن مبارک میں نور نبی صلعم کے تشریف لانے کے وقت۔ اور ان کی ولادت کے وقت اور اس کے بعد باوجود ہیبت و واقعات ارباب صاف کے یعنی دس معجزات جو قبل ولادت اور عین ولادت اور بعد ولادت آپ سے ظہور پائے جو ارباب صاف کہلاتے ہیں۔ اور انبیاء اور ملائکہ علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام کے اخبار و منامیہ یعنی باوجود انبیاء اور ملائکہ سے خواب میں آپ کے تولد کی اطلاعیں پہنچنے کے اور پتھروں اور درختوں اور کھیتوں اور راہروں کی اطلاعیں حاصل ہونے کے کہ حضرت خاتم النبیین جناب امام پاک محمد اور احمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم ہو گا حضرت عبداللہ رضی اللہ عنہ کی پشت اور حضرت بی بی آمنہ رضی اللہ عنہا کے بطن سے ظہور پائیں گے۔

ذکر کیفیت آثار مع
علیہا اہل سنت و جماعہ

ذکر کیفیت آثار مجمع علیہا اہل سنت و جماعہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَتَسْتَغْفِرُہُ وَتُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَتَسْتَغْفِرُہُ وَتُصَلِّیْ عَلٰی اَوْلِیَائِهِ وَاصْحَابِہٖ وَتَسْتَغْفِرُہُ وَتُصَلِّیْ عَلٰی اَنْبِیَآئِہِ
 اَجْمَعِیْنَ + اَنْ اَثَارِ مَجْمَعِ عَلَیْہَا اِہْلُ سُنَّتِہِ وَجَمَاعَہٖ اِنْ ہِیَ اَسْتَمْتَحَالَفَ اِنْ مَتَّحَا صُمِّ اَسْتَمْتَحَالَفَ اَسْتَمْتَحَالَفَ
 وَجِبَتْہُ تَعْلِیْمُ الرِّسُولِ مَسْلَمٌ وَجِبَتْہُ وَتَعْلِیْمُ الشَّیْخِیْنَ وَجِبَتْہُمَا وَتَعْلِیْمُ الْحُنَّانِیْنَ وَجِبَتْہُمَا وَتَعْلِیْمُ السُّبْحِیْنَ
 وَجِبَتْہُمَا وَتَعْلِیْمُ الْحَقِیْقِیْنَ وَتَعْلِیْمُ عَلَی الْجَنَارَتِیْنَ وَتَعْلِیْمُ عَقَبِ الْاَمِیْنِ وَتَعْلِیْمُ الْاِیْمَانِ عَلَی الْاَنْثِیْنَ
 وَدُخُولِ الدَّارِیْنِ الْبَاقِیْنَ بِہَا مِنْہَا الْاَنْ اَنْ یُقَالَ سُبْحَانَہُ وَجِبَتْہُ عَرْضُہَا اَلْعَرْضُ السَّمَاوِیَّ
 وَاَلْاَرْضِیَّ اَعْدَتْ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰہِ وَرُسُلِہِ الْاٰلِیَہُ رَفِیْعَہُ دَلِیْلٌ عَلٰی اَنَّ الْجَنَّةَ مَخْلُوْقٌ
 مِنْ اَفْوَاقِ التَّزْوِیْلِ + وَفِیْ بَدْءِ الْخَلْقِ مِنْ اِبْنِ حَجْرٍ عَنْ اَبِی ہُرَیْرَۃٍ رَضِیَ عَنْہُ قَالَ قُلْتُ
 مَا رَسُوْلُ اللّٰہِ مَعَهُ خَلَقَ الْجَنَّةَ قَالَ مِنَ الْمَاءِ قُلْتُ مَا یُنْمَا قَالَتْ لَبَّتُہُ مِنْ ذَہَبٍ وَكَبَّتُہُ

من فضیلة الى اخر الحديث

ترجمہ۔ بیان ذکر اہل سنت و جماعہ کے اجماعی آثار کا یعنی اہل سنت و جماعہ کا اجماع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَتَسْتَغْفِرُہُ وَتُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَتَسْتَغْفِرُہُ وَتُصَلِّیْ عَلٰی اَوْلِیَائِهِ وَاصْحَابِہٖ وَتَسْتَغْفِرُہُ وَتُصَلِّیْ عَلٰی اَنْبِیَآئِہِ
 اَجْمَعِیْنَ + اَنْ اَثَارِ مَجْمَعِ عَلَیْہَا اِہْلُ سُنَّتِہِ وَجَمَاعَہٖ اِنْ ہِیَ اَسْتَمْتَحَالَفَ اِنْ مَتَّحَا صُمِّ اَسْتَمْتَحَالَفَ اَسْتَمْتَحَالَفَ
 وَجِبَتْہُ تَعْلِیْمُ الرِّسُولِ مَسْلَمٌ وَجِبَتْہُ وَتَعْلِیْمُ الشَّیْخِیْنَ وَجِبَتْہُمَا وَتَعْلِیْمُ الْحُنَّانِیْنَ وَجِبَتْہُمَا وَتَعْلِیْمُ السُّبْحِیْنَ
 وَجِبَتْہُمَا وَتَعْلِیْمُ الْحَقِیْقِیْنَ وَتَعْلِیْمُ عَلَی الْجَنَارَتِیْنَ وَتَعْلِیْمُ عَقَبِ الْاَمِیْنِ وَتَعْلِیْمُ الْاِیْمَانِ عَلَی الْاَنْثِیْنَ
 وَدُخُولِ الدَّارِیْنِ الْبَاقِیْنَ بِہَا مِنْہَا الْاَنْ اَنْ یُقَالَ سُبْحَانَہُ وَجِبَتْہُ عَرْضُہَا اَلْعَرْضُ السَّمَاوِیَّ
 وَاَلْاَرْضِیَّ اَعْدَتْ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰہِ وَرُسُلِہِ الْاٰلِیَہُ رَفِیْعَہُ دَلِیْلٌ عَلٰی اَنَّ الْجَنَّةَ مَخْلُوْقٌ
 مِنْ اَفْوَاقِ التَّزْوِیْلِ + وَفِیْ بَدْءِ الْخَلْقِ مِنْ اِبْنِ حَجْرٍ عَنْ اَبِی ہُرَیْرَۃٍ رَضِیَ عَنْہُ قَالَ قُلْتُ
 مَا رَسُوْلُ اللّٰہِ مَعَهُ خَلَقَ الْجَنَّةَ قَالَ مِنَ الْمَاءِ قُلْتُ مَا یُنْمَا قَالَتْ لَبَّتُہُ مِنْ ذَہَبٍ وَكَبَّتُہُ

ذکر بیان سائل و جامعہ آثار
اہل سنت و جماعہ رضی
عنہما اہل سنت و جماعہ

بیان تعلیم و محبت خدا و رسول
و شیخین و حنن و سبوحین
رضی اللہ عنہم

مسح موزوں پر نماز
و فاسق کی جہنم
جہنم کی نماز صبر و کبر
گنہگار پر مومن کا حکم
جنت و اہل حال و ساقی
انہما کے جوہن میں موجود
پہل قرآن و حدیث

جنت مخلوق پر پہل
نص قرآنی و آثار

لفظ وجوہ یومئذ ناظرہ و الی رہی ناظرہ و اولیک و ہم و انتہ وال است بشخص حاصل
 مشار الیہ و لفظ فیہما بظرفیتہ و لفظ خالدون بزمانہ و بقا لشخص حاصل ظرف و منظور و لفظ ما
 نشیئہ الی نفس بزواست اختیار ی نفس بنما رعام ارجتہ و لفظ ناظرہ و لفظ الی عین برزخ
 لفظ احسن ماکانوا یعملون برعدم لزوم شکل عمل فیکف لزوم تشکل کا اعمال بنما ہا اللہ
 ثبت بطبی و ہو خاص و اضطراری و محدود و بالعمیل بقی مآد و نہ و ارتقا اعتبار
 الشخص الحاصل معتقد من اتبع توحید الفسقہ فان جزاء العمل وبقاء الشخص
 الحاصل ثابتان بقطعی محکم و فی النار غزیب بما هو منها لقولہ تعالی اولیک اعتنا
 بضم علامہ الیما جزاء العمل لا بجزاء العمل الذی یشکل ولو کان کذا ایضا کما ہو
 ثبت و البقاء فیہما علی حدیث الشخص للکافر +

میان دلائل بقا شخص
 بحصول خط لغوی و جنت
 و دیوار خدا چشم ہرگز

ترجمہ آیات مذکورہ میں الفاظ وجوہ یومئذ ناظرہ و الی رہی ناظرہ و اولیک
 اور ہم اور انتہ وال است بشخص حاصل مشار الیہ ہے کہ کسی جانب اشارہ کیا گیا ہے۔ اور فیہما ظرف
 مکانی پر۔ اور لفظ خالدون بقاء کے دہی شخص پر جو ظرف و منظور کا حاصل ہے۔ اور لفظ ما
 نشیئہ الی نفس نفس کی اختیار ی خواہش پر جنت کی عام نعمتوں کی جانب۔ اور لفظ ناظرہ
 اور لفظ الی عین چشم ہے دیکھنے پر جسکو شخص لازمی ہے۔ اور لفظ احسن ماکانوا یعملون
 عمل کے لازمی متشکل نہ ہونے پر یعنی یہ نہیں ہے کہ عمل کا نعمت کی صورت میں متشکل ہونا لازمی و ضروری ہے تو
 کہیے ہو سکتا ہے کہ اعمال کا نعمتوں کی صورت میں متشکل ہونا جسکا ثبوت ظنی ہے اور وہ شکل اعمال بھی خاص ہی
 صورت کا ہے بسبب خصوصیت اعمال اور اضطراری ہے کہ عمل ہی متشکل ہو۔ اور عمل پر محدود ہے حسب حیثیت
 مقدار عمل۔ کہ وہ اپنے ماسوا کی نفی کو لازم ہی کرتا ہو۔ اور یہ اعتبار شخص حاصل کہ معتبر ہے کیسے مرتفع
 ہو سکتا ہے جبکہ ثبوت ظرف و منظور اور ضمایر کا مشار الیہ ہونے سے حاصل ہے۔ اور انکا اعتقاد بھی مکمل
 ہے تو فیہما فلسفہ کے متبع میں۔ حالانکہ جزاء عمل اور بقا لشخص حاصل یہ دونو ثابت ہیں قطعی محکم آیات سے
 اور درز میں عذاب ہے اس چیز کا جو دوزخ کی ہیں کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ بنے سورہ نساء کے تیسرے رکوع میں
 اولیک اعتدنا لہم عذابا الیمہ یعنی یہی لوگ ہیں کہ ہم نے ان کے لیے عذاب دردناک
 تیار کر رکھا ہے۔ یہ عمل کا بدلہ ہے نہ ایسا بدلہ کہ مجرّم عمل متشکل لعذاب ہو جاتے ہیں اگرچہ ایسا بھی ہو
 سکتا کہ وہ ثابت ہو اور بقا یعنی موجود رہنا دوزخ میں کافر کے واسطے شخص کی حیثیت کی بنا پر ہے +

بیان یہ کہ عمل کا متشکل
 نعمت ہونا لازم ضروری
 نہیں اگرچہ یہ بھی ہو کہ
 ظنی ہے اور اولیٰ قطعی
 بعض کیونکہ شکل عمل
 محدود و محدود و اضطراری
 ہے بنا بر خصوصیت و
 مقدار عمل +

ذکر کیفیت ہم و محبت سر اللہ تعالیٰ و شعار رسول صلعم و غیرہ صلعم
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَنَسْتَعِیْنُہٗ وَنُضَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِہٖ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُہٗ وَعَلٰی اَوْلِیَآئِہٖ اَبْنَاءِ اَہْلِ بَیْتِہٖ
عَظِیْمِ وَمَحَبَّتِہٖ قَلْبِیْنِ کَمَا قَالَ سَجَّادٌ فِی بُیُوْتِ اَذْنِ اللّٰہِ اَنْ تَرْفَعَ وَیَذْکُرَ فِیْہَا
اَسْمَکَ الْاَیَّہٗ وَاسْتَغْنٰی بِہَا وَکَتَبَ نَزْلَہٗ بِالْخِشَیْدِہٖ وَتَعْظِیْمِہٖ دِیْنِ اللّٰہِ وَآلِ الْفَرَامِ
بِالْاَنْطَظَامِشْنِ وَحَرَمِشْنِ دَرْدَلِ اسْتِ عَلٰی تَفَاوُتِ الْحَالَیْنِ مَرْبُوطِ اسْتِ تَعْظِیْمِہٖ وَمَحَبَّتِہٖ
حَالًا ہُمْ فَرْضِ اسْتِ یَا دَاجِبِ یَا سَتِّ مَشْرِئِہٖ مَعْطُوفِ عَلِیْہِہٖ وَمَعْطُوفِ خَیْرَتِہٖ اسْتِ
بِیْنِ تَعْظِیْمِہٖ وَمَحَبَّتِہٖ ہُمْ وَتَعْظِیْمِہٖ مَسْجِدِہٖ بِاسْتَغْنٰی بِہٖ مِنْ حَقِّ لَقَوْلِہٖ تَعَالٰی مَنْ یُّعَظِّمِ شَعَارَہٗ
اللّٰہُ فَاِنَّہَا مِنْ تَعَالٰی اَلْقَلْبُوبِ الْاَیَّہٗ

ترجمہ بیان ذکر تعظیم و محبت ان چیزوں کا جو خدا و تعالیٰ اور رسول صلعم اور بزرگان
دین سے بنسوب ہیں

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَنَسْتَعِیْنُہٗ وَنُضَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِہٖ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُہٗ وَعَلٰی اَوْلِیَآئِہٖ اَبْنَاءِ اَہْلِ بَیْتِہٖ
عَظِیْمِ وَمَحَبَّتِہٖ قَلْبِیْنِ یعنی کہہ منظور اور بیت المقدس کی جیسا فرمایا خجاندے سورہ نور رکوع پانچ میں
فِی بُیُوْتِ اَذْنِ اللّٰہِ اَنْ تَرْفَعَ وَیَذْکُرَ فِیْہَا اَسْمَکَ الْاَیَّہٗ یعنی ان گھر میں کہ اللہ تعالیٰ نے حکم دیا اناوند
کرنیکا اور وہاں اسکا نام پڑھنے کا آخر آیت تک۔ اور تعظیم و محبت ان چیزوں کی جو انھیں دو لو قبلیتیں متعلق
ہیں۔ اور تعظیم و محبت خدا کی طرف سے مری ہوئی کتابوں کی جیسی ہونی چاہیے۔ اور تعظیم و محبت اللہ کے
دین کی اور یہ اسکا انتظام کے ساتھ انصرام کر لے اور اسکا ادب و حرمت دل میں ہے۔ اور یہ تعظیم و محبت
حسب حال تفاوت ہوگی کیونکہ کیفیت تعظیم و محبت باعتبار مراتب احکام دین فرض ہوگی یا واجب یا مستحب
پس ایسی ایک لحاظ سے جو اس کے دل میں باعتبار مراتب احکام دین ہی اسی مرتبت نظامی کے ساتھ اسکا انصرام کر لے اور تعظیم
و محبت دین مسئلہ متفاوت ہوگی۔ اور تعظیم مسجد کی مع اس چیز کے کہ متعلق مسجد میں متعلق میں کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ
سورہ حج کے جو کچھ رکوع میں مَنْ یُّعَظِّمِ شَعَارَہٗ اللّٰہُ فَاِنَّہَا مِنْ تَعَالٰی اَلْقَلْبُوبِ الْاَیَّہٗ یعنی جو ادب کر
کے اس کے نام کی چیزوں کا سودہ دلوں کی ہر ہر گاری سے ہے تا آخر آیت

ذکر کیفیت تعظیم
و محبت شعار اللہ
تعالیٰ و شعار
الرسول صلعم و غیرہ

ذکر بیان تعظیم و محبت
شعار خدا و رسول و غیرہ

۱
تعظیم و محبت قلبین
و دلیل کریمہ اور جو اس
متعلق ہیں۔

۲
تعظیم و محبت کہنہ فرقہ
تعظیم و محبت دین خدا
انصرام بقاریت و مرتبہ

۳
تعظیم مسجد و محبت
مسجد نبض کریمہ

[illegible]

تقسیم و یک اقامتگاه و اولیاء
درین طریقت بدست علی رضا
بخش کریم نیست تا بوقت سکینه

تقسیم و یک اقامتگاه و اولیاء
درین طریقت بدست علی رضا
بخش کریم نیست تا بوقت سکینه

تقسیم و یک اقامتگاه و اولیاء
درین طریقت بدست علی رضا
بخش کریم نیست تا بوقت سکینه

اں بملاحظہ احوال اصحاب و اولیاء خود اظہار است **س** چنانکہ در شش حضرت خالد بن
موسیٰ سر مبارک حضرت سید عالم صلعم در کلاہ خود شش و منظر و منصور شدن بیکت ال
در مجنبن بسیار است و در شش آثار پیران طریقت و تبرک ایاں تا ایندم در سلاسل طریقت
موجود و محمود است کہ بملاحظہ کتب سیر صحابہ و اولیاء معلوم تواند شد ہم وقصہ
تا بروت سیکنہ بر تعظیم و تبرک بشعار دیلی اشہر لقولہ تعالیٰ و قَالَ لَهُمْ كَلِمَاتٌ
اِنَّ اٰیَةَ مُلْكِهِ اَنْ يَّاتِيَكُمْ التَّابُوتُ فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِنْ رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ
مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوْسٰی وَآلُ هَارُوْنَ فَخَلَّاهُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَاِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآیَةً
اَنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ه وَاَزَالُ اَسْتَعْظِيْمُ وَمَحَبَّت مَدینہ منورہ شرفها اللہ
تعالیٰ شرفا عظیمًا لقولہ علیہ السلام المدینۃ خیرٌ مِنْ مَكَّةَ وَلَقَوْلُ
علیہ السلام اللہم اِنْ اَخْرَجْتَنِيْ مِنْ اَحَبِّ الْبَقَاعِ اِلَيَّ فَاَسْكِنْنِيْ فِيْ

احب البقاع الیث

ترجمہ کہ احوال صحابہ و اولیاء را اس کے ملاحظہ سے خود ظاہر تر ہے یعنی خوب اچھی طرح معلوم ہوتا ہے۔
جیسا حضرت خالد رضی اللہ تعالیٰ عنہ کا اپنی ٹوپی میں موسیٰ سر مبارک حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم رکھنا
اور اسکی برکت سے فخر و تصور ہونا۔ اور اسی طرح بہت ہی۔ اور پیران طریقت کے آثار رکھنا اور اسے برکت
لینا ابوقت تک طریقت کے سلسلوں میں موجود ہے اور محمود ہے کہ اسکو اچھا جانتے ہیں جو کتب صحابہ
اور اولیاء رضی اللہ عنہم کے ملاحظہ کرنے سے معلوم ہو سکتا ہے۔ اور قصہ تابوت سیکنہ کا شعار کی تعظیم
اور اسے برکت لینا پر ایک بہت مشہور دلیل ہے کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ نے سورہ بقرہ کے رکوع بتیس میں
وَقَالَ لَهُمْ فَبِئْسَ خِرَانٌ اٰیَةُ مُلْكِهِ اَنْ يَّاتِيَكُمْ التَّابُوتُ فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِنْ رَّبِّكُمْ
وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوْسٰی وَآلُ هَارُوْنَ فَخَلَّاهُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَاِنَّ فِيْ ذٰلِكَ
لَآیَةً لِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ہ یعنی اور فرمایا ان کے لیے نبی نے کہ بیشک نشانی اسکی سلطنت کی
یہ ہو کہ بخاری اس تابوت آیکا جس میں طمانیت رحمت کی ہو تمہارے رب کی اور کچھ بھی خیریں نہیں ہیں جو
اولاد موسیٰ اور اولاد ہارون علیہما السلام حیدر گئی اسکو فرشتے اُٹھاتے ہیں۔ بیشک آپس تمہارا پر پوری نشانی ہو
اگر تم مومن ہو۔ اور اسی قسم تعظیم شعار میں تعظیم و محبت مدینہ منورہ کی ہو اللہ تعالیٰ اسے بہت ہی بڑھ کر شرف و عزت سے
شرف کر کہ کوئی فرمایا حضور علیہ السلام مدینہ منورہ کہ سے اور اس شب کہ فرمایا حضور علیہ السلام اے میرے خدا اگر تو نے مجھ کو کسی
جس جگہ پر مجھے زیادہ مجرب ہے پس تو مجھ کو ایسی جگہ میں سکونت دیکو جو مجھ کو تمام جگہوں میں سب سے زیادہ محبوب ہے

[illegible]

وتمثالاً فی تعلیم است : زیرا آن که در هر دو مرتبه
گرفته و به واسطه بعضی از این شش اربع فیصله بد

سچ این است مربوط است از علت وجود با جو و صلح معطوف علیہ و از مراتب الہیات معطوف
ہم اگرچہ حقیقت نور محمد صلح کہ مبدی و تعین اوست صلح اعلیٰ و افضل است از حقیقت نور حجابی بسبب
مندی نفس برای حقائق الہیات و لیکن آل نور حجابی از منسوبات اللہ تعالیٰ است بقیام حقیقت نور
اللہ تعالیٰ و این نور حجابی از مخلوقات اللہ تعالیٰ است بقیام مجازیش با اللہ تعالیٰ و کلام
در نفس وجودی این ہر دو است نہ در حقیقت این ہر دو

و استحالہ ذات مبارک صلح با نور حجابی کلی آوانی است پس جزئی آئی باشد و فضل نور حجابی
کعبہ معظمہ کلینی آئی است سچ فضل کلی راست با حاطہ جزئی و آری تبیین حقیقت جواب سوال
مقدر است کہ ازین عبارت میتوان یافت ہم واجب النقص بودن کہ معظمہ بخاطر عطر
حضرت محبوب رب العالمین بوجہ نور حجاب الہ مقصود و معبود است واجب النقص بود
مینہ مکرمہ بجناب رب العالمین بوجہ وجود صلح پس شرف مکان بشرف المکین
خود فاریق فی الفضل بین است و در فضل مینہ مکرمہ بر کہ معظمہ تاویل فضل جزئی تو باشد
تفاوت فضل کہ معظمہ بوصف غیر ارضی اللہ واجب ارضی اللہ کہ جز کلی نتواند شد

شرح چہیم اگرچہ حقیقت نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم جو آپ کا مبدی و تعین ہر کہ جہاں سے آپ کے تعین کی ابتدا
ہوئی حقیقت نور حجابی سے اعلیٰ و افضل ہے کیونکہ مبدی و ہونا حقیقت نور محمدی کا حقائق الہیات کے
لیے ہے۔ و لیکن وہ نور حجابی خدا تعالیٰ کے منسوبات سے ہے کیونکہ اسکو خدا تعالیٰ کے ساتھ قیام حقیقت
اور یہ نور محمدی حقائق مخلوقات خدا سے ہے کہ اسکو خدا تعالیٰ کے ساتھ قیام مجازی ہے۔ اور کلام ان
دونوں کے نفس وجود میں ہے نہ ان دونوں کی حقیقت میں۔ اور استحالہ ذات مبارک حضور صلح کا انوار
حجابی کلی آوانی سے پس یہ استحالہ شریف جزئی آئی ہوگا۔ اور فضیلت نور حجابی کعبہ معظمہ کی کلینی آئی ہے
سبب ہے۔ اور کلی کو فضل جزئی پر جزئی کا و حاطہ کیسے سبب ہے۔ اور یہ بیان کرنا حقیقت میں جواب سوال
مقدر کا جو اسی عبارت سے نکلتا ہے۔ اور کہ معظمہ کہ سب جگہ نور محبوب ترجمہ ہوا حضرت محبوب رب العالمین کی خاطر عطر
میں خدا مقصود و معبود کا کل نور حجاب ہو نہ ہو سبب ہے۔ اور درینہ مکرمہ کہ جناب رب العالمین میں واجب النقص ہوا
سبب فرو گاہ وجود با جو حضور صلح ہے۔ پس شرف مکان کا کلین کے شرف کے سبب خود فاریق
فضل و منزلت میں ہے جس سے علانیہ منزلت میں فرق ظاہر ہے۔ اور درینہ مکرمہ فضل میں جو کہ معظمہ ہے
خبر سے ظاہر ہے فضل جزئی کی تاویل ہو سکتی ہے چنانچہ فضل معظمہ کے بہتر خدا کی زمین اور محبوب نر خدا کی زمین ہوسکا
وصف ہو نہ ہو سبب سوا کی کلی کہ اور فضل اسکا نہیں ہو سکتا

نور محمدی نور حجابی حضور محمد صلی اللہ علیہ وسلم سے ہے نہ انوار
کہ معظمہ نور حجابی حضور محمد صلی اللہ علیہ وسلم سے ہے نہ انوار

نور محمدی نور حجابی

نور محمدی نور حجابی

نور محمدی نور حجابی

[illegible]

اے میرے دوست! میری دعا ہے کہ
 تم کو اللہ تعالیٰ سے ملنے کا
 موقع ملے اور تم کو اللہ تعالیٰ
 سے ملنے کا موقع ملے اور تم کو
 اللہ تعالیٰ سے ملنے کا موقع ملے

5/1/72

و یقین قلب بسط شریف کلّی سنّ بای مجبول مفید معنی تعلیم هم است با حائل انوار قدیم را
 از دم بخند اسکان خود و در ان بلزوم قرار شخص زائد خود و لشرف انصاف کلّی در ان
 دیگر است کہ بعرض غلیم نصیبی خبری ہم ازال نیست و درین تبیین حقیقت جواب خطا فکریست
 سلیم در قرار نسب مخصوصه الوجه فی محلہ باید تا اندانچہ باید بر آید سنّ ای ازانچہ باید بر آید بر آید هم
 و یحتمل است تعلیم و محبت دیگر آثارش صلعم مختلف الحقایق متحد النسبتہ المختصر شش
 بر زمینیکہ نشان گفت پای تو بود + سالها سجدہ صاحب نظران خواهد بود

تا آنکہ اگر بشود کہ اثری از و است صلعم کو محقق نباشد تعلیم و محبت لازم است چہ نفی آن ثابت
 نتواند شد و ہمین است عادت سلف تا و الا سوادب در تعلیم و محبت ظاہرہ سنّ در حال
 امام مالک رحمہ اللہ تعالیٰ مذکور است در روایت سنّورہ ہر جا کہ عمارت قدیم میدید بادب تمام می بود
 نظر بر آنکہ شاید آن رسول خدا حبیب کہ یا صلعم وقتی دستے باں رسانیدہ باشد از اینجا ظاہر
 کہ برای تعلیم آثار صحت روایت در کار نیست صرف احتمال کافی باشد

ترجمہ اور یقین قلب بسط شریف ایک بڑا کلّی ہے انوار قدیم کا آوان متعدد میں حاصل ہونیکہ سبب خود
 کے اسکان کے بخند لازم ہوئے ہوں اور ان واحد میں اپنے شخص زائد کے قرار کے لازم ہونے سے۔ اور انصاف کلّی کا اثر
 جو آوان میں ہوتا ہے ایک و در افضل ہے کہ عرض غلیم کو اس سے ایک جزئی حصہ بھی نہیں ہے۔ اور اس تبیین
 یعنی بیان کرنے میں حقیقت کے جواب ہی فکری خطاؤں کا پس نسبتیں کہ وجہ مخصوصہ رکھتی ہیں انکو اپنی اپنے
 محل میں چھپانے میں فکر سلیم چاہیے تاکہ جو جس چیز سے کہ حاصل ہونا چاہیے حاصل ہووے۔ اور اس طرح غلیم
 و محبت ہی حضور صلعم کے اور دوسرے آثار کی جنکی حقیقتیں مختلف ہیں اور نسبت متحد ہے۔ مختصر یہ ہے شش

جس جانناشاق پائے مبارک ہو آپ کا برسوں ہی بچہ سے اہل بصیرت کیا کریں
 یہاں تک کہ اگر سنّیوں کے حضور صلعم کا کوئی اثر ہے کو محقق نہ ہو و تعلیم و محبت لازم ہے کیونکہ ممکن نفی ثابت
 نہیں ہو سکتی۔ اور ہمارے سلف کی ہی عادت ہے کہ نہیں تو تعلیم و محبت میں بے ادبی ظاہرہ چنانچہ امام مالک
 رحمہ اللہ تعالیٰ کے حال میں مذکور ہے کہ مدینہ منورہ میں جہاں کہیں پڑانی عمارت دیکھتے تھے پورے اوکے ساتھ
 تھے یہ خیال کر کے کہ شاید کبھی اُس رسول خدا حبیب کہ یا نے اسیر دست مبارک لگایا ہو و تہاں ہو ظاہر
 کہ غلیم آثار کے لیے صحت روایت در کار نہیں صرف احتمال کافی ہے +

تعلیم و محبت و دیگر آثار صلعم کو مختلف حقیقتیں اور نسبتیں
 ہوتی ہیں اور ان کے لیے سبب لازم ہوتا ہے اور انصاف کلّی کا اثر
 ظاہر ہوتا ہے اور اس لیے سلف کی عادت ہے کہ نہیں تو تعلیم و محبت میں بے ادبی ظاہرہ چنانچہ امام مالک

تعلیم آثار کے لیے
 کافی ہے صحت روایت
 در کار نہیں بدلیل
 عمل حضرت امام مالک
 رحمہ اللہ تعالیٰ

ذکر کیفیت صحت اشتراک وصفی یا اسمی بالسیجانہ و در وجہ
از وجوہ یا صافۃ اللہ تعالیٰ
بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله وسندغبينه ونفعلی علی رسولہ محمد وسنتشفعه وعلی الہ واصحابہ واتباعہ
اجمعین + مخلوق را از اشتراک وصفی یا اسمی بالسیجانہ و در وجہ یا صافۃ اللہ چارہ
بود و این بحث مطول از جا مانے خودش بن است در اشتراک وصفی بصفتہ رافقہ و حجتہ
ان الله بالاناس لرؤف رحيمه لقد جاءكم رسول من انفسكم عیناً
عليه ما عنده حريص عليكم بالمومنين رؤف رحيمه در اشتراک وصفی
تجلین قیارتك الله احسن الخالقين در اشتراک وصفی بترزین و الله خبير الزانين در اشتراک وصفی بشکر

ترجمہ - بیان ذکر وصفی یا اسمی اشتراک کی صحت کا اسد سجانہ کے ساتھ کسی وجہ میں وجہوں سے
جو خدا تعالیٰ کی اضافت یعنی خلق میں ہیں یعنی یہ ذکر اس بیان میں ہو کہ مخلوق خدا تعالیٰ
کا اسد سجانہ کے ساتھ وصفی یا اسمی اشتراک صحیح ہو خواہ اشتراک کی کسی وجہ میں ہو مگر
وجہوں میں سے یا بتبارہ اشرس نسبت کے جو خلق کو اسد سجانہ کے ساتھ ہو خدا تعالیٰ کے پیدا کرنے سے

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله وسندغبينه ونفعلی علی رسولہ محمد وسنتشفعه وعلی الہ واصحابہ واتباعہ
اجمعین + مخلوق کو اسد سجانہ کے ساتھ وصفی یا اسمی اشتراک یعنی نام یا وصف کی شرکت ہو جائے
کے کسی وجہ میں خلق خدا کی نسبت وجہ ہو چارہ نہیں ہو اور یہ بحث مطول جو بہت دراز ہے پھر اپنے مقالوں میں بطور
مبسطہ وصفی اشتراک میں صفت لغت و حجت کو ساتھ خالق تعالیٰ کا یہ کلام ہے جو سورہ بقرہ کو سترہ میں ہے ان الله بالاناس
لرؤف رحيمه یعنی بیشک اسد آدین پر طراش شقیق اندر بران ہو اور یہ کلام جو سورہ توبہ کے آخر کو ہے میں ہے
لقد جاءكم رسول من انفسكم عیناً علیہ ما عنده حريص عليكم بالمومنين رؤف رحيمه
یعنی یعنی یہ کلام جو سترہ میں ہے ان الله بالاناس لرؤف رحيمه یا مختار نفیس تر لوگوں سے اسد بہت گراں ہو اس پر کہ تم شفقت میں
ہو و حریص ہو تم پر یعنی تمہاری تلاش رکھتا ہو ایمان لائیکو - مؤید کے ساتھ بڑا شقیق اور بران ہو اور وصفی اشتراک میں
تجلین یعنی پیدا کرنے یا بنائے نسبت یہ کلام الی جل جلالہ سورہ مؤمنون کے اول رکوع میں ہے فتبارك الله احسن الخالقين
یعنی جبکہ عہد پیدا کرے تو انہیں اشرس برکت والا - اور وصفی اشتراک میں صفت ترزین یعنی روزی دہی کی بابت یہ کلام
خدا سجادہ سورہ جمہ کی آخریت میں ہے و الله خبير الزانين یعنی اور اسد روزی دہی میں سے بہتر ہے اور وصفی
اشتراک میں صفت شکر کی نسبت خدا تعالیٰ کا فرمانا ان الله كرني قولا لا يث الله سورة لقمان كرني قولا لا يث الله

ذکر کیفیت صحت اشتراک
یا اسمی یا سبجانہ و در
وجہ یا صافۃ
اسد سجانہ

طلب بیان اشتراک وصفی

بیان ذکر صحت اشتراک وصفی
اسم کا اسد سجانہ کے ساتھ جو
خلق خدا تعالیٰ کی کسی وجہ میں

طلب بیان اشتراک وصفی

اشتراک صفتہ رافقہ

اشتراک صفتہ تخلیق

اشتراک صفتہ ترزین

اشتراک صفتہ شکر

بعض نسخ فی حق اللہ تعالیٰ وحق الرسول صلعم بدلائل شان نزول واطیعوا اللہ ورسولہ
 الایہ بعض تفسیری بدلائل شان نزول وراشتر اک وصفی یقنوت من یقنوت منکم
 باللہ ورسولہ الایہ بعض نسخ بدلائل شان نزول وراشتر اک وصفی بایمان قائموا
 باللہ ورسولہ والنور الذی انزلناہ الایہ وراشتر اک وصفی برہبوتہ فرمود سبحانہ
 حکایت از حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام یا صاحبی السبحن اما احدکم
 فیسقی ربه خمر الایہ وراشتر اک وصفی بر ارات اذان من اللہ ورسولہ الی الناس
 یوم الحج الاکبر ان اللہ برحق من المشرکین ورسولہ طبا بدہنت وقت مطلق
 فی تفسیری باختلاف مقتضی ثبوت مقدم بیان لفظ مشرکین ورسولہ لازم جواز ہر قیدی از قیود
 بحکم وصل وفضل بقید اشارت عطف تفسیر و ہم عطف نسخ افادت

ترجمہ بیان اللہ تعالیٰ کے حق اور رسول صلعم کے حق کی بابت شان نزول کی دلالت سے عطف نسخ ثابت
 ہوا ہے۔ اور آیت سورہ انفال رکوع چھ کی اطيعوا اللہ ورسولہ الایہ یعنی اے مرد مسلمانوں کے
 رسول کی اطاعت و فرمانبرداری کرو۔ شان نزول کی دلالت سے عطف تفسیری ہے۔ اور بعضی اشترک صفت
 یعنی بجا آوری حکم کی نسبت یہ آیت کریمہ سورہ احزاب رکوع چار میں ہو ممکن یقنوت منکم باللہ ورسولہ
 الایہ یعنی او جو تم میں سے مسلمانوں کے رسول کی فرمانبرداری کرے گی اللہ۔ ہمیں بھی دلالت شان نزول کے اعتبار سے عطف
 نسخ ہے۔ اور اشترک وصفی یہ ایمان کو ایمان میں یہ آیت سورہ تغابن رکوع اول میں ہے قائموا باللہ ورسولہ
 والذی انزلنا الایہ یعنی پس ایمان لاؤ اللہ اور اس کے رسول اور اس نور کا جسکو ہم نے انزال کیا۔ (اور اشترک
 وصفی برہبوتہ کے بارے میں کہ حضرت خن سبحان سے حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام کی نسبت حکایت کر کے
 فرمایا سورہ یوسف رکوع سیم یا صاحبی السبحن اما احدکم فیسقی ربه خمر الایہ یعنی او میرے قید خانہ کے محتوی
 تم دونوں میں سے ایک جو میری لڑائی میں کو شراب پلائے گا اللہ۔ اور اشترک وصفی بر ارات یعنی ہر ایک کو بارہ میں اللہ کا قول
 سورہ نور رکوع اول میں اخرجہ من اللہ ورسولہ الی الناس یوم الحج الاکبر ان اللہ برحق من المشرکین
 ورسولہ طبعی اللہ اور اس کے رسول کی طرف سے حج اکبر کے دن لوگوں کو خبر دیا گیا تھا کہ اللہ برحق اور اس کے
 اور اس کا رسول۔ یہاں سمجھنا چاہیے کہ آیت میں لفظ رسولہ کو بعد وقت مطلق یعنی بغیر کسی قید کے وقف کیا گیا ہے۔
 اس کے ساتھ ہی لفظ مشرکین وقت لاکا اختلاف کفر کو کہ نزدیک بیان کرتے ہیں۔ اور یہ وقت لازماً لفظ مشرکین اور یہ کہ یہ قیود
 مقدمہ کا مقتضی ہے۔ یہ وقت مطلق مع اختلاف لاجرم وصل وفضل عطف تفسیر اور عطف نسخ دونوں کی اشارت کو مفید ہوگی۔
 قید نہیں ہے ہر ایک قید کے جائز ہو سکتا ہے۔

اشترک صفت ثبوت

اشترک صفت

اشترک صفت برہبوتہ

اشترک صفت اشارت

وقف مطلق مع وقت

مقتضی کی اسرار از مالک

مستطیل بن حکم وفضل وکی

مستطیل بعض تفسیری و

عطف نسخ الحق

واما في قوله تعالى **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** فاعلم ان هذا هو المقام الثاني في بيان احوال المؤمنين في الآخرة. واما قوله تعالى **وَالَّذِينَ آمَنُوا** فاعلم ان هذا هو المقام الثالث في بيان احوال المؤمنين في الآخرة. واما قوله تعالى **وَالَّذِينَ آمَنُوا** فاعلم ان هذا هو المقام الرابع في بيان احوال المؤمنين في الآخرة.

[illegible]

502

۷۷۷

نور محمد آیتا

در اشتراک وصفی کفایت یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ
در اشتراک وصفی بتولیت و امداد و اعانت فَاِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ
المُؤْمِنِینَ وَالْمَلَائِکَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِیرُهُ هُوَ الَّذِیْ اَیَّدُکَ بِبَصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ
الْاَیَّہِ در اشتراک وصفی بقضاء امر و عصبیان از امر حکم و عصبیان و لامؤمنین و لامؤمنینہ اذا قضی
اللَّهُ وَرَسُولُهُ اَمْرًا اَنْ یَّکُونَ لَهُمُ الْخَیْرُ مِنْ اَمْرِہُمْ طَوْسٍ طَوْسٍ یُحْیِیهِمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَقَدْ
ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِیْنًا ہر دو عطف نسق میان لفظ اللہ و رسولہ بدلائل شان نزول این
اشتراک وصفی از ایمانیات است بقاوت مراتب فرضیت و وجوب و اباحت پس شرک بریں
اشتراک مفروض است یا واجب یا مباح و اعراض از حقیقت ال کفر است العیا ذُبَّ اللّٰہِ
تَعَالٰی مِنْہٗ وَالتَّحْوِلُ وَالتَّوَلُّوْۃُ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ فَاِیَّہَا الْمُوَحِّدُوْنَ کَیْفَ

کفر تصحیف الشراک

تذکرہ محمد در اشتراک وصفی کفایت کی بابت یہ آیت ہے سورۃ انفال کے کرم ہشتم میں یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ
مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ یعنی نبی تجھ کو اس کا ہی ہر اور ایمان والوں میں جسے تیری پیروی کی۔ اور اشتراک در بارہ نزول
و امداد و اعانت یہ کلام میں سورۃ تحریم کرم اول میں فَاِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ
وَالْمَلَائِکَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِیرُهُ یعنی پس بیشک خدا ہی اُس کا مونس یعنی رفیق ہے اور جبریل اور صالح اور فرشتے
بعد کے ہر جتنی ہیں۔ اور سورۃ انفال کے کرم ہشتم میں یہ آیت هُوَ الَّذِیْ اَیَّدُکَ بِبَصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ الْاَیَّہِ
یعنی نبی جسے تجھ کو اپنی مدد اور پیروی قوی کیا۔ اور اشتراک وصفی بقضاء امر یعنی اجر و حکم و عصبیان از امر یعنی حکم سے
نا فرمانی نسبت میں یہ آیت ہے سورۃ اخرا کے کرم نهم میں مَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَلَا لِلْمُؤْمِنَاتِ اِذَا قَضٰی اللَّهُ وَرَسُولُهُ اَمْرًا
اَنْ یَّکُوْنَ لَهُمُ الْخَیْرُ مِنْ اَمْرِہُمْ طَوْسٍ طَوْسٍ یُحْیِیهِمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِیْنًا یعنی نہیں کسی ایماندار
اور کسی ایماندار عورت کو یہ لائق کہ جب اللہ اور اس کا رسول کسی کام کا حکم دیں تو ان کو ایسے کام میں اختیار یا رجعت بائی رہے۔ اور ہر دو آیتوں
اس کے رسول کی مافرق کی تو بیشک وہ سچ گواہ ہو گیا۔ اس آیت میں دو نو جا کے مقام اجر و حکم اور نافرمانی حکم لفظ اللہ اور رسول
کے درمیان نشان نزول آیت کی دلالت کے اعتناء عطف نسق ہے۔ پس یہ اشتراک وصفی بکایات سے نو کہ ایمانیات سے جس میں اشتراک
تفاوت نظر کرنے سے کہیں اس اشتراک وصفی کا بیان فرض ہے اور کہیں واجب اور کہیں مباح۔ پس شرک بھی اس اشتراک میں مقابلاً
ایمان یا مفروض ہو گا یا واجب ہو گا یا مباح۔ اور اس کی حقیقت سے اعراض کفر ہے اللہ تعالیٰ اس سے پناہ میں رکھے
وَلَا تَحْوِلُ وَلَا تَقْرَأُ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ حالانکہ ہم امداد اللہ کے جو نہایت بزرگ اور بزرگ ہی تو انسانی اور
توت نہیں محال ہے۔ فَاِیَّہَا الْمُوَحِّدُوْنَ کَیْفَ تَعْبُدُوْنَ الشِّرْکَ اِسْ کرم و توم نہاری کے مانع ہر شرک سے کیسے منکر ہو

اشتراک وصفی کفایت
اشتراک وصفی بتولیت
و امداد و اعانت

اشتراک وصفی بقضاء امر
و عصبیان از امر

بیان یہ کہ اشتراک وصفی
ایمان سے ہے اور فرض
اس سے کفر ہے

[illegible]

منہ پر ہوا

7/9/9

36

[illegible]

و مراد ان خود نبودن نفی خود نبودن است نہ نفی بودن کہ مہمل است و کفر نعوذ باللہ تعالیٰ عنہ
عبادت بجا آوردن فعلی است بجهة عبودیت و در الٰہ جہت امر شرط نیست اگرچہ باقد و نیت در الٰہ شرط
اطاعت بجا آوردن فعلی است بجهة امر و در الٰہ جہت عبودیت و نیت شرط نیست اگرچہ یا
پس اشتراک عبادت و اطاعت و بجهة امر تو اندشد قربت بجا آوردن فعلی است
بجهة قربت بمقرب الیہ و در الٰہ جہت امر و عبودیت و اطاعت شرط نیست اگرچہ
باشد و در الٰہ نیت شرط است پس اشتراک عبادت و اطاعت و قربت در جہت قربت
تواند شد پس عبادت و اطاعت و قربت جہتی عام بریط جامع سن کہ بخدا سے پاک
غیرش ہم یافتہ شود ہم دارد و جہتی خاص بریط مانع سن کہ بخیر خدا سے پاک بغیرش یافتہ
نشود دارد ہم شرک بر چند قسم است شرک فی الذات و شرک فی الصفات و شرک فی
الافعال آنست کہ واقع شود در نفس معبود از جہت خود نبودن مذات و صفات و افعال
و شرک فی العبادت آنست کہ واقع شود در عبادت بغیر معبود یا آنکہ مشترک شود در نسبتیں

تقریب عبادت کی

ترجمہ آور مراد خود ہونے سے خود ہونے کی نفی ہے نہ نفی ہونے کی کہ مہمل ہے اور کفر ہے نعوذ باللہ تعالیٰ عنہ۔ اور عبادت۔
کسی فعل کا عبودیت کی غرض سے ادا کرنا ہو۔ اور ہمیں جہت امر شرط نہیں ہے گو جہت امر یہی یا ای جاوہر لیکن شرط نہیں البتہ
اس میں نیت شرط ہے بخلاف افعال کے کہ سبب امر کسی فعل کا ادا کرنا ہے۔ اور اس میں جہت عبودیت اور نیت شرط نہیں ہے گو یہی
یا ای جاوہر لیکن شرط نہیں البتہ جہت امر شرط ہے۔ پس جہت امر میں عبادت اور اطاعت مشترک ہو سکتے ہیں۔ اور قربت کی نفی
کا ادا کرنا قربت کی غرض سے ہے تقریباً ایک ساتھ یعنی جسکی قربت حاصل کرنی ہو۔ اور ہمیں نہ جہت امر شرط ہے نہ جہت عبودیت
اور اطاعت کو یہ بھی ہوں لیکن شرط نہیں البتہ اس میں نیت شرط ہے۔ پس عبادت اور اطاعت اور قربت جہت قربت
میں مشترک ہو سکتے ہیں۔ لہذا عبادت اور اطاعت اور قربت ایک جہت عام رکھتی ہے جو خدا کی پاک اور پاک
غیر میں بریط کی جامع ہو۔ اور ایک جہت خاص رکھتی ہے جو طریقیں میں بریط کی مانع ہو کہ خدا سے پاک کے
سوا اس کے غیر میں وہ جہت نہ پائی جاتی ہو۔

تقریب اطاعت کی

تقریب قربت کی

بیان اقسام شرک

شرک کی کئی قسمیں ہیں ایک شرک فی الذات جب ذات میں شرکت ہو دوسری شرک فی الصفات جب
صفات میں شرکت ہو تیسری شرک فی الافعال جب افعال میں شرکت ہو۔ یہ تینوں قسم کا شرک ایسا شرک
ہے کہ نفس معبود میں واقع ہوتا ہے کیونکہ خود بودن یعنی اپنے آپ ہونا ذات و صفات اور افعال میں موجود ہے چہرہ
شرک فی العبادت وہ ہے کہ عبادت میں بغیر معبود کے ساتھ واقع ہو وی یا یہ عبادت دو نسبتوں میں مشترک ہو دوسرے

[illegible]

مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ
وَالَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ آيَاةً لِّتُقْبَدُونَ هَٰذَا لَفِظُ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَهُ
إِنْ كُنْتُمْ آيَاةً لِّتُقْبَدُونَ هَٰذَا بَارِئٌ مِّمَّا مَقْصُودِي الْبَنِي سَجْدَهُ عِبَادَتُهُ بَرَاءٌ غَيْرُ لَوْعَالِي اسْتَحْضِرْ
آيَاةَ تَقْبَدُونَ دُرُوحَ مَخْصُوصٍ لِلَّهِ تَعَالَى اسْتَوْجِبْ لِي سَجْدَةً وَاسْكُرْ لِلَّهِ أَنْ
كُنْتُمْ آيَاةً لِّتُقْبَدُونَ هَٰذَا أَنْ اسْكُرْ لِي وَلَوْ أَلَيْكَ - واسجدوا كما دُمُوا واسجدوا لله الذي
خَلَقَكُمْ إِن كُنتُمْ آيَاةً لِّتُقْبَدُونَ هَٰذَا بَرِئٌ مِّنْ كَرِيمَةٍ بِرَقَرَةٍ نِّمَتْ دِلِيلٌ سَيُتَوَلَّى كَرْتِ سَجْدَةٍ كَرَارَتِي
خَاصٌّ بِرَأْسِهِ شَرَكٌ فِي الْعِبَادَةِ نِيسَتْ جِنَاكَ فَرُوحًا وَهَٰذَا قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأُفِكَ إِنِّي خَالِقُ
بَشَرًا مِّن طِينٍ فَادَا سَوِيَّتُهُ وَفُتِحَتْ فِيهِ مَن رُوحِي فَفَعُولُهُ سَاجِدِينَ فَتُجِدُ الْمَلَائِكَةَ
كَأَمْثَلِ الْجَمْعِ أَلَا أِبْلِيسُ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ هَٰذَا قَالَ يَا أِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ
لِمَا خَلَقْتُ بِإِيَادِي اسْتَكْبَرْتَ أَهَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ -

ثبوت شرک فی
العبادۃ سجدۃ
میں قرآن مجید

سورۃ سجۃ فرمایا حق سبحانہ سورۃ سجۃ رکوع پنجم میں وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ آيَاةً لِّتُقْبَدُونَ ہَٰذَا لَفِظُ اللَّهِ
اور ان اور سورۃ اعراف میں بعض نشانیاں ہیں۔ تم سو بروح اور جانہ سجود نہ کرو اور اللہ کے لیے ہی سجدہ کرو جو
اُمید بنایا جبکہ تم اسکی ہی یعنی خاص خدا کی ہی پوجا کرتے ہو۔ یہاں الفاظِ اللہ الذي خَلَقَهُنَّ ان کنتم

آيَاةً لِّتُقْبَدُونَ ہَٰذَا سَوَاطِئُہُمْ کَمَا تَقْسَمُونَ سَجْدَهُ عِبَادَتُهُ غَيْرُ خَدَعٍ لِّسَلَامٍ اسجدوا مقصود ہے۔ اور آيَاةً لِّتُقْبَدُونَ کی تخصیص خاص
مکمل ہو جو مَخْصُوصِ بَرِئٌ دُرُوحِ تَعَالَى میں ان آیات ذیل کے وہ مشکل پیدا ہوگی جو حل نہ ہو سکے گی چنانچہ وہ آیات یہ ہیں وَاسْكُرْ لِلَّهِ
اِنْ كُنْتُمْ آيَاةً لِّتُقْبَدُونَ هَٰذَا اسْكُرْ لِي وَلَوْ أَلَيْكَ کہ انکو مطالب کی مع منہ سے فقیر ہے اور اسجدوا کا لَدُم یعنی سجدہ کرو
آؤں گا۔ اسجدوا اللہ الذي خَلَقَهُنَّ ان کنتم آيَاةً لِّتُقْبَدُونَ یعنی اور سجدہ کرو خاص اللہ جسے اَلُو بنایا اگر تم خالق
خدا کی ہی عبادت کرتے ہو۔ اور ایسی آیت کریمہ۔ یعنی آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ سے تقریریت پر بھی پس خاص ہے جو
اور جو سجدہ بندگی کے خیال سے خاص ہو گا وہ شرک فی العبادت نہیں ہے جو بسا فرمایا حق سبحانہ سورۃ سجۃ میں اَذْ قَالَ رَبُّكَ
لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِّن طِينٍ فَادَا سَوِيَّتُهُ وَفُتِحَتْ فِيهِ مَن رُوحِي فَفَعُولُهُ سَاجِدِينَ ہَٰذَا تَجِدُ الْمَلَائِكَةَ
كَأَمْثَلِ الْجَمْعِ أَلَا أِبْلِيسُ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ہَٰذَا قَالَ يَا أِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ
بِإِيَادِي اسْتَكْبَرْتَ أَهَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ یعنی جب کہا تیرے مالک کو تحقیق میں بشر کوئی سے بنایا اور ان پھر جب میں اسکو بھیجا کہ
اسم میں اپنی روح پھونک دوں تو اسکی پو سا برین بنگر پڑو۔ تو سب سار کے سار فرشتوں نے سجدہ کیا سو ابلیس کے کہ اسکو کبر نے لیا اور
سجدہ میں چلایا۔ تو آیا ابلیس کس خیر نے سجدہ کرنے سے روکا اسکی پو سا برین پڑا۔ کیا تو نے غرور کی بنا کیا تو بڑی رتہ والے میں گیا

جو سجدہ نہ کرے گا اسکی پو سا برین پڑا۔ کیا تو نے غرور کی بنا کیا تو بڑی رتہ والے میں گیا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱- در بیان این که خداوند تعالی در این عالم
 ۲- در بیان این که خداوند تعالی در این عالم
 ۳- در بیان این که خداوند تعالی در این عالم
 ۴- در بیان این که خداوند تعالی در این عالم
 ۵- در بیان این که خداوند تعالی در این عالم
 ۶- در بیان این که خداوند تعالی در این عالم
 ۷- در بیان این که خداوند تعالی در این عالم
 ۸- در بیان این که خداوند تعالی در این عالم
 ۹- در بیان این که خداوند تعالی در این عالم
 ۱۰- در بیان این که خداوند تعالی در این عالم

[illegible]

و نیز باید دانست کہ از اشارت بعہود منسوبیات باللہ سبحانہ است چہ ما استعمال است در غیر ذوی العقول
نیز غالباً و امرت بخصوص حضرت آدم بقرینہ محلی و تخصیص خلقت بیدنی است و اللہ تعالیٰ اعلم بحقیقت
الصواب و از اینجا است کہ حکم شرک فی العبادت بریں سجدہ تجتہ لحوق کفر کند برہاکم و در صورت عدم
ثبوت نسخ قیاس نیست کہ استکبار و انکار ازیں سجدہ بما یستحق کشند و اگر فرق نکرده شود بنیت
تخصیص سجدہ این است کہ امر فرمود اللہ سبحانہ بشرک و شرک آورد حضرت یعقوب عجم و این متعارض خواهد
شد از ہنری سجدہ عبودیت و عصمت نبی نہ موافق و نہ منسوخ ازینکہ شرک باتفاق جملہ ملل منہی عنہ است
و اگر فرق کرده شود خود طیار است کہ سجدہ عبودیت شرک است نہ غیر او و لیکن بعد ثبوت قطعی
نسخ غیر سجدہ عبودیت از قرآن مجید چنانکہ معمول علم اصول است وقوعش کبیرہ باشد

و نہ مباح باشد بقاعدہ علم اصول

نعمہ ہمزہ اور یہ بھی معلوم رہے کہ حرف مآ جو لفظہ لما خلقت لبدنی میں ہے گو اس سے اللہ سبحانہ کے عام منسوبیات
کی طرف اشارہ ہو رہا ہے یعنی وہ عام اشارہ جو خدا کی طرف نسبت کی گئی ہیں۔ کیونکہ عربی میں حرف مآ اکثر ذوی العقول
میں استعمال کیا جاتا ہے لیکن قرینہ محلی اور تخصیص خلقت بیدنی پر نظر کر کے حضرت آدم علیہ السلام کے خاص ہونے پر
اسکی صراحت ہے یعنی حرف مآ کا استعمال اکثر مبعقل اشیا کے لیے زبان عرب میں ہوتا ہے لہذا اس سے اشارہ اگرچہ ان
عام اشیا کی جانتا ہے جو خدا کی منسوبیات میں ہیں لیکن منقرضیہ محل اور خاص خدا کے مانعہ کی سببی ہوئی مخلوق کی خصوصیت
پر نظر کر کے حضرت آدم علیہ السلام کے خاص ہونے پر صراحۃً اشارہ کر رہے ہیں کیونکہ حرف مآ کا استعمال کبھی صراحۃً
عقل کے لیے بھی ہوتا ہے گو اکثر اور غالباً نہیں بخلاف حق موصول کے کہ اسکا استعمال ہمیں اکثر اور غالباً ہے۔ اور حقیقت
صواب کو اللہ عز و جل جانتا ہے۔ اور ہمیں ہی معلوم ہو گیا کہ اس سجدہ تجتہ پر حکم شرک فی العبادت اس کے حاکم پر کفر کرنا
کرنا سبب اسکے منسوخ ثابت ہونگی صورت میں قیاس یہ ہے کہ اس سجدہ سے استکبار اور انکار بما لیسحق کو کہیں لیا جائے
یعنی جو کلام الہی پر انکار و استکبار کا حکم ہے اسی کا وہ منسوخ ٹھہرے گا۔ اور اگر تخصیص سجدہ کے ساتھ نیت میں فرق
نہ کیا جائے لیکنا نیز یہ ہوگا کہ اللہ سبحانہ نے شرک کا حکم فرمایا اور حضرت یعقوب عجم و شرک ظاہر ہوا اور یہ شرک ہنری
مانعت سجدہ عبودیت سے جو غیر کے لیے منہی عنہ ہے اور عصمت نبی سے کیونکہ نبی معصوم شرک وغیرہ سے حد اکثر
بہ متعارض ہوگا نہ موافق ہوگا اور نہ منسوخ کیونکہ نہ آیات موافق سے رفع تعارض ہو کر توافق ہو سکے گا نہ

منسوخ سے اس لیے کہ شرک بالاتفاق تمام ملتوں میں منہی عنہ ہے اور حکمی مخالفت ہر ایک جمعی کی ملت میں ثابت ہے۔ اور اگر تخصیص سجدہ کی کر کے نیت
ساتھ فرق کیا جائے تو خود ظاہر ہے کہ سجدہ عبودیت غیر کیلئے شرک ہے نہ اسکے سوا اور سجدہ۔ لیکن قرآن مجید سے سجدہ عبودیت کے سرغیر سجدہ
منسوخ قطعی ثابت نہ ہوئی ہے جیسا کہ علم اصول کا معمول ہے سجدہ غیر کا واقع ہونا کبیرہ ہوگا ورنہ علم اصول کا قاعدہ پر مباح ہوگا جبکہ غیر
سجدہ عبودیت کلام مجید سے منسوخ قطعی ثابت نہ ہوگا *

[illegible]

مکتوبین اعلیٰ و مرتبی مساجد میں اختلاف نزول و تحریر
اندیز کہ سجدہ کجہ متفرق وضع نہیں ہے

وگفتہ شد کہ ساجد جمع مسجد یعنی جیم مصدر یعنی معنی سجدہ است جنس این تنبیہ و خصوصیت اخبار
سجدہ باری خدا عزوجل است و درین دو صورت اخیر بقیرن فلا تدعوا مع اللہ احداً خصوصیت سجدہ
عبودیت مفہوم میشود نہ سجدہ تہنیتہ و اگر گرفته شود از مساجد اجناس سجدہ این لول تطلق الثبوت نیست
کسب اختلاف و قیرن مذکور تا نسخ بود و سجدہ تہنیتہ را و این اختلاف بمطالعہ تفاسیر متوال یافت
اکثرین معنی است و تحقیق دعائی احادیث طیبہ چنانکہ ذکر کرد صاحب کواۃ از شرح امام حمی السنہ
عن ابی خزیمہؓ کہ راوی فیما یرى النائم انه سجد على جبهته النبي صلعم فاخبره فاصططع على
النبي صلعم وقال صدق رؤياك فنجد على جبهته النبي صلعم ان لفظ صدين رؤياك لآله
بر اشارت بجا آوردن این سجدہ است ظاہر است کہ درین حدیث شریف صراحتہ سجدہ عبودیت نہ
تہنیتہ نیست پس ظن گشت کہ این سجدہ تہنیتہ باشد اگر سجدہ عبودیت بودی حضرت صلعم برخصت
بر پیشانی نورانی و تاویل در کلام فقرہ موسیٰ واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔

ترجمہ چہمہ اور یہ بھی قول ہے کہ مساجد جمع مسجد یعنی جیم مصدر یعنی معنی سجدہ ہے پس جنس سجدہ ہو پس اجناس
سجدہ کی خدا عزوجل کے لیے خاص ہو سکتی تنبیہ ہے۔ اور ان دو آخری صورتوں میں فلا تدعوا مع اللہ
احداً کے قیرن سے سجدہ عبودیت کی خصوصیت سمجھی جاتی ہے نہ سجدہ تہنیتہ کی۔ اور اگر مساجد اجناس سجدہ ہی
ان لول جاویں تب بھی یہ لول اختلاف اور قیرن مذکور کے سبب قطعی الثبوت نہیں ہے کہ اسکا ثابت ہوا قطعی
نما جاسکے تاکہ خاص سجدہ تہنیتہ کے لیے نسخ بجاوے۔ اور یہ اختلاف تفاسیر کے مطالعہ سے معلوم ہو سکتا کہ
اب احادیث طیبہ کے دعائی کی تحقیق میں گفتگو ہے بیسوا صاحب مشکوٰۃ نے ذکر کیا ہے شرح امام حمی السنہ سے
کہ حضرت ابی خزیمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے روایت ہے کہ انھوں نے روایت کی اس بارہ میں جو سوتا ہوا کہ
خواب میں دیکھتا ہے وہ یہ کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر انھوں نے سجدہ کیا خواہ
میں بظاہر آپ سر اُکریاں کیا تو ان کے لیے نبی صلی اللہ علیہ وسلم چٹ لیٹ گئے اور فرمایا آپ خواب کر سچ
کرے پس حضرت ترجمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی نورانی پر سجدہ
کر لیا۔ اس حدیث شریف میں لفظ صدق رؤياك سے اس سجدہ کی بجا آوری کی اشارت پر دلالت
ہے۔ ظاہر ہے کہ اس حدیث شریف میں سجدہ عبودیت اور تہنیتہ کی مراعت نہیں ہے۔ پس گمان یہی ہے
کہ یہ سجدہ سجدہ تہنیتہ ہو ورنہ اگر سجدہ عبودیت ہوتا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم رحمت سجدہ
کی پیشانی نورانی پر اور کلام میں تاویل نہ فرماتے واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔

الذکر من سنن شریف ابی حاتم

مطلب تنبیہ حدیث شریف
عن ابی خزیمہؓ الذکر
فیما یرى النائم الخ +

ترجمہ چہمہ اور یہ بھی قول ہے کہ مساجد جمع مسجد یعنی جیم مصدر یعنی معنی سجدہ ہے پس جنس سجدہ ہو پس اجناس
سجدہ کی خدا عزوجل کے لیے خاص ہو سکتی تنبیہ ہے۔ اور ان دو آخری صورتوں میں فلا تدعوا مع اللہ
احداً کے قیرن سے سجدہ عبودیت کی خصوصیت سمجھی جاتی ہے نہ سجدہ تہنیتہ کی۔ اور اگر مساجد اجناس سجدہ ہی
ان لول جاویں تب بھی یہ لول اختلاف اور قیرن مذکور کے سبب قطعی الثبوت نہیں ہے کہ اسکا ثابت ہوا قطعی
نما جاسکے تاکہ خاص سجدہ تہنیتہ کے لیے نسخ بجاوے۔ اور یہ اختلاف تفاسیر کے مطالعہ سے معلوم ہو سکتا کہ
اب احادیث طیبہ کے دعائی کی تحقیق میں گفتگو ہے بیسوا صاحب مشکوٰۃ نے ذکر کیا ہے شرح امام حمی السنہ سے
کہ حضرت ابی خزیمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے روایت ہے کہ انھوں نے روایت کی اس بارہ میں جو سوتا ہوا کہ
خواب میں دیکھتا ہے وہ یہ کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر انھوں نے سجدہ کیا خواہ
میں بظاہر آپ سر اُکریاں کیا تو ان کے لیے نبی صلی اللہ علیہ وسلم چٹ لیٹ گئے اور فرمایا آپ خواب کر سچ
کرے پس حضرت ترجمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی نورانی پر سجدہ
کر لیا۔ اس حدیث شریف میں لفظ صدق رؤياك سے اس سجدہ کی بجا آوری کی اشارت پر دلالت
ہے۔ ظاہر ہے کہ اس حدیث شریف میں سجدہ عبودیت اور تہنیتہ کی مراعت نہیں ہے۔ پس گمان یہی ہے
کہ یہ سجدہ سجدہ تہنیتہ ہو ورنہ اگر سجدہ عبودیت ہوتا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم رحمت سجدہ
کی پیشانی نورانی پر اور کلام میں تاویل نہ فرماتے واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔

تفسیر حدیث شریف ابی حاتم
ابی خزیمہؓ کی حدیث جس میں ہمارے
کہنیکہ باب میں بنا بر تفسیر
روایہ +

پس برائے اعلیٰ اولیٰ است و سجدہ ہم نوعی از انست ازینجا است کہ سجدہ و قیام بر بطرین و
 و انحصار و تفریق از ہر جہہ باشد و فیجہ اگر امارو است و قطع تعلق مذکور جواب از سوال تھا
 شد و نیز اصلی دیگر برای استدلال بر جواز قیام بر بطرین و انحصار و فیجہ اگر امارا ثابت
 چنانکہ فقہار جواز انہمہ فرمودہ اند ہم و ظاہر است کہ امر ثابت است نہ ہی مگر اشارتاً از عموم
 عبادت بغیر معبود کہ آل مراد است بجائی خود و مانع نشود و سجدہ تخیل ثابت مذکور را و اگر
 مرسوم شود سجدہ تخیل معارض نشود ثابت مذکور را فیکت الزعم و خصوصاً اگر ہم باخوت حقیقی
 معارض شود عموم ثابت قرآنی و حدیثی را کہ اگر ہم غیر عام واقع است قال سبحانہ و اخفض
 جناحت اللومین لایہ و قال صلوا من اجل الله اکرام ذی بشیۃ المسلم
 پس عموم اکرام باخوت گنجازی است ای معنی مساوی و اخوت حقیقی با حضرت سرور بنیاء صلعم ثابت

ترجمہ پس میانہی سیکلہ حاصل ہو گیا کہ سجدہ اور ہاتھ باندھ کر کھڑا ہونا اور سلام کیلئے جھکنا اور نذر کرنا جس
 چیز کی ہو اور قربانی اکرام کرم کے لیے جائز ہے اور اگر اس تعلق سے جو سوال و جواب کی نسبت مذکور ہے قطع نظر کیا
 تو یہ جواب سوال خاص کیلئے ہو گا بلکہ نہیں ہو سکتا ہے کہ قطع تعلق مذکور کے پر سوال خاص سجدہ کا یہ جواب ہو سکتا ہو
 اسکے ایک اصل اور قاعدہ اگر ہی اکرم تعظیم کے لیے ہاتھ باندھ کر کھڑے ہونے اور جھکنا اور قربانی کر کے جو اہر
 دلیل اختیار کرنے کے واسطے ثابت ہے جیسا کہ فقہار نے ان سب کو یا کر فرمایا ہے اور وہ ظاہر ہے اس طرح کہ حدیث مسطور
 میں جواب سوال میں ہر امر ہے و ان ثابت ہے یعنی کر کے حکم ہے مخالفت نہیں کرے مگر عموم عبادت سے اشارتاً بغیر معبود
 کے لیے بھی ثابت ہے کہ وہ بجا خود مراد ہے اور سجدہ تخیل امر ثابت مذکور کا مانع نہیں ہوتا ہے کیونکہ سوال ثابت کا
 جواب ثابت میں بغیر لغی رہی واقع ہوا ہے پس اثبات عبادت معبود و مخصوص تقسیم عبادت غیر مخصوص کا کافی مانع
 نہیں اور حکم ثبوت اکرام ہر قسم کی تعظیم و مکرمت کو شامل ہے اور سجدہ تخیل بھی تعظیمی اور اکرامی ہے تو بطور تعظیم
 مکرم کے لیے جائز ہے اور امر ثابت مذکور کا کسی طرح مانع نہیں کیونکہ عموم عبادت میں تحت اکرام داخل ہے پس
 خصوصاً عبادت کو کسی طرح مانع اور امر کا معارض نہیں ہے اب یہ زعم کہ سجدہ تخیل امر ثابت مذکور کا معارض ہوتا
 ہے کیسا زعم ہے حالانکہ خصوصاً اگر ہم بھی حقیقی اخوت کے ساتھ اس حدیث کے الفاظ اکرام و اخوت سے ثابت نہیں ہے
 اس لیے کہ وہ معارض ہوتا ہے عموم اکرام کا جیسا کہ ثبوت قرآن اور حدیث کے اکرام غیر کے لیے عام واقع ہوا ہے جیسا فرمایا
 حق سبحانہ و اخفض جناحت اللومین لایہ کہ سارہ حبر کے کوئی شہر میں ہی یعنی اور جھکا دیکھو اپنی بازو کی
 مڑن کی دیکھو یعنی اکرام کیلئے جیسا بزرگوں کو خود دل کے لیے فرمایا ہے اور فرمایا حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ

یہاں جو اسجدہ تخیل قائم رہتا ہے وہ سلام و سلام بخدا
 و درجہ سجدہ و قربانی اکرام کرم کے لیے

یہاں جو اسجدہ تخیل قائم رہتا ہے وہ سلام و سلام بخدا
 و درجہ سجدہ و قربانی اکرام کرم کے لیے

من لا تضارونی الخا تطعمہ فنجیدت لہ صلعم فقال ابو بکر یا رسول اللہ
 صلعم یحس احق بالسجود لک من ہذا العنم فقال رسول اللہ صلعم لا یبغی
 لاحد ان یسجد لاحد الا للہ تعالیٰ۔ باید دانست کہ بر لفظ سجود الف ولام عهد
 زمینی تواند شد اعنی سجود کہ غنم بجا آورده و آل جز تقطبی تواند شد از اینجا است از حدیثی کہ
 رسی السیغالی عنہ عن احق بالسجود لک من ہذا العنم نہ الف ولام استغراق کہ
 مثل سجود عبودیت تواند شد و آل برای غیر اللہ تعالیٰ جائز نیست و لفظ ینبغی در محل جواز
 مستعمل است نہ وجوب پس حاصل این است کہ این سجود پیش از کہ عن در آنت ہم متر وار
 کسی باری کسی مکن سزاوار است برای اللہ جل شانہ بجز از نفی شش در مستدرک نہ ہم و اثبات
 شش در مستدرک ہم و در بیضورت الالبابہ مستدرک است نہ تخصیص شش چہ جواز مانع تحصیل است

ترجمہ الضاری معنی اللہ تعالیٰ عنہم غنم فطعمہ احاطہ میں ایک بکری تھی پس اسے حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو سجود کیا۔ سپر حضرت
 ابو بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے عرض کیا یا رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ہم آپ کو اس سجود کر نیکے اس بکری سے زیادہ
 حقدار ہیں سوقت رسول اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وسلم نے فرمایا کیسکو کسی کا سجود کرنا نہیں زیبا ہے لیکن خدا پرتر کے لیے
 یہاں یہ سمجھو کہ اسے کہ لفظ سجود پر فقرہ یحس احق بالسجود الخ میں الف ولام عهد زمینی کا ہو سکتا ہو کہ مراد اس سے
 وہی سجود ہی جو بکری نے ادا کیا اور وہ سوا کی تقطبی کے اور نہیں ہو سکتا۔ اسی بنا پر قول حضرت صدیق اکبر رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ کا ہے یحس احق بالسجود لک من ہذا العنم یعنی بکری کی نسبت دیگر خود کو زیادہ حقدار سجود بیان کیا
 تا کہ معلوم ہو کہ مراد وہی سجود ہے جو بکری نے کیا جس میں غایت تعظیم مقصود تھی نہ الف ولام استغراق کا لفظ
 مذکور ہے ہے جو سجود عبودیت کو مشتمل ہو سکتا ہے کیونکہ غیر خدا کے لیے ایسا سجود جائز نہیں ہے۔ اور لفظ ینبغی اور
 لا ینبغی کا استعمال محل جواز میں ہوتا ہے نہ وجوب میں پس فقرہ لا ینبغی لاحد ان یسجد لاحد الا للہ تعالیٰ
 کا حاصل یہ ہوا کہ یہ سجود جس میں کلام ہے کیسکو کسی کے واسطے زیبا نہیں ہے لیکن زیبا ہے اللہ جل شانہ کے واسطے
 مستدرک نہ میں جواز نفی کے ساتھ اور مستدرک میں اثبات کے ساتھ۔ کیونکہ جملہ مستدرک منہ چسپی جواز نفی سے غنوم

اثبات مستدرک حاصل ہوا ہے اسکے لفظ لا ینبغی میں نفی جواز کے اعتبار سے کیسکو کسی کے لیے سجود سزاوار نہ ہوا جائز ہو اور جملہ
 مستدرک الا للہ تعالیٰ اس میں اسی اعتبار سے اسی کا اثبات وجہ اسدرک واجب ہے پس ہمیں سابق کا یہ مفہوم حاصل ہے۔ اور
 اس صورت میں حرف الا اسدرک کے لیے ہی نہ تخصیر کے لیے کیونکہ جواز اثبات و نفی جس کا لا ینبغی مقتضی ہے وہ مانع
 تخصیر ہے لہذا حرف الا بمعنی صبر و استثناء یہاں نہیں مراد ہو سکتا۔ بجز جواز اور اسدرک کے جو

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

تفسیر و تہذیب عالم از حضرت آیت الله العظمیٰ در امامت
 آیت الله العظمیٰ امام خمینی (مد ظہیر العالی) و کمال
 آیت الله العظمیٰ امام موسیٰ کاظم (ع) و کمال

مطابق مع سید بن طاووس و ابن ابی عمیر و ابن کثیر
صحت این خبر را ثابت است بکثیر و ابن عمر

این شرط و جزا یعنی بر جوازش است ورنہ در صورت مخالفت شرط و جزا **سُنْ** ای قیل بلی بمقابلہ لا و قیل افعلو بمقابلہ لا تفعلو **اَم** مثنیٰ بر عدم جواز ثابت خواهد شد و در صورت صحیح منع از شرط **سُنْ** محل استفہام بر ادب و باید دانست کہ محل استفہام بر ادب جواز ہم تواند شد ہم صحیح منع از جزا مضارض با ثبات یعنی صدق رؤیایک و غیر آن است و این **سُنْ** محکم **سُنْ** بجمع مخاطب هم مجزئ نتیجتہ مخصوص بنوع نقض بر شرط و بقابلش با ثبات **سُنْ** ای صدق رؤیایک و غیر آن هم صحیفاً بعموم مفعول نہی **سُنْ** متعلق بعموم هم مشروط **سُنْ** یعنی تواند شد کہ این نہی از بعد مشروط باشد پس حاصل چنین است کہ اگر هستی کہ سجدہ کنی قبر را بمعرفت سویت عظمتم در حیات و موات سجدہ کنی تو و ہر کہ عارف باشند و اگر نہی کن تو و ہر کہ نباشند **م**

مترجم ہر شرط و جزا اسکے جواز پر مبنی یعنی خبری رہی یا نہ نہ شرط و جزا کے مخالف ہونے کی صورت میں جبکہ نقلہ کلام میں بلی کہا جاوے اور لا تفعلو کے مقابلہ میں افعلو کہا جاوے۔ تو اس شرط و جزا کا اثبات یعنی اگر ہی عدم جواز پر ثابت ہوگی۔ یعنی بطور استفہام حاضری مزار کی شرط پر اس میں سجدہ کی قید لگانا اسکے جواز کی خبر دی رہی۔ ورنہ جملہ شرط میں در صورت خلاف بجائے تاکہ آں اور بجائے مت کر دے کہ کہا جائے تو یہ شرط و جزا راجع نہ ہونے پر خبر دینے والے ثابت ہونگے۔ مطلب یہ کہ اس طرح کہنا کہ کیا تو دیکھتا ہے اگر میرے مزار پر گزرتے کیا ہی تو کہ اسکا سجدہ کر کے مع اس جواب کہ نہیں تو حکم ہوا مت کر دے اس میں اگر حاضر مزار ہونے پر سجدہ کر نیکا جواز نہ مانا جائیگا تو اسکے خلاف میں یہ عبارت کہ کیا تو دیکھتا ہے اگر تو میرے مزار پر گزرتے کیا ہے تو اسکا سجدہ کرے مع اس جواب کہ کہ آں تو حکم ہو کہ کر دے تو یہ شرط و جزا دونوں راجع نہ ہونے پر اگر ہی دینے والے ثابت ہونگو۔ حالانکہ یہ سمجھنے کی بات ہے کہ محل استفہام یعنی کلام کا استفہال استفہام پر نہ بطور سوال ہو محمول کرنا مراد کے جائز ہونے پر بھی ہو سکتا ہے۔ اور شرط سے مراد اسکے صحیح ہونے کی صورت میں جبکہ شرط مخالفت کی مراد پر استفہام کے ساتھ محمول ہو حالانکہ محل استفہام مراد جواز پر بھی ہو سکتا ہے۔ بخلاف استفہام کا ثابت کے ساتھ معارض ہوگا یعنی جبکہ حاضری مزار کے جواز کے منع کو لا تفعلو فرمایا صحیح یا ناجائز ہو سجدہ کے جواز کی مخالفت کا صحیح ہونا اقوال ثابت کے معارض ہوگا جیسے صدق رؤیایک و غیرہ مذکور ہوے۔ اور یہ منع عام لا تفعلو اجمع مخاطب کے ساتھ سجدہ خیمہ کا اسکا توقف شرط پر ہونیکے سبب منع مخصوص اور اسکا مقابلہ ثابت کے ساتھ ہونیکے سبب یعنی صدق رؤیایک و غیرہ کے کہ مذکور ہو چکے ہیں مع توقف شرط منفع کی صورت میں

ہر تو یہ منع عام مخصوص منفع منقول نہی کے عام ہو کر سبب یا نہی سجدہ مشروط ہے یعنی ہو سکتا ہے کہ یہی سجدہ مشروط کی ہو تو۔ پس حاصل اس طرح ہے کہ اگر تو ایسا ہے کہ میری سادہ خطہ کی معرفت کے ساتھ حالت زندگی اور موت میں میری قبر کا سجدہ کرے تو تو اور جو عارف ہو کر اسے جو جیسے یہ معرفت نہیں ہے تو تو نہ کر اور جو شخص کا اسکو یہ معرفت نہ ہو۔

وَعَنْ صَهْبٍ أَنَّ مَعَاذَ الْمَأْذَمِ مِنَ الْيَمَنِ سَجَدَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَقَالَ يَا مَعَاذُ مَا هَذَا قَالَ الْيَهُودُ سَجَدُ لِعِظَمَانِهَا وَعِلْمَانِهَا وَرَأَيْتُ النَّصَارَى
تَسْجُدُ لِقَيْسِيَّةِهَا وَبَطَارِقَتِهَا فَلَيْتَ مَا هَذَا قَالَ الْوَلُوحِيَّةُ الْأَنْبِيَاءُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَذَبُوا عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ تَحَدُّ تَفْسِيرُ كَبِيرٍ ظَاهِرٌ رَسْتُ كَسَجَدَ هُزْءُ حَضْرَتِ مَعَاذِ رَحْمَةِ لُودِ وَبَسُكُوتِ
حَضْرَتِ صَلَاحِ بَرِائِ وَفَرَمُودِ كَدِرُ فَرُوحِ كَقَتْلِ بَرِائِيَّاتِ خُودِ وَجِهَ اذْكَرِمِيهِ مَا كَانَ لِشَرِّهِ ظَاهِرٌ
وَحَكْمِ شَرِّكَ لَفَرَمُودِ اذْكَرِمِيهِ مَا كَانَ لِشَرِّهِ ظَاهِرٌ وَتَبَيَّنَتْ بِجَوَامِعِ الْكَلَامِ اسْتِثْنَاءُ
كَلَامِ بِلَاغَتِ نِظَامِ كَدِرِ بَحْثِ مَذْكَورِ شَرْحِ حَكْمَةِ اسْتِثْنَاءِ بَرِائِ مَوَافَقَتِ مَعْنُومِ كَرِمِيهِ مَا كَانَ لِشَرِّهِ
أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنَّبُوتَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي وَلَكِنْ
كُونُوا بَانِيَيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ

ترجمہ درجہ حدیث مجسم کہ روایت ہے حضرت صہب رضی اللہ عنہ سے کہ حضرت معاذ رضی اللہ تعالیٰ عنہ جب یمن سے آئے تو اس
جہی صلی اللہ علیہ وسلم کو انھوں نے سجدہ کیا۔ تو آپ نے فرمایا اے معاذ کیا ہے عرض کیا یہود اپنے بزرگوں اور علماء کو سجدہ کرتے
ہیں۔ اور یہ نصاریٰ کو دیکھا ہے کہ اپنے پادریوں اور سرداروں کو سجدہ کرتے ہیں میں نے کہا یہ کیا ہے انھوں نے کہا سنت خجندہ انبیاء
تو آپ نے فرمایا انھوں نے اپنے انبیاء پر جھوٹ کہا۔ یہ حدیث تفسیر مجسم کے نقل لگتی۔ ظاہر ہے کہ سجدہ حضرت معاذ رضی اللہ عنہ
خجندہ کا تھا کہ خود انھوں نے نقل ہیودہ نصاریٰ نقل کر کے حضور پر در عالم صلعم میں عرض کیا۔ اور حضرت صلعم کا اس پر سکوت
بھی ظاہر ہے کہ بعد وقوع فعل سوال فرمایا کہ کیا ہے وقت وقوع فعل کچھ نہ فرمایا۔ اور یہ فرمایا کہ اپنے انبیاء پر انھوں نے جھوٹ
کہا اس لیے کہ آیت کریمہ مَا كَانَ لِشَرِّهِ ظَاهِرٌ ہے۔ کہ عنقریب معنی اس کے مذکور ہو گئے۔ اور اس سجدہ کے لیے حکم مذکور
نہ فرمایا۔ چونکہ آنحضرت صلعم کہ آپ کی نعت و تعریف خود آپ کے فرمانیکے مطابق اَوْتَبَيَّتْ بِجَوَامِعِ الْكَلَامِ ہے یعنی حکم
کلام ہمارے جو جامع سے بھی بڑھ کر ہیں دیے گئے ہیں یہ کلام بلاغت نظام کہ اس بحث سجدہ میں اوپر کی حدیث پر
مذکور ہوا حکمت پر مبنی ہے اس آیت کریمہ کے معنوم کی موافقت پر کہ سورہ آل عمران کے آٹھویں رکوع میں ہے
مَا كَانَ لِشَرِّهِ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنَّبُوتَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ
كُونُوا عِبَادًا لِي وَلَكِنْ كُونُوا رَاسِلِينَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ
وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ یعنی بشر کو نہیں زیبا ہے جبکہ اللہ اس کو کتاب اور حکم اور نبوت
عطا کرے پھر وہ لوگوں کو کہے کہ میری بندگی کرے مگر وہ لیکن کتاب الہی کی تعلیم اور اس کی تلاوت
کرنے پر پابندی اور خدا پرست بننا اور

تفسیر حدیث مجسم کہ روایت ہے حضرت صہب رضی اللہ عنہ سے کہ حضرت معاذ رضی اللہ عنہ جب یمن سے آئے تو اس
جہی صلی اللہ علیہ وسلم کو انھوں نے سجدہ کیا۔ تو آپ نے فرمایا اے معاذ کیا ہے عرض کیا یہود اپنے بزرگوں اور علماء کو سجدہ کرتے
ہیں۔ اور یہ نصاریٰ کو دیکھا ہے کہ اپنے پادریوں اور سرداروں کو سجدہ کرتے ہیں میں نے کہا یہ کیا ہے انھوں نے کہا سنت خجندہ انبیاء
تو آپ نے فرمایا انھوں نے اپنے انبیاء پر جھوٹ کہا۔ یہ حدیث تفسیر مجسم کے نقل لگتی۔ ظاہر ہے کہ سجدہ حضرت معاذ رضی اللہ عنہ
خجندہ کا تھا کہ خود انھوں نے نقل ہیودہ نصاریٰ نقل کر کے حضور پر در عالم صلعم میں عرض کیا۔ اور حضرت صلعم کا اس پر سکوت
بھی ظاہر ہے کہ بعد وقوع فعل سوال فرمایا کہ کیا ہے وقت وقوع فعل کچھ نہ فرمایا۔ اور یہ فرمایا کہ اپنے انبیاء پر انھوں نے جھوٹ
کہا اس لیے کہ آیت کریمہ مَا كَانَ لِشَرِّهِ ظَاهِرٌ ہے۔ کہ عنقریب معنی اس کے مذکور ہو گئے۔ اور اس سجدہ کے لیے حکم مذکور
نہ فرمایا۔ چونکہ آنحضرت صلعم کہ آپ کی نعت و تعریف خود آپ کے فرمانیکے مطابق اَوْتَبَيَّتْ بِجَوَامِعِ الْكَلَامِ ہے یعنی حکم
کلام ہمارے جو جامع سے بھی بڑھ کر ہیں دیے گئے ہیں یہ کلام بلاغت نظام کہ اس بحث سجدہ میں اوپر کی حدیث پر
مذکور ہوا حکمت پر مبنی ہے اس آیت کریمہ کے معنوم کی موافقت پر کہ سورہ آل عمران کے آٹھویں رکوع میں ہے
مَا كَانَ لِشَرِّهِ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنَّبُوتَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ
كُونُوا عِبَادًا لِي وَلَكِنْ كُونُوا رَاسِلِينَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ
وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ یعنی بشر کو نہیں زیبا ہے جبکہ اللہ اس کو کتاب اور حکم اور نبوت
عطا کرے پھر وہ لوگوں کو کہے کہ میری بندگی کرے مگر وہ لیکن کتاب الہی کی تعلیم اور اس کی تلاوت
کرنے پر پابندی اور خدا پرست بننا اور

کے لیے اُن کا سجدہ کرنا +

بیاضان اسمجددہ رحمۃ
رحمۃ کے انتقال

مطلب در اینجا بحث فقهی است و فرموده

وَتَقْبِلُ الْأَرْضَ بَيْنَ يَدَيْ الْعُلَمَاءِ وَالزَّهَادِ فَعَلِ الْجَهْلُ وَالْفَاعِلُ الرَّحْمَةُ
 اِنَّكَ كَذَلِكَ الْغَرَابُ تَجْعَلُ الْخَدْمَةَ لَعْنَةُ اللَّهِ تَعَالَى بِالْقِيَامِ وَاجْتِلَالِ
 وَهَذَا فَجَاءَ وَلَا يَجُوزُ السُّجُودُ إِلَّا لِلَّهِ تَعَالَى كَذَلِكَ الْغَرَابُ بِأَيْدِ اسْتِخَارَةِ
 اسْتِ كَسْبِهِ تَحْتَهُ كَفَرْتُمْ فَلَا نَزاع فِيهِ وَلَكِنْ كَبِيرُهُ اسْتَظْهَرَ صَحْتَهُ وَثَبُوتَ صِلَى
 بِرَأْسِهِ وَتَبَرُّقُولُ الْبُوجُفَرُحِ الْبَتَّةِ سَجْدَةٍ بِنَيْتِ عِبَادَتِ كَفَرْتُمْ نَبَيْتِ تَحْتَهُ وَرَنَ
 مَعَارِضُ شُودِ امْرُؤِ مَخَارُجِ رَاوَلِيكِنْ يَدُونَ نَيْتِ مَخَالِفِ اِنَّهَا اَلْعَمَالُ بِالذِّيَاتِ اسْتِ
 بِسِ دَلِيلِي بِرِ كَفَرُودَنْشِ مِي بَابِدِ وَفَرَضْنَا بُوَسِيدَنْ زَمِنْ بِشِشِ عِلْمَارِ وَرَبَادِ اَزْ اَفْعَالِ جِهَالِ
 اسْتِ وَبَلِيكِنْ بِرِ كَنْهَكَارِي فَاعِلِ وَرَأْفَتِي دَلِيلِي بِأَيْدِ جِهَالِ اسْتِ اَزْ اَفْعَالِ جِهَالِ كَمَعْصِيَتِهِ
 نَبَا شُدِ اَسْتَادَنْ وَخَمِيدَنْ وَدَسْتِ بِرِ دَسْتِ كَرَفْتَنْ كِهْ اِيْنَهْمِ اَزْ اَرْكَانِ عِبَادَتِ اسْتِ جَائِزِ
 اسْتِ بَاشْدِ كِهْ بِفَارِقِ نَيْتِ بَاشْدِ وَرَنَ نَبَيْتِ عِبَادَتِ كَفَرْتُمْ وَلَكِنْ بِرِ اسْتِثْنَاءِ سَجْدَةٍ
 اَزْ جَوَازِ دَلِيلِي بِأَيْدِ اَوْرَدْ اَكُنُونَ مَنكَرِ سَجْدَةٍ تَحْتَهُ لَامَجَالِ تَكْفِيرِ فَاعِلِشِ نَمَانْدِ

زمین بوسی جاہلوں کے آگے چلنا کا فعل ہے
 اور اس کا فاعل راوی گنہگار ہے۔ ازاں
 عبارت مخراب ہے

ترجمہ اور زمین بوسی جاہلوں اور زہادوں کے روئے جاہلوں کا فعل ہے۔ اور اس کا کرنے والا اور لسنہ کرنا والا
 گنہگار ہے چنانچہ کتاب غرائب میں ہے۔ جائز ہے غیر خدا تعالیٰ کی قدرت کھڑے ہو کر اور دو نہ ماتھہ باندھ کر اور تھک کر
 اور سجدہ بجز خدا سے برتر کے نہیں جائز ہے جیسا غرائب میں ہے۔
 اب سمجھنا چاہیے کہ غائب ہی ہے کہ سجدہ تَحْتَهُ کَفَرْتُمْ ہے پس اس میں تَوَجُّہ گناہ رہا و لیکن اس کا گناہ کبیرہ ہونا سو
 اس کے صحیح ہونے کا اور اس پر کوئی قاعدہ کے غایت ہونے کا استظار ہے یعنی صحت گناہ کبیرہ کی اور اس کے کبیرہ ہونے پر
 کوئی اصل کا ثبوت کہ اس کا استظار ہے۔ اور ابو جعفر رحمہ اللہ کے قول کی بنا پر البتہ سجدہ عبارت کی نیت سے کفر ہے
 نہ تَحْتَهُ کی نیت سے۔ ورنہ امر مختار کا معارض ہوگا۔ لیکن بغیر نیت یہ اِنَّهَا اَلْعَمَالُ بِالذِّيَاتِ کے مخالف ہے
 کیونکہ اعمال نیت پر مبنی ہیں پس احکام اعمال بھی نیت پر مرتب ہونگے۔ لہذا اس کے کفر ہونے پر کوئی دلیل چاہیے
 اور جسے مانا کہ عالموں اور زہادوں کے آگے زمین بوسی جاہلوں کا فعل ہے لیکن اس کے کرنا والے اور اس سے خوش
 ہو کر نہالے کی گنہگاری پر کوئی دلیل چاہیے کیونکہ جاہلوں کے بہت سے افعال ایسے ہیں جو معصیت نہیں ہوتے
 اور کھڑا ہونا اور کھٹکنا اور ماتھہ باندھنا کہ یہ بھی ارکان عبارت میں ہیں جائز ہیں لیکن لائق ہے کہ ان کے
 نیت کے ساتھ ہو دیں ورنہ عبادت کی نیت سے کفر نہیں لیکن جو ان سے سجدہ کے استثناء پر کوئی دلیل
 لائی جائے۔ اب سجدہ تَحْتَهُ کے منکر کو اس کے فاعل کی تکفیر کی مجال نہ رہی +

سوائے سجدہ پر نیت کی تعظیم
 بطور قنوت غیر کہ کو جائز ہے
 عبارت مخراب ہے

حاصل و مختار یہ کہ سجدہ تَحْتَهُ کَفَرْتُمْ
 اور اس کے گناہ کبیرہ ثابت و صحیح
 ہونے پر کوئی اصل ہو سکتی ہے یا چاہیے

حکم کفر سجدہ پر بغیر نیت کے
 مقتضی دلیل ہے اور مخالف
 حدیث اِنَّهَا اَلْعَمَالُ

چوں ارکان عبارت
 فارق نیت سے غیر کہ
 لیے جائز اور نیت
 عبادت کفر نہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴

12/1/2

و اگر در اسرار درائی یابی کہ سجدہ تجتہ در ضمن خود موصل بسجدہ عبادت اللہ تعالیٰ است موعلا
 اللہ تعالیٰ بنیائے سجدہ تجتہ ملاکہ برائے حضرت آدم عم بنا بر مقصد ہے کہ اولاً خلقت
 بنیائی و لغت فیہ من روحی وانی جاعل فی اکا ورض خلیفۃ طہا راست
 من موصل الی اللہ تعالیٰ است ہم و ابلیس لعین از خودی و راستکار ماندہ محروم از سطر
 و سعادت شد بخود باللہ تعالیٰ امن شہ و انفسنا۔ و سجدہ تجتہ حضرت یعقوب برائے
 حضرت یوسف علی نبینا وعلیہما الصلوٰۃ والسلام بنا بر مقصد است کہ در کبریمہ انما
 اشکو ابی و حزن الی اللہ و اعلم من اللہ ما لا تعلمون۔ ای مالی فی حب
 یوسف عم مستبر است من موصل الی اللہ تعالیٰ است ہم چنانکہ در ضمن سجدہ طرف قبلہ
 سجدہ طرف نورجانی است و در بخش سجدہ برائے اللہ سجائہ است و در ضمن سحر و تقبیل
 حجر اسود و مصافحہ و تقبیل بر اللہ تعالیٰ پس باید دانست اگر سجدہ تجتہ موصل الی اللہ تعالیٰ

تقریباً۔ اگر در اسرار بر آئے یعنی غور و فکر کرے تو بامیگا کہ سجدہ تجتہ اپنے نفس میں خاص عارف اللہ تعالیٰ
 کو کہ صرف خدا میں وہ محض ہو سجدہ عبادت کی طرف جو خالص خدا برتر کے لیے ہو موصل یعنی ملائکہ لاہر جیسا
 کہ حضرت آدم علیہ السلام کی سجدہ تجتہ ملاکہ کا۔ افس مقصد بنابر جو ملا خلقت بیگاہ اور لغت فیہ من روحی
 وانی جاعل فی الارض خلیفۃ سے ظاہر ہے کہ خدا امتیالی کی طرف موصل ہے۔ معنی آیات مذکورہ یہ ہیں یعنی
 اسکے لیے جو کہو سبر کا حصہ بنایا سجدہ کا کون مانع ہوا۔ میں نے اس میں میری کچھ روح پھونک دی۔ میں تحقیق زمین
 خلیفہ بنائے والا یوں۔ آدم ابلیس لعین خودی سے غرور و استکبار میں رہ گیا معرفت اور سعادت سے محروم ہو گیا۔
 نعوذ باللہ تعالیٰ امن شہ و انفسنا یعنی ہمارا نفس و شہ و انفس ہم خدا سے برتری پناہ مانگتے ہیں۔
 اور سجدہ تجتہ حضرت یعقوب کا حضرت یوسف علی نبینا وعلیہما الصلوٰۃ والسلام کے یہ سطر اسی مراد کی بنا پر
 کہ اس آیت کو کہ ہم اشکو ابی و حزن الی اللہ و اعلم من اللہ ما لا تعلمون۔ ہیں کہ سورہ
 یوسف کے دسویہ رکوع میں ہے۔ پوشیدہ ہے ای مالی فی حب یوسف عم یہ موصل اللہ کی طرف
 جیسا ترجمہ کریم میں ملاحظہ ہو۔ یعنی میں تو اپنے احوال اور غم کا شکوہ اللہ ہی کرتا ہوں۔ غیر سے۔ مراد یہ
 جو کچھ حب یوسف میں مجھ پر اللہ سے غم و حال دارد ہی اور جس بیتا میں گرفتار ہوں میرا ہی جانشین ہوں پھیں کیا معلوم
 تم جانتے ہی نہیں۔ آدمیہ موصل اللہ کی طرف اسی طرح ہے جیسا کہ سمت قبلہ سجدہ کر کے زمین میں سجدہ نورجانی کی طرف ہے
 اور اسکے معنی میں سجدہ اللہ سجائہ کی اسطو ہے۔ اور حجر اسود کے چھوٹے اور چوٹی کے ضمن میں خدای تعالیٰ کے برہنہ کا
 مصافحہ اور پوچھنا ہے۔ پس سمجھنا کہ اگر سجدہ تجتہ موصل خدا سے انسان کی طرف

جان کہ سجدہ تجتہ موصل اللہ تعالیٰ عبادت اللہ تعالیٰ
 کے نزدیک بر ملا کی قطعہ آیات +

مقصد سجدہ تجتہ صرف تقویٰ و محبت و خوف
 علیہا السلام کے لیے موصل الی اللہ ہے

سمت قبلہ نورجانی میں خدا کا سجدہ
 اور حجر اسود میں خدا کا مصافحہ و تقبیل

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

اَلْحَدَّثُ بِرُؤْيَا رَافِعٍ لِّاَنَّ رَافِعًا شَامِلًا مَفْعُولِيَّةً
 است نہ مفعول فیہ بمعنی بینہما بدلالة شمول بالبيت العتیق بمفعولیۃ نہ مفعول باید نہ است
 لغلطو اب درمحل خبر بمعنی موضوع **مش** اسے گرد گردیدن ہم نہ اند شد پس این طواف اگر
 از تقدیر اللہ تعالیٰ است برای غیر اللہ تعالیٰ شرک فی العبادت است پس طواف بیت العتیق
مش کہ غیر اللہ تعالیٰ است ہم ہم شرک فی العبادت است و حال اینکه اللہ تعالیٰ امر بشرک
 نمیفرماید و اگر از تقدیر اللہ تعالیٰ نیست برای غیر اللہ تعالیٰ شرک فی العبادت نہ ولیکن امر طواف
 عبث است و حال آنکہ اللہ تعالیٰ امر بعبث نمیفرماید پس باید نہ است **اصل** یا تقدیر برا
 حصول مفعول است **مش** چنانکہ ذَہَبَ اللّٰهُ بِغَارِہُمْ ہم و بار تخصیص برای تخصیص مفعول
 از مفعولین **مش** چنانکہ عطیت نہ یلا بدلہم ہم پس فعل متعدی بمفعول بنا بر تقدیر و
 اصلی یا تقدیر و تخصیص بنا خواہد از این اصل است کہ لغت طواف **مش** کہ متعدی بمفعول است

ترجمہ اس آیت شریف میں لفظ یطوف جسکا مصدر اطوفت بروزن رافع کہ اسکے معنی گرد پھرنے
 کے میں بسبب خاصیت باب تاکید فعل کو پسند ہے اور لفظ بھما مفعول فیہ بمعنی بینہما یعنی درمیان دونوں
 کے۔ نہیں ہے۔ بلکہ شامل مفعولیت ہی جیسے خروت بان کہ سبب بیت العتیق کے ساتھ اسکا مفعولیت کو
 شامل ہوتا دالت کر رہا ہے نہ خاص مفعول بنانے کو۔ اور سمجھنا چاہیے کہ لغت طواف کے اس محل میں سو کہ
 معنی مریض یعنی گرد پھرنے کے اور نہیں ہو سکتے۔ پس اگر یہ طواف خاص اللہ تعالیٰ کے لیے ہی زندگی اور عبادت
 ہونے میں ہو ہے تو غیر اللہ تعالیٰ کے ہر طور اسکا ہونا شرک فی العبادت ہے یعنی یہ طواف اگر خالص خدا کی ہی زندگی
 ہے تو غیر کے لیے شرک فی العبادت ہے خدا کا ہی طواف ہونا چاہیے نہ غیر کا۔ پس طواف خانہ کعبہ بھی کہ بطور غیر اللہ کا
 شرک فی العبادت ہے۔ و حالانکہ اللہ تعالیٰ شرک کا حکم نہیں فرماتا ہے۔ اور اگر یہ طواف خالص خدا کی ہی عبادت نہیں ہے
 تو غیر خدا کے لیے یہ طواف شرک فی العبادت نہیں ہو۔ ولیکن طواف کا حکم عبث ہے اور حال یہ ہو کہ خدا کو برتر عبث کا
 حکم نہیں فرماتا ہے۔ لیکن ایک قاعدہ سمجھنا چاہیے۔ **اصل** حرف یا تقدیر کا مفعول کے حاصل ہونے کے لیے ہو
 جیسا ذَہَبَ اللّٰهُ بِغَارِہُمْ خدا انکا نور لے گیا۔ اور حرف یا تخصیص کا دو میں سے ایک مفعول کے خاص
 کرنے کے لیے آتا ہے جیسا کہ عطیت نہ یلا بدلہم میں نے زید کو درہم دیے۔ یعنی وہ میں نے تخصیص درہم کی تھی پس
 فعل متعدی بیک مفعول چونکہ اصل میں متعدی اور مخصص ہونا چاہیے اصلی تقدیر اور تخصیص کی بنا پر بار یا تقدیر اور
 کی فرض نہیں رکھتا اور نہ کسی سے خواہش ہوتی ہے۔ اسی قاعدہ مذکورہ کی بنا پر لغت طواف جو متعدی بیک مفعول ہے

قاعدہ یا تقدیر و تخصیص کی متعدی پر مفعول
 یا تقدیر و تخصیص اسکی کے سبب یا تقدیر کا مفعول

[illegible][illegible]

ہم پس اس طوافِ تَعْبِیْدُ السَّجَانِہِ مامور یہ است و تمجیدیں **س** بہ تقدیر اَنْ یَطُوفَ
 اللہ بہمنا ہم طوافِ صفا و مروہ تَعْبِیْدُ السَّجَانِہِ غیر مامور بہ از مباحات و طواف
 متغایر سہی است **ن** کما قیل فی الدلائل الشافعیۃ اَنہ کُفِعَ الجناح عن الطواف
 بہمنا لاجن الطواف بہنہما و عندنا اہول غیر واجب و انا الثاني هو
 الواجب انتہی تفسیر کبیر و ایں بتقدیر اَنْ لَا یَطُوفَ بہما است ہم پس ایں کریمہ
 دالت نمیکند بر سہی میان صفا و مروہ لکن ایں سہی رسول اللہ تعالیٰ صلعم کما ثبت
 اَنہ علیہ السلام سہی لَمَّا دَنَا مِنَ الصَّفَا فِی حِجَّتِہِ وَقَالَ اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ
 مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ اَبَدُوْا بِمَا بَدَاَ اللّٰهُ بِہِ فَبَدَا بِالصَّفَا فَرَفِیْ عَلَیْہِ حَتّٰی رَاٰ
 الْبَيْتَ الْحَرَامَ اَصْلًا مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰی بِاشَدِّ کَمَا رَوٰی عَنْ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اَنَقَالَ
 اِنَّ اللّٰہَ کَتَبَ السَّحٰی فَاَسْعَوْا الْحَدِیث

ترجمہ پس یہ طوافِ السَّجَانِہِ کی عبارت کے لیے ہو چکا حکم کیا گیا ہے۔ اسی طرح موافق تقدیر مذکور کے
 ایں نظم شریف اَنْ یَطُوفَ اللّٰہُ بِہِمَا کی تقدیر کی بنا پر یعنی اللہ کا طواف کرنا اُن دونوں کے واسطے
 ہے۔ طوافِ صفا اور مروہ کا السَّجَانِہِ کی عبارت کے لیے غیر مامور بہ جس کا حکم نہیں کیا گیا مباحات
 سے ہے۔ اور طوافِ متغایر ہوتا ہے سہی سے۔ جبکہ دلائل شافعیہ میں کہا گیا کہ گناہ اٹھا دیا جاتے
 ہیں یعنی دور ہوتے ہیں طوافِ سہی بواسطہ اُن دونوں کے نہ طواف سے درمیان اُن دونوں کے۔ اور
 ہمارے نزدیک اول غیر واجب ہے۔ اور دوسرا تو واجب ہی ہے۔ تمام ہوئی عبارت تفسیر کبیر کی +
 اور یہ مضمون تقدیر اَنْ لَا یَطُوفَ بِاللَّحْظِ صَاحِی صورت میں ہے۔ پس یہ آیت کریمہ درمیان صفا و
 مروہ سہی کرنے پر دالت نہیں کرتی ہے۔ لیکن یہ سہی رسول اللہ تعالیٰ صلی اللہ علیہ وسلم
 کی جو آپ سے ثابت ہے موافق اس حدیث کے کہ بیشک حضور علیہ السلام نے سہی فرمائی جب
 فریب ہو و صفا سے اپنے حج میں اور فرمائی یہ آیت کہ اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ
 اللّٰهِ الخ صفا اور مروہ اللہ کے شعائر سے ہیں۔ شروع کرو تم اُس سے جس سے اللہ نے ابتدائی
 یعنی کلام الہی کی ابتدا لفظ صفا سے ہے۔ پھر اپنی سہی کو شروع کیا مقام صفا سے اور چڑھے
 اس پر یہاں تک کہ خانہ کعبہ دیکھ لیا۔ آخر حدیث تک۔ پس یہ سہی آپ کی اللہ کے

حکم سے ہوگی جیسا یہ حدیث نبی صلعم سے مروی ہے کہ آپ نے
 فرمایا تحقیق اللہ تعالیٰ نے سہی کو فرض کر دیا پس تم سہی کرو تا آخر حدیث

طوافِ متغایر سہی سے بلا لاشافعیہ

سہی صفا و مروہ نہیں کریمہ
 نہیں ہو لیکن بعض حدیث ثابت ہے

[illegible]

بیان موقوف علیہ الجامع و حکم سی
اسیہ مع بخش حدیث +

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

ہاں حکمت سی کہ سہیل و تر کی رائے
کے لیے ہے۔ حکمت سی۔

طلب جان شعار

سعی باہر کریمہ بابر فعل و قول رسول اللہ تعالیٰ صلعم با شریعت نیافتہ شد طواف کر سعی
 بجایش و اگر باہر بتعیض گرفتہ شد در بعضی بصری مفعولیتش ہم طواف ہم بشمول
 سعی بودی توان شد و اللہ تعالیٰ اعلم باید دانست شعائر مراد است از چیز کہ الہی
 رہار مقصود تھا قال سبحانہ والبدان جعلناہا لکم من شعائر اللہ الایہ تیس
 انبیاء اللہ تعالیٰ و اولیائہ تعالیٰ خیر الشعائر اند لما قال صلعم اذا مرؤا ذکرکم اللہ الخ حیث
 و قال سبحانہ من یعظم شعائر اللہ فانہ من تقوی القلوب الایہ و قال
 سبحانہ من یعظم شعائر اللہ فہو خیر الہ عند ربہ الایہ پس تعظیم شان الہی
 نسبتاً و علیہ الصلوۃ والسلام خیر التقوی و خیر است پس تعظیم شعائر غیر اللہ تعالیٰ
 است چنانچہ تعظیم تابوت سبکتہ کہ می برد تعظیم سبحانہ بہ نیت ثانی

تذکرۃ الحق

جان شعار و سعی شکر

انبیاء اولیاء و خیر الشعائر

تعظیم شعائر حق و لوگوں

کام ہے +

تعظیم شان اولیاء اللہ
 تعظیم شان خیر تقوی

تعظیم غیر خدا اور اسکے

شعائر کی شکر نہیں

ہے بلکہ انکا اشرافی

کی نیت پر ہی تعظیم

تاریک سبکتہ کہ موصی تعظیم خدا کو ہے

ترجمہ اور سعی کے ثابت کرتیں اس آیت کریمہ سے دلیل اختیار کرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے قول فعل کی بنا پر
 ہونا یہ کہ اگر آپ کے قول فعل سے طواف پنا گیا مگر بجای طواف سعی کا اثبات ہوا۔ لہذا سعی کا ثبوت اس آیت کریمہ سے
 حضور صلعم کے قول فعل کی بنا پر ہوا کہ آپ نے بجای طواف سعی فرمائی۔ اس آیت سے کیونکہ خیر طواف انہیں لفظ سعی مذکور
 نہیں۔ اور اگر بعض اہل اسکے مفعول ہوئی صحت پر حجت یا تنقیض کا مانا جاوے تو طواف بھی شمول سعی میں ادا کیا
 جا سکتا ہے واللہ تعالیٰ اعلم معلوم ہو کہ شعائر مراد ان چیزیں ہیں جو مقصود کی الہی یا اطلاع دیتے ہیں چنانچہ
 فرمایا حق سبحانہ و البدان جعلناہا لکم من شعائر اللہ الایہ یعنی اور مکہ کی قربانی کے اوسلوں کو جسے
 بخاری لیے اللہ کی نشانی نہیں بنا دیا۔ پس انبیاء اللہ تعالیٰ اور اولیاء اللہ تعالیٰ خیر الشعائر یعنی بہتر و عظیم نشانیاں
 ہیں۔ کیونکہ فرمایا حضور صلعم نے یعنی جب وہ دیکھے جاویں یا نظر آویں خدا یاد آ جاوے تا آخر حدیث۔ اور فرمایا حق سبحانہ
 نے من یعظم شعائر اللہ فانہ من تقوی القلوب الایہ یعنی جو کوئی اللہ کے شعائر کی تعظیم کرے تو یہ تعظیم شعائر
 تقوی القلوب ہے یعنی دل کو پیر پر نگہ رکھے یا یہ کہ پیر پر نگہ رکھ کر دل کہ تقوی لوگ ہیں شعائر اللہ میں یعنی وہ جان
 شعائر اللہ ہیں۔ اور فرمایا حق سبحانہ نے من یعظم شعائر اللہ فہو خیر تقوی الایہ یعنی جو کوئی خدا کی
 محترم اور حرمت دی ہوئی چیز کو تعظیم کرے گا تو وہ اسکے لیے اسکے رتبہ ایک اچھی چیز ہے یا وہ اسکے واسطے
 بھلائی ہے اسکے رب کے نزدیک + پس انبیاء اللہ تعالیٰ اور اولیاء اللہ تعالیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام کی تعظیم کی محترم اور
 حرمت خدا اور خیر الشعائر میں خیر التقوی اور خیر ہے یعنی اچھی پر پر نگہ رکھ کر ہی تعظیم ہو سکتی ہے پس جو شعائر غیر خدا کے ہیں انکی تعظیم
 غیر خیر تقوی کے و اگر تعظیم تابوت سبکتہ کہ نیت کر لیا الہی نیت سے خدا سبحانہ کی تعظیم کو پہنچا دیتی ہے یہ نیت کر لیا
 کی نیت پر ہے۔

اصل بایر دانست ثبوت شیء بشیء لزوم نفی بجاورایش نکتہ تالفی صریحش نباشد
ورنہ قیاس کہ از اصول اربعہ اہل سنت و جماعت مجمع علیہ است باطل باشد ^و
آن باطل تو اندر شد باجماع ہم پس اگر ہی صریح واجب التسلیم بریں دعا آورده شود
ازال گزیر نیست ورنہ قیاس اجواز انجین طواف بر مشر و عتیر طواف بت عتیق
است چنانکہ جواز بوسہ بر منظم از مشر و عتیر بوسہ حجر اسود است ^و
فی الدر المنظم فی ذکر کیفیت زیارت القبر الخ قال الحافظ ابن
حجر استنبط بعضہ من مشر و عتیر تقبیل الحجر الاسود جواز تقبیل
کل من یستحق التقبیل من ادھی و غیرہ ^و و ازینجا است کہ بعض فقہاء
این طواف را در آداب زیارت قبور ہارہ اند چنانکہ در فتاویٰ مجمع البرکات
نقل از مطالب المؤمنین آورده است ویقوم عند وجہ المیت و یضع
یدہ الیمنی علی تربتہ ویقول اللھم اغفر لہ فانہ قد افتقر الیک و
ان کان قبر عبد صالح و یکتبہ ان یطوف حوله فذلک ثلث مراتب انتہی

ترجمہ قاعدہ معلوم ہو کہ ایک شکر کا ایک شکر سے ثابت ہوا اسکے آوار کی یعنی جو اسکے سوا میں نفی
ہیں کرنا ہے جب تک صاف طور پر کسی نفی نہ ہو چکی ہو۔ ورنہ قیاس کہ اہل سنت و جماعت کے اصول اربعہ میں سے
اور سب کا اسرار عام ہی باطل ہو جائیگا۔ حالانکہ قیاس سبب اجماع باطل نہیں ہو سکتا۔ ہاں اگر مالفت صریح ہو
ماننا واجب ہے اس دعا پر لائی جائے تو اس سے چارہ نہ ہو گا ورنہ اس طواف کے جائز ہونیکا قیاس بیت عتیق کے طواف
کی مشر و عتیر پر ہی جیسا ہنظم کے بوسہ کا جائز ہونا حجر اسود کا بوسہ شروع ہوئی کہ قیاس پر ہے۔ چنانچہ کتاب و ہنظم
کی کیفیت زیارت قبور الخ کے بیان میں مذکور ہے۔ کہا ہی حافظ ابن حجر نے کہ بعض علماء نے ہر ایک آدمی اور خیر آدمی کے
بوسہ کا جواز جو مستحق تقسیم ہے حجر اسود کا بوسہ شروع ہونے سے لیا ہے۔ اور یہی وجہ ہے کہ بعض فقہاء نے اس
طواف کو زیارت قبور کے آداب میں رکھا ہے جیسا فتاویٰ مجمع البرکات میں مطالب المؤمنین سے نقل کر کے بیان کیا
یعنی اور بیت کے چہرے کے پاس کھڑا ہو وری اور اپنا دہنا اتھ اسکی تربت پر رکھی اور کہے۔ جیسا میرے اللہ اسکے بزر
کیونکہ وہ یقینی اب تیری طرف محتاج ہو گیا۔ اور اگر بندہ نیک بخت کی قبر ہو اور اسکو اسکے گرد طواف
کرنا ناممکن ہے یہ تین بار کرے پس ہو گیا +

قاعده ثبوت شیء بشیء
نہیں کرنا ہے جب تک صاف طور پر کسی نفی نہ ہو چکی ہو۔

قواعد تقبیل حجر اسود
قواعد تقبیل حجر اسود

بیان جواز طواف
قبر مؤمن صالح اللہ
اولویت مؤمن صالح
حق کی +

[illegible]

۶۵۴

تذکرہ کیفیت جواز انتساب بغیرہ تعالیٰ لوجہ تعالیٰ وفضل
تخصیص موموب بہ موموب لہ وخصیص زمانی
واصابت نفع عمل بغیر عامل با دیگر منافع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله و نستعينه و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی الہ و اصحابہ
و اتباعہ اجمعین۔ انتساب بغیرہ تعالیٰ لوجہ تعالیٰ و تخصیص منتسب بہ جائز است
نہ نسبت کہ این حیوان یا غیر حیوان برای فلاحت انتساباً یا نذر یا این نماز روزہ یا نذر

۲۳
تذکرہ کیفیت جواز انتساب
بغیرہ تعالیٰ لوجہ تعالیٰ
و فضل تخصیص موموب
بہ موموب لہ وخصیص
زمانی و اصابت نفع
عمل بغیر عامل با دیگر
منافع +

۲۴
تذکرہ بیان جواز انتساب
کا غیر خدا کے لیے جو
اللہ اور وفادار تخصیص
موموب بہ اور موموب
لہ کی اور تخصیص
کی۔ اور نفع عمل غیر
عامل کو پہنچانا مع
فائدوں کے +

بیان تذکرہ اس بات کا کہ جائز ہے خدا کی وجہ میں غیر خدا کے واسطے کسی چیز کا موموب کرنا اور
موموب بہ کی یعنی جو پیش کریں یا بخشیں اور موموب لہ کی یعنی جس کو بخشیں تخصیص کی
اصابت اور وقت کی تخصیص اور غیر عامل کو عمل کا نفع پہنچانا مع دیگر فوائد کے +
انتساب یہ کہ نذر و نیاز میں کسی چیز کا کسی کے واسطے لوجہ انتساب کرنا جائز ہے۔ اور یہ کہ
نذر و نیاز خاص چیز کی نذر اور وہ خاص شخص کو دینا۔ اور اسکا خاص وقت میں
کرنا بھی جائز ہے۔ اور اس قسم کی نذر و نیاز کی فضیلت بھی ثابت ہے۔ اور اسی طرح
کوئی عمل کے کسی چیز کو کہ وہ اسکا عامل نہ ہو نفع پہنچانا اور بخشنا بھی جائز ہے۔ اور اسکا
اس کے اور بھی کوئی فائدہ اس کے اسی کے متعلق ہر حالت میں ہو گا +

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله و نستعينه و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی الہ و اصحابہ
و اتباعہ اجمعین۔ لوجہ انتساب تعالیٰ کسی چیز کا غیر خدا کے واسطے نسبت کرنا۔ اور منتسب بہ
کو بھی یعنی جو چیز نسبت کی۔ اس طرح نسبت کر کے خاص کرنا کہ یہ حیوان یا غیر حیوان
یعنی کھانا کپڑا وغیرہ کوئی چیز ہو فلاں کی نذر کا ہے یا فلاں
کے واسطے

بیان جواز انتساب کا

واین نیت و کلام در انتساب بغیر الله تعالی که غیر انتساب محض با الله تعالی است بر
محاوره است با خضار مستعمل کلام ناب بر شهرت نسبت محض با الله تعالی و اظهار نسبت محض
بغیر الله تعالی همچو انتساب فی قوله تعالی مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ و در آنکه انتساب
و نذر بغیر الله تعالی بر مقصدی لابد منه مشروع و مروج است قال الله تعالی یا ایها الذین
آمَنُوا اذنا حیثم الرسول فقد موانین یدعی یخونکم صدقته ذلک خیر لکم
والطریق فان لم یخفدوا فان الله عفو رحیم الایه وقال سبحانه مَنْ
من اموالهم صدقته الایه اینجا صدقه بمعنی هدیه خاص از هر تقسیم و تکریم رسول الله
تعالی است صلعم چه غیرش بر او که حضرت نبی معظم و مکرم صلعم ممنوع است از صلعه صلعم

[illegible][illegible]

عليه السلام في كتابه المسمى بالفتح والضم
ناجية المصطفى

آیات نبتہ کریمہ کسی سیرت کے بغیر کی گئی
کلام اللہ سے منع ہے اور امت مسلمہ

تدرو وگفتی بپیر خدا مشرع و ابراهیم است
و نسیه کریمه یا ایها الذین امنوا اذا

بسم الله الرحمن الرحيم
اور پی عالی
کرد و گو اوز
رفت اوس

[illegible]

عوض حاجت و نجات بخیر و صلوات بر ابراهیم
و تقویت و نصرت دائمی صلوات ثابت گردد

(۱) در این کتاب
 از جمله کتب قدیم
 که در این کتابخانه
 موجود است

ازینجا است کہ نوح میگرد صلح گویند برای اصابت ثواب بحضرت خدیجہ رض و بزبان اجاب
 خدیجہ رض می بخشد اخرج البخاری و مسلم و ترمذی عن عائشۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 الی ان قالت ربا ذبح الشاة ثم یقطعها اعضاء ثم یبعثها فی صدائق خدیجہ
 الحدیث چہ بدین ورائی ثواب سرور روح حضرت خدیجہ رض ہم ملحوظ بود کہ در حالت حیات
 خود ہم ایشان می بخشد و روزی ثابن باریک گندم از آتش سخت شده بر سفره حضرت
 سید عالم صلح بود فرمودند برای خدیجہ بخشد کہ اومی پسندید و آیت ذی القربی مقدم و
 سفید تر استحقاق رحم دلیہ دیگر بر فضل تخصیص موهوب است قال سبحانہ ایت
 ذال قربی حقہ و المسکین و ابن السبیل الایہ **سنت** تنبیہ از بخار و آست کہ
 گفته شد تخصیص موهوب بہ و موهوب کہ بدعت است و تعیین زانی سنت مستحبہ است

سنت تعیین زانی سنت مستحبہ است

کما فی التفسیر الکبیر

ترجمہ کہنیک بنی صلی اللہ علیہ وسلم خاص حضرت بی بی خدیجہ رضی اللہ عنہا کے ثواب پینچا بکری فوج فرما
 سے اور بی صاحبہ کی سہیلہ کو خاص شش فرمایا کرتے تھے۔ اس حدیث کو بخاری و مسلم و ترمذی نے حضرت عائشہ
 رضی اللہ عنہا سے نقل کیا ہے جسکے بعض الفاظ یہ ہیں یہاں تک کہ فرمایا بی بی صدیقہ نے ربا ذبح الشاة ثم یقطعها
 اعضاء ثم یبعثها فی صدائق خدیجہ الحدیث یعنی اکثر رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم بکری فوج فرماتے
 تھے پھر جوڑ جوڑ اسکے جوار کرتے اور دوسری بی بی خدیجہ کی چاہنے والیوں کے لیے بھیجتے تا آخر حدیث۔ اسلئے
 کہ ہمیں علاوہ خوشنودی روح حضرت بی بی خدیجہ رضی اللہ عنہا کے آپ کو اسکا بھی لحاظ رہنا کہ حضرت بی
 بی صاحبہ بڑی حالت حیات میں بھی انھیں بخشش کیا کرتی تھیں۔ اور ایک روز گہیوں کی باریک روٹی
 آگے ہو خوب سکی ہوئی حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم کے دست خوان پر تھی آپ نے فرمایا کہ خدیجہ کیلئے
 اس بخشدیں۔ کیونکہ وہ اس قسم کی روٹی پسند کیا کرتی تھیں۔ اور ذوی القربی کو دنیا باعتبار ان کے
 استحقاق رحم کے زیادہ مقدم اور مفید ہے۔ پس موهوب کہ خاص کرنے کی فضیلت پر یہ ایک اور
 دلیل ہے جیسے نماز یا خیر سبحانہ سے عورہ بنی اسرائیل کے ہر کوئی تم سے میں ایت ذال قربی حقہ و
 المسکین و ابن السبیل لایہ یعنی آپ اول قرآنی کو اسکا حق دیجیے پھر مسکین کو اور مسافر کو آخر تک
 تندیہ یہاں پر اس کا بھی رد ہو گیا جو کہا گیا موهوب بہ اور موهوب کہ کا خاص کرنا بدعت ہو
 اور تعیین زانی یعنی تہذیب و نیاز اور زیارت اور اعیان ثواب مقرر وقت پر کرنا سنت مستحبہ ہے
 جیسا تفسیر کبیر میں ہے

بات اسکا وقت ضرورتاً سنت مستحبہ ہے
 تہذیب و نیاز و زیارت اور ثواب پر مقرر وقت پر کرنا سنت مستحبہ ہے

کان الیوم الثالث عن وفات ابراهیم بن محمد صلی اللہ علیہ وسلم جاء ابو ذر عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم معه لبن الناقة وخبز الشعیر ففرضا عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقرا النبی علیہ السلام الفاتحة صرة و سورة الاخلاص ثلاث مرات وقرا اللهم صل علی محمد انت لها اهل وهو لها اهل فرفع یدیه ومسح وجهه فامرانی یران یقسمها وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثواب هذه الاطعمة لا بنی ابراهیم الحديث

مش با اختلاف بعض الفاظ در ہدیۃ الحرمین ویریں روایت از اوزر جندی بسبت و شش مہر از اکابر علماء حرم شریف یعنی مکہ معظمہ زادھا اللہ تعالیٰ شرفاً و تعظیماً شرم ہم از بجا است کہ روز سوم و فاتحہ خواندن بطعام پیش از خوردن و رفع یدین و مسح پر و تقسیم و اطعام و ایصال ثواب از عبادت مالی و دینی ہمہ سنت است و قال اللہ تعالیٰ و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون الایہ

مطلب تفسیر و افعلوا الخیر

مترجمہ کہ حضرت ابراهیم علیہ السلام صاحبزادہ حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم کی وفات سے تیرا دن یعنی تیرہ تھا۔ حضرت ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس آئے۔ انکے ساتھ اونٹنی کا دودھ اور جو کی روٹی تھی پس اسکو نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس رکھ دیا۔ تو نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے سورۃ فاتحہ اکیلا اور سورۃ اخلاص تین بار پڑھا اور یہ دور و دشریف اللہم صل علی محمد و علی اہل و عیالہ و عہدکما اھل پڑھی۔ یعنی بسے اللہ درود بھیج محمد صلی اللہ علیہ وسلم پر ایسی کہ تو جس کے لائق ہے اور وہ جس کے لائق ہے۔ پھر آپ نے اپنے دونوں ہاتھ اٹھائے اور اپنے منہ پر پھیرے اور حضرت ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ کو حکم کیا کہ اسکو تقسیم کر دے۔ اور فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے اس کھانے کا ثواب میری بیٹے ابراهیم کے لیے ہے تا آخر حدیث۔ اور اپنی حدیث ہدیۃ الحرمین میں بعض الفاظ کے اختلاف کے ساتھ مذکور ہے۔ اور اسی روایت از جندی بر (حضرت صفیہ کتاب ہذا نقل ہے) کہ میں نے چھیل میں مہر میں پڑے بڑے علماء حرم شریف یعنی مکہ معظمہ کی اللہ تعالیٰ اسکی شرافت اور عظمت کو زیادہ کرے۔ شمار کی گئی۔ یہاں سے معلوم ہوا کہ تجربہ کرنا اور کھانے سے پہلے کھانے پر فاتحہ دینا۔ اور دونوں ہاتھ اٹھانا۔ اور ان کا منہ پر پھیرنا۔ اور کھانے کا تقسیم کرنا۔ اور کھانا۔ اور ہر قسم کی عبادت مالی و دینی کا ثواب پہنچانا سب سنت ہے۔ اور فرمایا اللہ تعالیٰ سورۃ حج رکوع ہم میں و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون الایہ یعنی اور خیر کرو شاید تم کو فلاح ملے

یہی کرنا کھانے پہلے فاتحہ دینا اور تقسیم کرنا اور کھانا کھانا اور کھانا

ہر طرح کی دینی و مالی عبادت کا سب سنت ہے

مطلب تفسیر و افعلوا الخیر

میں نے بہت سی زیادت عبادت نافلہ بر فرض و واجب از تطوع است وقال سبحانہ
 فمن تطوع خیراً فهو خیر لہ ہم ازینجا است کہ چیل روز متصل تصدق کردہ باشند از
 ہر چہ تولد سن از عبادت مالی و دینی و روحی یہاں کہ موافق کریمہ و افعلوا الخیر لعلکم
 تفلحون است و مواظبت ترک روزی از اربعین خود اہر تیس روز سوم و دہم بستم
 و چہلم از زیادت صدقہ نیز کہ در مہین اربعین است و ششماہی و سالانہ نیز کہ در ضمن عموم قصد
 است و نیست درینہا مگر زیادت صدقہ ثواب کہ مراد است زیادت مجموع نیست کہ در
 معنی تطوع خیر است و در رب تبیین حکمتی است کہ بمقتضای من جاء بالحسنة فله عشر
 امثالہا چلہ فیکر حاصل میشود و نیز حکمتی دیگر ہم باشد واللہ تعالی اعلم **سن** در ریاض
 المقاصد است کہ در جامع الفقہ از مجموع الروایات است اما اگر کسی از ملک خود طعام
 و خاق را می خورد انبی شبہ حلال است دیرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہر روز حمزہ رضی اللہ
 عنہ سوم روز دہم روز و بستم روز و چہلم روز و ششماہی و سالانہ طعام دادہ و صحابہ نیز

ترجمہ کیا تمہیں نہیں معلوم کہ سو گز فرض اور واجب کے نقل عبادت کی زیادتی تطوع میں شامل ہے کیونکہ فرمایا
 حق سبحانہ نے سورہ بقرہ کے پہلوئوں رکوع میں **من تطوع خیراً فهو خیر لہ** یعنی ہر جو شوق سے نیکی کرے تو وہ
 نیکی اسکے لیے بہتر ہے۔ پس ہر شوق کر کہ زیادتی کے ساتھ اولی ہو گا خیر کے کم ہونے سے کہ اس کے نیوا لیک کا تقع ہو لہذا صدقہ
 والیس دن کا یہ نسبت سات دن کے بہتر اور اولی ہو گا۔ اسی سے یہ بھی معلوم ہو ا کہ برابر چالیس روز کمالی و دینی
 و روحی عبادت میں جس چیز سے ہونکے میت کے لیے تصدق اور خیرات کرتا رہے کہ عینہ یہ آیت کریمہ و افعلوا
 الخیر لعلکم تفلحون کے حکم کے موافق ہو۔ اور لگانا چالیس میں جو ایک دن بھی ترک نہ کرے۔ پس چھ اور سو
 و سببہ وان و چہلم بھی اسی چالیس دن کے ضمن میں ہیں کہ انہیں اور زیادہ صدقہ ہوتا ہے۔ اور ششماہی اور سالانہ
 کہ یہ بھی عموم بقصد فوا کے ضمن میں آگیا پس ان سب میں بجز ثواب زیادہ ہونیکے کہ اصل امر ایہی ہو اور کیا ہے
 اور ایسی زیادتی جس کا مطلب تطوع خیر یعنی شوق خیر و مومنہ نہیں۔ اور اس فقہین و محققین میں ایک حکمت ہے
 کہ موافق حکم اس آیت کریمہ کے کہ سورہ انفام کے رکوع میں ہے **من تطوع حیاة بالחסنة فله عشر امثالہا**
 یعنی ہر جو ایک نیکی کی تو اس کے لیے اس جسی دس اور ہونگی۔ ایک چلہ اور حاصل ہو جاتا ہے۔ اور سو او اس کے اور بھی کوئی حکمت ہو واللہ اعلم

ترجمہ خیر و خیر و تطوع و سببہ
 جنس حدیث و کریمہ اور حکمت و زیادت خیر

بالصواب۔ اور ریاض المقاصد میں مذکور ہے کہ جامع الفقہ میں مجموع الروایات سے نقل کر کے مطرح لکھا ہے لیکن اگر کوئی اپنی ملک سے کھانا
 مکر اور خلاق کو کھلائے شبہ حلال ہو کیونکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے حضرت حمزہ رضی اللہ تعالی عنہ کی روع پر تجزیہ اور دسویں اور چہلم کے
 روز اور چہلم ماہی اور برسی کا کھانا دیا۔ اور صحابہ نے بھی

[illegible]

بہائی شخص حص قاتک شتہ محمدیہ و عبد بن ادریش شکر

والا فیرجعون منهم باکیا حزینا ثم ینادی کل واحد منهم بصوت حزین
 اللہم اقطعہم من الرحمة کما اقطعوا من الدعاء والصدقة + وعن ابن عباس
 رضی اللہ عنہما یقول اذا کان یوم عید اذ یوم جمعة اذ یوم عاشوراء ولیکلة
 نصف من شعبان یاتی امرؤ امرأ موات ویقومون علی ابواب بیوتہم فیقولون
 ہلکذا ہم ولا یرشع امالی حدیثاً عنہ صلعم کہ از دلح سلمان دہ سال ہر روز و دہ سال
 در شبائے جمعہ و دہ سال در شبائے عیدین می آیند و بروایتی بعد سی سال تا قیامت
 در شب برات و ہر شب جمعہ می آیند و ہوا الصبح و باید دانست تخصیص امری است
 کہ اگر گذارشتہ شود تخصیصی دیگر ناگزیر است تا آنکہ قدم تخصیص ہم تخصیص است و در تحریر
 از تخصیص امر و افعلا الخ یا موقوف مطلق شود و البتہ توقف اصابت ثواب
 تخصیص و عدم اصابتش در غیرش باطل است و تمجید جائز است مصافحہ و معافہ
 ہر روز جمعہ و عیدین کہ درین زمان مروج است

ترجمہ نہیں تو ان کے پاس سے عکین روتے ہو کر لوٹ جاتے ہیں پھر ہر ایک تمہیں سے عکین آواز
 سے پکار رہی ہے ایسا کہ رحمت سے ناامید کر جیسا انھوں نے مجھے دعا و اور صدقہ سے ناامید کیا۔ اور حضرت
 ابن عباس رضی اللہ عنہما سے روایت ہے کہ فرماتے تھے جب عید کا دن یا جمعہ کا دن یا عاشورہ کا دن ہوتا ہو
 یا نصف شعبان کی رات یہی شب برات ہوتی ہے تو مرد و عورتیں آتی ہیں اور اپنے گھروں کے
 دروازوں پر کھڑی ہوتی ہیں اور کہتی ہیں ایسا ایسا یعنی جیسا اوپر کی حدیث میں بیان ہوا۔
 اور جامع الروایات میں ایک اور حدیث حضور صلی اللہ علیہ وسلم سے ہے جو شرح امالی سے نقل کی ہے کہ سلمان
 روزیں دس برس تک ہر روز اور دس برس جمعہ کی راتوں میں اور دس برس عیدین کی راتوں میں آتی ہیں
 اور ایک روایت میں ہے کہ تیس برس کے بعد قیامت تک شب برات میں اور ہر جمعہ کی رات میں آتی رہتی
 ہیں اور یہ حدیث صحیح ہے۔ اور سمجھا چاہیے کہ تخصیص ایسی بات ہے کہ اگر چھوڑ دی جاوے تو ایک دوسری
 تخصیص کے چارہ نہ ہوگا یہاں تک کہ عدم تخصیص بھی تخصیص ہے۔ اور تخصیص سے بچنے میں
 و افعلا الخ یعنی خیر کرنے کا حکم بالکل چھوٹ جاتا ہے۔ اور یہ بات کہ ثواب کا
 پہنچانا صرف تخصیص میں موقوف ہو اور غیر تخصیص میں ثواب نہ پہنچا سکتے ہوں البتہ ظاہر
 اور ایسی ہی مصافحہ اور معافہ یعنی اٹھ کر آکر گولیاں جمعہ اور عیدین کے دن جیسا اس وقت میں زلج ہے جائز ہے +

ترجمہ نہیں تو ان کے پاس سے عکین روتے ہو کر لوٹ جاتے ہیں پھر ہر ایک تمہیں سے عکین آواز

سے پکار رہی ہے

ایسا کہ رحمت سے ناامید کر جیسا انھوں نے مجھے دعا و اور صدقہ سے ناامید کیا۔ اور حضرت

ابن عباس رضی اللہ عنہما سے روایت ہے کہ فرماتے تھے جب عید کا دن یا جمعہ کا دن یا عاشورہ کا دن ہوتا ہو

یا نصف شعبان کی رات یہی شب برات ہوتی ہے تو مرد و عورتیں آتی ہیں اور اپنے گھروں کے

دروازوں پر کھڑی ہوتی ہیں اور کہتی ہیں ایسا ایسا یعنی جیسا اوپر کی حدیث میں بیان ہوا۔

اور جامع الروایات میں ایک اور حدیث حضور صلی اللہ علیہ وسلم سے ہے جو شرح امالی سے نقل کی ہے کہ سلمان

روزیں دس برس تک ہر روز اور دس برس جمعہ کی راتوں میں اور دس برس عیدین کی راتوں میں آتی ہیں

اور ایک روایت میں ہے کہ تیس برس کے بعد قیامت تک شب برات میں اور ہر جمعہ کی رات میں آتی رہتی

ہیں اور یہ حدیث صحیح ہے۔ اور سمجھا چاہیے کہ تخصیص ایسی بات ہے کہ اگر چھوڑ دی جاوے تو ایک دوسری

تخصیص کے چارہ نہ ہوگا یہاں تک کہ عدم تخصیص بھی تخصیص ہے۔ اور تخصیص سے بچنے میں

و افعلا الخ یعنی خیر کرنے کا حکم بالکل چھوٹ جاتا ہے۔ اور یہ بات کہ ثواب کا

پہنچانا صرف تخصیص میں موقوف ہو اور غیر تخصیص میں ثواب نہ پہنچا سکتے ہوں البتہ ظاہر

اور ایسی ہی مصافحہ اور معافہ یعنی اٹھ کر آکر گولیاں جمعہ اور عیدین کے دن جیسا اس وقت میں زلج ہے جائز ہے +

[illegible]

جوانان و بندگان خود را در راه خدا کشته و
ماتحتین و قتل‌اندازی را به غیر حضرت علی

[illegible]

مطالعہ تحفہ عربیہ شریف
الاشت والاحوال الخ

از آنجا که سفر بضرورت حج و زیارت نبی صلی الله علیه وسلم و تحصیل علم دین ظاهر و باطن و جهاد و زیارت
استاد و مرشد طریقت و والدین گودر عالم برنرخ باشند و دیگر مصالح عادیہ تفاوت
مراتب ثابت و محمود است کما قال سبحانه الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ^{ایہ السائرین} لَهُمْ أَجْرٌ كَثِيرٌ ^{بیشتر}
بالجہد ^{سخت} تفسیر معنی سائحون و اطمینان از مشہور شایستگی اخلاقیات از تفسیر کبیر لوال
یافت ہم میں نہیں باستثنائے منقطع راست نیاید فیما رب مالم یؤلفوا الفقام
لا یکادون ان یفقهوا ^{بیشتر} سَدِثًا ^{سخت} فی العینی من احسن محامل هَذَا
الحديث بان یكون المراد منه حکم المساجد فقط وانه لا تشدد الرجال الی
مسجد من المساجد غیر هذه المثلثة واما قصد غیر المساجد من الرجال فی
طلب العلم و فی التجارة و زیارة الصالحین و المشاهدة و زیارات الاخوان
و نحو ذلک فلیس فی النہی انتہی من ہدیۃ الحرمین ^{بیشتر} و نیز ایصال نفع اعمال
از فرض و واجب و سنت مالی و بدنی و دعائی برای غیر عامل اگرچہ از گزشتہ باشد
^{مغفل ایصال}

ترجمہ کیونکہ ضرورت حج و زیارت نبی صلی الله علیه وسلم و تحصیل علم دین ظاہر و باطن و از جهاد و زیارت
استاد و مرشد طریقت و والدین اگرچہ عالم برنرخ یعنی قروں میں ہوں اور اگر مصالح عادیہ یعنی
ضروری کاموں کی غرض سے سفر کرنا حسب ترتیب تفاوت مراتب ثابت اور محمود ہے جیسا فرمایا جن سجادہ
نے سورہ توبہ کے رکع چودہ میں الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ^{بیشتر} یعنی سیاحت کرنیوالے مراد یہ کہ عام طور پر
سیر و سفر کرنیوالے کہ خبر کے لیے ہوں کیونکہ یہاں سیاحت عام ہے جبکہ خبر کی وجہ میں ہو۔ اور متنی سائحون کی
تفسیر اور اسکے اخلاقی جھگڑوں سے اطمینان حاصل کرنا ہو تو تفسیر کبیر دیکھیے۔ پس حدیث مذکورہ میں
استثنائے منقطع سے نہیں و مانعت صحیح نہیں آتی فیما رب مالم یؤلفوا الفقام لا یکادون ان یفقهوا
حکایت یعنی یہاں پر میرے رب اس قوم کو کیا ہو گیا ہے کہ حدیث صحیح کی بھی فہم نہیں رکھتے۔ چنانچہ شرح یعنی
میں اس حدیث کو بہت عمدہ معنی پر محمول کیا ہے کہ ہر بیۃ الحرمین سے منقول ہے یہ کہ مراد حدیث ہی فقط حکم
مساجد پر اور وہ یہ ہے کہ تم اونٹوں کی طرح کجاوے مسجد نہیں کرکشی مسجد کی طرف نہ باندھو سو ان میں کے۔
لیکن مسجد و دیگر علاوہ دوسرے مقاصد کے لیے کجاوے اونٹوں کے کس کر سفر کرنا طلب علم میں اور تجارت میں اور زیارت
صالحین اور مشاہدہ یعنی زیارت قدر کے لیے اور زیارت برادران دین اور ایسے ہی اور کاموں کی غرض سے سفر
یہاں مدارس میں نہیں ہیں ہر جگہ حدیث میں ممانعت ہو۔ اور ایسی ہی نفع اعمال کا کہ فرض و واجب اور سنت
و نقل مالی و بدنی کسی قسم کے ہوں ایسی غیر عامل کو بھی چاہیے کہ چاہر وہ گذشتہ ہے

مطلب: ایصال نفع اعمال و از اجارہ و احکامات و از امور باخدا
و از امور با موات بہتر ہے

بیان اثبات ایصال ثواب و نفع اعمال مشہور مطلقہ مالی و دینی و دنیوی
بہ غیر ذلک و ایصال عمارت برائے غیر عامل ہر زمانہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

ایصال نفع اعمال باجیاء

وازاموات وآزاموات

باجیاء بہمہرگر

وآزاموات با موات بہ نماز جنازہ کفر من کفایہ است و آزاموات باجیاء بہمہرگر لفظ اول
 علیہ السلام من دخل المقابر ثم قرء فاتحة الكتاب وقل هو الله احد
 والھلک النکاحا ثم قال انی جعلت ثواب ما فرمت من کلامک لاهل
 المقابر من المؤمنین والمؤمنات کأنوا شفعا الی اللہ تعالیٰ بہ لفظ کأنوا
 دلالت میکند بر تحقق فعل در زمان حال و مستقبل از شفاعت و الا شفاعتہ در زمان
 ماضی لامعنی لہا است و آس اشقل عام الوجوہ مخصص بالوجہ دلالت لفظی از
 حدیث شریف نتواند شدیل نظر بتائیدات مثبت مدعا اشقل عام الوجوہ را تو
 از اہل عالم روح و شہود و برزخ و آخرت بہمہرگر باخلاف عالم تو اند شدیل

ترجمہ اور نذر روں سے مردوں کو اعمال کا نفع حاصل کرنا جیسا نماز جنازہ میں کفر من کفایہ
 جس میں عامل کا عمل غیر عامل کے لیے کفایت کرتا ہے ظاہر ہے اور مردوں سے زندوں کو ان کے آپس
 میں حضور علیہ السلام کے فرمائیکے سبب سے یعنی جو کوئی گورستان میں داخل ہوا پھر اسے سورہ فاتحہ
 پڑھی اور قل ہو اللہ احد اور سورہ الھلک النکاحا پھر کہا تحقیق میں نے جو کچھ تیرے کلام سے پڑھا اسکا ثواب میں
 اس گورستان کے تمام مؤمنین اور مؤمنات کے لیے کر دیا تو جو سب اہل مقابر اللہ تعالیٰ کی طرف اس پر ہنسنے
 والے کے لیے شفع ہو جاتے ہیں۔ اس حدیث شریف میں لفظ کأنوا جو ماضی ہے تحقق فعل پر دلالت کرتا ہے
 اور لفظ شفعا سے وقوع اس فعل کا زمانہ حال و استقبال دونوں کے لیے دلیل ہے ورنہ شفاعت زمانہ
 ماضی میں ایسی بات ہو چکے لیے کچھ معنی انہیں یعنی ایک سمیعنی بات ہی اور یہ شفاعت کرنا کہ ہر وجہ میں عام ہے
 اس حدیث شریف کے کسی لفظ کی دلالت ہو کسی وجہ میں خاص نہیں کیا جاسکتا بلکہ ان تائیدوں پر نظر
 کر کے جو مدعا ثابت کر رہی ہیں اس اشقل عام الوجوہ کو توسع ہو سکتا ہے ہر ایک کے لیے آپس میں
 عالم روح اور عالم شہود اور عالم برزخ اور عالم آخرت کے رہنمو والوں سے باوصت ان کے خلاف
 عالم ہونے کے و خلاصہ یہ کہ اس حدیث شریف کے الفاظ کأنوا شفعا سے یعنی شفع ہوں گے
 ایک تو تحقق شفاعت پر زمانہ موجود کے لوگوں اور آنے والوں کے لیے دلالت ہوتی ہے۔

اور سے جبکہ اس سے ہر طرح کی عام شفاعت کرنا پایا جاسکتا ہے تو اس کا کسی خاص وجہ کی شفاعت
 کے لیے بغیر دلیل مخصوص کرنا نہیں ہو سکتا کیونکہ حدیث کا کوئی لفظ اس پر دلالت نہیں کرتا۔ بلکہ
 ہم ہمارے مدعا کی ثابت کرنیوالی تائیدات کو دیکھتے ہیں تو ہر عالم والوں کے لیے کہ عالم روح ہو یا شہود
 عالم برزخ ہو یا آخرت انہیں ہر ایک کو ہر ایک کیلئے یا ہمیں باوصف خلایق جو عالم کے شفاعت کا توسع ثابت ہو سکتا ہے

بیان نفع اعمال حال دنیا و آخرت
 مردوں کو زندوں سے نفع دینا

بیان تحقق و توسع شفاعت
 زمان حال و مستقبل میں
 ہر اہل عالم کا بہمہرگر

بیان فیض الایمان علیہ السلام

از اموات با همیات

مخصوص کافرین بنظم عبارت سابق و لاحق تو ان گفت نہ اینکه **س**ش این نفی در مقابلہ ثبوت معنی ماعمل است ہم جزائی عملی بغیر عامل نہ تو اندر رسید کہ دلالت لفظی ازینہا اندر دو حال آنکہ چیزہ امری متاخر از عمل بفعل معطی ذوالقوة المیتین است کہ اورا مانعی حقیقی تخصیصاً بانفعال جزائے اعمال مطلق از حسنات و سیئات در صورت حقوق عباد کہ بقولہ علیہ السلام مضرع است فی مشکوٰۃ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی ات قال ان کان لہ عمل صالح اخذ منہ بقدر مظلمتہ وان لم تکن لہ حسنات اخذ منہ سیئات صاحبہ و فخیل علیہ رواہ البخاری یا **ش** نزدیاست بر حقوق عباد ہم قصد مال بغیر **ش** از غیر خود یعنی غیر عامل ہم در حسنات اگر چہ از فرض عین باشند تا مستحب از مالی باشند تا بدنی نتواند شد **ش** فاعلش مانعی حقیقی ہم

ترجمہ ان دو نوکی تفسیر میں کہ مخصوص کافروں کے لیے باعتبار اسکی نظم عبارت سابق و لاحق کہہ رہا کہنا چاہیے کہ ماساعی و ماکسبت فقط بمعنی ماعمل ہے یعنی جو کچھ ماعمل کے معنی سے ثابت ہو اس پر خیال کر کے بدلا کہ کسی عمل کا غیر عامل کو پہنچتا ہی نہیں ہو ایسا نہیں ہو کیونکہ ان آیات کے کسی لفظی دلالت نہیں حاصل ہوتی۔ اور حال آنکہ ہر کام کا بدلہ کہ عمل سے متاخر ہوتا ہے یہ خداؤ معطی ذوالقوة المیتین کے فعل سے ہو کہ عامل سے غیر عامل کی طرف جزائے اعمال پہنچانے میں اس کے لیے کوئی حقیقی مانع نہیں ہو سکتا جس پر بطور تخصیص جزائے اعمال مطلق کے منتقل ہونے سے دلالت ہو رہی ہے کہ حقوق عباد کی صورت میں وہ اعمال روز جزا خواہ نیکیوں سے ہوں یا بدیوں سے یا ہم منتقل ہونگے کہ حصہ علیہ السلام کے اس قول سے بصراحت معلوم ہو رہا ہے چنانچہ مشکوٰۃ میں حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے ہے کہ کہنا حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ نے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے یہاں تک کہ فرمایا۔ اگر اس کے لیے عمل ہو تو بے لیے جاوے گی اس سے اس کے منظم یعنی ظلم کے بدلہ کی مقدار پر۔ اور اگر نہیں ہیں اسکی نیکیا تو اس کے ساقی کی بدیوں سے بیکر وہ سپر گارہ دیجاوے گی۔ اس حدیث کو بخاری نے روایت کیا ہے۔ یا عامل کے قصد کی صورت میں اپنے غیر کے ساقہ جو عامل نہ ہو فقط حسنات میں جزائی اعمال کے منتقل ہونے سے اگرچہ وہ عمل فرض میں ہو بیکر مستحب تک ہو کہ وہی مالی سے لیکر بدنی تک ہو بطور تخصیص دلالت ہو رہی ہے۔ پس اس تخصیصی انتقال جزائے اعمال کے لیے کوئی مانع حقیقی نہیں ہو سکتا ہو کیونکہ جزا ہر کام کی متاخر عمل سے فعل خداؤ معطی صاحب قوت میتین ہے

جو کافر تا عمل بفعل معطی کو نہ جانتا ہو کہ
بغیر عامل سے تخصیصاً انعام ہو کہ یا نہ جانتا ہو کہ

جو کافر تا عمل بفعل معطی کو نہ جانتا ہو کہ
بغیر عامل سے تخصیصاً انعام ہو کہ یا نہ جانتا ہو کہ

[illegible]

3612

جو یہ حال غیر عادی ہے، بیکر کے جنازوں کے
سبب یہاں ہو کر سا قسط نہیں ہو سکتا ہے

اور آجائے کہ نزول کریمہ کل نفس الخ مخصوص در شان کفار است بدلالة تطم
 اقبل نہ مؤمنین بدلالة استثناء ما بعد ای الا أصحاب الیمین فامده نفی صائرا
 نفع عمل غیر مخصوص ^{مض} ^ش صفة اصابته مع متعلقا تش هم مؤمنین ازین کریمہ متواتر
 شد و نہ تعارض و همچنین کریمہ ان لیس للانسان الخ بدلالة دیگر از نظم و نشان ترو
 و ضرورت برفع تعارض و از ملائکہ بانسان نقوله تعالی و الملائکۃ یسبحون
 بحمک الخ و کیستغفرون لمن فی الاثر جز اول ان الله هو الغفور الرحیم
 و از انسان بملائکہ شرکت بصلوة مع النبی صلعم اشہر است بلکہ اس انقاع و انتفاع
 بعمل غیر در دیگر اشیا نیز تو اندر شا چنانکہ از تسبیح سبزہ بر گور صاحب گور عن ابن
 عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم على قبرين فقال اهما اليعزبان
 و ما يعزبان الا في كبير اما احدهما فكان لا ينزه من بولہ و اما الاخر

وكان مشى بالتمیمة

ترجمہ آید جو کہ آیت کریمہ کل نفس بما کسبت رھینہ کا شان نزول کفار کے حق میں مخصوص ہو کہ نظم
 اقبل کی دلالت سے معلوم ہوتا ہے نہ مؤمنین کے حق میں کیونکہ استثناء ما بعد یعنی الا أصحاب الیمین سپردالت
 کرتا ہے۔ لہذا اس آیت کریمہ سے یہ فائدہ حاصل ہوتا ہے ہو سکتا کہ یہ خاص مؤمنین کے حق میں غیر کے عمل کا نفع پہنچا
 کی نفی کرتی ہے اور ان آیات کی جیسے مؤمنین کے حق میں عمل غیر کے نفع پہنچانے کا ثبوت ہوتا ہے معارض ہوتی ہے
 اسی طرح کریمہ ان لیس للانسان الا ما سأل الخ کو اسکے نظم و نشان نزول وغیرہ کی دلالت اور اس کے
 برفع تعارض کی ضرورت پر نظر کر کے خیال کر لینا چاہیے۔ اور ملائکہ سے انسان کو نفع اعمال اس تعالیٰ کے
 قول سے ثابت ہو چکا و الملائکۃ یسبحون بحمک الخ و کیستغفرون لمن فی الاثر جز اول ان الله هو الغفور الرحیم
 ان الله هو الغفور الرحیم کہ سورہ شوریٰ کے اول رکوع میں ہی یعنی اور فرشتے اپنی رب کی حمد کے
 ساتھ اپنی بنیاد کرتے ہیں اور ان کے لیے جزو زمین میں ہیں مغفرت مانگتے ہیں۔ آگاہ ہو کہ میشکا سلم ہی غفور
 ہے۔ اور انسان کی ہر ایک کو نفع اعمال یہ شرکت در زمین بنی صلے اس علیہ وسلم کے ساتھ مشہور ہے۔ بلکہ عمل غیر سے نفع
 دینا اور لینا اور چیز زمین بھی ہو سکتا ہے جو صابانہ گور کی تسبیح سے تھا کہ گور کو نفع کفر تھا بن عباس رضی اللہ عنہما سے
 روایت ہو کہ تحقیق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دو قبر و قبر گذر سے اندر آیا کہ یہ دو کو صاحب قبر البقیع غراب میں ہیں اور
 یہ دو کو معذیب نہیں ہیں مگر کہیں میں یعنی ایسے لمڑ میں جس سے چٹا اور پشاق اور در شاہر ہوتا تھا اور بڑا معلوم ہوتا تھا اللہ
 ہی کہا گیا کہ سبب باری کریمہ معذیب ہیں جو علت غلابی اس تصور میں حرف فی نقیض ہے لیکن ایک نہیں اپنی پیشاب سے پاک کی

اور انسان بملائکہ

آر تسبیح سبزہ بر گور صاحب گور
 و تفسیر حدیث شریف ان
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی قبرین
 لہ امرکان ابن ایش و غیر
 علیہما الا قبر ارضہ و قبل
 فی التعلیل

میان نفع اعمال و ملائکہ و انسان

بیان نفع اعمال و ملائکہ و انسان

بیان نفع تسبیح سبزہ بر گور صاحب گور
 و تفسیر حدیث شریف ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی قبرین
 لہ امرکان ابن ایش و غیر علیہما الا قبر ارضہ و قبل
 فی التعلیل

در سر از سر است و سر است و سر است

در سر از سر است و سر است و سر است

در سر از سر است و سر است و سر است

در سر از سر است و سر است و سر است

در سر از سر است و سر است و سر است

در سر از سر است و سر است و سر است

در سر از سر است و سر است و سر است

در سر از سر است و سر است و سر است

در سر از سر است و سر است و سر است

در سر از سر است و سر است و سر است

در سر از سر است و سر است و سر است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حامداً ومصلياً ومُسْلِماً بتحقيق معنی کریمہ مَا أَهْلُ بِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَمَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ مَعْقُورٌ هُمُ بَرَانِکَ اِهْلَالِ مَعْنٰی بَرُو شَتْنِ آواز مطلق است بذاتہ کہ اصلش رفع صوت است صراح و مقید است بعوارضہ باعموم تقید بعوارضہ والہ برہ لول و مستغنی بمفعولین است و گاہی مقید شود بمفعولی بر مفعول دوم و گاہی مفعول محض شود ببار و ہماں تقید بعوارض مہلہ است چنانکہ ہماں تقید قول بعومضیر خویش مقولہ سَجْوِ اُھْلٍ بِالتَّسْمِیَةِ عَلٰی الذِّبْحَةِ وَاھْلُ الْمُعْتَرِ صَاحِ بِالْمِیْثَةِ عَلٰی قَرِیْنَةِ الْحَمْلِ تَلْکِیْہِ وَتَسْمِیَہِ مہلہ است و ذبیحہ احد المفقور یصلہ علی وَاھْلُ الْمَوْلُودِ اِذَا وُلِدَ وَاھْلُ الرَّجُلِ اِذَا رَآیَ الْهَلَالَ مَشَّ

مطلب تحقیق معنی کریمہ
مَا أَهْلُ بِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ
وَمَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ

بسم الله الرحمن الرحيم
مَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ
وَمَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ

ترجمہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حامداً ومصلياً ومُسْلِماً۔ آیت کریمہ مَا أَهْلُ بِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ جو سورہ بقرہ کے کیسویں رکوع میں
اور سورہ آلہ کے اول رکوع میں جو یہ آیت کریمہ مَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ یہ ہے۔ ان دونوں کے معنی کی
تحقیق میں بحث ہے۔ مرقیہ صرح معلوم ہو کہ اہلال کے ذاتی معنی مطلق آواز بلند کرنا ہے کیونکہ اصل
اسکی رفع صوت یعنی آواز بلند کرنا ہے جیسا لغت صراح میں ہے۔ پس اہلال اس معنی کے اعتبار سے اپنی
ذات میں مطلق یعنی بے قید ہے۔ اور اسے عوارض کے سبب مقید ہے مگر یہ تقید سبب عوارض کے کہ سب
مولول کی طرح ذالک یعنی رہنا میں عام ہے۔ اور مصدر اہلال مستغنی بدو مفعول ہے۔ مگر کبھی خاص
مقصود ایک مفعول کے ساتھ کوتاہ ہو جاتا ہے یعنی ایک مفعول پر بس کر جاتا ہے۔ اور کبھی مفعول
حرف ہائے کے ساتھ خاص کیا جاتا ہے۔ اور یہی عوارض کے ساتھ مقید ہو جانا مہلہ ہے اسی طرح جیسا
قول کا اسے عوارض کے ساتھ مقید ہونے کا نام مقولہ ہے۔ تبین مہلہ مع الفاظ کہ کہتے ہیں جبکہ ساتھ
آواز بلند کیا وہ جیسے اُھْلٍ بِالتَّسْمِیَةِ عَلٰی الذِّبْحَةِ یعنی قربانی پر بسم اللہ کے ساتھ آواز بلند کی گئی
اور اُھْلُ الْمُعْتَرِ صَاحِ میں ہے یعنی غمہ حاصل کرنے والے نے لبیک کہہ لگا لیا۔ یہاں قرینہ محل کے سبب
بالمیثۃ میں ہے کہ یہی ہر دو مثال میں تسمیہ اور تلبیہ مہلہ ہیں کہ یصلہ یا خاص ہو کر رفع صوت نہیں ہو جاتا
اور مثال اول میں ذبیحہ یصلہ علی جمیع رفع صوت بالتسمیہ واقع ہو ہوا اُھْلُ کا مفعول ثانی ہے۔ اور اسی طرح

معنی لغوی اہلال آواز بلند کرنا
اطلاق و تقید و مقید
وغیرہ۔ معنی مہلہ و
وغیرہ مع امثال

بسم الله الرحمن الرحيم
مَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ
وَمَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ

وَمَعْنَى مَا أَهْلُ بِهِ لِعَبْدِ اللَّهِ نُودِيَ عَلَيْهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ اللَّهِ وَأَقَامَ لِلصَّنْعِ مَقَامَ
 لِعَبْدِ اللَّهِ بِرَأْسِ قَوْلِهِ تَعَالَى مَا ذُجَّ عَلَى النَّصِيبِ نَبِيَّهُمْ عَلَى أَنَّ الْمَقْصُودَ بِالْخَطَا
 هُمْ الْمَشْرُكُونَ لَا أَنْصَحُوا لِيَسْتَحِلُُّوا هَذِهِ الْأُمُورَ وَلَيْسَ الْمُرَادُ حَاشِيَةً
 نَبِيٍّ مُقَدَّمٍ بِأَمْرٍ قَبْلَ الذِّكْرِ بِأَشَدِّ وَتَخْصِصِ الْعَبِيرِ بِهِ اسْمُهُ مُؤَخَّرًا وَعَلَى مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ
 مُتَعَلِّقٌ تَخْصِصٌ وَإِلَّا اسْتِفَانِيَّةٌ مَعْنَى عِبَارَتِ بَعْنَهُمْ مَعْنَى آيِدُ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِمَا قَضَى الْحَقُّ
 تَخْصِصِ الْعَبِيرِ بِهِ عَلَى مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ عَطَاءٌ وَمَكْشُورٌ وَالْحَسَنُ وَالشَّعْبِيُّ
 وَسَيِّدُ بَنِي الْمُسَيَّبِ حَيْثُ أَبَا حَاذٍ بِحَقِّهِ الْمَضْرَانِي إِذَا سُمِّيَ عَلَيْهِمَا بِاسْمِ الْمَسِيحِ
 لَا أَنَّهُ خِلَافٌ بِمَذْهَبِ الْأُمَّةِ الثَّلَاثِ مَالِكٌ وَإِلَى حَنِيفَةٍ وَالشَّافِعِيُّ رَجَعَ فَأَنْصَحُ
 أَنْفَقُوا عَلَى حُرْمَتِهِمَا عِلًّا بِظَاهِرِ النَّصِّ وَأَزِيْسُ عِبَارَتِ ظَاهِرِ اسْتِكَارِهِ دَرِيخًا تَقِيْدُ
 الْإِلَالَ يَزِيْحُ اسْتِكَارُهُ نَزْدًا أَمَّيَّةً لَمْ تَشْرَحْ وَأَزِيْحُ بِرِشْرَحٍ وَحَاشِيَةٍ وَتَخْصِصِ صَنْعٍ
 بِمُقَابَلَةِ عُمُومِ غَيْرِ اللَّهِ وَمَقْصُودِ تَرْتِيبِ خُطَابٍ بِمَشْرُكِينَ -

ترجمہ اور معنی ما اہل بہ لِعَبْدِ اللَّهِ کے یہ ہو کر پکارا جاوے دیکھو یہ غیر نام اس کا یعنی بت کا کیونکہ لِعَبْدِ اللَّهِ
 کی جگہ المصنوع قائم کیا تاکہ غیر اس سے بت مراد ہو موافق دینی قول خدا تَعَالَى کے کہ سورہ المائدہ کے اول رکوع میں ہے
 مَا ذُجَّ عَلَى النَّصِيبِ یعنی جو فرج کیا جاوے بت پر۔ اس آگہی کی غرض سے کہ مقصود خطاب سے وہی مشرکین
 ہیں کیونکہ وہ ان امور کو حلال جانتے تھے کہ بجائے نام خدا کے بتوں کے نام لیکر فرج کیا کرتے تھے۔ اور اس آیت میں
 غیر کا خاص کرنا دیکھو غیر خدا کے واسطے اس بنا پر مراد نہیں ہے جسکی طرف عطا اور مکحول اور حسن اور شعبی اور عبد
 بن حبیب گئے ہیں اس طرح کہ انھوں نے ذبیحہ مضرائی کا جبکہ اسپر مسیح کا نام لیا جاوے مباح کیا ہے۔ ایسے
 کہ یہ تینو ناموں کے مذہب کے خلاف ہی یعنی حضرت امام مالک اور حضرت امام ابو حنیفہ اور حضرت امام شافعی
 رحمہم اللہ کے کیونکہ انھوں نے ظاہر ایت پر عمل کر کے اس کے حرام ہونے پر اتفاق کیا ہے۔ چاہیے کہ شرح کے اس
 فقرہ و لیس المراد تخصیص العبدیہ علی ما ذهب الیکہ الخ میں لفظ مراد خبر مقدم ہو جس میں ضمیر لیل ذکر آئے
 اور اسکا اسم تخصیص الغیر بہ مؤخر ہو۔ اور علی ما ذهب الیکہ آخر کہ یہ خلق تخصیص ہو۔ ورنہ عبارت کے معنی کا
 اقامت پانا اور ٹھیک ہونا سمجھ میں نہیں آتا اور خدا کے برتری خوب جاننے والا ہے کہ چہیز کو جو محشی کا مقصود
 ہے۔ ان عبارات سے ظاہر ہے کہ یہاں اہلال کا تقید فرج کے ساتھ ہے۔ یہاں تک کہ ان تینو ناموں کے نزدیک بھی
 اور جو کچھ شرح اور حاشیہ پر تخصیص صمن کے باب میں کہ بمقابلہ عموم غیر اللہ ہو۔ اور مشرکین کے ساتھ خطاب کی مقصود بت میں

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴

۱۷۷۸
 ۱۷۷۹
 ۱۷۸۰

سَنَ فِي الْهَدَايَةِ وَالْثَانِيَةُ أَنَّ يَذْكُرُ مَوْصُولًا عَلَى وَجْهِ الْعَطْفِ وَالشَّكْلِ
بِأَن يَقُولَ بِسْمِ اللَّهِ وَاسْمِ فُلَانٍ أَوْ يَقُولَ بِسْمِ اللَّهِ وَفُلَانٍ أَوْ يَسْمُوهُ
وَيُحْمِلُ بِسْمِ اللَّهِ بِكسر اللام فَتَحْمِلُ الذَّيْبَةَ لِأَنَّهُ أَهْلٌ بِهِ لَيْعِيزُ اللَّهِ قَا
هَكَذَا فِي الدَّرَجَاتِ الْمُخْتَارِ بِاخْتِلَافِ اللَّفْظِ أَيْ بِعِبَارَتِ ظَاهِرِ اسْتِثْنَاءِ الْإِثْمَالِ فِي تَحْمِيلِ
مَا رَوَى وَفِيهِ نَجَاحٌ هُم يَتَنَزَّلُونَ فِيهِ مَا أَهْلٌ بِهِ لَيْعِيزُ اللَّهِ عُمُومٌ مَهْلَةٌ اسْتِثْنَاءٌ
سَيَحْمِلُهَا بِاسْمِ غَيْرِ السَّجَانَةِ أَوْ فاعِلُ عَامٍ أَوْ مَوْجِبُ كَافَرٍ يَتَوَسَّعُ فِيهِ مَجْهُولٌ بَرَاءً فاعِلُ عَامٍ بِإِفَادَةِ نَسْبَةِ
أَوَّلِهِ لَامٌ تَبِينُ عَادِلٌ أَلَسْتُ بِهَا نَزِيلُهُ أَوْ أَرَادَ بِرَأْسِهِ شَوْذُوبًا بِرَأْسِهِ وَفِيهِ نَجَاحٌ أَيْ كَافَرٌ بِاسْمِ السَّجَانَةِ
بِاسْمِ غَيْرِ السَّجَانَةِ بِنَائِرٍ تَقَرَّبَ غَيْرُ ذِي عَرَضٍ يَحْتَوِي تَقَرَّبَ مَحْضُومٌ بِاسْمِ السَّجَانَةِ وَدَرَكِيَّةٌ أَهْلٌ لَيْعِيزُ اللَّهِ بِخَصْرٍ
هَلَاكٍ فِيهِ نَجَاحٌ وَرَأْسُ السَّجَانَةِ تَقَرَّبَ فِيهِ نَجَاحٌ أَوْ فاعِلُ عَامٍ أَوْ مَوْجِبُ كَافَرٍ بِإِفَادَةِ مَسْطُورٍ بِسْمِ اللَّهِ
أَلَسْتُ بِهَا نَزِيلُهُ أَوْ أَرَادَ بِرَأْسِهِ شَوْذُوبًا بِرَأْسِهِ وَفِيهِ نَجَاحٌ أَيْ كَافَرٌ بِاسْمِ السَّجَانَةِ وَدَرَكِيَّةٌ أَهْلٌ لَيْعِيزُ اللَّهِ بِخَصْرٍ
بِاسْمِ السَّجَانَةِ وَتَوَاتُرُهُ فِيهِ نَجَاحٌ بِمَوْصُولٍ يَأْتِيهِ وَلَكِنْ خِلَافَتْ فِصَاخَةٍ بِأَشَدِّ مَعْدُنٍ فِي تَحْقِيقِ قَائِمِهِ بِالْعَتَمِ

است رہا اور یہ اولیٰ مرتبہ تشریف فرما وقت فرج از مومن یا کافر بنا پر تقرب جبر خدا کی توحید مخصوص اسم سبحانہ
باسم سبحانہ و تو انہ شد کہ صبیحہ راجع باموصولہ باشد ولیکن خلاف فصاحتہ باشد بعدش بی تحقیق فائدہ بلاغت عام
تقریب کہ ہدایتیں ہے۔ اور دوسرے یہ کہ ذکر کیا جاوے ملاک عطف کی وجہ پر ہو خواہ شرکت کی سطح پر کہ ہے باسم
واسم فلاں یہ صورت عطف ہی۔ یا کہے باسم اللہ وفلاں یا باسم اللہ و محمد رسول اللہ کہ اس لفظ محمد
کی دال کی زیر ہو۔ اور یہ دونوں حالتیں صورت شرکت کی ہیں۔ پس ذبیحہ حرام ہوگا کیونکہ وہ فرج ہوا ہے ان الفاظ
مکملہ سے غیر اللہ کے لیے۔ اور ایسے ہی درختنا میں ہے اختلاف لفظ کے ساتھ۔ اس عبارت سے ظاہر ہے کہ الال
اس محل میں مراد بولت فرج ہے یعنی مع الہال مراد ہے جو فرج کے وقت ہو کہ جس آیت کریمہ مَا أَهْلُ بَيْتِ
اللَّهِ مِنْ جَاهِلَةٍ کا عموم ہے کہ اللہ کے نام سے ہو یا اسکے غیر کے نام سے۔ اور وہ جہلہ جس فاعل سے ہو وہ بھی عام ہے
مومن ہو خواہ کافر کیونکہ فعل مجہول بسبب فاعل غیر معلوم کے فاعل کے عام ہونیکے لیے متوسل ہے یہ ذابہ و ذیہ
نسبت مکملہ لام سے یعنی صلہ لام سے مراد نسبت بھی اسی عموم فاعل کو حاصل ہو رہا ہے۔ پس حاصل یہ ہوا کہ جو کوئی
جاؤ کہ اسکے ساتھ یا اس پر فرج کیوقت مومن یا کافر سے اسم سبحانہ کے نام یا غیر حق سبحانہ کے نام سے آواز بلند کیا جاوے
اس سبحانہ کی مخصوص قربت حاصل کر لے گی طرح اسکے تیر کی قربت حاصل کرینگے لیے۔ اور آیت کریمہ مَا أَهْلُ بَيْتِ
اللَّهِ مِنْ جَاهِلَةٍ کا سورہ مائدہ کے اول رکوع میں ہے۔ اس میں جہلہ کا خصوص ہو۔ کیونکہ تفسیر مجہول و ذیہ کی سبب فریب ہے اسم اللہ کی اسکی
راجع ہے۔ اور یہی جہلہ مخصوص جس فاعل سے ہو وہ بسبب توسع مذکور کے مع افادہ مستطوع ہے اسی طرح عام ہر مومن ہو خواہ
کافر فرس حاصل یہ ہوا کہ ہر کوئی جاؤ کہ فرج کے وقت آواز بلند کیا جاوے یعنی پکارا جاوے مومن سے خواہ کافر سے خدا کی
مخصوص قربت حاصل کر لے گی طرح اسکے تیر کی قربت حاصل کرینگے کیونکہ مذکور نام سے اور ہو سکا کہ تفسیر یہی صلہ و وصولہ تفسیر

حاصل معنی کریمہ عالمیہ لٹریچر اور محرم ہفتہ
ذی قعدہ صبح اقامتہ نسبتہ صلہ لام +

عاطف صحتی که می نماید این اثر افسردگی بر وضعیت
مستقیم و غیر مستقیم فاعل را بر آن فاعله نسبت از صحت دارد +

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

سین میں مرتفع شدہ زعم حرمتہ بمعنی نسبتہ از لفظ اھل بہ بنی تقیہ اہل اہل بوقت
 زوج ہم واستفادہ معنی تعینم از صراحت ما موصولہ مبطل تخصیص ذبیحہ است و حال
 آنکہ سخن بر تعلیم حلتہ و حرمتہ حیوانات مخصوص بنوع سین باشارہ تخصیص مفعول
 بتعین متصل بصلہ بار و صراحتہ استثناء لاحق ہم است بخصوص نظم صراحتا لیر
 تعینم لغت بمقابلہ خصوص نظم نتوان گرفت نمی بینی کہ در ذبیح علی التخصیص عموم
 ما موصولہ را در مقابلہ خصوص نظم مصرح گنجایش نیست سین پس مرتفع شدہ
 زعم تعینم کہ از صراحت ما موصولہ تواند شدہ ہم قسمتیہ یا شدہ شرط زوج و مزید
 مذکور غیر نجس العین است تا آنکہ غیر ماکول اللحم ہم مزیں شود در حد خود نہ بہر خوردن
 سین چنانکہ در فقہ مذکور است پس مرتفع شدہ زعم ہمکہ منسوب لیسہ اللہ تعالی اگرچہ
 از ماکول اللحم باشد در حکم نجس العین است کما کہ نمیکرد و بہ تشبیہ و تکبیر ہم معنی ما
 ذبیح علی التخصیص ترجمہ جانوری کہ ذبح کردہ شود از ذابح عام از مومن و کافر بر گناہ

مستحق ذبح و کالی نصیب

نظم تعینم کہ قابلہ تعینم از صراحتہ
 سین زعم تعینم ما موصولہ را مرتفع ہے

تخصیص از صراحتہ زوج و مزید
 آنکہ لحم از حیواناتی را کہ ہر حیوان ہر
 کھاہی کہ کھاہی از حیواناتی را کہ ہر حیوان ہر
 ماکول اللحم را کہ نجس العین ہست ہر حیوان
 بیان التخصیص و مزید کریم
 ذبیح علی التخصیص از صراحتہ
 ماکول اللحم در ذبح و در سکا مشتبہ بہ
 نقصان نہ بہت و ذابح کفار

ترجمہ ہمیں اب جو زعم حرمتہ کا نسبت کے معنی کہ سبب لفظ اھل بہ سے بغیر تقیہ اہل اہل کے زوج کے وقت کے تھا
 تھا وہ بھی نہ رہا یعنی جن لوگوں نے اہل اہل کو زوج کے وقت کے ساتھ مقید ہوئی تھی کہ یہ مقید ہونے سے انکار کے اور
 اھل بہ کو نسبت کے معنی میں لیکر مت کا زعم کیا تھا وہ بھی اٹھا دیا گیا۔ اور معنی تعینم کا استفادہ جو ما موصولہ
 سے صاف صاف ظاہر ہو رہا ہے۔ توضیح کی تخصیص کو باطل کر رہا ہے حالانکہ کلام باعتبار خصوص نظم یا نظم کی خصوصیت
 کے سبب ان حیوانات کے حلال و حرام ہونے کی تعلیم میں جو ذبح کے لیے مخصوص ہیں جس پر مفعول کی تخصیص ہر اشیاء
 ہر ماہیہ کہ صلہ مادہ کے سبب نجس کے متصل ہونے سے یہ تخصیص ثابت ہو۔ اور پھر استثناء لاحق کی صراحتہ سے اس پر
 صراحتہ ہے۔ پس تعینم لغت خصوص نظم کے مقابلہ میں نہیں اختیار کیا جاسکتی۔ کیا انہیں دیکھتے ہو کہ کریمہ متاذ ذبیح
 علی التخصیص میں ما موصولہ کے عموم کو نظم مصرح کے خصوص کے مقابلہ میں جو خاص ہونے پر صراحتہ کر رہی ہے۔
 اس عموم کی گنجایش نہیں ہے۔ ہر تو زعم تعینم کا جو ما موصولہ کی صراحتہ سے ہو سکتا تھا جاتا رہا۔ اور اس کا
 نام لینا زوج کی شرط ہے اور غیر نجس العین ذبیحہ کے پاک کر کے یہاں تک کہ غیر ماکول اللحم ہی یعنی جس گوشت کا کھا
 منہ سے اپنی حدیں پاک ہو جاتا ہے نہ کھا سیکے لیے جیسا کہ فقہین مذکور ہے۔ پس یہ زعم بھی اٹھ گیا کہ غیر خدا کی
 طرف نسبت کیا گیا اگرچہ ماکول اللحم ہر نجس العین کے حکم میں ہے کہ تشبیہ اور تکبیر سے بھی پاک نہیں ہوتا معنی کریمہ
 متاذ ذبیح علی التخصیص کے کہ سورہ مادہ کے اول رکوع میں ہے۔ یہ ہیں۔ کہ وہ جانور جو عام ذبح کر نیوالے نہیں اور

[illegible][illegible]

مستحق است معنای اگر فرج دون التسمیہ مراد نباشد فائدہ تخصیص مآذ فرج علی
 النصیب از ما اهل به لغیر اللہ و ما اهل لغیر اللہ به نہ تواند شد و با اتحاد
 تکرار بی فائدہ خواهد شد یا اہمال عطف و خود ظاہر است کہ از لفظ فرج دلالتی بر معنی
 تسمیہ نیست چنانکہ از اهل است شش فی حاشیۃ انوار التنزیل و الاوّلی ان
 یفرق بان ہذا المشتغل ما العیسم احد عند ذبحہم و بتقریر در دست زبانت
 اشارت مکانی از صلہ علی است و پس واللہ تعالی اعلم و کفینہ اشارت مکانی بخلاف
 مذہب اہل سنت و جماعت نباشد و از آنجا کہ سخن در حرمتہ حلالہ بر علت موت است الا
 صلا گیتہ متعلق از اجد ما اهل لغیر اللہ بہ است شش فی حاشیۃ انوار
 التنزیل قولہ من ذلک اشارۃ الی ما ذکرہ فی قولہ و المنفقۃ و ما بعدھا فیکون
 الاستثناء راجع الی اجمعہم و معنی ذلک فیشق ترجمہ خوردن اینہم حرمت بہ

ترجمہ اشتباہ کی وجہیں مستند ہیں یعنی بتوں پر فرج کیا ہوا۔ اور غیر خدا کے لیے بغیر تسمیہ فرج کیا ہوا۔ پس
 و بیجہ باعتبار معنی نسبت ہو چکی وجہیں ایک ہی ہیں۔ پس اگر بدون تسمیہ کے فرج ہونا مراد نہ ہوگا تو ہا فرج
 علی النصیب سے بتوں پر فرج ہونے کی تخصیص کا جو فائدہ حاصل ہے وہ ما اهل به لغیر اللہ اور ما
 اهل لغیر اللہ بلکہ سہ کہ یہ بھی غیر خدا کے واسطے بت کی طرح فرج ہونا ہے حاصل نہیں ہو سکتا ہے
 اور سبب اتحاد معنی کے تکرار بیفائدہ ہوگی اور عطف اہل ہو جائیگا۔ اور آیت اول میں خود ظاہر ہے کہ لفظ فرج
 سے تسمیہ کے معنی پر کوئی دالالت ایسی نہیں ہے جیسا کہ اهل سے ہے۔ چنانچہ حاشیۃ انوار التنزیل میں ہے
 کہ مناسب تر یہ ہے کہ یوں فرج کیا جاوے کہ یہ شامل ہے اس چیز کو کہ کوئی تسمیہ نہیں کیا گیا اس کے فرج کے وقت
 اور در دست کی تقریر میں بھی صلہ علی سے ہی اشارت مکانی کی زیارتی ہے اور پس واللہ تعالی اعلم
 اور کفینہ اشارت مکانی اہل سنت و جماعت رحمہم اللہ کے مخالف مذہب نہیں ہوتی۔ اور چونکہ کلام حرمت
 و علت میں علت موت ہے۔ تو لا اجد ما ذکیرتہ یعنی مگر جو تسمیہ فرج کیا۔ کہ جزو آیت مذکورہ ہے۔ پس اشتباہ
 متعلق ہے باجد ما اهل لغیر اللہ بہ سے جیسا حاشیۃ انوار التنزیل میں ہے کہ ذلک سے (جو قول
 صاحب تفسیر ہے) اس چیز کی طرف اشارہ ہے جسکو خدا تعالی نے اپنی قول میں ذکر کیا ہے اور وہ و المنفقۃ
 اور اسکا بعد ہے۔ پس اس صورت میں استثناء سب کی طرف راجع ہوگا۔ اور معنی ذلک فیشق کہ یہ بھی جزو
 آیت مذکورہ کا۔ یہ ہیں ان سب حرام کی ہوئی چیزوں کا کھانا برا کھانے +

معنی مذکور

معنی مذکور

معنی مذکور
 مؤلفین مع افادۃ حق
 و اشارت معنی ذلک

باید دانست کہ سائبہ ماخوذ است از سبب بفتح اول و سکون ثانی بمعنی رفتن پس
سائبہ رونده است و در اصطلاح ناقہ است کہ گذاشته شود مرفوعۃ الانفعال بہا بر
مراد نفس مجید پس حیوان رونده غیر ناقہ را ہم بریں قیاس سائبہ میخوان گفت چنانکہ
درین و بار میمند کافران بزعم خیر نفس خود را غیر خود گاہا و ال را مرفوع الانفعال میگذاشتند
و حرمتش اقتراف صریح کافران است پس تخصیص سخن در سائبہ از آنست کہ سخن
در حرمتش رفته ہم اینچنانکہ سخن جز در ما اهل بلغیر اللہ و ما اهل غیر اللہ بہ است سائبہ شال
فکلو امثا ذکر اسم اللہ علیہ تو اند شد پس ازینجا رد آنست کہ سائبہ را حرام
گفتند و حیوانی را کہ بلام بزرگان مخصوص گردد در حکم سائبہ گرفتند ہم تنبیہ اگر
نیکو بگری غالباً جزایمان و صوم و صلاوۃ و ما یعلق بہم ہمہ افعال ظاہر و باطن ہونہ
و لدنالی معلق لغیرہ تعالی است چنانکہ دادن چیزی بکسی لوجہ تعالی و اوصحبیہ
حضرت نبی الرحمتہ صلعم از برای اُمّہ و اوصحبیہ حضرت مرفعی کرم اللہ تعالی و وجہ

فہرہ و سائبہ چاہی کہ لفظ سائبہ سبب و نکلا ہے جس میں سین پر زبر اور یا کا جزم ہے۔ معنی اسکے چلنے کے
ہیں تو سائبہ کے معنی چلنے والا ہوئے۔ اور اصطلاح میں اس کو مٹنی کہتے ہیں جو مرفوعۃ الانفعال بہا چھوڑ دی
جاتی ہے یعنی اس عرض سے کہ اس سے کسی قسم کا نفع نہ لیا جاوے بلکہ اس سے نفع حاصل کرنا موقوف اور
مرفوع بچھا جاوے کہ آیت مجیدہ یعنی ہر جاوے۔ پس ہر جانور چلنے والے کو بھی جو اونٹنی کے علاوہ ہیں
اسی قیاس پر سائبہ کہہ سکتے ہیں جیسا کہ اس ملک ہندوستان میں کافر لوگ اپنے نفس کی یا غیر کی فکر
خیر و خیرات کا گمان کر کے گائے بیلو کو مرفوع الانفعال چھوڑ دیتے ہیں اور وہ ساٹھ کہلاتے ہیں اور
اسکا حرام ہونا صریح کافروں کا بہتان و افتراء ہے۔ اور سائبہ میں خاص کلام کرنا اسوجہ سے کہ کلام کسی کی
حرمت میں واقع نہ ہے حالانکہ اسکی حرمت کافر و کفریہ ہر قسم محض افتراء ہے۔ اور چونکہ کہ یہ ما اهل
لغیر اللہ اور ما اهل غیر اللہ یہ ہیں حرمت کی گفتگو ہے پس سائبہ کا کہ یہ فکلو امثا ذکر اسم
اللہ علیہ کے شال ہونا چاہیے جو موردہ انعام کے جو حصوں کو ہمیں ہے جسکے معنی یہ ہیں کہ کھاؤ اگرچہ ہر
کو جسیر اللہ کا نام لیا جاوے۔ پس سائبہ ماکولات میں ہو سکتا ہو۔ اب یہاں کیا نکار دیکھی ہو گی جنہوں نے سائبہ
کو حرام کہا۔ اور اس جانور کو جو ہرگز ان کے نام سے حصوں ہوتا ہے حکم سائبہ میں لیلیا تنبیہ اگر غور سے دیکھو
و انعام افعال ظاہر و باطن کے جو خدا تعالی کی وجہ میں ہوں سوا ایمان اور روزہ اور نماز کے اور جو کچھ انکی مشق

سائبہ اور شیردہ جانور کہ
مرفوع الانفعال نفس خیر
چھوڑے جائے میں شال
سائبہ حرام نہیں ہیں کہ
انکی حرمت اقتراف صریح
کفار ہے اور ایسی ہی جانور
کہ مخصوص نام ہر گاہ کہ
حرام نہیں اور حکم سائبہ
سبب الکل و طہر و نجس و غیرہ
سوا ان جانور و اشیائے متعلقہ کے

خروج کی ایک سب سے زیادہ قیمتی چیز یہ شرط نہیں کہ کوئی مردہ لڑکھڑ
سے شروع ہو۔ وہ بایں حقیقتہً فیض کی اس طرف کی بعض چیزیں ہیں۔

[illegible]

حسب الشرط صحیح است اذ انجا کہ حقیقتہ قبض از روح مصروف بقدر لغت مصروف حقیقی
است بر قبض معنوی مانعی حقیقتاً نماند شد و از اینجا کہ جزای اصحیہ نقیضہا است لغو
علیہ السلام سموا صحابا کہ فانہا علی الصراط مطایا کہ نہ بغیر ما در صورت عدم خروج
از ملک فعل اختیار اصحیہ حضرت بنی الرحمۃ صلعم از بہر است بر خلاف حقیقت خواہ
بقر العباد یا اللہ تعالیٰ من سوء القہم والا اعتقاد +

و از اینجا است کہ مذکور قبض مذکور بہ برائے مذکور لغت غیر اللہ تعالیٰ و تصرف بمصارف
لوجہ تعالیٰ نیابتاً از طرف مذکور لغت بضرورت صحیح است و حساب بر ذمہ نائب پس
ہو شیاری و دیگر کار لازم او باشد و نیز بدانکہ انتساب لغیرہ تعالیٰ بچو انتساب مخصوص
اللہ تعالیٰ از مؤمن نماند شد بدلاست ایمان

ترجمہ حسب الشرط صحیح ہے یعنی جس کا خارج ہونا قبض کے ساتھ شرط ہو خواہ وہ قبضہ کی شرط اسی وقت کے لیے
ہو یا آئندہ کے لیے اور وہ مزاج ظاہر کا ہو یا باطن کا جیسی شرط ہو اسی کے موافق وہ خروج مشروط صحیح ہے۔ کیونکہ
حقیقت قبض کی معرفت کی روح سے معرفت حقیقی کی تصریف کے سبب کہ اس قبض معنوی پر کوئی مانع حقیقتاً نہیں
ہو سکتا ہے یعنی اصل میں قبض مصروف کی روح کا ہے اور یہ تصریف صرف حقیقی ہے یعنی کسی حقیقی پھیرنے والے کی طرح آزاد
کا تصریف ہے اور یہی حقیقت قبضہ کی ہے جو ایک امر معنوی پر اس معنوی قبضہ پر کوئی منہ کرنا والا حقیقت میں نہیں
ہو سکتا ہے۔ اور چونکہ قربانی کا یہ نفس قربانی سے ہے نہ اسکے غیر سے اس لیے کہ قربانی ہے حضور علیہ السلام نے کہ
اپنی قربانیوں کو تم مٹا کر دیکھو کہ وہ سچے صراط پر تھاری سواریاں ہیں پس در صورت ملک و خارج نہ ہونیکے
حضرت بنی الرحمۃ صلی اللہ علیہ وسلم کا کہنے کیونکہ قربانی کر نیکا اختیار فعل حقیقت کے خلاف ہو گا خدا کی پناہ بڑی ہے
اور اعتقاد ہے + اور یہیں ہی پہلی معلوم ہوا کہ نفس مذکورہ کا مذکور لغت غیر اللہ کے واسطے مذکور کرنا۔ اور مصارف لوجہ
اللہ تعالیٰ میں مذکور کہ کی طرف سے بضرورت نائب بلکہ تصرف کرنا صحیح ہے۔ اور حساب نائب کے ذمہ۔ یہ کام میں
ہو شیاری نہ اس کی لازم ہے۔ یعنی خاص کسی چیز مذکورانی ہوئی کہ خدا کے سوا جسکے لیے مذکورانی ہو نہ مذکور کرنا۔ اور اس مذکور
ایسے کاموں میں کہ خدا کی وجہ میں ہوں کسی دوسرے شخص کا اس شخص کی طرف سے جسکی مذکورانی ہو نائب بلکہ خارج کرنا
بصرف مصارف لوجہ اللہ بضرورت صحیح ہے یعنی ضرورت کی صورت میں۔ نائب کو حساب صحیح رکھنا اور کام میں ہونا رہنا لازم ہے اور اسکی
محکمان نائب کے ذمہ۔ اور یہ بھی معلوم ہے کہ انتساب غیر خدا کی طرف سے انتساب مخصوص خدا کے معنوں ہی کو بخیرہ دلال اسکا کیا کر
نہیں ہو سکتا یعنی یہاں خاص مذکورہ وغیرہ میں چیز منسوب ہوتی ہیں بعینہ صریح اسی اعتقاد کے خدا کی طرف کسی چیز کا منسوب
کرنا مؤمن و نہیں ہو سکتا کہ کیونکہ ایمان مؤمن کو ایسے عقائدات کی طرف سے و شرک بیلہ ہونہائی نہیں کرنا اور نہ ایسی امر کا
منطقی ہونا ہے کہ کیونکہ ثبوت ایمان مؤمن کا اسکی نفی پر دلالت کرتا ہے +

ترجمہ و تفسیر مذکورہ مذکور کہ علیہ السلام
تصرف مجہول و حساب ذمہ نائب +

انتساب بضرورت نائب مخصوص از لای
میں کیونکہ کسی کام کو لایا نہ ہو مگر
یہ کام ذمہ کی عبادت لازم نہ تھیں +

پس حق تعالیٰ انہیں کہ از مناسبات غیرہ تعالیٰ کہ لوجہ تعالیٰ نباشد پر ہند
 ہا ہنگہ از آب پاک از دست غافل **مش** پر ہند ہم کہ فعلش بغیر اللہ تعالیٰ بود از اینجا
 است کہ فعل خود ہم وقت غفلت بغیر اللہ تعالیٰ است و بی شبہ ظلمت مناسبات بغیر
 اللہ تعالیٰ را جز صاحب دل نتواند دریافت و همچنین است ظلمت حرمۃ کسی اشیا و کسوت
مش تنبیہ از اینجا رد قولی است کہ نسبت بغیر اللہ تعالیٰ عموماً از حیوان و غیر
 حرام است بدلیل کریمہ **ما اھل** اللہ و نسبت مشرک است بدلیل کریمہ **ذلکم فسق**
 ہم واللہ تعالیٰ اعلم بحقیقۃ الحال والیکہ المرجع والمآل۔ **ترتیباً لا نغافلنا**
ان نسینا او اخطانا + اللھم صل وسلم علی محمد بنی الرحمة وعلی اجماله کما تحبہ
وترضاه وشفعه فینا وترحمنا بہ

ترجمہ پس حق تعالیٰ خدا تعالیٰ کا یہ ہے کہ جو چیزیں غیر خدا کی طرف منسوب ہوں اور خدا کی وجہ میں نہ ہوں
 خدا سے دور کران سے پر ہند کرے یہاں تک کہ پاک پانی سے بھی اگر غافل کے ہاتھ کا ہو پر ہند کرے کیونکہ اس کا
 فعل غیر خدا کے واسطے ہے۔ یہاں سے بھی معلوم ہوا کہ اپنا فعل بھی غفلت کے وقت غیر خدا کے لیے ہے۔ اور
 ہمیں شک نہیں کہ غیر خدا کی طرف نسبت کی ہوئی چیزوں میں ظلمت ہوتی ہے لیکن بجز صاحب دل و دوسر
 انکو نہیں جان سکتا۔ اور اسی طرح جو چیزیں کسب کردہ ہیں یعنی اپنی محنت و سعی پر پھر دوسرے کے حاصل کی ہیں
 اور خالص شمس خدا کی نہیں ہیں انکی ظلمت حرمت کسی کو بھی ایسا ہی خیال کرنا چاہیے یعنی انکی ظلمت حرمت
 کسی صاحب دل کے سوا اور نہیں معلوم کر سکتا **تنبیہ** اب یہاں پر ان لوگوں کا قول بھی رد ہو گیا
 جکے نزدیک غیر خدا کی طرف منسوب کی ہوئی چیز عام ایسی کہ وہ جاندار سے ہو خواہ حیوان سے آیت
 کریمہ **ما اھل** اللہ کی دلیل ہو حرام ہے۔ اور یہ مذکور ہو چکا ہے کہ اس آیت میں کلام صراحتاً جاندار سے
 کی حرمت میں واقع ہوا ہے بالخصوص مؤمن کی نسبت ایمان کی دلالت سے اسکا حرام ہونا بھی نہیں ثابت ہوا
 بلکہ افسر ہو سکتا ہے۔ دوم انکا یہ کہنا بھی رد ہو گیا کہ نسبت کرنا والا کہ **ذلکم فسق** کی دلیل سے مشرک ہو حالانکہ
 فسق بزرگام ہے۔ پھر مؤمن حرام فعل سے بھی کفر نہیں ہوتا انتہا یہ کہ گنہگار کہا جاوے۔ پس مشرک کریمہ مذکور ہو گیا
 ہو سکتا ہے۔ اور حقیقت حال کو خدا ہی خوب جانتا ہے۔ اور اسکی طرف جمع و انجام کرنا ہے۔ آجوب سچا اگر تمہے بھول ہوئی ہو
 یا ہم خطا کی ہو تو ہم سے مواخذہ نفرمایو۔ **ترتیباً لا نغافلنا** و **اللھم صل وسلم علی محمد بنی الرحمة وعلی اجماله کما تحبہ**
وترضاه وشفعه فینا وترحمنا بہ

نسبت بغیر اللہ تعالیٰ کے عموماً از حیوان و غیر
 حرام است بدلیل کریمہ **ما اھل** اللہ و نسبت مشرک است
 بدلیل کریمہ **ذلکم فسق**

افقین والحمد للہ رب العالمین

مستوفی فی الدین و العلم و العزیز و القوی

REF

و کرمیتہ تغذی و کرمیاض و سیر اللطام
صالحی اشفاق علی علیہ وسلم

على ما اتى الله تعالى رحمته التي توفقت على شهودة صلعم كما قال الله
تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعالمين خصوصاً بظهوره وعموماً بوجوده
صلعم وقوله صلعم للسائل عن صوم يوم الاثنين ذلك يوم ولدت فيه
اشارته الى شرف اليوم وتعظيمه بالتعدي فيه والسود فيه بولادته صلعم
شكر الله الرحمن باظهار اياته رحمة للعالمين واوصى النبي صلعم بالالتزام
بصوم يوم الاثنين وقال فيه ولدت وفيه انزل علي وفيه هاجرت و
فيه اموت الحديث فالتعيين لما ينبغي فيه ظاهر فمن يعظمه بالالتزام
الحسنات ويكفر بولادته صلعم فيه فيشكر بغيره سبحانه ومن لا فلا
وقد تفر من يفرح بغمسة المنعم ليقهر به ومن يفرح بشخص ليضرب به
فليس الا ممنوعاً الى اليوم الاخر فقل علماءنا شكر الله سبحانه ذكره
ولادته صلعم باجتماع الناس في يوم معين يدعون حسنة بالاجماع

نمر حمله به بركه ضاير برحمت خود را تمام كرد كه متوقف بر شهود او صلعم بود چنانچه فرمود خداي بزرگوار
سوره اشيا و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين و نفرستاديم ترا اگر رحمت براي عالميان و اين
فرستادن رحمت خصوصاً بظهور او صلعم و عموماً بوجود او صلعم و فرمودين او صلعم براي
پرسنده اندر روزه روز دوشنبه - اين روز است كه در و آفریده شدم - اشاء است سوت
شرف اين روز و تعظيمش به پرستيدن و عبادت كردن است و بايد و بشاد شدن در و بولادش صلعم
است پذيرى خداي رحمن بظاير نمودنش مراد رحمت براي همه عالميان - و وصيت فرمود نبي صلعم
حضرت بلال را رضى الله عنه بروزه دوشنبه دوشنبه فرمود آفریده شدم در و - و نزل دحي شد
بين در و و هجرت كردم در و - و بهرم در و الحارث - پس يقين براي آنچه كه زيبا است در و ظاهر است
پس كه گرامى بزرگ دارد آن روز را با در دن حسنة - و شاد شود به پيدائش او صلعم در پس
او شكر بجا آرد به نعمتهائى كه او سبحانه - و هر كه چنان بخندد پس او شكر بجا نياورد - و مقرر شده است
برك شاد شود به نعمت نعم البته شاد شود او با تكس - و هر كه شاد شود بشخصى كه يكشنبه شاد شود او شاد شود
پس اين امر تا روز آخر ممنوع نيست - و گفت علمائى ما خدائى بزرگتر سعي شاد شاد شاد دارد - كه ذكر ولادت او
جلى الله عليه وسلم باجتماع آدميان در روز معين بر عت حسنة است

چنانچه گفته اند روزه يوم و اشاء يقين

چنانچه گفته اند روزه يوم و اشاء يقين

۱۰۰

محمد بن محمد بن محمد بن محمد

وَقَالَ الشَّيْخُ أَبُو يَسُفَ مُوسَى الزَّاهَوِيُّ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّعَهُ فِي النَّوْمِ
فَذَكَرْتُ لَهُ مَا يَقُولُهُ الْفُقَهَاءُ فِي عَمَلِ الْوَلَاءِ ثُمَّ قِيلَ الْمَوْلَادُ فَقَالَ صَلَّعَهُ مِنْ
خِرَاجٍ بِنَافِزِ حَنَابِهِ أَنْتَهَى وَفِي قَوْلٍ زَيْدٍ وَالْحُبُّ مَعَ أَحِبَّابِهِ وَيَقُولُ الْمَنْصُورُ
الشَّارِ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّعَهُ فِي النَّوْمِ يَقُولُ لِي قُلْ لَهُ لَا يَبْطُلُهُ يَعْنِي الْمَوْلَادُ وَهَذَا عَلَيْكَ
مَنْ أَكَلَ وَمَنْ يَأْكُلُ أَنْتَهَى وَقَالَ الْكَافِظُ وَقَدْ ظَهَرَ لِي فَتَحْرِجْهُ عَلَى أَصْلَائِهِ
فِي الصَّيْحَانِ مِنْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدِيمَ الْمَدِينَةِ فَوَجَدَ
الْيَهُودَ يَصُومُونَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَسَأَلَهُمْ فَقَالُوا هَذَا يَوْمٌ اعْرِفَ اللَّهُ فِيهِ فِرْعَوْنَ
وَنَحْيَى مُوسَى فَتَحْرِجْ نَصُومَ شُكْرِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ أَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكَ فَصَامَهُ
أَمْرٌ بِصِيَامَةٍ قَيْسْتَفَادَ مِنْهُ فَعَلَّ ذَلِكَ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى مَا مَنَّ بِهِ فِي يَوْمٍ
مُعَيَّنٍ مِنَ الْبَلَاءِ نَعْمَةً وَدَفَعَ نَفْثَةً وَبَعَادَ ذَلِكَ فِي نَظَائِرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي كُلِّ
سَنَةٍ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ تَعَالَى بِحُصُولِ بِلَاقَةِ الْعِبَادَاتِ وَالسُّجُودِ وَالْقِيَامِ وَالصَّلَاةِ وَالتَّلَاوُثَةِ

ترجمہ میگوید شیخ ابو یوسف موسی زہاوی کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم و با وصلعم ذکر کردم
اچہ اورا فقہاء میگویند در عمل دعوتہا در بیان عواید مبارک - پس فرمود صلعم ہر کس داشتہ باشد شکر
یا انتہی - و در قولے زیادہ کردہ شدایں کہ دوست دارندہ بادوستان خود است - و منصور بشار میگوید
کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم کہ بفرمایند حرا - گو اورا کہ باطل نہ کند اورا یعنی مولد را فرود نہ گذارد و
کردہ باشد - و نیت بر تو از کسیکہ خورد و از کسیکہ نہ خورد انتہی - و گفت حافظ کہ این بمرائی من ظاہر شدہ است
تخریج او یعنی بر آن وزن او را اصلے کہ ثابت است کہ در صحیحین است ازینکہ تحقیق رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
بحدینہ در آمد پس یہود را یافت کہ روزہ روز عاشورہ میدارند - پس پرسید آنہا را پس گفتند این روزی کہ
کندای برتر درین روز فرعون را غرق کردہ و موسی علیہ السلام را نجات دادہ - پس ما روزہ میداریم بنا بر
شکر برائی خداے برتر - پس فرمود صلعم ما نیز او را تریم از شما بموسی پس روزہ داشتہ صلعم آن روز را
و امر فرمود بر روزہ نائی او - پس از مستفاد میشد و فائدہ حاصل آید کہ آنچنین فعلی بنا بر شکر برائی خداے برتر است
بر اچہ کہ منت نہاد با و درین روز معین از ایجا و نعمت و دفع نقمت یعنی عذاب - و باز کہ دیدہ شود
این فعل در نظیر ہن روز از ہر سال تا آنکہ عادت گیرد و معتاد شود - و شکر برائی خداے برتر حاصل آید
بر تقسیم عبادات و سجود و قیام و صدقہ و تلاوت

ترجمہ میگوید شیخ ابو یوسف موسی زہاوی کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم و با وصلعم ذکر کردم
اچہ اورا فقہاء میگویند در عمل دعوتہا در بیان عواید مبارک - پس فرمود صلعم ہر کس داشتہ باشد شکر
یا انتہی - و در قولے زیادہ کردہ شدایں کہ دوست دارندہ بادوستان خود است - و منصور بشار میگوید
کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم کہ بفرمایند حرا - گو اورا کہ باطل نہ کند اورا یعنی مولد را فرود نہ گذارد و
کردہ باشد - و نیت بر تو از کسیکہ خورد و از کسیکہ نہ خورد انتہی - و گفت حافظ کہ این بمرائی من ظاہر شدہ است
تخریج او یعنی بر آن وزن او را اصلے کہ ثابت است کہ در صحیحین است ازینکہ تحقیق رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
بحدینہ در آمد پس یہود را یافت کہ روزہ روز عاشورہ میدارند - پس پرسید آنہا را پس گفتند این روزی کہ
کندای برتر درین روز فرعون را غرق کردہ و موسی علیہ السلام را نجات دادہ - پس ما روزہ میداریم بنا بر
شکر برائی خداے برتر - پس فرمود صلعم ما نیز او را تریم از شما بموسی پس روزہ داشتہ صلعم آن روز را
و امر فرمود بر روزہ نائی او - پس از مستفاد میشد و فائدہ حاصل آید کہ آنچنین فعلی بنا بر شکر برائی خداے برتر است
بر اچہ کہ منت نہاد با و درین روز معین از ایجا و نعمت و دفع نقمت یعنی عذاب - و باز کہ دیدہ شود
این فعل در نظیر ہن روز از ہر سال تا آنکہ عادت گیرد و معتاد شود - و شکر برائی خداے برتر حاصل آید
بر تقسیم عبادات و سجود و قیام و صدقہ و تلاوت

کذلك فیسحب لنا ايضا اظهار الشكر بمولده و اطعام الطعام ونحو
 ذلك من وجوه القربات والمبرات انتهى وفي شرح سنن ابن ماجه الطوا
 نه من البديع الحسنة المندوبة اذا اخلا عن المنكرات شرعا انتهى ومن
 اهل اللدنية قدر روي ابو لهب بعد موته في النعم فقتل له ما حاله
 في النار الا انه خفف عني كل ليلة اثنين وامس من بين اصبعي
 اثنين ماء و اشار براس اصبعيه وان ذلك يا عتاتي الثوبة عند ما
 نشرني بولادة النبي صلعم و بارضا عما له وفي معراج المسلمين عن ابن عباس
 بن عبد المطلب قال كنت مواجعا لابي لهب ومصاحبا له فلها مات فلما
 اخبر الله تعالى عنه ما اخبر فحسرت عليه وهمني امر فسالته الله حولا
 ان يريني اياه في المنام قال فرأيت نارا كالمهب فسالته من حاله فقال لي
 النار في العذاب فلا يخفف عني العذاب الا ليلة الاثنين من كل الالباب
 الا كما يرفع العذاب عني قلت وكيف ذلك فقال وليلة في تلك الليلة فقلت

وتخفيف عذاب عور ولا تعلم فقه
 ابو لهب از حدیث ابن عباس نقل

ترجمہ نفس مبارک خود در دو صلوة میخواند یعنی پس محبت است برای ما نیز اظهار شکر بمولده و اطعام طعام
 نور ایدان و مثل این که از وجوه قربات و مبرات است یعنی از اسباب نزدیکیها و نگوئیمها است بحضرت حق تبارک
 و تعالی شرح سنن ابن ماجه است که سوابق است که از او بدعت حسنه شد و بدعت یعنی کار و عادت نیک از محراب
 و خوبهای شکر کرده شده هرگاه که از منکرات که شرع از او باز داشته خالی باشد و از موابد که نه است که تحقیق
 ابو لهب بعد موت خود در خواب دیده شد پس گفته شد از او چه حال است ترا پس گفت او در آتش است مگر آنکه
 تحقیق بر شرب در شبیه از من قذاب سبک کرده شود یعنی تخفیف عذاب شود و می گویم از میان این هر دو نگشتن
 من باب او را که بدیدم در دو انگشتان خود و هر آینه این تخفیف باز کردن من است ثوابه را و قیتکه مرا خوشتر
 داد او بولادت نبی صلعم و بشیر دادن او نبی صلعم را و در معراج المسلمين است از ابن عباس بن عبد المطلب
 گفت من ترا می و مصاحب ابو لهب بودم یعنی با او برادری و صحبت میداشتم پس هرگاه که او در دو تحقیق خود میزد و

آنگی داد آن خبر که بود پس خزن کردم بر او و امر او مردانده آید پس خواستم از خدا تا یکسال که مرا بخوابد خواب عذر داد گفت پس بدیدم آتش
 که زبان میزد و سفلهای آگیزه پس پرسیدم انداز حال او پس گفت که سوخته آتش است در عذاب یعنی حال آتش و عذاب که در وقت باور میان کرد و
 این عذاب از من سبک نشود مگر در شب و در روز پس گفتم آن عذاب را در من برگرد و گفتم چگونه است پس گفت در شب و در روز عذاب علی علیه السلام

بالا انت المحرمۃ عند عمل المولد الشريف قاله تعالى يثيبه على قصده الجميل
 وسياك بناسبيل السنة فانه حسبا ونعم الوكيل انتهى وهكذا من العلماء
 الصالحاء فيقول الحزین والله ولی التوفیق البدیۃ کلها سیئۃ لقول صلعم
 کل بدیۃ ضلالۃ فالکلام بمنع تخصیص ش هو وجه زائد علی وجه
 متحد الذی به العموم هم البعض من العاصر ش هو مشترک فی وجه متحد
 م بیا ش متعلق بالتخصیص بوجه الذی م یعارض بالضد ما ش
 ای وجه الذی م به العموم فلا یسمع التأویل فلزم التساقط لإفادات الکلم
 التکید والحیجۃ وهو ینعان الاستدراک والاستثناء والتخصیص وقد لا
 یقید ش الکل التکید والحصر م فهو الاستثناء والاستدراک والتخصیص
 فالفرق ش داهر م بینهما ش ای کل للتکید والحصر وکل لغيرها
 بالاستثناء وغیره المذكور م فان التخصیص لا ینزیل اشتراک ش
 ای وجه متحد هم الذی به العموم

ترجمہ بالان و مزامیر محرکہ کہ شرع اور احرام داشتہ وقت عمل مولد شریف پس جزائی برتر اور ثواب دہر بر قصد و کمال
 دیکہ است۔ دہر و ابراہ بہت۔ پس ہر آئمہ اولی است مالا یکتواست وکیل انتہی۔ و بچان است از علماء کہ
 بچان اند و صاحب صلاح اند و انوں میگوزایں اوندہ گیں۔ و جزائی برتر صاحب توفیق است۔ کہ برقدہ تمام
 است بیا بر قول او صلعم کل بدیۃ ضلالۃ یعنی ہر بدیۃ گمراہی است۔ پس این کلام شریف باز دارد
 تخصیص بعضی را از عام یعنی از عام تخصیص بعضی را منع میکند۔ و تخصیص دہمی است زائد بر وجه متحد آنکہ یا عموم
 است۔ و عام اگر او مشترک است در وجه متحد۔ و این منع تخصیص بعضی از عام در کلام حدیث ازین وجہ است
 کہ او یعنی دہر تخصیص معارض بضد گرد آید و بصرہ کہ با عموم است۔ پس این معارضت کہ بضد است
 تا دلی را گواہیش نہ دارد پس تساقط لازم شد۔ و آنکہ لفظ کل تا کیم و حصر را رفع می دہد۔ و ہر دو یعنی
 تا کیم و حصر استدراک و استثناء و تخصیص را منع میکنند۔ و گاہی لفظ کل حصر و تا کیم را سفید
 نہ شد پس او با استثناء و استدراک و تخصیص ثابت است۔ پس فرق میان ہر دو ظاہر
 است یعنی کل برائے تا کیم و حصر۔ و کل برای غیر الی ہر دو یعنی با استثناء و استدراک و تخصیص
 مذکورہ۔ پس ہر آئمہ تخصیص اشتراک را کہ وجہ متحد است آنکہ با عموم است زائل نمیکند۔

البدیۃ کل سئۃ و انتہی
 الشریف

بیان آنکہ قول تا کیم است و تخصیص
 حدیث شریف کل بدیۃ ضلالۃ

تعریف عام و تخصیص

لفظ کل چون مفید حصر
 و تا کیم است مانع اشتراک
 استثناء و تخصیص از
 ہر گاہ نہ بنما چنانکہ
 و بیان فرق کل و دہی

[illegible]

منہاج

402

محمود و مخصوص در خوا ارض غرض
شود و در ارض غرض محقق نه شد

بيان المقصود لقرى بحر رضى
لقهرته الدليل غبطة

بيان المقصود من نقل الخبر

والسنة صراحتاً واقتضاءً افا علم قال الله تعالى واذكروا نعمة الله عليكم و
 انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به واتقوا الله واعلموا ان الله
 بكل شئ عليم قد ذكره صلعم فرض موبد على الله صلعم نعمت الله تعالى
 برسالة على قريته بالحق وتوقف النزول وتخصيل ذكر الكتاب والحكمة
 على الرسول وكيف استنداء صلعم من نعم الله تعالى وقد قال الله تعالى
 لقد انزلنا الله على المرسلين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلو عليهم اياته
 ويزكاهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين
 والنمذير على فحاشية الاية النبوية على النفاق بالحق يوكده من في التنازل
 نعمت الله التي من جملتها الهداية وبشارة محمد عليه السلام وفي ملائكة التنزيل
 نعمت الله بالاسلام ومبدأ حق محمد صلى الله عليه وسلم وقال الله تعالى وفعلنا ذلك

في اثبات ان ذكر ولادته صلعم
 احسن الذكر وتفسير كرمه
 واذكروا نعمة الله الخ

در بیان اثبات ذکر ولادت او صلعم
 و تفسیر کرمه و اذکروا نعمة الله الخ

ذکر او صلعم فرض شد
 و او صلعم نعمت خدا
 تفسیر کرمه تقدیر الله
 علی الامین انما یؤمن علی الامین

ترجمہ و سنتہ از و کرامت اقتضاء تر و شان نیافتہ شد یعنی استعمال این لفظ محبت از ان قدر است که مفسر
 این کار است چه بقرینه برچیز نام نهاد که در کتاب سنتہ تر و شان بطور صریح و اقتضاء نیافتہ شد پس بدانکه فرمود خدا
 بر تر و شری بقرینه محبت و اذکروا نعمة الله علیکم و انزل علیکم من الكتاب والحكمة یعظکم
 به ملائکة الله و اعلموا ان الله بكل شئ عليم و یاد کنید نعمت خدا بر تر و شری است و آنچه فرمود
 آورد شما از کتاب حکمت که بر مبدء بر آید و بر مبدء بر آید و بر مبدء بر آید و داناست پس ذکر او صلعم
 علیکم فرض شد یعنی فرض شد بر آنکه او صلعم نعمت خدا بر تر و شری است و تفسیر کرمه که لائق شده است
 اذکروا نعمة الله و توقف نزول بر صلعم و تفسیل ذکر کتاب حکمت بر رسول یعنی آموختن بر رسول صلعم موقوف است و
 او صلعم از نعمت خدا بر تر و شری که حقیقت فرموده خدا و بر تر و شری که حقیقت فرموده خدا و بر تر و شری که حقیقت فرموده خدا
 علی المرسلین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلو علیهم اياته و ینزله علیهم و یعلمهم
 الكتاب والحكمة و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين و بر آید حقیقت است نهاد خدا بر تر و شری
 و این را یکبار گفت یا فرستاد بر آن شایسته رسول را از انفسها شان که بر اندر ایشان آیات او دعا و نشان کرد و در شان
 و کتاب حکمت می آموزد ایشان را که بر او در پیش این در هر یکی ظاهر و آن قریب یعنی بر اینند که در کرمه اولی است بخلاف ثانی و این تثنیه و آنی ذکر کرمه
 که بر نفاق آید که لائق شده ذکر و بر مبدء بر آید که در انزال انزال است که نعمت خدا آنکه از کرمه اولی است و بعثت یعنی فرستاد بر صلعم و در هر یک
 انزال است که نعمت خدا بر صلعم است و نبوة محمد صلی علیہ وسلم و فرمود خدا بر تر و شری که در انزال و بر مبدء بر آید که در انزال

ثانی
 ذکر کرمه
 و این تثنیه و آنی ذکر کرمه
 و در هر یک

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

V. 2

276

د افغانستان ولسوالۍ مشر علي محمد ولي خان غوربې تختي محمد علي خان غوربې
 ازبکستان - د درې کليو سره پېژندل کېدونکې کورنۍ -
 بهنې کورنۍ - ضلوعه شامله کورنۍ استاجات حکام

هَذَا الْيَوْمَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ فَتَحَ عَلَيْكَ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ
وَالْمَلَائِكَةُ يَسْتَغْفِرُونَ لَكَ الْحَدِيثُ فَإِنَّهُ تَابَتْ فَكَيْفَ يَكُونُ بَدْعُهُ حَسَنَةً
لِوُجُودِهِ فِي الْقُرُونِ الْأُولَى شَيْءٌ فَاسْتَدْلَالُ الْخِرَاءِ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ بِبَدْعٍ حَسَنٍ
كَمَا قَالَ قَدْ كَرُوْا لَدُنَّ صَلَاحُ الْحَمِّ فَمَذْكَرُوْا لَدُنَّ صَلَاحُ عَلَى الْحَيْثِيَّةِ الْمَرْجُوَّةِ
أَحْسَنَ عَلَى أَصْلِ الشَّرْعِ فَأَصْلُهُ يَقُولُهُ صَلَاحُ بِقَامِلِ الصَّالِحِينَ حَقُّ الْحَدِيثِ
وَالْتَعَامُلُ الَّذِي لَا يُوْجَدُ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ صَرِيحًا وَاقْتِضَاءً فَالْقِيَانُ
وَالْإِجْمَاعُ تَعَامُلُ يُوْجَدُ فِي الْإِشَارَةِ وَالْإِسْتِثْنَاءِ وَبِاسْتِحْسَانِهِ وَقَوْلُهُ صَلَاحُ
مَنْ سَقَى فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَاجْرَمَ مِنْ عَمَلٍ بِهَا وَمَا رَأَى
الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ وَلَا يَجْتَمِعُ أُمْنِيٌّ عَلَى الضَّلَالَةِ فَاعْلَمْ أَنَّهُ
لَيْسَ الْحَسَنُ إِلَّا وَهُوَ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ صَرِيحًا وَاقْتِضَاءً أَوْ إِشَارَةً

ترجمہ آری روز - پس فرمود بنی صلعم ہر آئینہ خدایہ تو در مائے رحمت بکشار و فرشتگان آزمزش میخیزند
ترانا آخر حدیث - پس بر آئینہ کافقابت است پس بدعت حسنه چگونه شود از آنکہ در قرون اولی یعنی در زمان
معمایہ و غیرہ یافتہ می شود کہ وجود او از حدیث ثابت آمدہ کہ گفته شد - و اختیار دلیل دیگر زان کہ او بدعت
حسنہ نیست این قول است چنانکہ گفت - پس ذکر ولادتش صلعم بریں ہمیشہ مروجہ نیکوتر است کہ بر
اصل شرع است - پس اصحی و بقول او صلعم است کہ تعادل الصالحین حق الحدیث یعنی تعادل
صلحای حق است تا آخر حدیث - و تعادل عملی است آنکہ در کتاب و سنت بطور صراحت و بطور
اقتضای آفته نہ شود - پس قیاس و جماع تعادل است کہ یافتہ فی شود در اشارات و استنباط -
یا تعادل استحسان او است یعنی بہ نیک پنداشتش بعمل آورده شد - و بقول او صلعم من سق فی
الاسلام سبتة حسنة فلان اجرها و اجر من عمل بها یعنی ہر کہ رویش گرفت در اسلام شدہ نیک
پس برای او است اجر آن سنت حسن و اجر آنکس کہ عمل کرد با آن طریق نیکو و صامراہ المسلمون حسنا
فهو عند الله حسن یعنی چہرے کہ مسلمانان او و انیک دیدند پس او نزد خدا نیک است
و لا یجتمع اُمْنیٌّ علی الضلالة یعنی اُسنت من برگرمی گرد نخواہد آمد - پس بد آنکہ ہر آئینہ
کفایت نیست کہ حسن مگر او در کتاب و سنت است بطور صراحت و بطور اقتضای یا بطور اشارت یعنی حسن
ہواست کہ او در کتاب و سنت بطور صراحت و بطور اقتضای یا بطور اشارت برآید

تذکرہ حق و قرون اولی تا بہ ترمذی
بر اصل شرع است و لا یجتمع اُمْنیٌّ علی الضلالة

حدیث تعادل صلعم
و ترمذی و کوفی است

تذکرہ حق و قرون اولی تا بہ ترمذی
بر اصل شرع است و لا یجتمع اُمْنیٌّ علی الضلالة

حسن ہواست کہ در کتاب
و سنت است بطور صراحت
یا با اشارت یا قیاس بقول
نص کریمہ

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

بنی عن البطل عمل الذي تقدم المنى وهو ثبوت متقدم والتمنى يستلزم الى
وجوب ما عمل فيقول الحزين ذكر ولا دته صلح بعد اداء الفرض المطلق
مستحب فمن لزومه طاعا فعلية ان لا يبطله وتويدة قوله سبحانه لا تبطلوا
اعمالكم الاية فالاختيار بعد الاختيار لازم ويظهر مما امر به صلح لنفسه
للصنعاء برافته صلح ولو امر لوجب فاعلم ان معرفة شخصه صلح فريضه
والمعرفة بالوصف المانع المطلق فلما عرفت بوصف اذ اها فها بعد اها على حاله
فهيبة المعرفة من شخصه اى هو هو صلح في عالم الشهود من بلاية تشخص
شخصه وبإياديه صلح بالاولوية والتوسع زمانا ومكانا للمستغفر فاداء الفرض
المطلق اولى بالاولى فليس تركه الا تارك الاولوية

ترجمه - این بنی از ابطال عملی است که بنی را مقدم آمده - و او ثبوت متقدم است - و بنی اشاره میکند بوجوب
چیزی که عمل کرد - یعنی این بنی که در خواب صلحا است از صلح این منع است از گذاشتن عمل زائد عمل که پیش از
منع عمل آمده پس ابطال عمل ثبوت متقدم شده از آن بنی که منع است بر ترتیب اثر ثبوت ذهنی گذاشتن عمل
و این منع گذاشتن عمل اشارت میکند بسوی وجوب آنچه که عمل آمد یعنی وجوب عمل بولد و برقرار داشتن او - پس بگوید
این عزیز که ذکر ولادت او صلح بعد از ادا فرض مطلق مستحب است - پس هر که لازم گرفت او را در حالیکه فرما بدو
است درجا آورده امر پس لازم است بر او که او را باطل نکند و اگر آورده باشد - و تأیید میکند او را قول او بخانه که در
سوره محمد رکوع چهارم است لا تبطلوا اعمالکم الا به یعنی شما اعمال خود را باطل نکنید - پیش اختیار بعد اختیار لازم
است - و گمان میشود که هر آینه حضور صلح بنا بر تنهیل ادب راى متغای ائمه برانست خود او را امر فرمود - و اگر امر فرمود
هر آینه و عیب شدی - پس بدانکه معرفت شخص او صلح فريضه است - و معرفت می شود بوصف کما فی مطلق باشد
پس نگاه شناخت بوصف بگذارد آل فريضه را پس آنچه بعد فريضه است بر حال خود است - پس بعد معرفت شخص او
صلح او چنانکه او است در عالم شهود از ولادت او است که این ولادت شخص میکند شخص او را همچنان معرفت او صلح
پس بدان او است صلح با ولایت و توسع از روز و زمان و مکان به راى هر معرفت یعنی خواهر شناخت - اى ابتدا
شعرت شخص او صلح در عالم شهود از ولادت شریف است که شخص او را مشخص میکند و به زبان او صلح پس
معرفت بسبب اولویت - که بدو لاد تش و پدرانش صلح بود و بسبب توسع است بر اى هر خواسته معرفت در هر زمان
و مکان پس هر خواسته معرفت این معرفت شخص او صلح که با ولایت و توسع است بر زمان و مکان با عموم پس قدر پس است
بالخصوص بعد از این خواص ابتدا برین تفصیل است پس از او فرض مطلق با ولایت اولی است - و نیست ترک او مگر ترک اولویت

ذکر ولادت شریف بعد از ادا فرض مطلق مستحب است
معرفة شخص او صلح فريضه است
و از آنکه ولادت و پدرانش صلح حاصل است

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

راہی در سبند

مستحقين لصلواتكم يا ادينا الله ربنا

و عدم تقید الزمان علی معنی مصدر و تقید الزمان علی معنی مضارع یقید
 الاستمرار و باعث التوقیر رساله و هی موبده و این الدلیل علی عدم توقیت
 التوقیر و توقیت تغزوه و توقیره خصوصاً و اعلم ان خلاف التوقیر
 بل کمالات الاستخفاف بخلاف التفریش ای خلاف التفریش لا یلزم کفر
 بعدم الاستخفاف هم و ما ثبت تقیید صلعم فی وقت حضوره صلعم فما هو
 بمنوع فی غیر وقت حضوره صلعم لا تعلم ان لا یرفعه الصلح فی مسجد النبی صلعم
 رأی لان علی نزول یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه
 و هو موقت فاما موقت فی حضوره صلعم فی عالم الشهود مستحب
 فی غیبه صلعم من عالم الشهود و حضوره صلعم من عالم البرزخ علی الله صلعم
 محی و سلیع و بصیر و علیم مع توسع صفاته عادتاً و اعجازاً لان کما کان صلعم

محرر کلمه از یکبار عطف مذکور این لفظ توقیره که بر معنی مصدر است که در وقید زمان نیست - و بر بنا
 اصل معنی مشتق از این لفظ برای معنی استمرار یقید است - و باعث این توقیر موصوف رسالت بوده است
 که او موبده است - و کجا است دلیل بر نبودن توقیت لفظاً متواتر توقیت تغزوه و توقیره از روی
 خصوص یعنی دلیل نیست بر این که لفظ متواتر قید زمان نباشد تا در هر زمان بر او صلعم ایمان آورده شود -
 و تغزوه و توقیره مخصوص بقیه زمان باشد تا تنظیم و تکمیل او صلعم مخصوص مقید بر زمان شود حال آنکه
 عطف و برای لفظ رسالت همه برای دوام و استمرار یقید آمده بشیر بر او است و بدانکه هر آینه خلاف
 توقیر بسبب استخفاف کفر در لازم می شود بخلاف تغزیر که در و کفر لازم نیاید بسبب عدم استخفاف - و
 هرگاه که وقت حضور او صلعم تعلیش ثابت است پس او در غیر وقت حضور او صلعم ممنوع نیست - آیا
 ندانی که تا لایعیم در مسجد نبی صلعم آواز بلند نکرده شود بر نزول این آیت کریمه که در سوره حجرات است
 یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه امه تا آنکه ایمان
 آورده اید آواز نکرده خود را بلند کنید بر آواز نبی صلعم - حال آنکه او موقت است - پس آنچه که اذ فرض
 موقت است در حضور او صلعم در عالم شهود - او مستحب است در غیب او صلعم از عالم شهود - و حضور
 او صلعم از عالم برزخ بر آنکه او صلعم بر آینه زنده است و شنونده - و بینا است و دانایا توسع صفاتش
 بطور عادت و اعجاز است الان کما کان یعنی هنوز بچنان است که بود صلعم ۴۱

ظراف تعلیم و تدریس او صلعم کفر لازم بخوان تقیر در نیست و در حضور
 فروع توقیت بطلان کریمه و غیب او صلعم که معمول است

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय
 श्रीकृष्णाय नमः

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

وَقَفْنَا لِمَا نَحِبُّهُ وَنَرْضَاهُ هُمْ وَالْقِيَامُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عِبَادَتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ
 كَأَنِّي الصَّلَاةُ فَقُلْتُ لَهُ صَلِّعُمْ أَصْحَابُهُ صَلِّعُمْ كَمَا فِي الْمَشْكُوتَةِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ
 عَنْهُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلِّعُ يَجْلِسُ مَعَنَا فِي الْمَسْجِدِ وَيُحَدِّثُنَا إِذَا قَامَ قُنَانَا
 قِيَامًا حَتَّى نَرَاهُ قَدْ دَخَلَ بَعْضُ بَيْوتِ أَزْوَاجِهِ وَوَقَامَتْ فَاطِمَةُ لَهُ صَلِّعُ كَمَا
 فِي الْمَشْكُوتَةِ عَنْ عَمَّاسَةَ رَضِيَ عَنْهَا قَالَتْ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَشْبَهَ سَهْمًا وَهَدْيًا وَدَلَالًا
 فِي رَوَايَةِ حَدِيثًا وَكَلَامًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلِّعُ مِنْ فَاطِمَةَ كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ
 فَأَمَّا إِلَيْهَا فَخَذَّ بِرِجْلِهَا فَقَبَّلَهَا وَاجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ وَكَانَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِمَا قَامَتْ
 إِلَيْهِ فَاخْتَذَتْ بِيَدَيْهِ فَقَبَّلَتْهُ وَاجْلَسَتْهُ فِي مَجْلِسِهَا وَفَاهُ بِرَوَايَةِ فِي الْمَشْكُوتَةِ عَنْ
 أَنَسٍ رَضِيَ عَنْهُ قَالَ لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلِّعُ وَكَانُوا إِذَا أَرَادَهُ أَحَدٌ
 يَقُومُوا مَا يَعْلَمُونَ مِنْ كَرَاهَتِهِ لَذَلِكَ لَا يَدُلُّ إِلَى أَنْ لَا يَجُوزُ الْقِيَامُ بِلَيْدٍ

این حدیث از مسند ابی حنیفه است و در مسند ابی حنیفه
 در باب مناسک آمده است

از حضرت عیسی

تَوَجَّهَ إِلَيْهِمْ وَقَفْنَا لِمَا نَحِبُّهُ وَنَرْضَاهُ خَدَايَا تَوْفِيقُ دَهْ بِرَأْيِ جَنِيْرَةٍ كَمَا تَوَارَدُ رُوسُ دَارِي وَ
 أَوْرَاسِيْنِي كُنِي - وَقِيَامُ بِرَأْيِ خَدَايَا سُبْحَانَهُ عِبَادَتُ هُمْ بِرَأْيِ خَدَايَا سُبْحَانَهُ چنانچه در نماز پس قیام کرده بر
 اوصاعهم اصحاب او صلعم چنانچه در مشکوٰۃ است از ابی هریره رضی الله عنه - گفت که رسول خدا صلی
 علیه وسلم با من نشستند در مسجد و با حدیث می کردند پس هرگاه که بر می خاستند او صلعم بر می خاستیم
 از روی قیام تا آنکه می دیدیم که بعد از بعضی خانه از درج خود را - و قیام کرده فاطمه رضی الله عنها برای
 او صلی الله علیه وسلم چنانچه در مشکوٰۃ است از عائشه رضی الله عنها گفت دیدیم
 کسی را که باشد مانند فرزند روی روشن و سیرت و سکینت و وقار و بهیئت و شکل و شمائل
 و غیره - و در روایتی است از روی حدیث و کلام بر رسول خدا صلعم از فاطمه رضی الله عنها -
 هرگاه که او در نماز می ایستاد او صلی الله علیه وسلم قیام می کرد صلی الله علیه وسلم بسوی او و میگرفت
 دستش و می پرسید او را و می نشانید او را بر پشت خود و هرگاه که او صلی الله علیه وسلم بر می ایستاد او
 رضی الله عنها بر می خاست رضی الله عنه او صلی الله علیه وسلم و میگرفت دست او صلی الله علیه وسلم و
 می پرسید او را و می نشانید صلعم را بر پشت خود و چنانچه در روایتی در مشکوٰۃ است از انس رضی الله عنه که
 گفت نبود شخصی محبوب تر از ایشان را از رسول خدا صلعم چنانکه چون می دیدند او را بر می خاستند از آنکه
 می نشستند از آنکه است او صلعم از این دلالت نمی شود مگر آنکه قیام جازن باشد بلکه دلالت شود

این حدیث از مسند ابی حنیفه است و در مسند ابی حنیفه
 در باب مناسک آمده است

بما هو ثبت من اخذ صلحا و اُمتة صلعم فتركه بالكسل حرمان من ثواب الصواب والاعراض عنه بلا حجة يلزمه الاستخفاف وهو كفر واما السكوت عما يليق في مجلس ذكره صلعم فعلى نزول يا ايها الذين آمنوا لا تقدرموا بين يدي الله ورسوله واتقوا الله طمأنينة شئ اى من ما هو بمنوع في غير وقت صلعم صلعم تعظيما له صلعم كما هو ثبت من اخذ صلحا و اُمتة صلعم هم وهم سبوا الذكر بمعنى المذكور على تابيد النوى شئ و عليك النظر في معنى الآية وما سبق الى ذكر كيفية النبي صلعم وقال ابراهيم النخعي واجب على كل مؤمن معنى ذكره اذ لكم جنة ان يخضع ويخشع ويتوقر ويسكن من حركته وياخذ من هيبته واجلاله بما كان ياخذ نفسه لو كان بين يديه ويتادب بما ادبنا الله به انتهى فاذا قيل قوموا لتعظيمه صلعم وقامت الجماعة لتعظيمه صلعم

ترجمه چنانچه از اختيار صلحاى اُمت او صلعم ثابت شد پس تركش از سستی حرمان است از مژده صواب و از درو گردانیدن با حجة و دليل استخفاف لازم كند و او كفر است پس سكوت يعنى خاموش ماندن از آنچه كه نرسيد در مجلس ذكر و صلعم بين برائى نزول اين آيت كرايه است يا ايها الذين آمنوا لا تقدرموا بين يدي الله ورسوله اتقوا الله وادبروا عن حركاته يعنى اى آنكه ايمان آوريد بر پيشي مكنيد پيش خدا و رسول او و بر سب و فداى پس ارواست يعنى از آنچه كه او ممنوع است در غير وقت حضور او صلعم برائى تعظيم او صلعم چنانچه او ثابت شده از اختيار صلحاى اُمت او صلعم و آنچه ذكر معنى المذكور است بنا بر تاييد برائى يعنى اى برائى منع تقديم يعنى پيشي نمودن كه در اين آيت هست مودب است پس در بر وقت مجلس حضور و غير حضور پيشي كردن و از اينكه نمودن بنا بر تعظيم او صلعم ممنوع آمد و سكوت لازم اينجا بر وجه تعظيم و ادب و سكوت و وقار و اخلاص برائى تعظيم او صلعم كرده آيد مهرد دست آمد و از صلحاى اُمت عمل بر و يا الله ثابت گرديد و در مجلس اين آية كريمه و آياتى كه در ذكر كيفية تعظيم النبي صلعم كه سابق ذكر كور اُمير تو نظر و فكر كردن ضرورى است بايد كه لازم كنى بر نمودن بگريستن در پاى و گفت ابراهيم نخعي كه بر هر مؤمن واجب است وقتى كه او ذكرش صلعم كند يا نزدش ذكرش صلعم كرده شود اينگونه يا خضوع و خشوع مانند يعنى قروتنى كند و بهر هيبت و وقار پشت نشاند و از حركت خود ساكن ماند و از هيبت و اجلال او صلعم بر پاى قدر كه اگر ميش او صلعم بپوشه نفسش بخود در گرفته نگيرنده باشد و ادب كند يا آنچه خداى بر تو يا و ما را ادب آموخته است از تهلى پس هرگاه كه گفته شود بر خيزيد برائى تعظيم او صلعم و هر جماعت برائى تعظيم او صلعم برخاست

سكوت و وقار و غير ذلك تعظيم ذكره صلعم
بجاء دوران نام است بعضى كرايه و در جمل

[illegible]

۴۰۰

مستوفی شریف
کتابخانه مستوفی شریف

قوارض و اجتماع بر خستانی
 میام بخش حدیث +

مفتی العزم والشمہ
نذکر الذکر ونحییم الذکر

فلاشارة الى تقیید الیوم من تقیید صوم یوم الاثنین والقیاس له علی یوم
عاشوراء ولا احتیاج بالطلب وفضیلت من الجماعة فی الصلوة بالاذان وفتح
صلی الله علیه وسلم علی الجماعة و فی الزهراء جاء فی الخبر ان العبد یاتی الی المجلس
الذکر بنحو کمال الجلال فیکرم من المجلس لیس علی شیء فذلک تمام النبی
صلی الله علیه وسلم روضه من ریاض الجنة وللتعظیم والترفع لاذکر صلته
من الخطیب فی الجمعة والعیدین بذكر الله تعالى ورسوله تعالى وانی
واحد به واتباعه صلعم والسلطان المستقیم ومن نصیته صلعم منبراً فی
المسجد الحجابی وهو ذاکر فخره صلعم قائماً علیه کما فی مشکوة فثبت حسن
الترفع والقیام تعظیماً فی حالة ذکر المعظمین وکذا الذکر هو عام لاوقاف
فی حدیث کما ذکر فی وقت المعین یا لوجه الحسن احسن فان لم یعین فکان العمل

توجه تین اشارت سوی تقیید روز از تقیید روزه یوم دوشنبه است - و قیاس این تقیید بر یوم عاشوراء
است - و برای گرد آوردن بطلب و برای فضیلت اجتماع قیاس از جماعت است که در نماز باذان است معنی
برای ذکر شریف مردان را طلب کرده نشیندن ذکر شریف جمع آوردن و فضیلت این اجتماع مجلس بر قیاس
فضیلت نماز باجماع است و باذان - و بقولش صلعم که دست خدا بر جماعت است - و این در مشکوة است
و در کتاب ترجمه است که در خبر آمده هر سه بنده سوی مجلس ذکر می آید بگفتا منشی همچو کوهها در کثرت و گرنی
بسر از مجلس برخیزد و در آن حالت که بر چیزی نیست یعنی از حرکت ذکر و فکرین برویچ گناه خاند و پس از
گرنی یک چیز در پس بنابرین می طلعم او را نام نهاده تر و دستانه و وقت ریاضی الحسنة غلبه
از باقیهای مثبت و قیاس برای تعظیم و ترفع براسه ذاکر او صلعم یعنی ذاکر ذکر شریف را اگر ای شریف
و بلند نشان از قیاس او از خطبه خواندن در جمعه و عیدین است بذكر خدای برتر و رسول او تعالی و دیگر
ال و محاسن و میر و ان او صلعم و دیگر سلطان عادل و از غیر نهادن او صلعم است از مجد شریف
برای حسنان رضی الله عنه که او ایستاده بر ذکر و بر گری او صلعم میکرد چنانچه در مشکوة است پس
فصلی ترفع و قیام یعنی بلند نمودن و بر خاستن که بطور تعظیم است در حالت ذکر معظم بالهمم ثابت عشره و تحسین است

ذکر که او در صوم و اوقات است یعنی برای ذکر در کردن وقتی معین نیست بذكر مثال همه اوقات است چنانچه ذکر کرده در تفسیر که بر واد
نعم الله الی پس در وقتین بود و دیگر که ذکر کردن پس و دیگر بود و - و اگر معین نکرده شود پس عمل با و دشوار شود

علی واسطه القلب فیکف لا یتدم وقال الله تعالی قل بفضل الله وبرحمته
فبذلک فلیقرحوا و هو خیر مما یجمعون هـ ش من یتساءل یرجع لاستدراک
معنی الایة الکریمة الی ذکر کیفیة الاخلاق هم هیما ت هیما ت صبت
یا الله ربنا ویا اسلام دینا ویا القرآن امامنا ویا محمد نبیا صلعم و نسیت الاخرة و
نسیت الشفاعة و قلت انما مومن فیما هیما المومنین کیف قلت لان ذکر و لاداة
الرسول الشفیع الاولی بالمومنین من انفسهم و ما فی الوقت من اعجاز
صلعم لانه یدعیه سبیه و انه فرض علینا فبعدا دایه مستحب یا ایها المرء
ان فی صدرك القلب ام الحجر الصلب کیف لا یخضع ولا یجشع ولا یعظم للشی
الا فی نبی الرحمة و هو خیر خلق الله کلهم عند ذکرة صلعم فحق ما قال
قال رحمه الله انما نشعر عند هبوط المناشرات علی الحلی و تمیل
عضون البان لا الحجر الصلد و فما فعلت الا اخرجت قلوبنا و نسیت الحجارة

ترجمه بر واسطه قلب - پس چگونه شمسار نشوی که فرمود خدای برتر در سوره یونس رکوع ششم قل
بفضل الله و برحمته فلیقرحوا و هو خیر مما یجمعون هـ یعنی بفرمای جیب من بفضل
خدای پاک که مشرف کردش در دین بچوشت صلعم که جای حصول جمله حسنات و خیرات و برکات کامله
محضه است در تعالی دیگران بغیر استحقاق - و برحمت او تعالی که حضرت رحمت عالمیان است صلعم
و باین قرآن مجید - پس باید که شاد شودند یا بنهم نواز بشبای حق تعالی که رسانید بایشان -
آن فرخ یا اینهمه عطیات بهتر است از آنچه کمی اندوزند از اعراض و اسباب عیش دنیا و آخرت - هر که
خواهد استدراک معنی این آیت کریمه را رجوع کند سوسے ذکر کیفیة اخلاق - هیما ت هیما ت نو خدای
بر ب یونش بدینند بدی و اسلام برادرین و قرآن را امام و محمد صلعم را نبی - و فراموشیدی اخره را - و فراموشیدی
شفاعت زار و گفتی من مومنم - پس ای مومن چگونه گفتی که ولادت رسول شفیع که اولی است به مومنین از نفسها -
شان - و آنچه در آن وقت از عجز او است صلعم ذکر کرده شود از آنکه او بدعت نبیه است حال آنکه حال آنکه لفظی
او فرض است بر ایش از انش مستحب - ای مرد آیا در سینه ات دل است یا سنگ سخت - چگونه فرمودی و تنی نخواهد کرد و

بیت گمزد و بزرگی گمزد بی ای را وقت ذکرش صلعم که نبی رحمت است حال آنکه او بهتر خلق خدا است از همه خلق پس حق است آنچه گوید
رحمت که خدای برتر از او را بدید هم هنگام بدای و زین بر غفرار از شاخای بان چیده که سنگ سخت چه پس کردی تو مگر زخم دای دلها
مارا و فراموش کردی حسرت را

شیخ شیخ السلسلۃ المحمدیۃ رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا وجلس مراقباً
 فقال رضی اللہ تعالیٰ عنہ انت وھابی فتوحش قلبی وقام ورجع قد اجلس مراقباً فقال
 انت وھابی فتوحش قلبی وقام ورجع قد اجلس مراقباً وما بقی الی ظہر مجلس فقال
 انت وھابی فتوحش قلبی وقام ورجع الی دارہ فاشتاق قلب الی خدمۃ شیخ من
 السلسلۃ العالیۃ القادریۃ رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا فحضر عرض السلسلۃ یعمل
 علیہا علی ما ذکرہا فی صدر القصۃ فقال سید اللہ تعالیٰ استغفر وتبک لان العمل من الطریقۃ
 الوھابیۃ فاستغفر وناہ فصیر قلبہ لان صحبۃ تامتہ بلا مشقۃ فما للذین انکروا التبیان
 وهو سنۃ مستحیۃ وانکفوا حق الہماۃ من غیر عذر یرقیار رب انا نعوذ بک من
 ارسل حقہ للعالمین من شرہم والفسنا ومن سیئات اعمالنا من یمکک اللہ فلا مضل
 ومن یضللہ فلا ہادی ونشهد ان لا الہ الا انت وحدک لا شریک لک ونشهد
 ان محمداً عبدک ورسولک اللہ وانت حامدہ وهو محمودک فکیف احسنہ فادعوا لشیخنا
 وافتقارنا ان تصلي علیہ وعلیٰ احوالنا کما تحبہ وترضاه وتشفعہ فینا وترحمنا بحکم

ترجمہ شیخ نور السلسلۃ محمدیہ رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا۔ نشست بطور مراقب پس
 فرمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ تو و ہابی هستی پس قلبش وحشت گرفت و باز پرس آمد یک قدم و مراقب نشست باز
 گفت رض تو و ہابی هستی باز داغ و وحشت گرفت و باز پرس آمد و مراقب نشست کہ پس نشست جای نشست نہادہ
 باز فرمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ تو و ہابی هستی پس لبش وحشت گرفتہ برخاست و سوی خاد خود برگشت۔ باز لبش سوی خدمت شیخ خود
 کہ السلسلۃ عالیۃ قادریہ است رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا مشتاق گردید و پیش آمد و ہر آئینہ آل مسلکہ کہ بر عمل میکرد ہر اہل طریق کہ صدق
 قصہ او را ذکر کردہ بیان نمود۔ پس فرمود سید اللہ تعالیٰ کہ استغفار کن و رجوع کن از انکہ ابر عمل از طریقہ و ماہیت بہت پس
 استغفار کرد و جو توبہ آورد۔ پس قلبش در اندام صحت یافت بصحت کلی بلا تکلیف۔ پس حیثیت آماں را کہ انکار کردند
 لغیب و احوال انکہ او سنت مستحیہ است و تلفیح حق نمودند بندگان را بغیر عذر۔ پس بہ رہن ہر آئینہ پناہ بخواریم بتوحقی
 فی نو کہ رحمت فرستادہ شد بر ای حال بیان از بدیہای نفسانیاں و از گمان علمای مایاں۔ ہر کہ را خداوہ نماید پس نیست گمراہ کنند
 اولیہ کہ گمراہ کند او را پس نیست او را راہ نمایند۔ و ما گوای مہم ہم انکہ نیست چیز و معبود دیگر تو کہ کیلتالی۔ نیست شریک برای تو۔ و گوای مہم ہم
 انکہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم بندہ تو و رسول است۔ خدا را و تو خاد او است و او محمود تو پس چگونه محکمہ او را۔ پس بعجز و افتقار بخواریم ترا کہ تو رحمت فرستی
 بر او و بر حال او چنانکہ تو او را دوست داری و می پسنیدی او را و شیخ گردانی او را میان ما و یا و ما را رحمت کنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ
 لَهُ شُكْرًا
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ
 لَهُ شُكْرًا
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ
 لَهُ شُكْرًا

۶۶۷

[illegible]

البائین لربهم سجداً وقياماً وعلی اتباعهم القانتین لولاهم خضعوا وصیاماً
 اولئک یجرون العرقۃ بما صدروا ویلقون فیہا نخیۃً وسلاماً خالدين فیہا حسنۃً
 مستقرّاً ومقاماً۔ وبعد فیقول الفقیر الی رحمۃ مولاه الغنی محمد بن علی بن محمد بن علی
 النقشبندی الاحمری انعمہ اللہ برحمۃ وغفرلہ واسکنہ فیسبح حنانہ۔ اے
 قدم علینا بالمدينة المنورة فی سنة الف وثمانین وستۃ وتسعين فاحصل
 من اهل الهند من جدبهم اللہ تعالیٰ الی الحرمين الشریفین وشرّفهم بزیارۃ
 روضۃ حبیبہ سید الکونین صلی اللہ علیہ وسلم وزارہم تقرّ بالذیہ + وهو
 المولوی عبد العزیز لا زال عابداً رقیباً ومُعزلاً لدینہ وسانناً عن قیام الزائر فی
 مواجہتہ صلی اللہ علیہ وسلم ووضع یمینہ علی اسارۃ کعبۃ الصلوۃ حین التسلیم
 علیہ صلی اللہ علیہ وسلم قل هو جائز ام لا فاجبتہ بما فی کتب اصحاب المناسک
 من المتون والشروح من ادا ب زیارۃ صلی اللہ علیہ وسلم فقال هذا کلام بلا دلیل
 لیس فیہ شفاء لعلیل مع ورود الاحادیث فی الہنی عن التعظیم والقیام مثل ما

تفعلہ الاعاجم

ترجمہ کہ سب زندہ دار اند سجدہ و قیام کنان پروردگار خود نشان را۔ دیر پیروان نشان کہ فرزند ناند و زبان
 نرسان و روزہ داران مولای خود نشان را۔ ہمانند کہ بدل دادہ شدہ غرض ہا یا باخا ہا یا بچہ صبر کرد و ملاقات
 کردہ شوند در ہا بختیہ و سلامتی۔ ہمیشہ مانند گاندہ در ہا کہ خوش است این از ہوی قراگاہ و قیام گاہ۔ و بعد از
 پس بیگویر اکہ خجیل سوئی رحمتہ مولای خود است کہ غنی است محمد بن علی بن محمد بن علی نقشبندی احمدی۔ پیوستہ اور
 خدای برتر رحمتہ و بخشایش خود۔ و آباد کند اورا بفرخ باغبانی خود۔ بر آئینہ آنکہ بیامرد برآمدنہ منورہ در سال
 یک ہزار و دصد و کوہ و شش ہجری فاضلہ از اہل ہند اہل کساں کہ خدای برتر کہ شد شاہ سوئی حرمین شریفین و
 زیارت روضۃ حبیب خود سید کونین کہ رحمتہ خدا و سلامش بر و باد مشرف کند و بیفزاید شانرا بقرب نزد او صلی اللہ
 علیہ وسلم + و او مولوی عبد العزیز است ہمیشہ بار او پروردگار خود را پرستندہ و عزت و ہند دین خود را۔ و او بار پرستار قیام
 را در مواجہۃ اوصی اللہ علیہ وسلم و ہار دین دست راست خود در چپ سمجہ سبت نماز ہنگام سلام خواندہ و صلی اللہ علیہ وسلم
 کہ آیا او حاضر است یا نہ پس کن اورا جواب ادم با بچہ در کتا بہا یی مناسکت است از متون و شرحہا از ادا ب زیارۃ اوصی اللہ علیہ وسلم پس او گفت کہ اے
 بلا دلیل است کہ در وعلیل را شفاء نیست یا آنکہ احادیث در ہنی از تعظیم و قیام سمجہ آنچہ کہ عجیب ان اورا کنندہ و امدد شدہ اند

کہ اے
 کہ اے

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

29

الكرام والسبيك والتمرد عليه والذين يسلون بها به الظلم
والاستعداد الكائن من جنات الخوف من ربا صلاه والى منية
وربما لا يهين صدامهم من الفضل الطاعات الخ

اخرجه الطبرانی فی المعجم الكبير وعن خايط رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من زارني بعد موتي فكأنما زارني في حياتي ومن مات في احد الحرمين بعث من الامينين وعن النسي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من زارني عتسيا الى المدينة كان في جوارى رواها الحافظ البيهقي كذا في المواهب اللدنية في هذا الباب سبعة عشر حديثا عن سيدنا عمر بن الخطاب وعبد الله بن مسعود وعبد الله بن عمر وعبد الله بن عباس والنس بن مالك وابي هريرة وغيرهم باسناد متقدمة والفاظ متقاربة يرواها الدارقطني والطبرانی والبيهقي وابن خزيمة وابن عساکر والبيهقي وابي داود الطيالسي وابي بكر بن المقرئ وابن عبد الوالي جعفر العفيلي وابي الفتح الهروي وابن ابى الدنيا وغيرهم ساقها السيد السمرودي في الوفاء والعلامة ابن حجر في الجواهر المنظم والشيخ محمد عابد السند في طالع حاشية در المختار قال الحافظ السخاوي تحت حديث من زار قبري وجبت له شفاعة هو عند ابى الشيخ وابن ابى الدنيا وغيرهما عن ابن عمر رضي الله عنهما صحيح

ترجمه این حدیث الطبرانی در معجم کبیر بیرون آورده - قاضی خايط است رضی الله عنه که هر آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت که هر که مرا زیارت کرد پس بوی من پس گوید که او زیارت کرده - در زندگي من و هر که مرد و دیده اند و در مرم بر انگیزند شد از من یا نکند - و از انس است رضی الله عنه گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که مرا زیارت کرد مرا بید خواب خداي کريم نيسود (مدينه باشد او در محاسن گانم - بدو ايت کرد هر دو حافظ بیهقي - تبیین است در باب ائمه - و در این باب مقدمه حدیث اند از سيدنا عمر بن خطاب - و عبد الله بن مسعود - و عبد الله بن عمر - و عبد الله بن عباس - و انس بن مالک - و ابو هريرة و غیرشان رضی الله تعالی عنهم اجمعين - باسناد با هم متقدمه و الفاظ متقاربه معنی الفاظیکه در لفظه معنی با هم قریب دارند - بروایت دارقطني - و طبرانی - و بیهقي - و ابن خزيمة - و ابن عساکر - و زیار - و ابو داود الطيالسي - و ابو بکر بن مقرئ - و ابن عدي - و ابو جعفر عقیلی - و ابو الفتح اودی - و ابن ابی الدنيا و غیرشان که او را رانده و بیان کرده است سيد سمهودی در وفا - و علامه ابن حجر در جوهر منظم و شیخ محمد عابد السندی در طالع الاثر حاشیه در مختار - گفت حافظ سخاوی تحت حدیث من زار قبري وجبت له شفاعة اینی هر که زیارت کرد قبر مرا واجب شد او را شفاعة من - اینکه اندر او شرف و ان ابی الدنيا و غیر این بر و از ان امر رضی الله عنهما صحیح است ۴

در این باب مقدمه حدیث

افصح بیان راویان و اختلافات و اتفاق ظاهر

محمد بن جعفر و

صحت حدیث ۴

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

والله اعلم بالصواب

الی ابد الابدی فقد رآوی فی احادیث کثیره و آثار جمعه کیف لا وهوسیدا
 القبور و منبع النور و هبط التجلیات الالهیه و مورد الفیوضات القدسیه
 وهو محفوف بالملائکه المقربین و المحضر الانبیاء والمرسلین وهو الموصل الی
 اعلی الدرجات و المفضی الی اقرب المثوبات قال کتب الاحیاء من یوم یطلع الانزل
 سبعون الفامن الملائکه حتی یحفظوا بقدر النبی صلی الله علیه و سلم یضربون باجنهم
 ویصلون علی رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی اذا المسوا عرجوا و هبط مثلهم فضعوا
 مثل ذلک حتی اذا انشقت عند الارض خرج فی سبعین الفامن الملائکه یرفون
 اخراجه الداعی فی مسیده و ما احسن ما قال الامام البوصیری فی البرقه
 هو الحیی الذی ترجی شفاعته لکل هول من الاهوال معصم
 فاق النبیین فی خلق و فی خلق و لم یجد انواله فی علم ولا کلام
 و کلمه من رسول الله ملقش
 و واقفون لدیه عند حلهم
 من نقطه العلم و من شکله الحکم

ترجمه ابیه از حدیث و روایت کرده شده در احادیث کثیره و آثار جمعه یعنی انبوه و چگونگی باشد که او
 قبور و منبع یعنی چشمه نور و هبط یعنی جای فرود آمدن تجلیات خداوندی و مورد یعنی جای
 فیوضات و دریا است و او محفوف یعنی گرد گرفته شده است بملائکه مقربین و محضر یعنی حاضر آمدن برای انبیاء
 و مرسلین است و او موصل یعنی رساننده است سوی برترین درجه و مفضی یعنی رسیاننده سوی نزدیک ترین
 المثوبات است گفت کتب احیاء یعنی آنکه زنده نگردد و در خنده گرانزل شود و هفتاد هزار از ملائکه تا آنکه گرد
 گیرند بر نبی صلی الله علیه و سلم که بر زمین بازوای خود و در فریستد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکه برگاه
 شام کنند بیا لار و مثل شان فرود آیند و بچنان کنند تا آنکه بچون زمین از و صلعم بنگاه پذیرد و بران هفتاد هزار
 که روان و روان باشند او صلعم را در حرم او بر زمین خود بر آورده و چه خوب تر است از امام البوصیری رحمه الله
 او حییی که باو چشم شفاعت دارند
 است فائق زبهر انبیاء و مرسلین و صورت
 زان منظر حق ملقش اندر این بهم سر در
 استاده زبهر او در حد مرآتیا
 بهر بر شمس زان هو ال بنه میبکی
 در علم و کرم نیست باو هیچ تسیری
 چون بحر عریض و بحر مری و یک قطره زابری
 چون نقطه از علمی یا شکله از حکمی

در حدیث و آثار جمعه و چگونگی باشد که او

فیل اذ خال الحجر فی المسجد وروی ابن زبالة عن سلمة ابن ورد ان قال لربت
 اسن ابن مالک رضی اللہ عنہما اذا سلم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم یاتی فیقوم اما
 انتہی یقل هذه الاخبار كلها السيد السهموي في وفاء الوفا يا خبار المصطفى
 وخرج سيدنا عنتر رضي الله عنه الى منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا معاذ
 بن جبل قائم بيكي عند قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما يبكيك يا معاذ
 الحديث اخرجہ الحافظ البزار فی مسندہ نقلہ مولانا عبد السمند في حاشيته
 على الدر المختار وروی يحيى ابن الحسن العلوي عن ابن ابي فديك قال سمعت بعض
 من اذركت يقول بلغنا ان من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقال ان الله
 وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما صلى
 الله على سيدنا محمد وسلم وفي رواية صلى الله عليك يا رسول الله يقول باسعين
 مرة ناداه ملك صلى الله عليك يا فلان لم تسقط لك اليوم حاجة لذي السيف
 الشامية واذا استقبال قبر الشريف الذي هو قبلة الامم واما اشياخ من العلويين

فمن جملة پیش از داخل کردن حجره شریف سید - در قایت کرد بن زکریا از سلم ابن ورد ان گفت که دیدم رسول
 اکبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر گاہ سلام میفرستاد بر من صلی اللہ علیہ وسلم می آمد پس می استایش از من - ابن سید اخبار سید
 سہموی در وفاء الوفا یا خبار المصطفی نقل کرده است - در آمد سید زکریا عرضی السعدی بن زکریا رسول خدا صلی
 علیہ وسلم پس ناگاہ دیدم معاذ بن جبل بن استاده میگردد نزد قبر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت چو می گردانم
 ای معاذ ای بیت - این حدیث را حافظ بزار در سنن خود بر آورده کہ مولانا عابد سندی در حاشیہ بخور برد مختار اور نقل
 کرده - در روایت کرد یحیی بن حسن العلوی از پیر ابی ذر کہ گفت شنیدم از بعض کسے کہ دریافتہ اور میگفت کہ سید
 اکبر کسی بابت نزد قبر منی صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين
 امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما صلى الله على سيدنا محمد ودر روایتی است صلی اللہ علیک
 یا رسول اللہ کہ سید زکریا اور ایضا دبار - در آمد در فرشتہ صلی اللہ علیک یا فلان لم تسقط لك اليوم
 حاجة یعنی رحمت کہ در مقابل تو اسے ظالم امروز بیج جابجاستہ را می تو میفاد رسا قط نشد - پنجمین است
 در سیرت شامیہ - ولکن استقبال یعنی رو آوردن قبر شریف اور اسلیم مومکہ اول قبلہ از وراج
 در شہار یعنی کابردا از علویان

[illegible]

الیهودی فی الوفا وراوی ابن وهب عن ملائک انه قال اذا سلم علی النبی صلی
 الله علیه وسلم یقف للدعاء ووجهه الی القبر الشریف لا الی القبلة وعن ابن
 حنبل قال ناظر ابو جعفر امیر المؤمنین مالکاً فی مسجد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فقال مالک یا امیر المؤمنین لا ترفع صوتک فی هذا المسجد فان الله اذا
 قوما فقال لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه و مدح قوما فقال ان
 الذین یعضون اصواتهم عند رسول الله الایه و دم قوما فقال ان الذین
 بناؤنک من وراء الحجرات الایه وان حرمتہ میتاً کحرمته حیاً فاستکان لها ابو
 جعفر فقال یا ابا عبد الله استقبل القبلة وادعوا ثم استقبل رسول الله صلی
 الله علیه وسلم فقال ولم تصر و جهک عنه وهو وسیلتک و وسیلة ابیک
 ادم علیه السلام الی الله تعالی يوم القيمة بل استقبله واستشفع به فیشفعه
 الحافظ القاضی عیاض فی الشفاء بتعظیم حقوق المصطفی بسند جید
 و قد اتفق العلماء علی انه علیه الصلوة والسلام فی قبره الشریف یعلم زائر

نویسند سید سمودی در وقایع و روایات کذا فی کتابت که او گفت هرگاه سلام میکرد بر نبی صلی الله علیه وسلم بایستاد
 برای دعا و روی خود سوی قبر شریف بر پشتی نه سو و کفیله - و از ابن حمید است که گفت مناظره کرد ابو جعفر امیر المؤمنین
 با مالک رضی الله عنه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت مالک ای امیر المؤمنین آواز خود در پیش مسجد بلند
 پس تحقیق حدیث برتر او ب کرده است قومی را - و فرمود در سورہ حجرات لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه
 بلند مکنید آواز خود را بر آه از نبی اکرم - و تعریف کرد قومی را و گفت ان الذین یعضون اصواتهم عند رسول الله
 الایه در سورہ حجرات یعنی هر آینه آنکه است کنند آوازهای خود را در رسول خدا اکرم کرد قومی را و گفت ان الذین
 بناؤنک من وراء الحجرات الایه در سورہ حجرات یعنی هر آینه آنکه ترا با و از سوراخها و از زیر در و پنجره و در
 او صلعت و حال موت هیچ حرمتی اوست و حیات پس نیست کرد آواز را ابو جعفر و گفت ای ابا عبد الله بقیله روادم و دعا کنم یا
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم روادم پس گفت مالک رضی الله عنه و چرا بگردانی روی خود از و صلعت که او وسیله شفاعت
 و وسیله بدر تو آدم علیه السلام سوی خدا می برتر و ز قیامت بگذر و می با و آواز او شفاعت خواهد پس او شفاعت کرد
 او را - بر آورده او را حافظ قاضی عیاض در شفاء بتعظیم حقوق المصطفی بسند جید و تازه - و تحقیق اتفاق کرده
 علماء بر آنکه او علیه الصلوة والسلام زنده است در قبر شریف خود - می دانند از این خود را

۷۴۷

۷۴۷

بيان اتفاق علماء بريطانيا وعلماء

سید محمد علی

[illegible][illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۷۷

✓ TCD

کتابخانه ملی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احادیث و آثار بسطام و در سلام بخون

او ایستادم و علم و کسبم را از او

في التآرب في البخارة الشريعة

و اعلم انه صلى الله عليه وسلم عالم بحضوک و قیامک و زیارتک و انه یبلغ سلا
و صلواتک فتمثل صورته الکریمه فی خیالک و احضر عظیم رتبه فی قلبک و یبغی
ان تنفق بینه کما وصفنا و تنروه میتا کما کنت تنروه حیاً انھى کذا فی الوفا
و قال فی السیرۃ الشامیه و لیستطیع الزائر فی حال وقوفه الی اسفل ما یستقله من
جدار المحجره الشریفه ما ترما للحياء و لا دب التام فی ظاهره و باطنه انتهى و
قال العلامة الشیخ رحمۃ اللہ المستد فی لباب الناسک فی زیارت ثم قصدا ی
الزائر التوجہ الی القبر المقدس و فرغ القلب من کل شیء من امور الدنیا و اقبل بکلیتہ
لما هو بصدورہ لیصل قلبہ للاستعداد منہ صلی اللہ علیہ وسلم و حرام علی قلب شغل
بقاؤرات الدنیا من الشهوات و الامرات ان یصل الیہ من ذلک شیء بل ربما
یخشى غلبہ من بؤس مقف و اعراض و العیاد باللہ تعالی من ذلک فلیجہہ بکسر
الاعیان المقترین ما امکنہ و لیلا حظ مع ذلک الاستعداد من سعة عفوہ صلی اللہ علیہ وسلم
و عطفہ و مراقبہ ان یسأل فیما عجز عن امر الیہ من قلبہ

ترجمہ: تو در آنکہ بر اینکہ او صلعم عالم و داناست بخفوت تو و قیام تو و زیارت تو و بر رتبه آنکہ سلام تو و درود تو و اورا
برسد و بر نفس کن و بتو کریم و از خیال خود و حاضر کن رتبه عظیم او و قلب خود و می رسیدہ آنکہ استادہ شوی
تو میشو و صلعم چنانکہ وصف کردیم و زیارت کنی او را در حالت حیات همچنانکہ زیارت میکردی در حالت حیات حتی
بمیان است و کتاب و قاف و گفت و بیزیت شامیه و باید کہ زائر در حال وقوف خود نظر داشتن سوی زیرین آنچه
کرد و بر دشت و او را از دیوار حجره شریف لازم گیر برای حیا و ادب کامل در ظاهر و باطن خود انتہی و گفت علامہ
شیخ رحمت ابد سندی و کتاب لباب الناسک در زیارت باز قصد کرد او یعنی زائر و آوردن را سوی قبر مقدس
و دل را قانع کرد از ہر چیز از امور دنیا و روی آورد و تمامہ برای آنچه کہ او در پیے او است تا کہ دلش اصلاح یابد برای
باری گرفتن از و صلی اللہ علیہ وسلم و آرام است بر دل کہ شغل گرفته است بلبید برای دنیا از خواہشات و ارادت
آنکہ بہ پیوند سوسے او ازین چیزی بلکہ لیس است کہ برو خوف بشود از قسم مقف و اعراض یعنی از قبیل دشمنی
در و گردانی برود اندیشہ باشد العیاد باللہ تعالی من ذلک یعنی میاہ بخند و برتر ازین پس باید کہ بوشید آنچه
بنواند ازین فراغ حاصل کردن و باید کہ نگاہ را بر این سمت از او وسعت عفو او صلعم او علیہ وسلم و عطف او و مراقبت
او تا کہ آسانی دہد او را این سمت را در پیے کہ عافرا سمت او از دور کردن او از دل خود و

۱۴۰۲ هـ - جمادی الثانی ۱۳۰۲ هـ - جمادی الثانی ۱۳۰۲ هـ

[illegible][illegible]

لحم و عسل و زعفران و گلاب
و گلستان و گلشن و گلزار

يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيلَ اللَّهِ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ
 اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمَامَ الْمُتَّقِينَ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا مَنْ أَرْسَلَهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَفِيعَ الْمَذْنُبِينَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُبَشِّرَ الْمُحْسِنِينَ السَّلَامُ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ
 وَالْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِكَ وَاهْلِ بَيْتِكَ أَصْحَابِكَ
 أَجْمَعِينَ وَسَائِرِ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ جَزَاكَ اللَّهُ عَنَا أَفْضَلَ وَأَكْمَلَ مَا جُرِيَ بِهِ
 عَنْ أُمَّتِهِ وَنَبِيِّائِهِ قَوْمَهُ وَصَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمْ عَلَيْكَ أَزْكَى وَأَعْلَى وَأَنْخَى صَلَواتِهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ
 اسْمُهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَاشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَرَسُولُهُ خَيْرُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَاشْهَدْ أَنْكَ قَدْ
 الرِّسَالَةَ وَأَدْبَيْتَ الْأَمَانَةَ وَنَفَضْتَ الْأَمَانَةَ وَاقَمْتَ الْحُجَّةَ وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَعَبَدْتَ

رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ إِلَى أَنْ قَالَ ثُمَّ يَطْلُبُ الشَّهَادَةَ
 قَوْلُهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَعْنِي سَلَامَتِي بِأَمْرِ رُبِّي وَرَسُولِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي
 وَحَبِيبِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيلَ اللَّهِ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَدُوسْتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ يَعْنِي سَلَامُ
 رُبِّي وَخَيْرِ خَلْقِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَكَرِيمِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ
 يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَسَيِّدِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ
 يَا أَمَامَ الْمُتَّقِينَ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَأَمَامِ يَوْمِ الْبَرِّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَرْسَلَهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ
 يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَأَنْكَرَ قُرْشًا وَأَوْرَاقًا بَرِّزَ رَحْمَتُ رُبِّي عَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَفِيعَ الْمَذْنُبِينَ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي
 أَيْ شَفِيعَ كَثَرَتِ الْكَارِئِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُبَشِّرَ الْمُحْسِنِينَ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَحْمَتُهُ أَصْحَابَ كُنُفِهِ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَخَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
 وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرُسُلِهِ الْأَنْبِيَاءِ وَرُسُلَانِ وَفَرَشْتَتَايَ قَرَبَ يَأْتِيكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى
 وَاهْلِ بَيْتِكَ وَأَصْحَابِكَ أَجْمَعِينَ وَسَائِرِ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ جَزَاكَ اللَّهُ عَنَا أَفْضَلَ وَأَكْمَلَ مَا
 جُرِيَ بِهِ رِسْوَةً عَنْ أُمَّتِهِ وَنَبِيِّائِهِ قَوْمَهُ وَصَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمْ عَلَيْكَ أَزْكَى وَأَعْلَى وَأَنْخَى صَلَواتِهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ
 صَلَواتِهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ اسْمُهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَاشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَرَسُولُهُ خَيْرُهُ مِنْ خَلْقِهِ
 خَيْرُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَاشْهَدْ أَنْكَ قَدْ بَلَّغْتَ الرِّسَالَةَ وَأَدْبَيْتَ الْأَمَانَةَ وَنَفَضْتَ الْأَمَانَةَ وَاقَمْتَ الْحُجَّةَ
 وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَعَبَدْتَ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

وَأَمَّا مَا فِي هَذِهِ السَّلَامَةِ مِنْ تَعْدِيلِ الْأَمَانَةِ وَنَفْضِهَا وَاقْضَاءِ الْحُجَّةِ وَجَاهِدِ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَعَبَدْتَ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

وَأَمَّا مَا فِي هَذِهِ السَّلَامَةِ مِنْ تَعْدِيلِ الْأَمَانَةِ وَنَفْضِهَا وَاقْضَاءِ الْحُجَّةِ وَجَاهِدِ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَعَبَدْتَ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ يَعْنِي سَلَامُ رُبِّي وَرَسُولِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

الحاقہ فی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

[illegible]

السلام عليك يا من كمل الله به أربعين السلام عليك يا من استجاب الله فيه
دعوة خاتم النبيين السلام عليك يا من اظهر الله به الدين السلام عليك يا
من اعز الله به الدين السلام عليك يا من نطق بالصواب ووافق قوله محكم
الكتاب السلام عليك يا من عاش حميداً وخرج من الدنيا شهيداً جزاك الله
عن نبيه وخليفته وامته خيراً السلام عليك ورحمة الله وبركاته هو تخرج
فذكر كيف ذراع فيقف بين الصديق والفاروق فيقول السلام عليك يا
صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ان قال ثم يرجع الى حبال وجه النبي
صلى الله عليه وسلم ويقف عند القبر الا قدس على قدس ما حج او اقبل فيحمد الله
تعالى وتبني عليه ويحجده ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ويستشفع به الى ربّه
ويدعوا لغايد به لنفسه ولوالديه واشيخه ومن شاء من آذانه واخوانه

توسعه السلام عليك يا من جعل الله به الدين يعني سلام بر تو ای آنکه کامل کردی و خدا
برتر در دین خود را از مومنین السلام عليك يا من استجاب الله فيه دعوی خاتمه البیتین یعنی
بر تو ای آنکه قبول فرمود خدای برتر در حق او دعوی خاتم انبیاء السلام عليك يا من اظهر الله به الدين
یعنی سلام بر تو ای آنکه پشت داد خدای برتر با دین را السلام عليك يا من اعز الله به الدين
یعنی سلام بر تو ای آنکه عزت داد خدای برتر با دین را - السلام عليك يا من نطق بالصواب و افاق
قوله صحر الکتاب یعنی سلام بر تو ای آنکه گویا شد بصواب و موافقت کرد قول او کتاب بصیو ط را - السلام
عليك يا من عاشى جميداً و خرج من الدنيا شهيداً بحوائك الله عن نبيه و خليفته و ائمه
خبر آیینی سلام بر تو ای آنکه دین خود را در دنیا و دین خود را در آخرت برتر از بقیه خود
و خلیفه او و ائمه او بهتر السلام عليك و رحمة الله و رکا د یعنی سلام بر تو و رحمت خدا و بر کتاهای او
باز برگرد و قدیمیم گزین با یسند و در بیان حضرت حدیق و فاروق رضی الله عنهما پس بگوید السلام عليك كما یا صاخر
رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی سلام بر شما ای هر دو و این رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکه گفت - یا زید برگرد
سوی قرب روی منی صلی الله علیه و سلم و یا یسند نزد قدیر قدس بر قدیر یک نیره یا کتر پس حمد گوید خدای برتر از بقیه خود
بر او و تحمید گوید او را در روز و در دنیا و در آخرت و شفاعت خواهر یا دوستی پروردگار خود و دعا خواهد کرد بر او
و دست برداشته برای نفس خود و والدین خود را و شیعیان خود را و برای هر کس که خواهد برادر دین خود را در دنیا

چہرہ رخ الیٰ احباب و رحمتی صلی علیہ وسلم

و استدعا نمودی در درویشی حضرت سیدیه رضی الله عنها و اذان است

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

في كتاب في زيارة اهل البيت
وتمت له واحد وعشرون

اهل البقيع يستحب أن يخرج كل يوم إلى البقيع بعد زيارة النبي صلى الله عليه وسلم
 وضاحية فيرد القبور التي به خصوصاً يوم الجمعة وقد قيل أن مات بالمدينة
 من الصحابة نحو عشرة آلاف غير أن غالبهم ومن لا يعرف عيناً أو جهة بالبقيع مشهوراً
 عثمان رضي الله عنه ومشهد إبراهيم ابن النبي صلى الله عليه وسلم ومشهد عاصم رضي الله عنه
 ومشهد النبي صلى الله عليه وسلم ومشهد له خيل فيه ثلاث من أولاد النبي صلى الله عليه وسلم
 فليس على هؤلاء كلهم إلى أن قال ولقيت ثلاث مشاهد ليست بالبقيع أحداً
 منهم مالك ابن سنان عمري المدينة داخل السور فثانها مشهد النفس الزكية
 محمد بن عبد الله بن الحسن بن علي النشائي المدينة وثالثها مشهد سيد الشهداء
 حمزة عم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم فليست أن يزوره ويرى مشهداً
 أحدهم ولا جبل - والأول يوم الخميس ويبدأ بمسجد حمزة فليسلم عليه بخشوع
 وخضوع مع مراعات غاية الأدب والإجلال التام إلى آخره قال في نقله
 منه فحضر وقال الفاضل المحقق الشيخ عبد الحق المحدث الدهلي في كتابه جذا
 القلوب إلى ديار الحسين تكميل في زيارة أهل البيت نقل في كتاب فضل الخطاب

فی الثانی کے زیارۃ الی بیت النبویہ ﷺ

محدث: نه ای که در مقام نبوت جریب القدر است ای دلیل الهی جریب
 محمد: نه ای که در مقام نبوت جریب القدر است ای دلیل الهی جریب

بیان آداب و رتبه این علمیه و سلام بر او و خضره

السلام علی محال رحمۃ اللہ و مساکین برکت اللہ و معادن حکمت اللہ و حفظہ
عنہ اللہ و حکمت کتاب اللہ و وراثتہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و رحمۃ اللہ و برکاتہ
السلام علی الدعاء الی اللہ عزوجل و الاذلاء علی مرصاة اللہ و المظہرین لاهر اللہ و ہفیفہ و
المخلصین فی توحید اللہ و رصة اللہ و برکاتہ انی مستشفع الی اللہ عزوجل بکم و مقدمکم اما
طبی و المرادی و مسئلتی و حاجتی اشہد انی مؤمن بسیرکم و علانیۃ انی ابرء الی اللہ تعالیٰ من علی
سیدنا محمد و ال سیدنا محمد من الجن و الا انس و صلی اللہ علی سیدنا محمد و الہ الطیبین الطاہرین
سلیما انتہی و قال المحدث المذکور فیہ ایضا قال الامام الشافعی رحمہ اللہ تعالیٰ ان قبرا کما
موسیٰ اکملہم صلی اللہ عنہم تریاق اعظم لقبول الدعاء و حاجۃ انتہی نقلاً من کتاب حذب القلوب
ہذا الذی ذکرنا ہ من کیفیۃ زیارۃ الشریفہ و الاستشفاع و الاستمداد من الحضرة النبویۃ

ترجمہ السلام علی محال رحمۃ اللہ و مساکین برکت اللہ و معادن حکمت اللہ و حفظہ
عنہ اللہ و حکمت کتاب اللہ و وراثتہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و رحمۃ اللہ و برکاتہ
برجائہما صلی اللہ علیہ وسلم و رحمت خدا و برکتہما صلی اللہ علیہ وسلم و رحمت خدا و برکتہما صلی اللہ علیہ وسلم
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و رحمت خدا و برکتہما صلی اللہ علیہ وسلم و رحمت خدا و برکتہما صلی اللہ علیہ وسلم
مرصاة اللہ و المظہرین لاهر اللہ و ہفیفہ و المخلصین فی توحید اللہ و رصة اللہ و برکاتہ انی
مستشفع الی اللہ عزوجل بکم و مقدمکم امام طیبی و المرادی و مسئلتی و حاجتی اشہد انی
مؤمن بسیرکم و علانیۃ انی ابرء الی اللہ تعالیٰ من علی سیدنا محمد و ال سیدنا محمد من الجن
و الا انس و صلی اللہ علی سیدنا محمد و الہ الطیبین الطاہرین و سلمہ سلیما انتہی
برخداوندگان سوی خدای غالب و بزرگ - درہ نمایان بر سید برنامی خدا - و ظاہر کنندگان امر خدا و ہی ادرہ - و خلو
آوردہ گان در توحید خدا - و حریف خدا و برکتہما صلی اللہ علیہ وسلم و رحمت خدا و برکتہما صلی اللہ علیہ وسلم
طلبین است و ارادتین و خواستہا و حاجتہا من است گواہی میریم کہ تحقیق من تو ہم بہ پیشہ گری شما و شکارہ شن شما -
و البتہ من بری شیوم موسیٰ خدای برتر از خصم سردار محمد و ال سردار محمد از جن و انس و رحمت خدا و برکتہما صلی اللہ علیہ وسلم و رحمت خدا و برکتہما صلی اللہ علیہ وسلم
کروی خوش دارا شد و یا کاشد و سلام با و بر و سلام کردن انتہی - و گفتہ محبت مذکور در و نیز کہ گفتہ اما
شافعی بر رحمت خدا و برکتہما صلی اللہ علیہ وسلم و رحمت خدا و برکتہما صلی اللہ علیہ وسلم و رحمت خدا و برکتہما صلی اللہ علیہ وسلم
و اجابتش تریاق اعظم است انتہی - این دو کتاب حذب القلوب نقل کردہ - و این کہ آن -
اورا بیان کردیم از کیفیۃ زیارت شریفہ و شفاعت و یاری خواستن از حضرت نبویۃ

ایان افرط و فخر یکدیگر در کرم کرده اند
اندر - و یکین میان افرط و فخر یکدیگر

1916

فِي الْأَخْطَرِ وَالْأَقْصَرِ الْمَحْمُودِ الْمَذْمُومِ
وَمَا الْأَخْطَرُ

၇၄၁ ခုနှစ်၊ ဇန်နဝါရီလ ၁၁ ရက်၊ နံနက် ၈ နာရီ၊
 ၇၄၂ ခုနှစ်၊ ဇန်နဝါရီလ ၁၂ ရက်၊ နံနက် ၈ နာရီ၊

၁၀၈၂ ခုနှစ်၊ ဇန်နဝါရီလ ၁၀ ရက်၊ နံနက် ၈ နာရီ၊
 ၁၀၈၃ ခုနှစ်၊ ဇန်နဝါရီလ ၁၀ ရက်၊ နံနက် ၈ နာရီ၊

تقبیل بیدادھی فسبق فی الادیب واما غیرہ فنقل عن الامام احمد انه سئل عن
عن تقبیل منیر النبی صلی اللہ علیہ وسلم وقبرہ الشریف فلم یر بہ باسا نقل
ذات عنہ ابنہ عبد اللہ کما تقدم وتقل عن ابن ابی الضیف الیمنی احد علماء مکہ
من الشافعیۃ جواز تقبیل المصحف اجزاء الحدیث وقبور الصالحین لمتی کلاً
الحافظ ونقل الطیب الناشری عن المحب الطبری انه يجوز تقبیل القبر ومسحہ
وقال علیہ عمل العلماء الصالحین والمستند +

لور اینا سلسلہی آشرًا لَسَجِدَ نَالْفَ الْفِ لِلْأَثَرِ

وقال الآخر

آخر علی الدیار دیار لیلی اُقْبِلْ ذَا الْجِدَارِ وَالْجِدَارِ
وما حب الدیار شغف قلبی ولكن حب من سكن الدیار

ترجمہ بوسہ دادن دست آدمی پس سابق گذشت در بحث آدمی - لیکن خیر او پس نقل کردہ شد
از امام احمد کہ ہر آئینہ او پر سیدہ شد از بوسہ دادن منبری صلی اللہ علیہ وسلم وقر شرف
او پس باو ہا کے نزدیک - نقل کرد این از ویرانہ عبد اللہ چنانچہ پیش ازین بیامدہ
وہم قول است از ابن ضیف یمنی کہ یکے از علمائے مکہ است از شافعیہ - جواز بوسہ دادن مصحف
وخر و ہائے حدیث وگور ہائے نکو کاران - تمام شد کلام حافظ -

ونقلی کہ طیب ناشری از محب طبری ہر آئینہ آگہ جائز می شود بوسہ دادن گور و سوزن او
گفت ورواست عمل علمائے صالحین وخواندایں شعر
لور اینا سلسلہی آشرًا لَسَجِدَ نَالْفَ الْفِ لِلْأَثَرِ

ترجمہ

گر ز محبوب نشانی قدمی بینم سجد ہا بہر نشان سجد و بیعت آیم
وگفت دیگر کے

امر علی الدیار دیار لیلی اُقْبِلْ ذَا الْجِدَارِ وَالْجِدَارِ
وما حب الدیار شغف قلبی ولكن حب من سكن الدیار
سیکوم ہر ایک بہت گویا لیلی می بوسم سجد و بیعت آیم
گرفت این لم راجع بہرگز لیکن کیسا کن شایں دیار

عند من له أدنى تعلّق بشريعة الإسلام أن قبره روضة من رياض الجنة
 وإذا كان القبر كما ذكرناه وقد حوى جسمه الشريف عليه الصلوة والسلام
 أي هو طيب الطيب فلا مريبة أنه لا طيب يعدل تراب قبره المقدس وإذا
 نزلت ما حزننا في الحبوب وفشمت ما حققنا في الخطاب لا يبقى لك شبهة ففقد
 القيلام العظيم لهذا الكيفية عند النبي الكريم عليه افضل الصلوة والتسليمة
 لا مناسبة بينه وبين القيام الذي ورد فيه النهي في بعض الاحاديث النبوية
 لأن ذلك من أحسن الاخلاق الدينية إنما قصد به عرض هذا الادنى وهذا من
 اشرف الاديان الدينية حيث أريد به وجهه رب الاعلى فاستمع لما يقل لك
 من كرام شرع الحديث المخول عليه في القديم والحديث قال شيخ الاسلام
 الحافظ ابن حجر العسقلاني في فتح الباري شرح صحيح البخاري تحت حديث قوموا
 الى سيدكم قال ابن بطال في هذا الحديث أمر الامام الأعظم باكرام الكبار
 المسلمين ومشرعية اكرام اهل الفضل في المجلس الامام والقيام فيه غير من

توجيه وشكيبيت من كسي را كذا در ادنى تعلق بشريعة اسلام باشد تحقيق آنكه قبر شريف او صلى الله عليه وسلم
 عزاري است از اينها هي بهشت بلكه افضل از بهشت و هرگاه اين قبر شريف چنانكه او را ذكر كرديم بهست است آنكه تحقيق چنان
 گفته است بهيم شريف او عز و صلوة و سلام باد آنكه او خوشترين خوشبينان است پس چنانكه گمان و شكيبيت
 كه آينه كه بهيت خوشترين كه برابر شود خاك گور مقدس او صلى الله عليه وسلم و چون بدستني آنچه در جواب تحرير
 كرديم و همديهي آنچه در خطاب تحقيق كرديم تراشيدني خواهد بود در قيام عظيم بدین كيفيت نزديكي كريم برادر گزين
 صلوة و تسليم باد و تحقيق آنكه مناسب است درميان او و درميان قيام ميكرد و ديني دارد شده در بعض احاديث
 نبويه از اكرام انبويان اخلاق دينوي است كه جز اين نيت كه قصه كرده شد و بيش گشاي اولي پس
 از شريف ترين ارب ديني است چون باور داده كوده شود و وجهه ربه الاعلى يعني روي پروردگار خود را بر
 از به است پس گوشه را بايچه كه فعل كرده شود براي تو از كلام شارحان حديث كه بر و هماد و ذكر كرده شد و قدوم
 يعني در عهد پيشين و در دور كلام قديم و جديد گفت شيخ الاسلام حافظ ابن عسقلاني در فتح الباري شرح صحيح بخاري
 حديث قوموا الى سيدكم يعني بر خيزيد سوي سر دار شما كه گفت ابن بطال در اين حديث كه حكم كرد امام عظيم را بر بزرگواران
 اندر شما مان و به مشروعيه اكرام اهل فضل يعني جاري داشتن بزرگان در مجلس خود و قيام در برابر غير خود از

تفسير الحديث الشريف قوله الى سيدكم

بيان تضعيف روايات عارضة في كلام

توليد كلامه في بيان تفسير حديث قوله الى سيدكم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

وفي الوفات النبوية الى اخر ما قاله الحافظ وقال العلامة الشيخ محمد طاهر
الفتني في مجمع البحار في غرائب التنزيل ولطائف الاخبار وحديث قومه
الى سيد كوفيه استجاب القيام عند دخول الفضل وهو غير القيام المنهي
لان ذلك بمعنى الوقوف وهذا بمعنى النهوض وليس هو القيام الذي يقع
الا عجم تعظيماً وانما كان سعد وجعل المارش في اكله فامهم بالقيام ليعينوه
على النزول من الحمار لئلا يتعجز عرقه بالاضطراب ولو اراد التعظيم لقال قومه
لسيدكم وفيه نظر لان الى انخم كانه قيل قومه واذهبوا اليه تلقياً وكرامته
يشعر به وصفت السيادة واحتمل به الجاهل لا كرام اهل الفضل بالقيام اذا
اقبلوا قال القاصي وليس هو من القيام المنهي عنه انما هو فيمن يقفون عليه هو
جالس ويمثلون قياماً حول جلوسه وحديث لا تقفوا كالاعاجم يعظم بعضهم
بعضاً اي يعظموا لاجل ماله ومنصبه بل لا يعظم لصلواته

ترجمه در وفات نبویه تا آخر آنچه که او را حافظ گفت - و گفت علامه شیخ محمد طاهر فتنی در مجمع بحار در غرائب
تنزیل و لطائف اخبار - و حدیث قومه او را ای سید که یعنی برخیزید سوی سید شما - در و استجاب قیام است
وقت در آمدن افضل - و این غیر است از قیام منی از آنکه او بمعنی وقوف یعنی استادن است - و این بمعنی نهضت
یعنی برخیزادن است - و این قیامی نیست که عجمیان برای تعظیم مقرر کرده اند - و نیز این نیست که حضرت سعد
یعنی از عجمه در آمدند بود و از آنکه در رکب او اکل از هر گاه اندام تیره رسید بود پس حکم کرد و صلی الله
علیه و سلم ایشان را بقیام تا او را بر فروید آمدن از حمار و گفت که با جطر اب رگ او کشاده نه شود
و اگر ازاده کردی تعظیم را هر گاه گفتی قومه السید که برخیزید برای سید خود - و در وظای است
از آنکه ای انخم است یعنی برای بزرگی است - گویا که او گفته شد قومه او اذهبوا اليه تلقياً و کرماً
یعنی برخیزید و بروید سوی او بنابر ملاقات و بزرگی که یا و آگهی شود بوجه سیادت یعنی تا سوار می شوند
نشور - و محبت گرفته اند و همه بخیر برای اکر ام اهل فضل بقیام و تنبیه پیش بیان اهل فضل - گفت
قاصی که او از قیام منی عنه نیست از آنکه این قیام منی عنه در حق کسی است که همه بروی استاده باشند
او نشسته و تا درازی نشست او همه بخیر است - و حدیث لا تقفوا
کا لا عجم يعظم بعضهم بعضاً اي يعظموا لاجل ماله ومنصبه بل لا يعظم لصلواته
یعنی برخیزید و بنمایید که بعضی را تعظیم میکنند یعنی تعظیم میکنند بسبب مال و منصب بلکه تعظیم میکنند بر و صلاح او

قول طاهر فتنی در استجاب قیام

یعنی که ای سید که یعنی برخیزید سوی سید شما

قول قاصی که او از قیام منی عنه نیست از آنکه این قیام منی عنه در حق کسی است که همه بروی استاده باشند

فبطلان قاضی در حدیثیه جو مولی السید محمد علی بن ابی طالب
بروای طبیبی بنی شریع محمد و زکریا بن محمد بن ابی طالب

مجلس

شئی صحیح و قد جمعت کل ذلك مع کلام العلماء علیہ فی جزء و قال الامام
حجة الاسلام القیام مکروهة علی سبیل الاعظام لعلی سبیل الاکرام و لعلی اید
بالاکرام القیام للنجية لمزید المحبة کما تدل علیہ المصاحفة و بالاعظام القتل
بالقیام و هو جائز علی عادة الامراء الفخام و قال الملا علی الذکوریہ ایضاً فی

حدیث کأنوا ذراوة لم یفقهوا لما یعلمون من کراهته لذلك ای لقیامهم لقواضیاً
لربه و مخالفة لعادة المتکبرین و المتجبرین بل اختار الثبات علی عادة العلماء
فی ترک التکلف فی قیامهم و جلوسهم و اکلیهم و شربهم و لبسهم و مشیهم
و سایر افعالهم و اخلافهم و اذ مروی انا و اتقیاء امتی براء من التکلف
قال الطینی و لعل الکراهية بسبب المحبة المقضية للاتحاد الموجبة لرفع
التکلف و الحشمة و يدل علیہ قوله لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله
صلی الله علیہ و سلم و قال الامام ابو حامد همما تم الاتحاد خفت الحقوق

ترجمہ
مسلمہ در تحقیق جمع کردہ شدایں ہر حادثہ با کلام علماء اکبر دست درازوی۔
و گفت امام حجة الاسلام کہ قیام مکروه است بطریق اعظام یعنی بزرگی نمودن نہ بطریق اکرام یعنی بزرگ نشین۔
و باشد کہ او اراده کرد باین اکرام قیام برای نجیت و سلام بسبب زیادتی محبت پیرانچہ مصافحہ برود لا تمسکند۔ و
اعظام برای او بخدمت ایشان در خواست در خالیکہ او نشیندہ باشد مرعادت امرای فخام و گفت ملا علی نقی کہ
بزرگ مقامات در باب حدیث کأنوا ذراوة لم یفقهوا لما یعلمون من کراهته لذلك یعنی چون ایشان
او مسلم را می دیدند بری بر تاسستہ از انکہ در سختی است فی قیام از ادراک کلام علماء اکبر و
نہدی برای پروردگار خود و از روی مخالفت بعبادت متکبرین و تجبرین یعنی بزرگ نشینگان و ظلم کنندگان۔
بلکہ اختیار کرد او مسلم غایت یعنی برجا بودن و قدر بزرگ رفتن ابر عادت عرب در ترک تکلف و بر خاست
شان و قدر و نوش شان و پوشش در رفتارشان و بما در خال و اخلاق شان و دایم بر روی دایم کردہ شد
انا و اتقیاء امتی براء من التکلف یعنی من و پیرانچہ کاران امت من التکلف برانند و پیرانچہ
گفت طینی و باشد کہ اگر است بسبب محبت است کہ مقتضی بر آن است کہ موجب است سخن گفتن محبت الی یعنی این اتحاد و تقیاء
محبت است و شرم بر داشتن را موجب است و باز در بیان شان تکلف و محبت بر نیز دروردہ کہ است آورد۔ و لا تمسکند بر او قول ادراک کہ
یکی شخص است الیهم من رسول الله صلی الله علیہ و سلم یعنی ایشان را شخص محبوب تر از رسول خدا صلی الله علیہ و سلم نبود۔ و گفت
امام ابو حامد ہر چند کہ بجا در دست شد کم و بیش شد حقوق

تا اول طبعی بحدیث اکبر

تا اول البدر جائز

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

تفسير لاهوتی از الیاد علی زهره ریش
مکتبه انتشارات المارکاز الیاد

لکعب بن مالک ولا ينبغي للذي يقام له ان يريد ذلك من صاحبه حتى ان لو قيل
 حفظ عليه او شكاه او عاتبه وقال الملا على المذكور فيه ايضا في حديث لا تقوهوا كما
 تقوام الاعاجم يعظم بعضهم بعضا اى لماله ومنصبه وانما ينبغي التعظيم للعلم والصلاح
 ذكره بن مالك وقال شارح من علمائنا ايضا اذا كان القيام والتعظيم لله فحسبنا انما
 تكمل الجواب في الاستشفاع بقالى الجواب قال السيد السهم بودى في الوفاء اعلم ان الاستغاثه
 والتشفع بالنبي صلى الله عليه وسلم وبجاهه ويقربه الى ربنا من فعل الانبياء و
 المرسلين وسير السلف الصالحين واقع في كل حال قبل خلقه صلى الله عليه وسلم وبعده
 خلقه في حياته الدنيوية ومدن البرزخ وعرصات القيمة الحال الاولى ومرتبة ثلث
 عن الانبياء صلوات الله عليهم ولحقه على مر احوال جماعه منهم الحاكم وصلاح اسناده
 عيون الخطاب رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اذن من
 ادم الخطيئة قال يارب اسئلك بحق محمد لما غفرت لى فقال الله يا ادم وكيف غفرت

محمد اول ما خلقه

ترجمه
 برائى كعب بن مالك رضى الله عنه يورى - ونهى هر يك كسى كه قيام کرده شود برائى او آنكه خواهد از صاحب خود اين آقا را كه
 اگر گفته او - كفته كند بگويا او را سكايت كند يا بر خوشم گيرد - وكفت ملا على بن كبر در روز و در حديث لا تقوهوا كما تقوهوا الاعاجم
 يعظم بعضهم بعضا اى لماله ومنصبه يعنى بر خيزيد چنانكه برخيزيد عجميان كه بعضشان بعض را تعظيم ميكند يعنى بگو
 ال ومنصباو - وچيز اينست كه سزاوارا باشد چيزى بر تعظيم برائى علم وصلاح كه اين ملك او را ذكر كرد - وكفت شارحى از
 علمائى ما خير نگاه كه قيام و تعظيم خدا را اشرى و جايه بر حسن و كمال است آيتى - **تكميل جواب** در شفاعت خواستن بعالى
 جاب - كفت سيد محمد بودى در وفا - بگويا كه بر آيتى - در شفاعت خواستن بر بنى صلى الله عليه وسلم و بر بنى او و قريه و صوى پروردگار
 او تعالى و افضل انبيا و مرسلين و از سيرة نكوكان ان ميشين واقع در حال قبل پيدائش او صلى الله عليه وسلم و بعد پيدائش او صلعم
 در حيات و فيرته او و در زمان مرتبه برزخ و در مرتبه نهاى قياست - حال اول يعنى قبل پيدائش او و در شده است
 بر و زيارت از انبياء و صلوات الله عليه و بر آيتى كه كونه ميكشيم رايجه كه روايت كرده است او را جماعه از ائمه
 حاكم است كه او اسناد او صحيح كرده از عمر بن خطاب رضى الله عنه كه گفته است فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم
 كه چون آدم عليه السلام خطا درزيد گفت اسى پروردگار من از توى خواهم بحق محمد صلى الله عليه وسلم بركى
 بگو كه تو بخشى مرا - پس فرمود خداى برتر اسى آدم بگو - شناختى محمد را حال آنكه او را شناختن بيم

تفسير و تكميل حديث لا تقوهوا كما تقوهوا الاعاجم
 و اقوال شارح با حكم تعظيم

تكميل جواب در استشفاع
 از و صلعم
 استشفاع از و صلعم قبل
 خلقت او و بعد خلقت
 رضى الله عنه

[illegible]

و اما اختتامه انبساط من الفياض عند
مجر و لا زلت المشرفية

برزوه الشريف من بطن أمه المنيف وقيل عيز ذلك ولا يخفى ما فيها من
 الانظار والابحاث والذي يفهمه هذا الفقير ان اصله هو شكر الحق تعالى على
 ايجاده صلى الله عليه وسلم وخلقته وبعثه النبي من اعظم نعمه تعالى
 على العالمين واكرمته سبحانه على كافة المؤمنين كيف لا وهي نعمة لولاها
 ما خلق الله الخلق وما اظهر الربوبية وما خلق الافلاك والجنة والنار
 بطق بها الصحف والتوراة والانجيل ويشربها الخليل والكليم وروح الله
 والانبياء والرسل حيا بعد جيل صلوات الله تعالى وتسليماته عليهم عموما
 على ائمتهم خصوصا قال الله تعالى لقد مر على المؤمنين اذ بعث
 فيهم رسولا من انفسهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب
 والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين وقال سبحانه فما ارسلنا
 وقال صلى الله عليه وسلم فباركوا الذي يلي عن ابن عباس رضي الله عنهما فرقا

ترجمه برادر شریفه و از شکم ما در غیث خود کسب خال بسته شدن طهر شریف و مسلم از شکم ما در بزرگ
 خود و گفته شد غیر از این به پوشیده نمی باشد آنچه در دست از نظر ما بجهت ما و آنکه می فهمد او این فخر که
 بر آینه اهلش او شکر خدای بزرگ است بر تحت ایجاد او صلی الله علیه و سلم و پیدایش او و بر انگشت او بر سالت آنکه
 او بزرگترین نعمتهای الهی است بر عالمیان و بلندترین منت ما و او بخانه است برگردیده همان چگونه
 حال آنکه او قسمی است که اگر او نبود و خدای بزرگ خلق را دنیا فریب می داد و بویست که ظاهر فرموده و نه آسمانها است
 و در رخ پیدا کردی که ناطق احمد اند باوصحیفه و تورات و انجیل و بشارت داده اند بر وحلیل و کلیم روح
 و انبیا در دست لال کرده بعد گرده درودهای خدای بزرگ و تسلیم ما و او بر ایشان عموما و بر فضل شان خصوصا
 فرموده بزرگوار **سوره آل عمران** **کوع یدعهم لقد صحت الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم**
یتلو علیهم احکامه و یریکهم و یعلمهم الکتاب و الاحکامه فان كانوا من قبل لای صلاک منین
 یعنی بر آنکه حق منت نهاد خدا بر مؤمنان از آنکه فرستاد در میان شان رسول از جنس شان که می خواند بر ایشان آیات او و
 صاف می کند شان و می آموزد ایشان را کتاب و حکمت اگر چه پیش ازین بند بر گرامی بودند ظاهر را چه کننده از حق و فرمود
 سبحانه و سوره انبیا **کوع یدعهم و ما ارسلناک الا رحله للعالمین** و فرستادیم ما را اگر رحمت بر عالمیان و فرمود

بیان اکابر اصل قاضی میرزا و سرکار تخت خدایت ایجا و کلین و بیعت
و صلح هر یک از این نعم و منفعت است که بر خود هر عالم باید بداند که کتب
سجادی بر روی عالمی و در دنیا بدو و بشری و دلالی است و حدیث

بعد و منه صلى الله عليه وسلم وليتقون مجموع ذلك بالموالد الشريف فيبتلون بالسير
بحال الشرف في شجره و انما الحبور و يشكر الله على حصول هذه النعمة العظمى و الدق
القصوى و من تمام ذلك الشكر اطعام الطعام عقب ذلك المولد المنيق و هذا
القيام ما هو الا شكر الحق تعالى على هذه النعمة السنية و قد كان يحق القيام لاداء
الشكر من شروع ذكر المولد الشريف الى انتهائه لان الشكر يلزم ذكر النعمة و حيث
كان في ذلك مرجح و تكليف كفى بالقيام الشكر عند ذكر الجزة الا اعظم من
مباداة صلى الله عليه وسلم الذي هو وضعها المنيق و حين ظهور بدله و جوده
الشريف و تخصيص اداء الشكر بالقيام مدلل بدليل عادة العرب العربا و
بدليل حديث قيامه صلى الله عليه وسلم بعد الختم للشكر و الدعاء و حديث براءة
عائشة رضي الله عنها و بدليل قيام المصلي و شكره على التوفيق لاداء العبودية
للمالك المعبود في الركوع و السجود الا ترى ان من فاتته القيام مع الامام و ادرك
الركوع ادرك الركعة و من فاتته الركوع فاتته الركعة - اما عادلة العرب ففي تلخيص الخميني
قال في المنتقى روى ان امته لما ولدته صلى الله عليه وسلم

نزلوا به ثوبا نسيا و روي او صلى الله عليه وسلم و مجموع اين بولد شريف نامي نهفته پس بنوا اندوا
تا خوشنودن و بنوا بچال سرور و شاد و ميگفتند چه ميتوا اندود - و شكر بجا آرند براي خدايي برتر حصول اين نعمت
عظمي و دولت مفهومي يعني منتها - و لغز تمام اين شكر پس اين مولود بزرگ طعام خورايين است - و اين تمام
نست او گر شكر خدايي برتر برين نعمت روشن - و تحقيق سر او ارمي بود اين قيام ادائي شكر را از ابتدا ذكر مولود شريف
تا انتهايي او را بلكه شكر لازم ميشود بجز ذكر نعمت - و هر جا كه درين مرجح و تكليف بود بقيام شكر و پس كرده
شود وقت ذكر بزرگ عظم از ميلاد او صلى الله عليه وسلم آنكه او از وضع منيق و است يعني برآمدن او صلى
الله عليه وسلم بزرگ نادرش - و وقت ظهور بدله وجود شريف او است صلعم كه مراد از وقت تولد است - و ادائي شكر
بقيام خاص كردن مدلل است بگيل عادت عرب يعني عرب خالص - و بدليل حديث قيام او صلى الله عليه وسلم

بعد ختم قرآن مجيد براي شكر و دعاء - و حديث برات حضرت عائشة رضي الله عنها - و بگيل قيام مصلي و حمد و شكر او بزرگي بزرگي ملك
مجدد در ركوع و سجود - اما بگيل يعني كه هر آنكه كسيكه از قيام فوت شده با امام و در ركوع و ركعت يكصد و يكبار از ركوع فوت شده فوت
از ركعت يكصد و يكبار يعني عرب خالص است گفت و در متني روايت كرده كه هر آنكه حضرت امه چو بر آيد او صلى الله عليه وسلم را

و قيام شكر بزرگ را چه قدر بايد و كفايت آن را چه چيست
و اول قيام شكر بزرگ در وقت عشاء و در وقت صبح و در وقت ظهر و در وقت غروب

[illegible]

سند بخاری

سازمانی که هم برای دولت و هم ملت

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولا یخبر احد من اهل البيت حتى انزل علیہ
 فاحذر ما کان یاخذ من البرحاء حتى انه لیخمد رصده مثل حمان من العرق
 وهو فی يوم شات من ثقل القول الذی یبذل علیہ قالت فلما سمری عن رسول
 اللہ صلعم و سمری عنہ وهو یضج ککانت اول کلمة یختم بها یا عاشقاً ما
 اللہ ففک برعک فقالت اوحی اوحی الیه فقلت واللہ لا افرم الیه ولا احمد
 الا اللہ عز وجل الحدیث - قال القسطلانی قوی الیه صلی اللہ علیہ وسلم
 لا یحل ما اشترک به ای شکره علی ذلک بالقیام الیه وکان القیام الیہ صلی
 اللہ علیہ وسلم هو الاكمل ولا یفضل لهما فی ذلک المقام لاداء حقہ وشکره
 علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام ولكن علیہما الحال المنزل علیہما من الحق المتعال
 حلما علی الاول علی الخلق والحال فکیف لا یجب القیام من یجب علیہ شکره
 عند تذکر ما النعم علیہ بواسطتہ من النعم الظاہرۃ والباطنۃ والدیونیۃ و
 الاخریۃ فافهمہ فانه هو الاصل عند اولی الالباب وان اردت

تذکرہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و نہ بیرون آمد کسی از اہل بیت تا آنکہ حتی نازل کردہ شد بر او صلی اللہ علیہ وسلم پس در گرفت
 او را بغیر سے کرد و میگرفت از شدت تپانکہ ہر آئینہ از او صلعم بچو مر و اید از عرق می چکید حالانکہ او در روز سرد بود و ابارق
 کہ آن بر او فرو می آمد نہ گفت حضرت صدیق رضی اللہ عنہا پس ہر گاہ کہ کشف کردہ شد از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بخ
 کہ او را لا حتی آمد و او صلعم از او فاف گرفت یعنی بخود در آمد در حالیکہ او صلعم تبسم می فرمود اسے بشکفت آمد پس
 شد اول کلمہ کہید و کلام فرمودہ یا عاشقاً اما اللہ ففک برعک یعنی اسے عاکشہ لیکن خدای برتر پس تحقیق ترا
 بر می فرمود پس یاد من گفت مرا بر خیز سوئی او صدام پس گفتتم من قسم خدای را بخو اہم ہر خاست سوئی او و نہ محکمہ گر
 خدای عز و جل را تا آخر حدیث کہ گفت قسطلانی کہول این حضرت صدیق رضی اللہ عنہا بر خیز سوئی او صلی اللہ علیہ وسلم از ہر کجکہ ترا شاہ
 و ادباً یعنی است کہ شکر کن او را بریں شکر سوئی ایبتہ حالانکہ از قیام و تہنیم و تہنیم و تہنیم بود کہ اکمل افضل را او بہت بخ
 عہد بنا را از ای حق و دیگر او علی الفضل الصلوٰۃ والسلام - و لیکن حضرت صدیق رضی اللہ عنہا را در حال حال علیہ کہ کہ از حق متعال بر او
 از دل کردہ - و او بر داشت و حق خود را بر رضی اللہ عنہا بیا و ذکر شہا بر بنای خلق و بر حلال پس چکہ نہ واجب نشود قیام کسی کہ واجب شود
 شکر او صلی اللہ علیہ وسلم وقت یاد او را و آنکہ کہ انعام کرد بر او اسطفا و صلعم از نعمتہا ظاہرہ و باطنہ و دیوی و آخری - پس

صلعم سے افاق ہا حقہ صلعم

شرح قسطلانی بر ذلک مذکور

بیان آنکہ وجوب قیام
 ہنگام کہ کہ لاوت تخلص
 و است و اقول علما تغیر
 برو ذہب اندم عمل بر آن

[illegible]

۱۰۰ —————

بعد از آنکه امام السبکی رحمه الله تعالی و جمیع من المجلس محصل
 انس کثیر بدانکه المجلس و یکنی ذلك فی الاقتداء وقد قال ابن حجر
 القتیبی رحمه الله والحاصل ان البدعة الحسنة متفق علی نذرها وعلی
 المولود اجتماع الناس له کذا ان ای بدعة حسنة و من نکر قال الامام
 ابوشامه شیخ الامام النووی رحمهما الله تعالی و من احسن ما اشیع فی
 زماننا ما یفعل کل عام فی الیوم الموافق لیوم مولد صلی الله علیه وسلم
 الصدقات والمعروف و اظهار الریبة والسرور فان ذلك مع ما فیها من
 الاحسان للفقراء مشعر بحبته صلی الله علیه وسلم و تعظیمه فی قلب
 فاعل ذلك و شکر الله تعالی علی ما مکن به من ایجاد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم الذی أرسله رحمة للعالمین هذا کلامه قال السخاوی
 لم یفعله احد من السلف فی القرون الثلاثة و انما حدث بعد ثم لا
 یزال اهل الاسلام من سائر الاقطار والمدن الکبار یعملون المولدا

ترجمہ میں امام سبکی رحمہ اللہ در بیوقت بر قیامت و ہما ان کہ در مجلس بودند پس انس بسیار ازین مجلس
 حاصل شد و بن مشہودین ذرا قیامت و تحقیق گفت ابن حجر عسقلانی رحمہ اللہ و حاصل انیکہ بدعتہ حسنة بر انکسان
 خود اتفاقا کرده شد و عمل مولد و برای او اجتماع آدمیان محبت است یعنی بر عتہ حسنة است
 و ازینجا گفت امام ابوشامہ شیخ امام نووی رحمہما اللہ تعالی و ازینکو ترین ایچہ کہ نو آورہ شد در
 زمانہ ما چیزے است کہ ردہ شود ہر سال درین روز کہ روز مولد او صلی اللہ علیہ وسلم را ملوق
 است از صدقہا و احسان و اظهار زینت و سرور پس ہر آئینہ این با چیزے کہ فقر را درو
 از احسان است مشعر است بحبب او صلی اللہ علیہ وسلم و تعظیم او در دل فاعلی این
 و ازین شکر است برائے خداے برتر بر ایچہ منت نہاد با و از ایجاد رسول خود صلی اللہ علیہ وسلم
 انکہ فرستاد او را رحمت برائے عالمیان و نیست کلام او
 گفت سخاوی کہ نہ کرد او را کسی از سلف در قرون ثلاثہ و جز این نیست کہ بنا نہادہ شد بعد چنانچہ این
 پس جاری شدہ ہمیشہ شد کہ اہل اسلام از ہمہ گرا نہاد و در شہر سائے بزرگ عمل مولد شریف می کنند

قول ابن حجر عسقلانی رحمہ اللہ
 و انیکہ بدعتہ حسنة بر انکسان

قول ابوشامہ نووی
 رحمہما اللہ و ازینکو ترین
 ایچہ کہ نو آورہ شد در

قول سخاوی رحمہ اللہ
 و ازین شکر است برائے خداے
 برتر بر ایچہ منت نہاد با و

امتیاز از صنعت بهای در بانک و سایر امور

[illegible]

എന്നിവിടെ.

ကိတ်ကုသကုသ

۱۲۴۰ هجری قمری

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

محمد بن عبد الله بن محمد

422

— 177 —

وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ وَهُوَ حُسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
 وَآخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللّٰهُ وَسَلَّمْ عَلٰى
 سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ وَالرَّسُلَيْنِ وَشَفِيعِ الْمَذْنِبِينَ
 الْمُبْعُوْثِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَعَلٰى اٰلِهِمْ
 وَصَحْبِهِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِاِحْسَانٍ
 اِلَى يَوْمِ الدِّينِ + فَقَدْ قَامَ الْمَكْتُوبُ
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ نُوْرِكَ
 وَعَلٰى اَنْوَارِهِ كَمَا تَحِبُّهُ وَ
 تَرْضَاهُ وَشَفِّعْهُ فِئْتَا
 وَتَرْحَمْنَا

ﷺ

ترجمہ: خدا کے برتر حق میگویند۔ و او ایست که راه راست می نماید۔ و او ایست
 ارا و میگوید است وکیل۔ و آخر دعوانا است ما آنکه همه حمد و خداست که پرورنده عالمیان
 است۔ و رحمت کرد خداست برتر و سلام فرستاد بر سرورنا که نام پاکش محمد است
 نزد ارا نبی است و رسولان و شفیع گنہگار، ان که رحمت فرستاده
 شده است بر عالمیان۔ و برال و اصحاب او۔ و هر که پیروی کرد
 شان را با احسان تا روز دین۔ پس تحقیق تمام شد

ایر، مکتوب

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ نُوْرِكَ وَعَلٰى اَنْوَارِهِ
 كَمَا تَحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفِّعْهُ فِئْتَا وَتَرْحَمْنَا
 خدا یا رحمت و سلام بفرمایید بر محمد بنی صلعم که نور است و بر انوار او چنانکه تو او را دوست
 می داری و باو خوشنودشوی و شفیع کن او را در میان ما و رحمت کن
 ما را یا و

۱۰۰

تاریخ ہجری ۱۰۶۱

५५७

دربارن و اما ویرایا بیخدا کرم و مکاران

برای خلاصه عبارت است

و کرمیت بعا و ایامین با مطا لیکر

تیس دعا ایک خلاصہ عبادت است بمقصود خشوع و خضوع و انہماک و دل و افتقار مع الضم
 است و تا تاثر اثر فعل دعا افضل است و چوں برگردد سکوت **سُحُن** افضل ہم و دین
 محل دعا باذن الطاعت است و خلاف انہمہ ہوائی نفس است کہ می برد بھنوم
اَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ الْهَوَاَ زِينًا لِّسَخْنٍ است در کیفیت اجابت دعوات
قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ مَنْ قَلْبٌ
غَافِلٌ وَلَا يُوَفِّي الْمَشْكُوتَ وَفِيهِ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قال قال رسول
اللَّهِ خَالِي صَلَاحُهُ لَا يَرْجُو الْقَضَاءُ إِلَّا الدُّعَاءُ الْحَدِيثُ رواه الترمذی
 ابوداؤد انتہ قضا دابر است میان قاضی و مفضل مراد دعا و اثر است میان داعی
 و مدعو مراد تیس اوجہ نہ قاضی است باعتبار سے مدعو است باعتبار سے

تفسیر احادیث دعا

تفسیر حدیث شریف
لا یرد القضاء الا

ترجمہ تیس دعا خلاصہ عبادت ہو مراد اس دعا سے جس پر خشوع و خضوع اور ذلت اور انہماک کا اظہار مع رضامندی ہو یعنی دعا
 میں دین عاجزی کرنا اور ذلت اور محتاجی کا ظاہر کرنا افعال ظاہر و خشنودی کے ساتھ ہو و یہی دعا خلاصہ عبادت ہے۔ اور تیس
 داعی کے دل کے اثر کا تاثر ہے دعا اس وقت تک افضل ہے یعنی دعا مانگنا فضیلت میں داخل ہے۔ اور جب دعا مانگنے والا ایک فعل کے اثر
 کا تاثر نہ رہے اور اس حالت کے گزیر جائے تو اسکو سکوت افضل ہے چاہے کہ طلب دعا میں خاموشی اختیار کرے۔ اور اس محل میں دعا
 باذن الطاعت ہے یعنی اس محل میں دعا مانگنا صرف بجا آدمی حکم اطاعت کے لیے ہے۔ اور خلاف ان سب کا ہوا نفس ہے جو
 اس کے مفہوم کی طرف توجہ کرنا چاہے کہ سورہ جاثیہ کے رکوع تیسرے میں ہے **اَفَرَأَيْتَ مِنْ اتَّخَذَ الْهَوَاَ زِينًا لِّسَخْنٍ** یعنی ہوائی
 اسکو دیکھا جس نے ہوا کو نفس کو اپنا غذا بنا کر کھا پی یا جو اپنی خواہش کا بندہ بن گیا ہے۔ آپ کو بعد کلام دعاؤں کے قبول ہونے کی کیفیت
 میں ہے۔ قرآن مجید صلی اللہ علیہ وسلم نے جاننا کہ بیشک خدا اس دعا کو نہیں قبول کرتا ہے جو غافل اور بے فکر نے لے لیا
 ہے ہو کہ مشکوٰۃ میں ہے اور اسی میں ہے روایت ترمذی حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ سے مروی ہے کہ انھوں نے فرمایا
 رسول خدا ہی پر صلی اللہ علیہ وسلم نے نہیں بھیجی ہے فقہاء کو اگر دعا نا آخر حدیث۔

تفسیر احادیث دعا کی

تفسیر حدیث شریف کی کہ قضا
کی نہیں پھرتی ہے مگر دعا

حقائق سے قضا
دعا میں جس طرح

یہاں سمجھنا چاہیے کہ قضا دابر ہے درمیان قاضی کے اور مفضل مراد ہے یعنی جاری کرنا کام کا اور ہوتا ہے جاری
 کرنے والے اور اس کے درمیان میں جس کا غائی کیا جانا مقصود ہے۔ اور دعا دابر ہے درمیان داعی اور مدعو کے
 یعنی دعا کرنے والے کے اور اس کے جس کا دعا کیا جانا مراد ہے یا مراد جو دعا ہے۔ پس حق سبحانہ ایک
 اعتبار سے قاضی یعنی جاری کرنے والا یا پورا کرنے والا دعا کا ہے اور ایک اعتبار سے مدعو ہے یعنی
 اس سے دعا کی گئی ہے +

وَقَدْ نَصَحْتُ بِهَذَا أَجِيرًا

محمد بن عبد الله

ایدا است قضا و قدر از صفات اضافیہ متعلق بصفات حقیقیہ و سبحانہ معنی
 مخصوص خود است نہ آنکہ قضا مرتبہ اجمال معلوم است و قدر مرتبہ تفصیل معلوم
 نہ آنکہ علم قدیم اجمال و تفصیل را بحال بسط خودش تا بدو الّا اجمال در حقیقت لازم است
 و الّا اجمال و تفصیل باطل و اللہ تعالیٰ اعلم بالصواب و فرمود سبحانہ و اذا سألک
 عبادی عني فانی قریب ۱۰ اُجِبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا ۱۱ فَلْيَسْتَجِیْبُوا لِي
 وَلْيُؤْمِنُوا بِلَعَنَتِي رَشَدُ ۱۲ ترجمہ و محقق الوقوع است کہ ہر زمانی سوال
 کنند ترا بندگان من بر کیف یا بخوئی المضافات و آل چنان است کہ سوال ازین
 پس تحقیق نزدیک ذات خودش این قید بذات تحقیق در خلاف آنست کہ گفته شد
 نزدیک است بصفات خود نہ بذات تحقیق اس در ذکر کیفیت المعیتہ والقربۃ والاحاطۃ
 مذکور است ہم برائے اجابہ چنانکہ قبول میکنم دعائے داعی را ہر گاہ کہ خواند مرا

تفسیر کریمہ و اذا
 سألک عبادی

قضا و قدر ہر ایک صفت مخصوصہ خودی خصوصاً ہر ایک
 تفصیل و تفصیل
 نہ ہر وقت حکم اجمال و تفصیل
 تفسیر کریمہ و اذا سألک عبادی

ترجمہ سمجھنا چاہیے قضا و قدر ذاتی سبحانہ کی ان اضافیہ صفتوں سے ہیں جو سبحانہ کی حقیقیہ
 صفات سے متعلق ہیں یہ اپنے مخصوص معنی میں ہیں یعنی ان کے وہی معنی میں جنکے وہ طریقہ صفات مخصوص ہیں
 نہ کہ قضا اجمال معلوم کا مرتبہ ہر قدر تفصیل معلوم کا مرتبہ اس سبب کہ علم قدیم اپنے علم کے کمال
 بسط کے سبب اجمال و تفصیل کی طرف نہیں پھرتا ہے نہ اسکو چاہتا ہے در نہ اجمال و تفصیل کی صورت
 میں ایک ہیئت میں جہل لازمی ہوگا نہیں تو بسبب کمال بسط اجمال و تفصیل باطل ہے تاکہ جہل لازم
 نہ ہو واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب

اور غرما حق سبحانہ نے سورہ بقرہ رکوع ۲۳ میں و اذا سألک عبادی عني فانی قریب ۱۰ اُجِبْ
 دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا ۱۱ فَلْيَسْتَجِیْبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِلَعَنَتِي رَشَدُ ۱۲ یعنی اور مختار
 الوقوع ہے یا تحقیق ایسا واقع ہوتا ہے کہ ہر زمانہ میں میری بندو یا بخوئی المضافات کے کیف
 پر یعنی اس حالت پر جو مخلوقات میں جانتے ہیں تجھ سے سوال کریں گے اور وہ اس طرح ہے کہ سوال کچھ
 ہے جس معنی میں نزدیک ہوں اپنی ذات کے ساتھ یہ قید ذات کی تحقیق ہے اس بات کے خلاف
 میں کہہ لیا اپنی صفات کے ساتھ نزدیک ہر ذات کے ساتھ اس کی تحقیق کیفیت معیتہ اور قربت اور احاطت
 کے بیان میں مذکور ہے قبولیت کر لے جیسا کہ قبول کرتا ہوں میں دعائے داعی و لکی دعا کو جبکہ تجھے بکار ہے

ترجمہ کریمہ از صفت

صفت اختیار پر عبد است پس ترجی مشیر شفق و رحمتہ تو اند شد نہ مشیر احتیاج کہ علم
احتیاج خود ظاہر تر است ہم باید دانست اذّا مخصوص است بشرط عام الزمان
و محقق الوقوع پس مقتضی است براباختہ سوال مذکور الکیف و اما و حذف
مفعول ثانی مشیر تو سببش مست و عنیاد بالضافۃ عام است بمنظریہ تفسنی و
الترامی بموجودات قدیمہ بنا بر عموم لفظ و خاص است بمنظریہ تفسنی بموجودات قدیمہ
بنا بر خصوص محل اسے مسالت بار رسول کریم صلعم و استنارت مفید مبالغہ مشبہ
و قریب ذاتی مسلم اہل تحقیق و حذف مفعول قریب بتوسعش مشیر تفاوت
مراتب قرب بروقت تفاوت مراتب مفعول پس قرب بعید مثل از رسول کریم صلعم

ایمان صفت اختیار
بندہ ہے

ترجمہ بندہ کی اختیاری صفت ہو۔ پس بعد ایمان لعل کے لفظ سے جزاء و امیدواری و نیایا دلانا
اس بات کی طرف اشارہ کر رہا ہے کہ یہ سب امیدواری براہ شفقت و رحمت ہی نہ یہ اشارہ بغرض احتیاج
ہے کیونکہ عدم احتیاج خود ظاہر تر ہے۔ اس لیے کہ بندہ کا ایمان اسکی صفت اختیاری ہو نیکی سبب احتیاج کا
نہ ہونا اچھی طرح ظاہر کر رہا ہے۔ اور اسی قریب کے معنی میں قرب ذاتی کی قید جیسا ترجمہ کریمہ میں مذکور ہوا اس بنا پر
ہے کہ قرب ذاتی کا تحقق و ثبوت ہو جائے بخلاف اسکے جو کہا گیا ہے کہ اپنی صفات سے قریب نہ ذات سے
اہل تحقیق و تردید و کثرت معیت و قرب و احاطت میں مذکور ہے وہاں دیکھو سے ذات مع الصفات قرب
ہو نیکی حال بالتفصیل معلوم ہو سکتا ہے سمجھنا چاہیے کہ لفظ اذّا ایسی شرط کے ساتھ مخصوص ہے جس میں بنا
عام ہر اور اس شرط کا واقع ہونا محقق اور یقینی ہو چکا ہو۔ پس آیت کریمیں اذّا مذکور الکیف سوال کے
ہمیشہ بلیغ رہنے کا تقاضا کر رہا ہو۔ اور مسالک فعل کے دوسرے مفعول کا حذف ہونا اس مفعول کے متوسع
ہو نیکی اشارہ کر رہا ہو۔ اور لفظ عباد جو منکلم حقیقی قدیم کی طرف مضاف سے عموم لفظ کی بنا پر عام ہو کر بندہ
خواہ بموجودات قدیمہ کے تفسنی منظر ہوں خواہ الترامی۔ اور یہی لفظ خصوص محل کی بنا پر کہ رسول کریم صلعم
ساتھ مسکت ہو خاص ہو کہ ورنہ بندہ موجودات قدیمہ کے خاص منظر تفسنی ہوں نہ الترامی۔ اور یہ استعارہ
کہ رسول کریم صلعم ہر سوال کرنا گویا خدا سے مسئلہ ہے مبالغہ مشبہ کو معینہ یعنی رسول صلعم ہی سوال کرنے اور
مانگ کر تین مبالغہ کرنے کے لیے معینہ ہو۔ اور قرب ذاتی جل جلالہ اہل تحقیق کے نزدیک قلم ہے جو اسکو اپنی
مخلوق کے ساتھ ہے۔ اور لفظ قریب کے مفعول کا حذف ہونا مفعول کے متوسع ہو نیکی سبب مفعول کے تفاوت
مراتب کی موافقت پر مراتب قرب کے متفاوت ہو نیکی طرف اشارہ کر رہا ہو پس فرجیہ امیر بندہ جو رسول کریم صلعم
سے سال ہے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

و اسم لعل بسوی عباد بمراد عموم لفظ غیر مخصوص المحل است تدبیر واجب است نہ پند
مغزی و بہر صورت جواب سائل از قریب مذکور نشان نزول است باز یاد مطالب
بیکر تعلیم لفظ احسن دعا و مباغۃ اجابت بدالات ترجیحی و استعارت

ترکیب نحوی اذ اسالک عبادی مشبہ عنی بتقدیر کا نہ سائل عنی مشبہ بہ استعارت
مع عن مقید تجاوز پس شبہ و مشبہ بہ شرط محقق الوقوع عام الزمان بخاصیتہ اذ
است قاتی قریب مع تقدیر بالا اجابت متعلق قریب جملہ متنافہ عنہا مشبہ آجیب
جملہ شرطیہ متنافہ مستعار تقدیر حرف تشبیہ ای کما ارجیب الخ مشبہ بہ پس
ایں محبوبہ جزا شرط اذ اسالک الخ است جملہ خبریہ و اس ستر استیناف و

تشبیہ از فضل مطلق توان دریافت

ترجمہ اور اسم لعل کا راجع عباد کی طرف ہو مخصوص المحل مراد پر جیسا اوپر مذکور ہوا۔ یا رسول کریم صلعم
کی صفات اضافی کی فضیلت کا اثبات ہو ایسے فضائل کے ساتھ کہ یہاں ہیں سنگین کے مقابلہ میں
جس میں بطور اعجاز پیشین گوئی کی اطلاع ہے۔ اور اس صورت میں کہ فلسفہ تجاہل و اجماع فلکیا ہوا یعنی از خود
جواب دینے میں ہے کہ اس میں ہمارا مراد اسم لعل کا راجع ان عباد کی طرف ہے جو بنا براد و عموم لفظ
مخصوص المحل نہیں ہیں یہاں تدبیر اور سوچنا واجب ہے۔ پیرا گتہ مغزی۔ اور بہر صورت یہ جواب سائل کا قریب
مذکور نشان نزول سے زیادتی و دوسرے مطالب کے ہیں دعا کے بہت چھوڑنے کی تعلیم ہے اور بدالات ترجیحی و
استعارہ کے قابلیت کا مباغۃ ہے۔ ترکیب نحوی آیت مذکورہ۔ اذ اسالک عبادی مشبہ عنی کا مشبہ
ہے جسکی تقدیر یہ ہے کہ نہ سائل عنی کہ یہ بطور استعارہ مع عن مقید تجاوز ہے۔ پس شبہ و مشبہ بہ مگر شرط ہوا کہ
اس شرط کا عام زمانہ یعنی ہر زمانہ میں واقع ہونا لفظ اذ کی خاصیت پر محقق ہے قاتی قریب کہ اس میں بالاجاب
تقدیر جو بھی قریب کا متعلق ہے۔ یہ اسم و خبر مع متعلق مگر ایک جملہ متنافہ کہ اس سے نیلے مشبہ ہوا جسکی مشبہ
آجیب دعوۃ اللع اذ ادعائے ہے کہ یہ جملہ شرطیہ متنافہ مستعارہ جو میں حرف تشبیہ قدر ہے یعنی اصل بول کے
کما آجیب دعوۃ اللع اذ ادعائے پس یہ جملہ شرطیہ متنافہ مستعارہ مشبہ بہ ہو اسی جملہ متنافہ مشبہ کا یعنی
قاتی قریب بالا اجابت کا۔ اب یہ دونوں جملہ متنافہ کہ مشبہ و مشبہ بہ میں مگر جزا ہوا سے شرط مقدم اذ اسالک
عبادی عنی کے جو مشبہ و مشبہ بہ مگر شرط ہوئے تھے۔ اب یہ محبوبہ جزا مگر خبریہ ہوا۔
اور اس استینافی جملوں اور تشبیہ کا بحسب فضل مطلق یعنی وقف مطلق سے جس کا اشارہ حرف
ط سے ہو رہا ہے معلوم کرنا چاہیے

اذا امكن مبروه شود باصنی بر حسب سوال تجزیراً جزاء بلفظ قل بنا بر سلب
انصال زمانی در جزاء شرط باذا لغواست شش اے شرطیکہ باذاست تحقق
بر انصال زمان خواہد کہ شرط را تا تیر در جزاء است و حال آنکہ شرط
شش الوقوع مفید الزمان بالماضی است پس استقامتہ معنی تجزیر بلفظ قل چو
نہ شد ہم و نیز شش عطف است بر جملہ بنا بر دلیل لغویت ہم صحت جزاء
بشرط ممکن الوقوع بجعل جاعل است پس ما وقع شرط نبود مگر بوقت جعل جاعل
بحذف اذکر بشرط اذا وان تحقق شش صیغہ ماضی ہم بشرط ان شش اگر
وقت جعل جاعل وقت شرط است نہ وقت وقوع بحذف اذکر بشرط اذا
وحذف ان تحقق بشرط ان ہم کہ در اینجا مستقیم المعنی نیست بتخالف نظم و شان
نزول در تعیین فاعل شش ای در نظم صیغہ جمع فاعل سائلک است و در
سوال مذکور شان نزول تفرد سائل ہم فہم سخن بر لبیب است

ترجمہ اور اگر اذا سائلک میں فعل ماضی ہو نیکی سبب یہاں کی بروقت پراڈ ارزان ماضی میں گمان کر لیا جاوے
احاط میں نیز کا حرف لفظ قل سے مجرور تا لبیب انصال زمانی سلب ہو نیکی جزا میں کیونکہ انصال زمانہ کا جزا
مسلوب ہے۔ شرط اذا کے ساتھ لغوی ہے یعنی جو شرط کذا کے ساتھ ہو وہ اپنی چیز کو زمانہ متصل میں تحقق یعنی واقع
ہو گیا جیسا کہ پہلے کہ شرط کی تاثیر جزا میں ہے اور حالانکہ شرط جو زمانہ ماضی کے ساتھ مفید ہو اسکا واقع
ہونا محقق ہے پس جزا میں معنی کا مستقیم ہونا لفظ قل کے ساتھ کیسے ہو سکے گا۔ پھر شرط کا لغو ہونا
یہاں اس بنا پر بھی ہے کہ جزا کی صحت جعل جاعل سے ہے جبکہ شرط ممکن الوقوع ہو یعنی واقع ہونا
اس کا ممکن نہ ہو۔ پس ما وقع یعنی جو کچھ واقع ہوا بشرط نہ ہو گا مگر جعل جاعل کے وقت یعنی
کرنے والے کے کرنے کے وقت کہ وہی شرط کا وقت ہے نہ واقع ہونے کا وقت جس میں اذا
کی شرط کی صورت میں لفظ اذکر یعنی یاد کر۔ حذف ہو گا۔ اور ان سے شرط ہونے کی صورت نہیں
ان تحقق کا حذف مانا جائے گا۔ اس لئے کہ بیان نظم اور شان نزول کے باہم فاعل کی تعیین میں
بتخالف ہونے کے سبب معنی مستقیم نہیں ہیں کیونکہ نظم میں سائلک کا فاعل صیغہ جمع ہے اور شان
نزول کے سوال مذکور میں سائل کا تفرد ہے۔ یہاں کلام کو سمجھنا عفت لمذک کا کام ہے۔

وَفَضْلُ مُطْلَقٍ مَانِعٍ تَوْصِيفٍ وَعُطْفٍ فَلَيْسَتْ تَجِيْبُوا بِمَعْنَى فَلْيَجِيْبُوا بِحَرْفِ اَيٍّ شَرْطٍ
اَيٍّ اِذَا اَدْعَوْهُمْ اَوْ دَعَوْهُمْ مَنَافِي اِيْمَانٍ وَطَاعَتٍ مَاسْبِقٍ حَاصِلِ عِبَادَةٍ
جِدِّ اَمْرٍ بِغَيْرِ حَاصِلٍ تَوَانِدٍ شَرْطٍ بِحَيْثُ وَلِيُوْمِنُوا نِيْزًا وَاِيْمَانٍ بِرَايَا حَاصِلِ طُل
اَسْتٍ وَبَعْنِي تَاكِيدٍ رَاشَرْطٍ مَانِعٍ جِدِّ تَاكِيدٍ بِمَعْدُومٍ بَاطِلٍ تَوَانِيْلٍ لَعَلِّ اَلْبَقْدَعِ
وَقَوْعِشٍ بِفَعْلٍ مَانِعٍ وَاَفَادَتٍ مَعْنَى تَقْلِيْلٍ فَائِدَةٍ فَلَيْسَتْ تَجِيْبُوا وَلِيُوْمِنُوا رَاقِصٍ مَكْنِي
وَالْبَتَّةَ تَاوِيلٍ مَعْنَى رَاحِيْنٍ حَاضِرِيْنَ يَا غَايِبِيْنَ نِيْكَوْتَرِ اَسْتٍ بِمَوَافَقَتِ صَلَاحِ
كَيْ مَعْنَى تَهْنِيْ اَسْتٍ وَنِيْزٍ يَابِدٍ اَسْتٍ كَيْ اِيْنَ كَرِيْمَةٍ دَلِيْلٍ دَعْوَى اسْتِغْنَاةٍ اَزْ رَسُوْلٍ
كَرِيْمٍ صَلَاحٍ تَوَانِدٍ شَرْطٍ وَنِيْزٍ دَعَا بِتَوْسُلِ مَقِيْمَانِ عَالَمِ رُوحٍ وَعَالَمِ شَهُوْدٍ وَعَالَمِ بَرَزَخٍ
عَمُوْمًا اَزْ اَنْبِيَاءٍ وَاَوَلِيَاءٍ وَاَلَا كَيْ عَنِّيْ نَبِيْنَا وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَرَمُوْدُ صَلَاحٍ
تَرْسُلُوْا اِيَّيْ اِلَى رَبِّكُمْ - وَاَلْ خَوَاسِتِ شَفَاعَتِ اَزْ دَوَّاسْتِ صَلَاحٍ يَا خَوَاسِتِ اَسْتِ اَزْ
حَقِّ تَعَالَى بِكِرَامَتِيْ كَيْ اِحْبَالٍ اَوَّاسْتِ صَلَاحٍ

نیز دعا تو سب پر عالم روح و عالم شہود و عالم برزخ

ترجمہ اور فصل مطلق یعنی وقف مطلق توصیف و عطف کا مانع ہے۔ اور جزا علیستجیبا یعنی
فلنجیبا مع اس شرط یعنی اِذَا اَدْعَوْهُمْ اَوْ دَعَوْهُمْ کے یعنی جبکہ میں انکو بلاؤں یا میں نے
انکو بلا یا۔ نفی کرنے والی ہے ایسی ایمان و طاعت کی جو پہلے سے بندہ فکرو حاصل ہوا سیلے کہ اور غیر
حاصل پر ہو سکتا ہے نہ حاصل پر۔ اور اسی طرح وَلِيُوْمِنُوا بھی۔ اور یہی ایمان ایمان حاصل پر طُل
ہے۔ اور معنی تَاكِيدٍ کے لیے شرط مانع ہے اس لیے کہ تَاكِيدٍ معدوم پر باطل ہے۔ اور لَعَلِّ کی
تَوِيلٍ کو قَدَانِ کے ساتھ اُس کا فعل پر نہ واقع ہونا مانع ہے۔ اور معنی تَقْلِيْلٍ کا فائدہ دینا
فَلَيْسَتْ تَجِيْبُوا وَلِيُوْمِنُوا کے فائدہ کو ناقص کرنا ہے۔ اور اَلْبَتَّةَ لَعَلِّ کی تاویل راحین حاضرین
یا غائبین یعنی حاضرین یا غائب امیدواروں کے معنی میں بسبب موافقت اپنی اصل کے کہ لَعَلِّ کے
معنی ہوتا ہے میں بہت اچھی ہے۔ اور یہ بھی سمجھنا چاہیے کہ یہ آیت کریمہ رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم
استغاثت اور مدد مانگنے کے دعویٰ کی دلیل ہو سکتی ہے۔ اور عالم روح اور عالم شہود اور عالم برزخ کے
سب پر دعویٰ تو سب سے دعا مانگنے کے دعویٰ کی دلیل بھی ہو سکتی ہے عام ہے کہ دعا انبیاء ہوں خواہ اولیاء ہوں
خواہ مالک علی انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام کہ فرمایا حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے تَوْسُلُوْا اِلَیَّ رَبِّكُمْ یعنی آپ کی طرف
بجاء ویا پر تَوْسُلُوْا اِلَیَّ رَبِّكُمْ شَفَاعَتِ ہے یا خدا تعالیٰ سے مانگ کر اُس کے واسطے کہ طفیل میں جو حضور صلعم کے حال ہے

دعویٰ تو سب پر استغاثت از نبی کریم و سب پر دعا مانگنا
و مالک و سب پر دعا مانگنا عالم روح و شہود و برزخ
و دعوت احوال و دعوت نبویہ

[illegible]

در صوم و کرامت حق بنیز و از سبب اشتیاق و محبت
و توبه و تقوی مع بحق و امان که حق

کہ گفتند حق فلاں گفتن ممنوع است چہرہ خدا سے عزوجل حق از کسی نہ
اسنے وائی دلیل آوردند بریں از عدم وجوب امری بر حق سبحانہ و نظر نہ کردند بر قرآن
مجید و حدیث شریف ہم نیز پس سخن است و ترتیب اثر دعا باجاست حق سبحانہ
و آن باحوال است حسب مراد تخصیصاً باعجاز شش اشترک غیر اعجاز ہم
و تعیناً غالباً بکرامت شش اسے یا شترک غیر یعنی اعجاز و معنوت ہم و شذوذ
معنوت یا بالمستقبل تخصیصاً غالباً بکرامت و معنوت و شذوذ یا باعجاز غالباً
بحکمت معلوم یا ماول است یہ بدل تخصیصاً غالباً بمعنوت و شذوذ بکرامت
و آن نیز باحوال است یا بالمستقبل الی الآخرۃ و نیز بدلی است باوقات

ترجمہ جنہوں نے کہا کہ حق فلاں کہنا منع ہے اسلئے کہ خدا سے عزوجل پر کسی کا کوئی حق نہیں ہوتا ہے اسے
انہوں انہوں نے اس پر وہ دلیل اختیار کی جو حق سبحانہ پر کسی امر کے واجب نہ ہونے کی نسبت ہو اور قرآن مجید
اور حدیث شریف پر انہوں نے نظر نہ کی۔ اس کے بعد کلام ہے دعا کے ترتیب اثر میں خدا کے مقبول ہونے
پر۔ اور وہ موافق مراد باحوال یعنی اسی وقت کے بطور خصوصیت اعجاز سے ہمیں غیر معجزہ کا اشتراک نہ ہونا۔
بطور عموم اکثر کرامت و ہمیں اشتراک غیر یعنی اعجاز و معنوت ہو۔ اور بطور شاذ و نادر معنوت سے۔ یا ماول
مراد بالمستقبل یعنی آئندہ بطور خصوصیت اکثر کرامت اور معنوت ہو۔ اور بطور شاذ و نادر اعجاز سے اکثر
حکمت معلوم کے موافق۔ یا ماول سے بدل سے بطور خصوصیت اکثر معنوت ہو۔ اور بطور شاذ و نادر کرامت
سے۔ اور وہ باحوال بھی ہے یا بالمستقبل آخرت تک۔ اور وہ بدل بھی ہے باوقات سے۔ یعنی دعا
خدا کی جانب میں مقبول ہو کر حسب مراد خواہ اسی وقت اسکا اثر ترتیب ہو جاوے اعجاز کے سبب خصوصیت
کی راہ سے کسی پیغمبر کے اظہار معجزہ کے لیے کہ غیر اعجاز کا ہمیں اشتراک نہ ہو کیونکہ معجزہ سے بمقابلہ پیغمبر
عمر کا عا دہ کرنا مقصود ہوتا ہے لہذا پیغمبر کے لیے اسکی خصوصیت ہو۔ اور خواہ یہ دعا مقبول کسی ولی
کی اظہار ولایت کے لیے عام طور پر اکثر بدرجہ کرامت ترتیب ہو کہ ہمیں اشتراک غیر ہے اپنی اعجاز و
معنوت پر دو مشترک ہیں۔ اور خواہ نادر طور پر مومن متقی کے لیے سبب معنوت ترتیب فی الحال ہو۔ یا ماول
دعا مقبول کا ترتیب اثر آئندہ ہو غالباً بطور خصوصیت سبب کرامت و معنوت۔ اور بصورت نادر نیز باحوال اعجاز
اکثر حکمت معاد کے موافق۔ یا دعا مقبول ہو کر بدل کے ساتھ نازل کر دی جاوے غالباً بطور خصوصیت سبب معنوت
بصورت نادر نیز بدرجہ کرامت یا ترتیب اثر باحوال یا بالمستقبل آخرت تک کسی دعا اور باوقات کا بدل بھی بخاتی ہے

دست ترتیب اثر دعا باجاست
حق سبحانہ

مراد از حق سبحانہ اعجاز و کرامت

சீவபிரகாச
சீவபிரகாச

५५

تفسیر کریمہ فیکشف
ما تدعون الیہ ان
شار الایہ +

یادداشت در کریمہ فیکشف ما تدعون الیہ ان شاء الایہ ان شار متعلق فیکشف
ماندعون الیہ است ای بحال حسب مراد بالتفارق مراتب مذکور ^{اگر ان باشد} مش کہ در ترتیب اثر
دعا مذکور است ہم پس نفی نمیکند اجابت دعا را کہ ترتیب اثرش بالمستقبل باشد
یا ببدل و رد معارض باشد عموم احیث دعوت الداع را و نیز بدانکہ سلب نسبت احتیاج
محتاج بحتاج الیہ کہ بحقیقت خودش غیر منقطع است مطلقاً ^{اگر ان باشد} مش تمیز از سلب
نسبت احتیاجی ہم سلب مطلق محتاج خواہد فیکشف و بعضاً موافق دعوی است
مش راے بقضائی بعض حاجات پس نفی بعض اول باشد بدل بحال
یا استقبل یا مافات ہم و اگر قطع نظر کردہ شود از دعا با بخارج حاجات گفتہ
استدراجاً الہم شئیہ غیر معلق بدعا دعوی بے دلیل خلاف ثابت و بدیهہ است
نیز پس سخن است در تحقیق معنی وَمَادُعَاءُ الْكَافِرِينَ اَلَا فِي ضَلَالٍ

ترجمہ معنی وَمَادُعَاءُ الْكَافِرِينَ اَلَا فِي ضَلَالٍ

تفسیر کریمہ فیکشف
ما تدعون الیہ ان
شاء الایہ +

ترجمہ سمجھنا چاہیے اس آیت کریمہ کو جو سورہ انفام کے چوتھے رکوع میں ہے فیکشف ما تدعون
الیہ ان شاء الایہ یعنی پس کسول دیتا ہے وہ انجیز کو کہ تم پکارتے ہو اسکی طرف اگر چاہتا ہے پھر
ان شاء متعلق فیکشف ما تدعون الیہ کہ ہے یعنی ترتیب اثر دعا میں کشف حسب مراد
اسی وقت بحال ہوتا ہے اگر وہ چاہتا ہے مع تفارق ان مراتب کے جو مذکور ہوئے ہیں یضمون
آیت کریمہ اس دعا کی اجابت کی نفی نہیں کرتا ہے جس کا اثر آئندہ ترتیب ہوتا ہے یا اسکا ترتیب اثر
بدل سے ہوتا ہو ورنہ آیت معارض ہوگی عموم کریمہ احیث دعوت الداع الہ کے اور یہ بھی معلوم ہو
کہ محتاج کی محتاج الیہ کے ساتھ جو نسبت احتیاجی ہے وہ اپنی حقیقت میں غیر منقطع ہے اسکا مطلقاً
سلب محتاج کا سلب مطلق چاہے گا پس محتاج کے ہوتے نسبت احتیاجی کا مطلق سلب کیسے ہو سکتا
اور سلب بعض نسبت احتیاجی کا یہ موافق دعوی کے ہے جس میں بعض حاجات کا پورا ہونا ثابت ہے
پس نفی بعض کی ماول ہوگی بدل بحال کے ساتھ یا بالمستقبل کے ساتھ یا مافات کے ساتھ اور اگر قطع نظر کی
دعا کو فار سے انکی حاجات کے پورا ہونے میں جو انکے لیے استدراج ہو اسلئے کہ مشیت حق اس دعا کے ساتھ ملو
نہیں ہے تو دعوی ببدیل خلاف ہے بدیهہ کے اسکے بعد گفتگو ہے تخریق معنی میں اس آیت کریمہ کے
جو سورہ مؤمن کے پانچویں رکوع میں ہے وَمَادُعَاءُ الْكَافِرِينَ اَلَا فِي ضَلَالٍ
جسلا لہ یعنی اور نہیں ہے دعا کافروں کی مگر جنس گمراہی میں +

تفسیر معنی آیت کریمہ دعا
الکافرین الا فی ضلال

زکریاؑ کہ فی حدیث شریف لَا تَخْجِدُوا قَبْرِي وَتَنَاسُوا حَدِيثِي
لَا تَخْجِدُوا قَبْرِي عَيْدًا +

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
عَمَدُ اللَّهِ وَنَسْعِيَّةُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَأَجْمَعُهُ أَجْمَعِينَ فَرُصِدَ لَعَلَّ لَا تَخْجِدُوا قَبْرِي وَتَنَاسُوا حَدِيثِي
قَدْرًا سَنَكَبْتُ + بَابُ النَّسْتِ خَذَافَاتٍ سَيَكُنْ بِرُغْنٍ مُمْنُوعٍ اِجْمَاعٍ بَيْنَ تَخْجِدُوا
كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى خُذُوا مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ الْآيَةِ لَيْسَ اسْتِفَادَةُ تَاكِيدُ هِيَ بَصَل
سَتَشْشِ اسے باصل اخذ است نہ بعرض حرف تَاكِيدِ هم واستفادہ ثبوت

مقدم باقتضائے ہن

تَرْجُمَہ زکریاؑ کہ فی حدیث شریف لَا تَخْجِدُوا قَبْرِي وَتَنَاسُوا حَدِيثِي
قَبْرِي عَيْدًا +

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
عَمَدُ اللَّهِ وَنَسْعِيَّةُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَأَجْمَعُهُ أَجْمَعِينَ + فَرُيَا حُضُورَ صُلَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَخْجِدُوا قَبْرِي وَتَنَاسُوا
بَيْنَ بَرَكَاتِ اخْتِيَارِ كَرَمِي وَفِي كَرَمِي بَرَكَاتِ بَرَكَاتِ بَرَكَاتِ بَرَكَاتِ بَرَكَاتِ بَرَكَاتِ
ہم میں جو ازمنہ ہے۔ لیس اتنا بھی اپنی اصل پر کہ فرخ اخذ ہے ہی طرح حکم منع جواز میں
ہے جیسا خدا کے تعالیٰ کے قول میں خُذُوا مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ الْآيَةِ دیکھو سورہ حشر وغیرہ میں
یعنی نہ لو اور اختیار کرو جو اس رسول نے تمہیں دیا آخر تک۔ پس لَا تَخْجِدُوا کی ہن سے تَاكِيدِ كَا
حاصل کرنا اس کے اصل مادہ کی بنا پر ہے کہ لفظ اخذ ہے جو جواز کا مانع ہے اور اختیار کا
مگر نہ حرف تَاكِيدِ کے عارض ہونے کے سبب۔ اور ثبوت مقدم کا استفادہ ہن کے استفا
ہے کہ کیونکہ ہن ثابیت کے عوارض سے ہوتی ہے کہ وہ ثابت اس سے پہلے ہوا اور ہن بغیر اس کے
ہیں ہو سکتی۔ لیس ثبوت مقدم کا مادہ ہی ہن کی خواہش سے حاصل ہو رہا ہے +

زکریاؑ کہ فی حدیث شریف
لَا تَخْجِدُوا قَبْرِي وَتَنَاسُوا
حَدِيثِي
عَيْدًا +

تفسیر حدیث شریف لَا تَخْجِدُوا
قَبْرِي وَتَنَاسُوا +

زکریاؑ کہ فی حدیث شریف لَا تَخْجِدُوا
قَبْرِي وَتَنَاسُوا قَبْرِي عَيْدًا +

تفسیر حدیث شریف لَا تَخْجِدُوا
قَبْرِي وَتَنَاسُوا +
بیان لفظ اخذ و تَنَاسُوا
معنی جواز تَاكِيدِ
ہے بنا بر اصل لغت و
ہن حقیقی ثبوت
مقدم ہے +

[illegible]

۱۰۰

برای اطلاع ای اختیار لغات و باغ و شجر
تسبیح اتم غیر مصدق به معنای اول معنای ثانوی و باغ و شجر به

البتہ دریں زبان کساند کہ قبر شریف حضرت صلعم کو دفن بمعنی غیر نافع
 من اعجاز نیست پیشین گوئی گرفتن قبر مبارک را صلعم غیر نافع و دومی گفتن
 لفظ دفن هم و نیز بعد تحقیق حقیقت عابدیت و معبودیت مثل تحقیق حقیقت
 عبادت و معبودیت از بجای تحقیقش در ذکر کیفیت العلم و المعرفت واضح است
 و در اینجا اشارت است باطل الگم و وجه تشبیه بمعبودیت الوثن پوشانیدن ردا و
 غلاب بر قبر و ریختن گل و صندل بر آن گرفته اندای وائی بریں فهم و کاحول
 و کفوفہ الا بالله العلی العظیم هم و عبادت مثل تحقیق عبادت در ذکر کیفیت
 صحت آنستہ اک و صافی بایہ سجائہ مذکور است هم محمول میتواند شا کہ سبب ویت
 مخصوصہ الوثن کہ از عوارض و ارنیس بعد تشبیه است مقصود باشد چنانکہ
 از حدیث شریف لاحق دانستہ می شود با همان اعجاز اگر انطباق پذیرفته باشد
 و در بعد هم ثبوت متقدم ہنہی بجائی ترسد و معدوم حکمی بمقابلہ موجود حقیقی اعتباری

ترجمہ البتہ اس زمانہ میں ایسے لوگ ہیں جنہوں نے قبر شریف حضور صلعم کو دفن بمعنی غیر نافع کہا ہے
 پہلی چیز کہ حضرت صلعم کو غیر نافع خیال کرنے کی پیشین گوئی یہ ایک اعجاز ہے۔ اور دوسرا لفظ دفن
 یعنی دفن کہنا یہ دوسرا اعجاز ہے۔ اور بعد تحقیق حقیقت عابدیت و معبودیت کے کہ انکی حقیقت کی
 تحقیق ذکر کیفیت العلم و المعرفت میں انکی تحقیق کے موقع پر واضح ہے۔ و مان دیکھو۔ اور یہاں
 اشارہ ہے اس بات کے البطل کا جنہوں نے معبودیت و ثن کے ساتھ قبر چادر و غلاب اٹھانے
 و صندل اور صندل سپر پڑھانے کو وجہ تشبہ میں اختیار کر لیا ہے یعنی یہ باطل ہے کہ چادر پھول وغیرہ
 پڑھانے میں اس کی ایک قسم کی مشابہت ثن کے ساتھ معبود ہونے کی ہوتی ہے اور یہ چیز بے
 وجہ تشبہ میں بطل میں لہذا ان چیزوں کا وجہ تشبہ میں اختیار کرنا خیال باطل ہے۔ ۱۰ فسوس ایسی کچھ
 کہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم یعنی کچھ قدرت و قوت نہیں ہے مگر خدا ہی برتر و بزرگتر
 کی مدد سے۔ اور بعد تحقیق عبادت کے کہ اسکی تحقیق ذکر کیفیت صحت اشتراک صلی باللہ جائے میں مذکور ہو رہا
 ہے۔ ان میںوکی تحقیقات کے بعد یہ بھی گمان کیا جاسکتا ہے کہ دفن سے ہی معبودیت مقصود ہو کہ جو ثن

چادر و غلاب و گل و صندل وغیرہ قبر چادر پڑھانے میں
 اور یہی کسی قسم کی تشبہ میں اختیار کرنا خیال باطل ہے

کے ساتھ جنہوں نے کہ پیش کے عوارض و ارنیس میں و بہت ہی بعد تشبہ ہی اگر اسی اعجاز کے ساتھ جیسا حدیث شریف لاحق میں مجھا جاتا و انطباق
 پایا ہو ورنہ ثن متقدم نہ ہو سکتا ہنہی محض نفاق ہوگی۔ اور موجود حقیقی کے مقابلہ میں موجودگی کچھ اعتبار کے لائق نہیں ہے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تتمتع به منتهى سرور و المرحم الخیر فی قرین و بیاض

صم و نیز لفظ یَعْبُدُ مدلل بجوارض عارضیہ فارق است میان مقصود و حدیثین در
 وجہ تشبیہ بجوارض ذاتیہ و عوارض عارضیہ بآید و ثابت کہ از اصل اخذ پیدا است کہ
 مسجد جز قبر انبیاء رحمہ را جائز نمیداشتند و الا افضل حیوات در جوارض عارضیہ ثابت است
 ایشان سجده میکردندش نہ بمعبودیت مخصوصۃ الوثن چہ مساجد جمع مسجد یعنی جمیع
 مسجد بمعنی سجده مستقیم المعنی نیست تا دل کنی و ریائی و البتہ درینوقت کسانی کہ پیرا
 بخداست می پرستند پس چه اعتقاد باشد بر رسول اللہ تعالیٰ صلعم تو اندشد کہ گویا
 پس اعتقاد در ریاطن خود پرستیدہ باشند از بخا تو اندشد کہ بنا بر از ہنہا عرض
 نمود **اللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يُّعْبَدُ** امید است کہ این از ہنہا کہ
 عارض حضرت صلعم و حرمت قبر شریف عیاں نشود چہ معبودان اصنام نار باشند صلعم
 اللہ تعالیٰ علی قبر محمد بنی القیور و اشنتند جملہ خبریہ بنا بر تخذیر است از بیکہ چہ حال باشد
 در گرگفتن شجرہ نشود و شن

ترجمہ مجمع اور لفظ یَعْبُدُ بھی جس سے عارض عارضیہ پر لالت ہو رہی ہے وجہ تشبیہ میں عوارض ذاتیہ اور
 عارض عارضیہ کے سبب دو لوحدیثوں کے مقصود کچھ در میان فارق ہے کیونکہ ان دو لوحدیثوں کے
 مقصود میں وجہ تشبیہ سے کہ اول میں عوارض ذاتیہ ہیں اور حدیث آخر میں عارضیہ الی الخ لفظ یَعْبُدُ
 ہے فرق پیدا ہو رہا ہے لفظ بھی دو لوحدیث کے مقصود میں فارق ہے۔ سمجھنا چاہیو کہ لفظ
 کے تعلق سے ظاہر ہے کہ دو سوائے قبر انبیاء علیہم السلام کے مسجد جائز نہیں رکھتی تھے ورنہ جو اصلح
 اور عبادت کی فضیلت ثابت ہو۔ یاد سے مسجد کے سامنے قبر انبیاء و عجم کو لے لیتے تھے نہ بطور معبود
 و نہ تقدس کے اس لیے کہ مساجد جمع مسجد یعنی جمیع مسجد مستقیم المعنی نہیں ہے
 فکر کیا تو ایسے گا۔ اور البتہ اس زمانہ میں ایسے لوگ ہیں جو پیر کو اسکی خدائی کے ساتھ پوجتے ہیں پیر
 کیا یہ نظر ہوگا خدائی کے برسر صلعم پر ممکن ہو کہ گویا جیسی اسی اعتقاد سے لے لیں پوجتے
 ہوئے ہیں یہ ہو سکتا ہے کہ حضور صلعم نے بسبب از ہنہا کہ عرض کیا جناب الہی میں اللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْ
 قَبْرِي وَثَنًا یُّعْبَدُ کہ میرے خدائی کو کو بت نہ بنائیو کہ پوجی جاوے۔ امید ہے کہ یہ از ہنہا مقصود کی دعا کی کہ
 اور ہر ایک کی حرمت کے سبب ہر ہوا اس لیے کہ حضور ان ہنام یعنی نبی و انبیاء و آل میں ہر ایک صلی اللہ تعالیٰ علی قبر
 محمد بنی القیور یعنی اللہ تعالیٰ قبر محمد صلی اللہ علیہ وسلم کی قبر پر حرمت کرے۔ اور اشنتند جملہ خبریہ بنا بر تخذیر ہے یعنی

در برضی زانکه که استقامت معنی نیارد شش عرض ذاتیه عید نقیبن عبادت از عباد و
نقیبن در احسن از حسن درال روز است هم و حذف حرف تشبیه با استفاده توسع
و تشبیه و تاکید مبنی عنه بالقصا بمفعول به است شش عطفت تاکید بر توسعه و
ن با تشبیل بر القصال با استفاده هم پس حاصل آنکه هرگز اختیار نکنید زیارت
دیو را همچو لقمانی مؤمنین بر زینت و سرور روز عید کی که کمتر است پس بنی مشیر است
بر تاکید چندر بیشتر غیر عقید بر زینت و سرور است بهر حالیکه با شید یارب مع در مش
ترجم و دودیده یا کنم و آنکه بچوم و زینت و سرور میاید یا آنکه بچوم ناگزیر است
از انبیا و تعظیم و تعالی ثابت قال سبحانه یا بی و آدم حرم و
در آنکه شکر کل شیء الا به نمر حمیه ای اولاد ادم اختیار کنید زینت خود از لباس و غیره
آنکه در یک مسجد یا در دست لفظ حن و اعتقاد اختیار مختار ممنوع الجواز است
و لفظ زینت عام است بمعنی زینت لباس و صلاح ظاهر و باطن و تاویل زینت

تشریح: تشبیہ عرض ذاتیہ میں ہے کہ اس نئی استقامت معنی یہاں نہیں حاصل ہوتے کیونکہ عید کے عز
ذاتیہ پر دل سے عبارت کی یقین اور رحمن سے یقین مراحم یعنی خدا کی طرف سے رحمتوں کا اس پر زمین
کرنا ہے۔ اور حرف تشبیہ کے حرف ہی وجہ تشبیہ کے توسع کا فائدہ حاصل ہے اور مفعول بہ متصل
ہوئے سے سبب بنا کید کا فائدہ۔ پس حاصل یہ کہ میری قبر کی نوپارت کو ایسا ہرگز امت اختیار کرو جیسا
ان کی لہذا وزیرت زمینت و سرور کے ساتھ عید کے دن ہوتی ہے جو کمتر ہے۔ پس یہی وہ طاقت
اور تارہ لڑ رہی ہے تشبیہ حاضر ہوئے کی تاکید پر غیر معتد زمینت و سرور کے ساتھ یعنی جس حال میں تم
ہو یا میرے اب سچ ان کی رہ میں سر کے بل ہو و تو انھیں پاک ووں چہ تہ یہ کہ مجھ کو کے زینت و سرور
آؤ بار جو دیکہ مجھ سے چارہ نہیں ہے۔ اور زینت سبب لب اور لہجہ اور تعالیٰ قطعی ثابت
نہا نے سورہ اعراف رکوع تین میں یا بانی ادم خدا و ابراہیم علیہ السلام علیہ السلام
نہا نے یعنی اسے اولاد ادم اپنی زینت اختیار کرو لباس و غیرہ سے ہر سجدہ کے لئے ایک سمجھنا چاہیے کہ لغت
نہا نے ایسا اختیار نماز ممنوع الحجاز ہی یعنی نماز کے زینت ہر اسکے اختیار کو معیہ ہی اور اسکا جواز منع کیا گیا
مطلب یہ کہ ہر کے متصل زینت کا اختیار کرنا واجب نماز ہی اور سبب اختیار وجوب اسکا جواز منع ہے۔

مستخرج من كتابي في أصول الفقه

حاصل فی حدیث مبارک اور یہ کہ

۱۰۰

عبدالغنی و اقسام زشت و ثنائی و زکی و نیکو
زیادتی با ظرافت و لطیف و جویبار است

[illegible]

۴ دستہ ستورکرم
خمسہ جیہ ہستی

رضی اللہ تعالیٰ عنہ در منع مکت بر مزار بابرکت والوار رحمۃ اللعالمین صلعم
درایت این حدیث شریف و در منع وقوف لازم حضور مروی است از کتب اهل
جماعت باید دریافت چه وقوف حضرات ائمہ اہل بیت صلوات اللہ
علیہم و آلہم و سلم و بریکہم اجمعین بجوار مزار رحمت امار صلی اللہ
تعالیٰ علیہ و سلم خود ثابت است فکیف ممکن الوقوف لازم بحضور
الذات و درین حدیث شریف ہم اعجاز نیست به پیشین گوئی سستی مردمان
بر بارت مزار بابرکت لازم سعادت بدالات بالاثارت

ما في نحيبي من شدة سقم رايها اليها الناس اولا تقولون
 الحمد لله وسبل على محمد بنى الرحمة وعلى
 بكم اليه كما تحبوه وترضاه وشفعه
 فينا وقرضنا

3017

ہی پر وقت مرزا آندرس یکم خلیہ وقوع ثابت دل۔

بنیانِ اجمالیہ پیش گوئی جدید مدبر سے

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۷
در اینجند منع نوشتن قرآن مجید از اینجا است
و نوشتن آن را دیگر مسلم است

کسب و الصنم والقائم المصحف فی القاذورات والتلفظ بکلمات الکفر
 ۴۰۴ "یثبت بالدلۃ انہ کفر انتہی فالقائم علیہ کذلک العباد باللہ
 قطع نظر از قرآنت کفری دیگر است بانکارش و اگر قرآن مجید نیست پس
 من مع بطر معنی ندارد و از پشت خارج است و غیر آنکہ قطع نظر در عوارض از یکی دیگر
 است نہ در ذات مگر نوشتن منشأ ہات بقران مجید بعضی کہ کفر است بچو اسماء الہی
 الکت و جلالت و رسول اللہ تعالیٰ صلعم و بعضی آن نہ مگر از قباحت سوء ادب غالی
 و نوشتن بچو بنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمۃ لعلہ فی ذلک نزول
 کتب اگر اقرار نیست نیست یا بقطع نظر از ان کفر است اگر مستاہلتر

قرار بچو بدست بضمیر متکلم کفر است پس از سوء ادب چہ محل سخن است حیرت از انانکہ
 سبہ اگر اہ چو از ش فرمودند و حسرت بر انکہ بہوای نفس امارتش نمودند و از انجا کہ سخن بدست
 اس از بعض قہقار بنا بر منافع خلق بقطع نظر از قرآنت یا بے قطع نظر از ان مذکور است

ترجمہ ایسے بہت کاسجود اور مصحف شریف کا گندہ گیوں میں ڈالنا اور کلمات کفر کا بولنا اور مثل اسی کے ہر
 کلمہ کے لہلوں سے ثابت ہو گئے تحقیق و کو کفر میں تمام وہ مضمون کہ انہ میں سے کلمہ ایک کلمہ کیوں کا
 ثابت الہی پر ڈالنا بھی ہے۔ خدا کی برتر اس سے پناہ میں رکھے۔ اور قطع نظر کر قرآن پڑھنے سے اسکے ایک
 دوسرے کفر ہے اسکے انکار کے سبب۔ اور اگر قرآن مجید نہیں ہے تو قطع نظر کرے چھ معنی نہیں کہ خارج از
 بحث ہے۔ اور معلوم ہو کہ قطع نظر یعنی نظر کا قطع کرنا عوارض میں ہوتا ہے ایک عرض سے قطع کر کے دوسرے
 نظر کرنا ذات میں۔ مگر جو چیزیں کہ قرآن مجید سے متشابہ ہیں یا وہ الفاظ کہ متشابہت کفری میں نہیں سے
 یاد مسموع و لکھنا کفر ہے جیسا خدا کی برتر و بزرگ کے ہما کو مبارک۔ اور رسول خدا کی برتر صلعم
 و متشابہات کا لکھنا کفر نہیں ہے لیکن بے ادبی کی قباحوں سے خالی نہیں ہے۔ اور اگر لکھنے میں
 ل من القرآن ما هو شفاء و رحمۃ لعلہ فی ذلک نزول جو سورہ بنی اسرائیل کی آیت ہے۔ یعنی قرآن
 یہ روہ بخون کر لے شفا اور رحمت ہے۔ وہ نزود ہی جبکہ علاج نہیں کیونکہ اگر اسکو اسکے قرآن مجید
 اسنے لکھا ہے اس میں قطع نظر کر کے لکھا ہے ہر حال میں کفر ہے۔ اور اگر قرآن مجید سے کفر ہے
 ہر ماہ سکو قیامت یاد مسموع و لکھنا ہی تو بھی کفر ہے پس بے ادبی کی نسبت کیا گنجائش محل کلام و حیرت ان
 نے لے کر اکرہ و کراہت اسکو جو از فرمایا۔ اور حیرت ان لوگوں پر خصوصاً بہوای نفس اسکا اصرار کیا۔ اس طرح

قطع نظر عوارض سے ہوتی ہے نہ ذاتی اور لکھنا بعض متشابہ کلمات کفر ہے
 اور بعض کا نہیں کہیں بلکہ بالکل خالی نہیں۔ تو یہ تو بے ادبی و کراہت ہے
 نسبت احتمال خطا کے احتمال ہی ہے

جو قطع نظر سے خلوت ہے فائدوں کے سبب قرآن ہونے سے
 قطع نظر کر کے یا تو قطع نظر قرآنیت کے جو لکھنا کے خلاف
 میں مذکور ہے وہ

[illegible][illegible]

۱۶۷۹

40

10

جیلانہ قرآن کا امامت و اعراض کے کفریہ مذاہب سے جو تفریق

کینہ حلالا انت ریخہ کا طبعی نشا نہ نہیں ہے کہ نہ

عاقبت پر کسی نے نہ کیا اور